

ان لام کو ته

ھوشی میں

١٥٠ ریال





۴۷»

ژان لاکوتور

هوشی مین

ترجمه‌ی:

هوشنگ وزیری

- هوشی مین
- تالیف : ڙانلاکو تور
- ترجمة : هوشنگ وزیری
- چاپ مسعود سعد، پایان چاپ دیماه ۱۳۵۱
- ناشر : انتشارات توسعه اول خیابان دانشگاه

ثبت کتابخانه ملی ۷۹
۵۲/۱/۲۸

فهرست مطالب

صفحه ۵	مقدمه نویسنده
۷ »	فصل اول - روسنایی
۲۱ »	فصل دوم - مهاجر
۴۰ »	فصل سوم - مبارزه
۶۴ »	فصل چهارم - مرد اتحاد
۸۵ »	فصل پنجم - زندانی
۱۰۰ »	فصل ششم - رهائیخش
۱۲۷ »	فصل هفتم - مذاکره کننده
۱۶۸ »	فصل هشتم - میهمان
۲۰۱ »	فصل نهم - رزمنده مقاومت
۲۱۹ »	فصل دهم - فاتح
۲۳۳ »	فصل یازدهم - «هوچوتیج موئون نام»
۲۵۶ »	فصل دوازدهم - تصویر یک انقلابی
۲۸۰ »	فصل سیزدهم - مسکو؟ پکن؟ هانوی!
۳۰۱ »	فصل چهاردهم - عمودی و عمودی سام
۳۱۷ »	فصل پانزدهم - آخرین مصاف

تقریباً نیم قرن آتشی در او زبانه می‌کشید. نهانی و با شکوه، به عنوان رزمندهای درنهضت‌های مقاومت و سپس به عنوان رئیس جمهوری، پیکار کرد. نیم قرن تمام، وفادار به اندیشه‌های بین‌الملل سوم، جنگی را برای ویتمام و انقلاب کارگری رهبری کرد که با هیچ چیز دیگر قیاس پذیر نیست: تغییر تاکتیک و موقعیت، انعطاف و نرمش در جهت‌گیری، خطرهایی که در کام آها رفت. فدایکاریهای جسارت‌آمیز، نابرابری بیکرانه سلاخهایی که هماور دانش با آنها از در مقابله باوی ددمی آمدند – این انسانی که جهای نحیفداشت و چهراش بهرنگ چای‌کمرنگ بود، ریشی جو گتلیمی بر جانهایش روئیده بود و پیشانی‌ای که در زیر موهایی کم پشت می‌درخشید، تنی لاغر در پشینه‌ای سخت؛ شخصیتی که آنچنان شکننده می‌نمود که گوئی فقط از اندیشه‌ها و جنگ قومی آتشین مزاج نیرو می‌گیرد که مانند خود او قانع، شکننده و در عین حال شکست‌ناپذیر است . . .

نبرد لینن در آغاز سال ۱۹۲۴، نبرد تروتسکی در سال ۱۹۳۰ و نبرد «دیمیتروف» در سال ۱۹۴۸ پایان گرفت. «مائو» در سال ۱۹۲۷، و تیتو در سال ۱۹۴۲ تمام‌قد بر صحنۀ تاریخ پدیدار شدند.

«هوشی‌مین» که سخت زیر تأثیر انقلاب فرانسه بود، پس از انقلاب اکبر، سوسیالیستی رزمنده بود.

او عضو حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست اتحاد شوروی و

احتمالاً حزب کمونیست چین بود . او بنیادگذار حزب کمونیست هنلوچین ، ویتمن ، بود . زمانی دراز در مستمندی کارگران افريقا و امريكا سهیم بود ، و پا در زنجیر ، در زندانهای «بیوننان» به سر برد .

او که ده بار از طرف دادگاههای استعماری محکوم شده بود ، ده بار از مرگ گریخت . ردای رهبانان و اوپیفورم ارتشم هشتم چین را به تن کرد . و هنگامی که سرانجام قدرت را بعدست گرفت که بدون دست یازی بدوزو خون نآورد ، نگاهداشتی نبود ، در برابر دوقدرت بزرگ غربی ، ایستادگی کرد . کدام انقلابی دوران ما را جسارت آن بود که اینچینین سرسرخانه از فرمان توانگران روی برتابد ؟

هوشی مین نه بلک لینین است و نه یک مائو . اگر نشانه نبوغی براین جنگ شگفت انگیز و بتام باشد ، باید آن را در نزد «نگوین جیاپ» جستجو کرد و یافت .

اگرچه هوشی مین در قلمرو نظری اختراعی نکرد ، بازهم مبتکری بی همتا و مبلغی یگانه ماند . این مرد صاحب قریحه و اهل عمل ، این درزی تاریخ جهان ، ملتی را از خواب بیدار کرد ، دولتی را بنیاد نهادو دوجنگ را رهبری کرد که در اصل جنگ مظلومان بود . مبارزة او علیه فرانسه ، به انقراض یکی از بزرگترین امپراتوریهای استعماری انجامید . جنگی که او علیه امريكا بدان دست یازید ، نشان دهنده مرزی است که میان قدرت فی و انسان وجود دارد .

فصل اول - روستائی

در شمال «آنام» کهنسال، در نزدیکی منطقه ثروتمند روستایی دلتای «تان هو آ»، ایالتی قرار دارد که تراکم جمعیت آن و فقر ساکنان آن و سرشت استوار مردمانش، شاخص آن است: ایالت «نگه‌تین» که در اصل از ایالت‌های «نگه‌آن» و «هاتین» تشکیل می‌شد که پایتخت مشترکشان «وین» بود.

«وین» در اثنای سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۴ با توبخانه فرانسه ویران شد و در سال ۱۹۶۵ به وسیله بمب افکنهای امریکائی، سرانجام با خاک یکسان گشت.

بر فراز این دشت اندوهگین، بوندگانی خاکستری رنگ و قازهای وحشی با بالهای بسیار بزرگ پرواز می‌کنند که فریاد خشن‌شان که از دریا می‌آید، در انسانها اندوهی و ملالی، ترسی نامعین و گرایشی سیراب ناپذیر به وداع بر می‌انگیزد. در اینجا دریا همه جا حضور دارد، لیکن چنین می‌نماید که خشکی به شیوه‌ای غریب بدان پشت کرده است. در اینجا اقوامی دریانورد زندگی نمی‌کنند، بلکه روستاییانی مسکن

دارند که پوستهای دستشان را نمک دریا خورده است.
هنگامی که انسان به کرانه درخشان و برجزارهای خاکستری
آبی نظاره می‌کند، گوئی آینه‌ای مرواریدگون است که دامنه‌های
کوهسار «آنام» در آزمی تابد. این سرزمین آساهی میان «تونگ کینگ»
سختکوش و «آنام» اشرافی، میان کوه‌ودریا، میان شمال و جنوب، میان
قومی از «ماندارین»‌های دانش و توده‌ای از درباریان است که در
ترانه‌ای توده‌ای «سرزمین آبهای سبز و کوههای آبی» نام‌گرفته است.
اما زمین خشک و نا بارور است. در تابستان از «لائوس» بادی
گرم‌می‌وزد که زمین را شکافدار می‌کند و گیاهان را می‌سوزاند. لیکن
اگر باران بیاید، سیل‌وار می‌آید. و توفان به ندرت در نمی‌گیرد.
سرزمینی زیباتر، خشن‌تروسخت‌تر از این وجود ندارد.
اما نباید به یک نوع «جبر مکانی» دچار آمد و گفت که اگر
«هوشی‌مین» در چیزی کوچک و مهریان «بن‌تره» دیده به جهان می‌گشود
سیاستمداری معتل و نرمخو می‌شد. ولی فراموش نکنیم که طبیعت
زادگاه انسان، تاجه پایه اورا به مقاومت فرا می‌خواند.

و یتنامی‌های ایالات دیگر اینجا را «سرزمین ماهیان چوبین»
می‌نامند. پیش از اینها، هنگامی که یکی از این مستمندان به سفرمی رفت،
ماهی‌چوبینی در بقچه‌اش می‌گذاشت. خوارکش یک کاسه برنج بود
که چاشنی «نوونوک-مام» بدان می‌زد برای آنکه خبلی تنگ‌دست جلوه
نکند، این‌ماهی‌چوبین را در چاشنی «نوونوک-مام» می‌نهاد. چنین بود
که می‌توانست در هیئت میهمانی بلندپایه درآید. اما «ماهی» «در عین
حال چاشنی را به خود جذب می‌کرد و مسافر می‌توانست بین راه بدان

لیس بزند.

در گذشته تقریبا همه برندهای مشاعره که در «هوئه» برگزار می شد، از این سرزمین می آمدند. در چنین سرزمینی با جمعیتی آنچنان متراکم، جز این چه باید کرد که خانواده هایش می بایست از نیم هکتار برنج زار زندگی کنند؟ پس آنان به آموختن می برداختند تا روزی منشی یا آموزگار و شاید هم روزی «دوکفو» و یا «تونگدوك» شوند، زیرا فقط از راه مهر پادشاه، ارتشا و یادبودهای دیگر نبود که انسان می توانست به مقام فرمانداری برسد، بلکه گاهگاه دانش و فرهیختگی در این کار سهمی داشتد.

اما از همین سرزمین روستاییان، دریانوردان و شاعران بود که پس از قرنها تقریبا همه انقلابیهای ویتنام برخاسته اند. این مایه شگفتی نیست، چرا که تعداد روشنفکران فراوان و جمعیت بسیار است.

آموزش و ناخرسندي، فقرو دانائی به مسائل، راهیابی به دریای باز، به جان گسترده: همه اینها سهمی در آن داشت که «نگه‌تین» - سرزمین منشیان و دانایان نیمه گرسنه - به صورت مرکز قیامها و مکتب انقلابیها در آید. و آنگهی در دربار «هوئه» این قانونی نامدون بود که یک «ماندارین» اهل این ایالت را به وزارت خانه های اصلی فرانخواند، چرا که اهالی این سرزمین را به چشم شورشیان مادرزادی نگریستند.

شوریدگانی که مکانی در تاریخدارند، از همین سرزمین نا آرام برخاسته اند. «مای هاکده»، رهبر قیام روستاییان نیز که فشودالهای چینی را تاراندو سپس خود بر تخت شاهی نشست، اهل این سرزمین بود، همچنین «نگوبین دو» نویسنده «کیم و ان کین» شاهکار ادبیات ویتنام،

از این سرزمین آمده است.

در هیچ جای دیگر، گذشته و یتیم مانند اینجا آثاری عمیق از خود بر جای نهاده است. در اینجا بود که «له‌لوی» پادشاه در قرن ۱۵ «جنگی آزادیخشن» را علیه اشغالگران چینی برانگیخت.

از «روتان»، دامنه کوهی که برداشت مشرف است، هم امروز نیز می‌توان بقاوی‌ای برج و باروهای شهر چینی آن روزها را دید. این فقط اهمیتی تاریخی ندارد که بدانیم «له‌لوی» مخترع «استراتژی راههای کوهستانی» بود که در داشت پاسگاههای قراولهای چینی را دور زد. برخی کسان، این تاکتیک را پله‌پیشین روشهای مقاومتی می‌دانند که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴ و در جنگی که اینک جریان دارد، به کار می‌رود. فقط چند کیلومتر دورتر از زادگاه جمهوری دموکراتیک یتیم، مبدی وجود دارد که یادبود یکی از هم‌زمان «له‌لوی» پادشاه مقاومت است: نیروی افسونگر این سرزمین و رد پای گذشته در اینجا بس تواناست.

گذشتمرا در زندگی روزانه نیز می‌توان یافت. گاریهائی دستی، پرسرو صدا و غریب نیز از همان دوران وجود دارند که علیه مت加وزان شمال به کار می‌رفتند، و امروز نیز می‌توان در همه جاده‌ها آنها را دید. بار، بردوسوی چرخی بزرگ که در وسط قرار دارد تقسیم می‌شود، و این را در سراسر یتیم، «نگه‌آن»، گاری، می‌نامند.

در این قلمرو، تا آغاز قرن حاضر، همه ساکنان به رغم دستورهای سلطنتی، لباسهایی از کتان قهوه‌ای به بر می‌کردند. سپس حکومت مرکزی سر انجام غلبه کرد، و آنهم از این راه که این

لباسها را «ناپسند» قلمداد کرد . بنا به منطقی ، زنان نیز شلوار می پوشیدند چرا که در اینجا در همه قلمروها نزاع و دوگانگی وجود داشت . استقرار حکومت استعماری، نقش «نگه‌تین» را به عنوان گاهواره انقلاب مدام تائید کرد . هنگامی که در سال ۱۸۸۵، ژنرال «دوکورسی» فرانسوی خواست امضا عقرداد قیمت خود را بین فرانسه و «آنام» بر «هامنگی» پادشاه جوان تحمیل کند، او گریزرا بر ماندن ترجیح داد . نتیجه آن شد که «ماندارین»‌های میهن دوست، مردم را به قیام فراخواندند . این قیام را «قیام فرهیختگان» نامیدند . کانون اصلی قیام و آخرین دژ آن، باز هم «نگه‌تین» بود (که پیش از اینکه قیام، «بان دینگ پونگ» نیز از آنجا برخاسته بود) . تقریبا همه مردانی که ویتنام را علیه استیلای استعماری برانگیختند، از «بان بوی چائو»‌ی نویسنده گرفته تا «چوتین» اصلاح طلب و دو دیراول حزب کمونیست هندوچین، «تروپو» و «لهونگ پونگ»، از همین خاک سر برآوردند .

«نگوین تات تان» نیز که در میان قومش به «نگوین آی کونوک» شهرت یافت و در خارجہ اش به نام «هوشی مین» می شناختند ، از همین سرزمین است .

از نخست باید این را در نظر داشت . همه آنچه به زندگی رئیس جمهوری بعدی، جمهوری دموکراتیک ویتنام تا سال ۱۹۴۱ مربوط می شود، تکه پاره، غیر دقیق و سرشار از تضاد است . گواههای گذرگاههای زندگی او بیشمارند ، دوستانش درباره او واژا و صدھا داستانی گویند، اما باز هم بسیاری از مسائل در تبرگی نهفته است و تعقیب دگر گوینهای زندگیش را دشوار می سازد . مدتھای دراز حتی یگانگی هویت

«نگوین ای کوئوک» بنیادگذار حزب کمونیست هندوچین و مرد انقلابی که میهن پرستانه جوان بیست سال تمام در بارداش افسانه‌ها گفتندو پرونده‌لش در پلیس امنیتی «هانوی» بسیار قطور بود، و «هوشی مین»، سخت مورد تردید بود. سرانجام، یک نشریه رسمی جمهوری ویتنام در سال ۱۹۶۰ همه تردیدها را سترد. این بروشور چنین آغاز می‌گردید: «ژانویه ۱۹۱۹: هوشی مین که در آن روزها در فرانسه اقامت داشت و به نام «نگوین ای کوئوک» مشهور بود، به کنفرانس صلح و رسای منشوری فرستاد.» (۱)

اما در باره نوجوانی این رهبر انقلابی، ابهامات بسیار وجود دارد. بیش از همه از محیطی اطلاع داریم که او در آن پرورش یافت و می‌توان در یک لفظ خلاصه‌اش کرد: تلخکام.

این زندگی جوان، مدتی دراز وقف مبارزه علیه فرانسه می‌شود. این به آسانی قابل فهم است، چرا که نظام قدرت فرانسه در هندوچین در پایان قرن ۱۹، خوب نبود. اما این نظام فقط بر یک اختناق منگ و ریاکارانه استوار نبود. ستادهای اداری تشکیل شد که می‌باشد همه نابسامانیهای حکومت «ماندارین»‌ها را برچیند. مهندسان به راهسازی و پل‌سازی پرداختند، حتی برخی از کارمندان به دادگستری دست‌زنند، مدرسه‌ها ساخته شد و مبارزه علیه بیماریهای واگیردار آغاز گردید.

اما استیلای استعماری از جانب بخش بزرگ زبدگان و توده مردم، به دلیله تسلطی سفاکانه و بیگانه نگریسته می‌شد که به اصول یک تمدن و تمایت یک ملت را همه از آن برخود می‌باليذند تعماز کرد.

از « قیام فرهیختگان » گرفته تا شورش « فایفو » در سال ۱۹۰۸ ورستخیز ۱۹۱۶ به رهبری «دوی تان»، موج ناسیونالیسم هیچگاه فرو ننشست . به عکس ، بسیاری گروههای نهانی پدیدار شد ، مانند گروه «پوگ کوک» ، که رهبرانشان در خارجه زندگی می کردند ، لیکن طرفدار انسان ، به ویژه در منطقه بین «هوئه» و «وین» ، مدام و خستگی ناپذیر از استعمارگران انتقامهای هولناک می ستابندند.

هنگامی که هوشی مین در سال ۱۸۹۰ زاده شد ، استیلای استعماری هنوز در مرحله کشورستانی زورمندانه بود و سخت دوراز ثباتی بود که در آغاز قرن ۲۰ ، به ویژه پس از جنگ اول جهانی ، از آن برخوردار بود . فرانسه ، با استثنای چند روش نفکر ، به مثابة آورنده یک تمدن دیده نمی شد ، بلکه قدرت بزرگ خونخواری بود که از پی چین آمد و مدام بر آن بود که خصلت های بارز ویتمارا دگرگون سازد و هماهنگی قرون را که بین روسنا ، انسانها و پادشاه وجود داشت ، برچیند .

دلیل مقاومت اشراف و مردم در ویتمار ، به ویژه در منطقه «نگه تین» که خود بخود مدام درحال شورش بود ، همین بود . پس لز « قیام فرهیختگان » « پان دینگ پونگ » ، « پان بوی چانو » قیامی را برانگیخت که به شکل «سفر به سوی شرق» جلوه گردید و «کودنگ دو» تکیه می زد که به عنوان نامزد مقام سلطنت بدراپن گردیده بود .

در حالی که در «تونگ کینگ» ، «هوانگ هوا آ» که فرانسویانش « دوتام » می نامیدند ، بجنگی چریکی علیه نیروهای فرانسه دستزد ، سازمانهای «تونگ کینگ» به پروش ملی مردم می پرداختند که بر آن

بود تا فرنگ ملی را در برآبر نفوذ فرانسه ، استوار نگهداشد . « پان-جو ترین » ، یک جنبش اصلاح طلبانه را رهبری می کرد که گرچه نفوذ فنی و فرهنگی فرانسه را نخست پذیرفت ، لیکن بعدها ، هنگامی که هوشی میان به مرگ محکوم شد و بزندان روانه گردید ، به عنوان یک سازمان رزمی ، بدوپیوست .

ویتنام در اوخر قرن پیش ، کانون انقلابی بود که کینه و انتقام در آن جوش می زد . ساخت سنتی جامعه در هم ریخته بود ، مردم خود را در تهدید و نیز نگ خورده می دیدند . بورژوازی که می باست بر اثر سیاست استعماری پیدا گردد ، هنوز وجود نداشت . میهن هوشی میان اگرچه مغلوب شده بود ، لیکن شکست آن را فلنج نکرد ، و این میهن در برابر هر نوع بیگانگی به ایستادگی پرداخت .

برای ویتنامی ها هر آنچه فرانسویان بدان دست زدند ، مانند فرستادن گروهی روستائیان از شمال به جنوب برای کار در کشتزارهای بزرگ « کوچین چین » ، فروش آزادنہ الکل ، تحمل خاموش مصرف تریاک ، سربازگیری از میان ویتنامی های جوان برای ارتش کشور مادر ، عشق کارمندان و نظامیان به ازدواج بازنان جوان ویتنامی ، همه و همه مشمیز کننده و سفاکانه بود ...

در زندگی روزانه و به عقیده مردم ، فرانسه فقط عبارت بود از کارمندان اداره مالیات ، اداره های سربازگیری و ڈاندارها . و همه جا نام « پولو کوندور » جزیره ای کوچک دور دریای چین ، زندانی که در آن میهن پرستان بسیار رنج برداشت و در گذشتند ، به عنوان تهدیدی نوشته شده بود . پس نباید در شگفت شد که انسانی که در این پیرامون ناخوش

زاده می شد و غروری داشت ، ثبردی را برای آزادی کشورش از چنگال
فرانسه ای برمی گزید که به علت سیاست استعماری ، منفور بود .

گزارشهای درباره زایش ، خانواده و جوانی هوشی مین آینده
وجود ندارد . فقط می توان بر حکایتهای این و یا آن همراه و همچنین
آن کسانی تکیه زد که مبارزه سیاسی ، آنان را به صورت دشمنانش
درآورد .

« لوئی آرنو » که پناهندگان « آنامی » را در پاریس زیر نظارت
داشت و سپس سازمان امنیت هندوچین را به وجود آورد و بعد رئیس
پلیس دریادار « دوکو » شد ، به خوبی پیرامونی را به یاد می آورد که
مردی در آن پرورش یافت که بیست سال تمام دشمن او ماند . او چنین
توصیف می کند :

« هنگامی که من در سال ۱۹۰۷ به « آنام » آمد ، دانشمندان که نهاد
« هوئه » از مردی سخن می گفتند که صاحب دانش بسیار بود و
« ماندارین » منطقه « ها - تین » بود . در باره او می گفتند که در ویتان
بیش از همه با حروفچینی آشناست که در آنجا سخت رایج بود .
او « نگوین سین هوی » نام داشت . این مرد را چندماه بعد از کاربرکار
کردند .

در گزارشهای از پلیس سخن از عدم تعادل او می رفت ، حال آنکه
برخی دیگر ، اختلاس را دلیل می آوردند . این هردو امر که بدیده
یک دستگاه اداری کاملا عادی تلقی می شد ، فقط گناهی خفیف به شمار
می آمد که حتی ، اگر کامندان خود را فرمانبردار نشان می دادند ،
مورد تشویق هم قرار می گرفت . اما در حقیقت گرایشهای ملی ،

و این واقعیت که او از سخنگفتن به زبان فرانسه سر باز می‌زد ، دلیل اخراج او بود . یکی از پسران او « نگوین تاتنان » نام داشت که بعلها « نگوین ای کوئونک » نام گرفت و سپس به « هوشی مین » شهرت یافت . زندگی او در فضای سرشار از بی عدالتی ، و نیز بر از خشم و کین به فرانسه ، آغاز شد .

لیکن در آن محیطی که هوشی مین پرورش یافت ، احساسات ضد فرانسوی فقط برای اخراج « ماندارین » پدید نیامد . می‌گفتند « نگوین سین هوی » در « قیام فرهیختگان » در سال ۱۸۸۵ شرکت چست ، و او و نزدیکانش « پان بوی چائو » را تحسین میکردند که « نامه باخون نوشته اش از آن سوی اقیانوس » همه جا پخش می‌شد و هیجان محافل ملی را در « تونگ کینگ » و « آنام » بر می‌انگیخت .
« نگوین تاتنان » در ۱۹۰۰ مه سال ۱۸۹۰ در دهکده « کیم لین » در ناحیه « ناندان » زاده شد . این دست کم در هانوی به عنوان زادروز رسمی او شناخته شده است . در « سونگکلام » که زادگاهش در آن قرار دارد ، پرازبرنجزارها ، بوتهای تمثیل ، مزارع فدت و نیشکر است . در دهی که دورش را چپری از خیزان کشیده‌اند؛ هنوز هم خانه‌ای که انقلابی در آن زاده شد ، روستاخانه‌ای معمولی و دراز ، قرار دارد . در باره کودکیش شرحی گویا وجود دارد که به لحن زندگینامه قدیسان نوشته شده است . نویسنده‌گان این زندگینامه « هوای تان » و « تان‌تین » هستند و اثرشان عنوان « خاطراتی از هوشی مین » را دارند (هانوی ، ۱۹۶۲) این زندگینامه به زبانهای گوناگون جهان انتشار یافته است . برای این اثری که در پاره‌های هوشی مین اینک در دست داریله ، همین « خاطرات » سندی

مهم است .

نخستین نام رئیس جمهوری آینده ، گویا «نگوین سین کونگ» بوده است ، حال آنکه او تا دهالگیش همچنان که مرسوم است ، از طرف پدر به نامی دگر ، یعنی «نگوین تات تان» خوانده می شد ، و مورخان رسمی هانوی نیز این را قبول دارند.

پدر شخصیتی خارق العاده بود ، یعنی می توان او را پیشانگ «هوشی مین» خارق العاده دانست. او فرزندیک روستائی وزنی «درجه دوم» بود و پیش از آنکه با دختر مالکی ازدواج کند که بهوی برنج زاری و خانه ای بخشید - خانه ای که در آن سه فرزند اولش و از جمله هوشی مین به دنیا آمدند - به شبانی و رعیتی مشغول بود. «نگوین سین هوی» به تحصیل پرداخت و امتحانش را در خط چینی با کامیابی گذراندو عنوان «پوپانگ» یعنی قائم مقام دکتر را گرفت پیش از آنکه در سال ۱۹۰۵ مدیر کل وزارت خانه «آداب و رسوم» در کاخ پادشاهی «هوئی» شود، به ترتیب در «هوئی» و «تان هو آ» درس می داد. این اندکی پس از مرگ همسر اولو کوچکترین پسرانش بود. اما او این شغل را دوست نداشت و می گفت: «کارمندارین ها بدترین نوع برده‌گی است .» پس از آنکه در «بین که» رئیس اداره ای شد، مقامش را به دیده تحریری آنچنان می نگریست که مقامات فرانسوی او را از کاربر کنار کردند. از آن به بعد ، زندگی را به سیاحت گذراند. در حالی که پرسش به عنوان مبشر انقلاب دو جهان سفر می کرد ، «نگوین سین هوی» سالخورده بین سایگون و «پنومپن» و «آنگ کور» ، به عنوان طبیعت نیمه گرسنه ، قصه گو و منشی رسمی ، سرگردان بود . او بیست سال تمام ، بدین گونه دوره گردی کرد -

تنگدست و در عین حال مورد احترام - مردی آزاد.

در سال ۱۹۲۵ «لومان ترین» درسا بگون با مردی پیر روبرو شد «مردی لاغر و شصت ساله، با چهره‌ای آفتتاب سوخته، فکهایی برآمده و ریشی تنک که لباسی مشکی و ابریشمین به تن داشت، مردی که نیروی مردانگی از او می‌تایید. او با جوانان رفت و آمدداشت و ما «عمو» خطابش می‌کردیم.» او در سال ۱۹۳۰ در صومعه‌ای در غرب «کوچین چین» مرد . فرزندانش کار می‌کردند و در زیر نفوذ عمومی که به همراه «دو تام» مبارزه کرده بود، میهن پرستانی دو آتشه بارآمده بودند . «تان» بزرگترین خواهر «هوشی مین» ، به طب شرقی اشتغال داشت. او تو انت مدیریت رستوران درجه‌داران «مین» را به عهده گرد که از آنجا سلاحها را می‌ربود و به گروههای مقاومت می‌داد. یک «ماندارین» ایالت، پیش از آن که اورابه زندان روانه کند سزندانی که او چند سالی را در آنجا گذراند - بهوی گفت: «بقیه زنها سرزا می‌روند و تو سرتفنگ.» در سال ۱۹۴۵ او در عکسها کشف کرد که رئیس جدید حکومت به جوان ترین برادرش شباهت دارد . دو شیزه «تان» دو مرغابی و بیست تخم مرغ را در سبدی نهاد و راه هانوی را پیش گرفت، آنجا که برادرش از او با تشریفات استقبال کرد. سپس وی به دهکده‌شان بازگشت و در سال ۱۹۵۴ در آنجا مرد. «کیم»، برادر «هو» نیز یک میهن پرست رزمnde بود که به آقای «سارو» حاکم آن روزی هندوچین، نامه نوشت تا علیه فقری اعتراض کند که مردم «نگه آن» در آن به سرمی بردن. او از این نامه سخت به خود می‌باليد، اما میخوارهای خشمگین و خیالپروری بود که یارای فعالیتی مستمر را نداشت. او در «کو آکنگو» زبان «رومی» شده و یتنامی را درس

می داد که سرانجام به صورت زبان ملی درآمد. هنگامی که در سال ۱۹۵۰ مرد، روستایان دهکده اش تلگرامی بدین شرح از « هوشی مین » دریافت کردند:

« کارهای دولتی بهمن امکان آن نداد که، هنگامی که او بیمار بود، از او تبیار خواری کنم، و امروز نیز نمی توانم به مراسم خاکسپاری او بپردازم، من با فروتنی از این نقض پاسداری کیش برادرانه پوزش می خواهم و از شما خواهش می کنم پسری را بیخشید که احساسات خانوادگی را در پایی کارهای دولتی قربانی کرده است . هوشی مین.»

« کونگ » کوچولو، « هوشی مین » آینده، مثل یک روستازاده ویتنامی بین کله گالهای وبر که هائی که در آنها ماهی می گرفت، بین مدرسه تا خیابانهای دراز « هوئه » زندگی می کرد که پدر او را با خود به آنجا همراهی برد. او تاده ساگی، مانند همه بچه های دیگر آن صفات، دو رشته گیس داشت. هنگامی که مادرش در گذشت، پدر به اولقب « نگوین نات تان » داد. او در فضائی تحصیل می کرد که برانز کاراجباری مسموم شده بود که اداره استعماری برای ساختن جاده از « هوئه » به « مین » بر مردم تحمیل می کرد. کار گران می گریختند و بسیاری از آنان در نزد خانواده « هو » پناهگاهی می یافتدند.

قیامها یکی پس از دیگری سر کوب شد: « پان دین پونگ » مغلوب شد، « دوتام » ناگزیر از ترک مبارزه گردید. « پای بوی چانو » در سال ۱۹۰۱ بیهوده کوشید تا استحکامات « نگه آن » را تسخیر کند. در این اثنا نویسته بزرگ آثار رزمی با « نگوین سین هوی » و فرزندانش طرح دوستی افکند. او می خواست آنان را با خود به ژاپن ببرد که در آنجا برقراری مجدد دیگ

دودمان خیلی ملی را تدارک می دید، اما «هوی» سالخورده فرزندانش را به آموزش زبان فرانسه فرا می خواند، نه برای آنکه به اراده خارجیان سربسپارند، بلکه بدین علت که عقیده داشت آینده به گسترش آموزش و فرهنگ بستگی دارد. لیکن تعالیم «پان بوی چانو»ی سرافراز برای «نان» جوان تلف، نشد که هیچگاه اندرز رهبر ملی را فراموش نکرد: «کسی که می خواهد کشور را آزاد کند، باید حزبی قدرتمند بنیاد نهاد.» «نگوبین نات نان» در ۱۵ سالگی به مدرسه عالی «کوکهوك» در هوئه وارد شد و در آنجابه تحصیل فرانسه و یوتامی، توامان پرداخت. مدرسه را یک «لژیونر» سابق خارجی اداره می کرد. او در آنجا در قیام ۱۹۰۸ در گیر شد. پس از چهار سال تحصیل منقلب و توام با سرخوردگی، مرد جوان واه چنوب، راه «پان تیت» را پیش گرفت که بندری کوچک بود که «نوئوک مام»، آن یک چاشنی غذای هندوچینی که از ماهی سور گرفته می شود شهرت داشت. «نان» از ژانویه تا اپیتمبر ۱۹۱۱، در مدرسه ای که به کارخانه «نوئوک مام» سازی وابسته بود، «کوئوک نگو» و فرانسه درس می داد. یکی از روزها غیبیش زد. به سایگون رفته بود در مدرسه ای نزدیک بازار کنه نام نوشته و به تحصیل در یانوری پرداخت.

فصل دوم - مهاجر

انسانهای «نگه آن» همانقدر دلخواه مهاجرت می کردند که «کاپیل»‌ها، «پلپونزها» و یاسیسیلی‌ها. برای هوشی مین آینده ، سوای تمایل به مهاجرت ، مساله فشار اقتصادی و این نکته نیز مطرح بود که نمی توانست به استیلای استعماری گردن نهد و می خواست از راه تعامل با فرهنگهای بیگانه برداش خویش بیفزاید . در آخرین روزهای سال ۱۹۱۱ ، جوان ۲۱ ساله ، تلخکام اماسرشار از آرزوهای تازه ، به عنوان شاگرد آشپز برکشته «لاتوش ترویل» نشست که میان بنادر «هایفونگ» و مارسی رفت و آمد می کرد . او آن روزها خود را «با» می نامید . مستخدم کشتی ای بودن که کارمندان مستعمراتی ای را که به مرخصی می رفتد حمل و نقل می کرد – این کاری نبود که در داوری او نسبت به جامعه فرانسه نرمیش ایجاد کند و یا تغییری پدید آورد . او دوسال در کشتی ای کار کرد که در مهمترین بندرهای مدیترانه و افریقا ، مانند «اوران» ، «داکار» ، «دیگوسوارز» ، «پرت سعید» ، «اسکندریه» پهلو می گرفت ، و همه جا همان مناسبانی را می دید که

بر ویتنام حکم‌فرما بود . در اینجا بود که او استناد نخستین کتابش را به نام « فراگرد حکومت استعماری فرانسه » گردآوری کرد . در مارسی برای نخستین بار شنید که « آقا » خطابش کردند .

« ویلفردبور بورش » ، یکی از زندگینامه نویسان او ، اطمینان می‌دهد که نخستین اقامتها در فرانسه این اعتقاد را در او به وجود آورد که مردم خود فرانسه با « استعمارگران » آن سوی اقیانوسها کاملاً فرق دارند . و این نگرش است که در « کتاب در شمال مدار ۱۷ درجه » که در سال ۱۹۵۵ درهانوی انتشار یافته ، مدام بیان می‌گردد . ویتنامی جوان ، پس از آنکه با « بوستون » و نیویورک نیز آشنا شد ، در آستانه جنگ اول جهانی ، در بندر « لوهاور » از خدمت کناره گرفت .

سبس چندی در « سنت آدرس » به باگبانی مشغول شد . اما بهجای آنکه به پاریس بزود ، راه لندن را در پیش گرفت ، زیرا از کشوری میهمان نوازی نمی‌خواست که میهن او را سرکوب می‌سازد . هر چند که او آبدیده شده بود ، اما بر فرزند آن مرد کوچک و فربخته از « کیم‌لین » ، در آن پایتخت مه‌آلود و زنگار خورده چه می‌توانست گذشت ؟ او به عنوان برف پاروکن و شاکرد آشپز در یک رستوران ، به دشواری امسار معاش کرد . می‌گویند که در هتل « کارلتون » وردست « اسکوفیر » ، استاد مشهور آشپزی بود . شاید هنر آشپزی می‌توانست عقیده او را در باره فرانسه تغییر دهد ، اما این مسئله‌ای فرعی است . اما مهم این است که او عضو سازمانی آسیائی بود به نام « لانو دونگ هوبی نگای » (کارگران ماوراء بحر) . او از قیام ایرلند به شوق می‌آمد ، با اعضاء « جامعه فایبان » رفت و آمد داشت ،

کتاب بسیار می‌خواند و معنی کلمه انقلاب را می‌فهمید . اما خیلی زود نیز در یافت که لندن آن مکانی نیست که بتواند در آنجا برای آینده کشورش فعالانه کار کند . با وجود جنگ و سربازگیری که شامل « آنامی » ها نیز می‌شد ، در سال ۱۹۱۷ روانه پاریس گردید – چند هفته پیش از آن که در « پترزبورگ » ، کاخ زمستانی به دست شوراها بیفتند و لینین دیکتاتوری پرولتاپیا را بنیاد نهند .

فرانسه‌ای که او در اواخر سال ۱۹۱۷ کشف کرد ، با فرانسه‌ای که به کشور او زور می‌گفت ، کاملاً فرق داشت . ملتی رزمجوبود که هم از خارج و هم از داخل ، به وسیله جریانهای توانای اجتماعی ، در تهدید بود ، قومی مسغور و به محک آزمایش دشوار خوردگه که از پاره‌ای جهات او را بدیاد قوم خودش می‌افکند .

پس فرانسه فقط ملتی از کارمندان گمرک و ژاندارم هانبود . فرانسه شامل گروهی از انسانهای صاحب احساس و عاطفه بود که شوریده دل و فتیر بودند و در میان آنها صدھا هزار « آنامی » برخورده بودند ، سربازان و کارگرانی که جنگ آنها را به فرانسه کشانده بود و در آنجا در غربتی نومیدوار می‌زیستند ، امادر عین حال با تفاهم‌های انسانی رو برو می‌شدند . این نوع انتقالهای گروهی او را برا آشتفته می‌کرد ، لیکن می‌دید که بین « آنامی » ها و فرانسوی ها ، برادری راستین پدید آمده است .

پیش از آن که موقعیت خود را به عنوان میهن پرست جوان « آنامی » به دقت دریابد ، شباهت شرائط زندگی یک استعمار زده و بک پرولتر ، او را به شکفتی می‌انداخت . در یکی از نخستین مقاله‌هایش

بود که درباره همین مسائل نوشت ، او به بداهت به سازمانهای کارگری و احزاب چپ روی آورد. اگر درزادگاهش مانده بود ، به یک ناسیونالیسم تندروروی می آورد که از هر چشم انداز ایدئولوژیک فارغ بود و فقط یک هدف داشت و آنهم راندن خارجیان بود . شاید هم در این گیرودار ، به نژادپرستی ای ، از آن نوع که طرفداران « پوک کوئوک » بدان عمل می کردند ، گرفتار می آمد .

اماچون او در جامعه‌ای تفکیک شده و صنعتی می زیست ، برداشت سیاست‌ش رنگی دیگر یافت و شیوه اندیشه‌اش بزرگوارانه‌تر شد . این طاغی میهن پرست بر اثر تماس با چپ‌های فرانسه تغییر کرد و به صورت یک انقلابی مدرن درآمد . نظام استعماری از او بیگانه‌ای در سرزمین خودی ساخته بود ، و مردم فرانسه از او در فرانسه یک شهر و ند ساختند .

پنج سال زندگی هوشی میان آینده در پاریس ، زندگی مهاجری بود که انسانی را علیه کشوری بر می‌انگیزد ، لیکن در عین حال می‌تواند میان او و همین کشور پیوندهای ناگستنی پدید آورد . فقر و برادری ، حیله‌های پلیسی و مباحثه‌های سیاسی ، کشف تمدنی که نشانه‌های انحطاطش را لطفی دلنشین پوشانده بود ، زیورو شدن‌های ناسیونالیستی و شکوفائی طرحهای بزرگ : در این فضای پاریس بود که یک آسیانی فقیر و استعمارزده ، در جستجوی یک دکترین ، مقارن پایان جنگ و در دوران مذاکرات صلح ، تجارب زندگیش را بدست آورد و با سیاست و پیش از همه انقلاب آشناشد .

« نگوین ناتنان » جوان نامش را عوض کرده بود . دو سال تمام « با » نام داشت و در « لاتوش ترویل » فرمان می‌برد . اما چگونه

می‌توانست این نام را به براوکه عنوان نو کر گذاشته شده بودن‌گاه‌دارد؟ بدین گونه بود که نامی را برگزیرید که حتی الامکان آهنگدار باشد . نام « نگوین آی کوئنک » را برخود نهاد . « نگوین » نامی است که در « آنام » از همه متداول‌تر است ، و دودمانهای نیز چنین نام داشته‌اند . پیشوند « آی » تمایل و گرایش ، و « کوئنک » میهن معنی‌می‌دهد . از این رو بود که او خود را « نگوین » میهن پرست نامید . پلیس ، خوانندگان اعلامیه‌های بیشمار و « کمینترن » او را بدین نام می‌شناختند .

در اتفاق‌کهایی که او در خیابان « مارکاده » و خیابان « دگوبلن » بادوستش « پانوان توئونگ » و سپس بن‌بست « کومپوشن » در ناحیه‌های گوناگون پاریس باهم می‌هانش مسکن داشت ، اصولاً به کارهای عکاسی مشغول بود . در یکی از شماره‌های نشریه « زندگی کارگری » آگهی کوچکی دیده می‌شد : « اگر می‌خواهید یادگاری زنده از والدین تان داشته باشید ، عکس‌هایتان را نزد « نگوین آی کوئنک » رتوش کنید . عکسی زیبا در قابی زیبا به مبلغ ۴۵ فرانک . » هر چند هم که او خط چینی را بسیار خوش می‌نوشت ، اما با رتوش عکسها در آمدی فقط بسیار اندک داشت وزندگی فقیرانه‌ای را می‌گذراند .

لیکن چه باک ! او وقت کافی داشت که به دیدار محافل سیاسی برود ، افلاطیهایی « آنامی » را مانند « پانچوتین » ، « پانوان توئونگ » ، « نگوین ته توین » و دیگران را نزد خود گردآورد ، سوسیالیسم را به دقت مطالعه کند ، بخواند و مقاله بنویسد . او نخستین تماسهای سیاسی را با یک کتابفروشی در کنار « کهدوژماپ » برقرار کرد که یک کارگر سوسیالیست مبارز به نام « هازفلد » آنرا اداره می‌کرد که به ظاهر با « لثون

تروتسکی» ارتباط داشت . او نخست با رهبران انقلابی اتحادیه‌های کارگری ، مانند «مونات» و «بوردون» ، وصلحدوستانی مانند «مارسل کاپی» همداستان شد . «پل وايان کوتوربه» از او دعوت کرد که با «اومانیته» همکاری کند ، و او در همین نشریه «خاطرات یك مهاجر» و نمایشنامه نک پرده‌ای «ازدهای خیزرانی» را انتشارداد ، حال آنکه «زانلونگه» ، یکی از نوه‌های کارل مارکس ، در ستونهای روزنامه «بوبولر» ، جائی برای او گشود . او در آن روزها ، به عنوان نخستین «آنامی» بمسازمان جوانان سوسیالیست پیوست .

در بولتن ضدکمونیستی I. P. E. I. در سال ۱۹۲۵ مقاله‌ای دشمنانه از «هووان تائو» به نام «هوشی مین اسرار آمیز» انتشار یافت . «وان تائو» آن انقلابی جوان را می‌شناخت و اورا بدین گونه توصیف کرد: «هیکلی مانند سایه که همواره کتابی زیر بغل دارد... او امیل زولا ، آناتول فرانس ، شکسپیر ، دیکنس ، هوگو و رومن رولاندی خواند: بازیزول را او» ، آنار کو سندیکالیست قدیمی دوستی نزدیکی داشت که از سویس برگشته بود و در آنجا بالین و زینو ویف همکاری کرده بود .. این ستایشگر آنارشیست‌های مانند «سورل» و «ارنست کوردورو آ» ، بابلشویکها رابطه‌ای نزدیک داشت و برای هوشی مین سرچشمه تمام نشدنی اطلاعات و اخبار بود . هوشی مین با او مشورت می‌کرد و از گنج بی‌پایان حکایتها و اخبار او شادمانه بهره می‌گرفت ... «راوو» مدتی دراز مشاور این «آنامی» جوان بود که در آن روزها با دفتر نشریه «زندگی کارگری» واقع در ناحیه «بل ویل» رفت و آمد داشت که سنتهای انقلابی در آن هنوز زنده بود . بدین گونه بود که در روح این «آنامی» ریشه

کن شده ، یادگارهای قیامهای کشورش با تاریخ کموناردها در آمیخت
که در گورستان «پرلاشز» آرمیده بودند ...

«هووان تاتو» تصویر هوشی مین آینده را چنان درمی افکند که در
همان زمان «ژاک استرنل» در نشریه «انقلاب پرولتری» توصیف می کند :
«اون خست یك عکاس کوچک بود که بادشواریهای بزرگ زندگی خود
را می گذراند ... مردی جوان و کوچک اندام و ظرف با چهره ای لاغر
و نگاهی نوازشگر که در آن شعله ای می درخشید که در نگاه کسانی
دیده می شود که شبته اندیشه ای هستند . او آدمی بسیار حساس بود ...
برخی از دوستانش او را آن روزها ، بی آنکه دلیلش روشن باشد ،
«آقای فردیناند کوچولو» می نامیدند .

او عضو سازمان جوانان سوسیالیست ، همکار نشریه های «پوپولر» ،
«او مانیته» ، «زندگی کارگری» بود که «گاستون مون موسو» ، آنارکو-
سنديکالیست و روزنامه نگار در خشان ، بهوی اندرزهای شغلی می داد .
بدزودی یکی از اعضاء «بین المل سوم» ، یکی از برادران «وویویچ»
او را زیر بال خود گرفت . «وویویچ» مردی سزاوار اعتنا بود که
به نحوی غریب کاملا فراموش شده است . تأثیر او بر نقشه های آینده
هوشی مین جوان ، تعیین کننده بود .

یکی از شبهای سال ۱۹۲۰ ، «کیو کوماتسو» ، نویسنده جوان
ژاپنی ، در یکی از جلساتی که از طرف پروستانتها به خاطر «ساکو» و
«وانزتی» در تالار «واگرام» برگزار شده بود ، شرکت داشت که مرد
پهلو دستی اش بر شانه او کوفت . این یک آسیائی بود . مردی جوان
و لاغر با چشمها ای شعله ور که از او پرسید : «چینی هستی یا آنامی؟» -

«رؤپنی هستم .» کوماتسو خود را معرفی کرد .

به محض آنکه سخنرانی «مارسل کاشن» تمام شد ، آن دو نفر به قهوه خانه‌ای رفتند و «نگوین آی کونوک» با حرارت بسیار از بد بختی کشورش سخن گفت . آنها از آن پس اغلب یکدیگر را می دیدند ، در پاریس پرسه می زدند و از آسیا سخن می گفتند .

هنگامی که چندماه بعد ، «آرنو» مستول نظارت بر «آنامی» هادر پاریس ، به جلسه‌ای رفت که در آن پروفسور «فلیسین شاله» می باشد به نفع استقلال هندوچین سخنرانی کند ، در جلوی در ورودی مردمی لاغراندام ، جوان و بلندپیشانی را دید که حرکاتی شدید دارد و علیه حکومت استعماری اعلامیه پخش می کند . او نام «نگوین آی کونوک» را پیش از آن نیز شنیده بود ، و هنگامی که یکی از جاسوسانش ، آسبائی شورشی را به وی نشان داد . خواهان آن شد که با او قرار دیداری بگذارد . پلیس و انقلابی «سپس طی سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ چندین بار در قهوه خانه‌ای در نزدیکی «اپرا» بایکدیگر ملاقات کردند .

نمی دانیم که هوشی مین درباره «آرنو» چه می اندیشد ، اما این «آرنو» بانیکخواهی یاد آن جوان آتشین مزاجی را می کند که به وی از دهش ، خانواده اش و میهنش به لحنی شورانگیز سخن می گفت و از بیدادی که بر پدر با فرنگش ، «نگوین سین هوی» رفت حکایت می کرد . «نگوین آی کونوک» از اومی پرسید :

«چگونه می توانم اینهمه جنایت را بر فرانسه ببخشم؟»
«لوئی آرنو» بد «آلبرسارو» ، وزیر مستعمرات که به استدلالهای کارمندش بسیار بدین بود ، می گفت : «باید با این مرد آشنا شوید .»

و وزیر بدخواه او پاسخ می‌داد : « بهشامی گویم که این نگوین آی کوئنک اصلاً وجود خارجی ندارد، این فقط نام مستعار « پان‌توترین » است . » اما وزیر کابینه سر انجام ، آشنای کارمندش را پذیرفت - اگرچه فقط بدین خاطر که هویتش را معلوم کرده باشد . در این دیدار انقلابی جوان از وزارت مستعمرات واقع در خیابان « او دینو »، نخستین عکس نیز از « نگوین آی کوئنک » برداشته شده است که در دست پلیس است : مردی لاغراندام و خجول با کلاهی کوچک بر جمجمه‌ای بلند، اثری گمگشته ، اثر آدمی از پای در آمده را در انسان می‌گذارد . آدم کمی به یاد چارلی چاپلین در فیلم « مهاجر » می‌افتد .

اکنون فعالیت سیاسی او شکلی معین به خود گرفته بود ، قاطع‌تر از هنگامی که در میخانه‌های کوچک بارفتا بحث می‌کرد و یاد رجلسات زیرچشم پلیس ، دربرابر شنوندگانی پرسرو صدادر « کلوب دوفورگ » در باره تبهکاریهای اداره مستعمرات فرانسه سخن می‌گفت . به علت کنفرانس صلح و رسای در سال ۱۹۱۹ ، « نگوین آی کوئنک » و دوستش « پانوان تروئونگ » به یاری « پانچوتین » به غایت ماهر ، برنامه‌ای هشت ماده‌ای برای استقلال کشورشان تهیه کردند . آنان این برنامه را به دیرخانه کنفرانس صلح تسلیم داشتند . این پیشنهاد که چهارده ماده معروف ویلسون ، پدر تعمیدی آن بود ، به هنگام خواندن سخت فروتنانه جلوه می‌کند : فرستادن هیئت‌های نمایندگی بومیان به مجلس فرانسه ، آزادی مطبوعات و اجتماعات ، بخشودگی عمومی زندانیان سیاسی ، جانشین شدن دستورها به وسیله قوانین ، حقوق برابر برای فرانسوی‌ها و آنامی‌ها . همین .

اما چنین ملایمتهائی را یارای آن نبود که توجهها را به گروه کوچک‌ها جران‌هند و چینی جلب کند. «نگوبن آی کوئوک» را که کوشیده بود باویلسون مستقیماً در باره ویتنام گفتگو کند، بيرحمانه از ورسای بیرون کردند. اعراب، کردها، ارمنی‌ها و دیگر اقلیت‌های گوناگون بسیار نیرومندتر اظهار وجود کرده بودند.

لیکن در عوض، «نگوبن آی کوئوک» در نزد کارگران «آنامی» موقیتی بسیار بزرگ به دست آورد که بلافاصله پس از اخراجش از ورسای، در شهرستانهای فرانسه به دیدار آنان رفت. او از هموطنانش که در فرانسه کار می‌کردند، به مراتب جلوتر بود. هر هندوچینی‌جوانی که در سال ۱۹۲۰ به پاریس می‌آمد، ناگزیر با این شخصیت نحیف اما آنچنان مهم تماس می‌گرفت. این مرد در هر ساعتی از روز و شب، هم میهنانش را در اناقی می‌پذیرفت که در آن مقاله‌هایش را می‌نوشت و گاهی‌گداری نیز می‌خوابید. لطفی خاص ازاو می‌تایید که آدم را به اطاعت و امی داشت.

او بهم میهنان جوانش که در خانه دانشجوئی در خیابان «دو سوم رار» به دیدارشان می‌رفت، به لحنی ملایم اما مقاومت ناپذیر می‌گفت: «بعدها می‌توانی تحصیل کنی، اما نخست با ماهمکاری کن.» «بوئی لام» که در خاطراتش از هوشی مین، گویا به نحوی افسانه‌ای سخن می‌گوید، می‌نویسد: «در ورسای، آنجا که امپریالیست‌ها شیرینی استعماری را بین خود تقسیم می‌کردند، یک «آنامی» به نام «نگوبن آی کوئوک»، بدون جنجال بزرگ خواهان حق تعیین سرنوشت برای ویتنام شد [که البته بسیار مبالغه‌آمیز است]. این برای ما مانند آذرخشی بود،

تندری بهاری . این مردی از ویتنام بود که حقوق مردمش را می‌طلبید . در برابر او سر تعظیم فرود آوردیم . وقتی که دو ویتنامی در فرانسه با هم روی رو می‌شدند ، خواه ناخواه نام «نگوین آی کوئنک» را می‌بردند . «بوئی لام» که در آن اثنا مقاله‌های شورشیان را در نشریه‌های

گوناگون خوانده بود بر آن شد که بدیدار قهرمانش برود . «بمانه شماره ۶ خیابان گوبلن رفتم و در زدم . قلبم داشت از شدت ضربان از گلویم بیرون می‌آمد . آیا مرا خواهد پذیرفت؟ مردی تقریباً سی و دو ساله ، باریک ، خیلی باریک ، بارنگ پوستی روشن ، بالباسی مشکی و فرسوده در برابر ایستاده بود و بهمن لبخند می‌زد . چشمهاش می‌درخشید . «کوئنک» او را در باره ویتنام سوال پیچ کرد ، خواستار وحدت و همدردی میان پرولتاریای فرانسه و مستعمرات بود و سپس او را با خود به نگارخانه‌ای برداشت که در آنجا-آنچنان که می‌همان باستایشی خوشبادرانه می‌پندارد . همه را می‌شناخت و بسیاری از فرانسویان با او دست می‌دادند . در حقیقت ، «نگوین آی کوئنک» دوستان فرانسوی بسیار داشت ، و همچنین مردمانی از افریقا و جزایر آنتیل نیز در شمار محشورانش بودند .

در یکی از شباهای سال ۱۹۲۰ مرد جوانی که اشک در چشم داشت ، نزد «بابو» آمد . «بابو» یک سویالیست مبارز بود که در هانوی بامجله «میهن آنامی» همکاری داشت و به نفع دوستش «بان چوتین» که به علت طرفداری از استقلال ویتنام به مرگ محکوم شده بود ، فعالیت می‌کرد . مرد جوان پرسید : «شما آقای بابو هستید؟» و پیش از آنکه فرصت پاسخی به او بدهد ، اشکریزان خود را به آغوشش افکند . این

«نگوین آی کوئلک» بود.

در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ فعالیت سیاسی او در فرانسه، در سه سطح گسترش یافت: شرکت در کنگره سوسیالیستی «تور» و پیوستن به فراکسیون کمونیستی «کاشن» و «فروسار»، انتشار یک اثر پرحرارت جدلی به نام «فراگرد حکومت استعماری فرانسه»، بنیاد گذاری «انترکولونیال» و «پاریا»، یعنی نشریه‌ای با هدف مبارزه طبقاتی که خود سردبیر و ناشر آن بود.

«مارسل کاشن» بعدها نوشت: «نمی‌توان حضور یک نماینده هندوچینی را در کنگره «تور» فراموش کرد. او با حرارت، استثمار ننگین ۲۰ میلیون هموطنش را به مبلغ امپریالیسم فرانسه، محکوم می‌کرد و خواستار آن بود که همه سوسیالیست‌ها به بومیان سرکوب شده، بازداشت شده و به قتل رسیده کمال کنند. این نماینده‌ای که از خاور دور آمده بود که بود؟ همان‌هوشی می‌بود.» روزنامه «اومنیته» در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۰ عکسی گویا از گنگره «تور» انتشارداد که بعدهادر چندین مجله و کتاب نیز دیده شد. در این عکس، «نگوین آی کوئلک» در لباسی مشکی که برایش بسیار بزرگ بود، و شاید آنرا به عاریت گرفته بود، ویقه‌ای آهار زده به دور گردن باریک دیده می‌شود. او در این عکس ریش ندارد و موهایش آدم را به یاد تصویر «رمبو»ی جوان می‌اندازد که «فانتن لاتور» کشیده است.

بدین گونه است که او در میان مبارزان سوسیالیست تنومند سیل کلفت ایستاده و در کنارش «وابان کوتوریه» دیده می‌شود که نگاهی دوستانه‌به‌وی افکنده است. «پل بنکور» که در کنگره شرکت

داشت، بعدها با چندشی ناشی از ترس از «خطر زرد» این «هندوچینی جوان را به بیاد آورد که به قیام و شورش فرامی خواند. «کوئنک» احتمالاً خود را در کنگره منفرد رها شده احساس می کرد. او، همچنان که خود بعد ها حکایت می کرد، باناخوش دلی بسیار شاهد مبارزه در خشاسته ظی بین «لئون بلوم» و «وایان کوتوریه»، «مارسل سامبا» و «کلاراز تکیز» بود. می توان متن سخنرانی اورادر «او مانیته» خواند که نام سخنران در آن «نگوین آی کوئنک» آمده، اما در صورت مجلس تن دنویسی شده، از صفحه ۱۳۱ تا ۱۳۴ در کنگره سو سیالیستی نمایندگان ایالتی در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۰ در کنگره سو سیالیستی نمایندگان ایالتی «ان» و «تارن اکارون» از پی بدیگر سخنرانی کردند.

رئیس کنگره: «نوبت سخنرانی نماینده هندوچین است!»
نماینده هندوچین: «رفقا! امروز می خواستم با شما در انقلاب جهانی همکاری کنم، اما باید به عنوان یک سو سیالیست با اندوهی فراوان علیه جنایتهای کثیفی اعتراض کنم که در کشورم روی می دهد.»
چند تن از حاضران: «درست است!» «همان طور که می دانید، استعمار فرانسه نیم قرن، پیش به هندوچین آمد. کشور ما را به نام سرمایه داری، با سرنیزه تغییر کردند. از آذپس مانه فقط بیشتر مانه شرکوب واستثمار می شویم، بلکه به نحوی وحشتناک شکنجه می بینیم و مسموم می گردیم. من براین لفت «مسوم» تکیه می کنم، مسمومیت به وسیله ترباک والکل وغیره. برای من ناممکن است تادر دقایقی اندک همه مخالفتها را برای شما بشمارم که جنایت کاران سرمایه داری در هندوچین پدید آورده اند. تعداد زندانها از مدارس بیشتر است. درهای این زندانها عملاً هیچ گاه

بسته‌نمی‌شود و سلوهای آن بنحوی و حشتناک پر است . هر بومی که بدو گمان داشتن اندیشه‌های سوسياليستی برود به زندان افکنده می‌شود و اغلب بدون رای دادگاه به قتل می‌رسد . این باصطلاح «دادرسی نوع هندوچینی » است . زیرا در هندوچین دو نوع دادرسی وجود دارد . «آنامی»ها تامینی را که اروپائیان و اروپائی شدگان از آن برخوردارند ندارند . در نزد ما آزادی مطبوعات و آزادی عقیده وجود ندارد ، و همچنین از حق اجتماعات و تظاهرات اثری نیست . ماحق مهاجرت و حتی حق مسافرت به خارجه را نداریم . مادر تیره گونترین نادانیها به سر می‌بریم ، زیرا از آزادی آموزش بهره‌مند نیستیم . در هندوچین از هیچ کاری فروگذار نمی‌شود تا مردم را به وسیله تربیک مسموم کنند و به وسیله الكل ابله سازند . هزاران «آنامی» را به مرگ رها کردند و هزار تن را کشند تا از علقوه‌های دفاع کنند که علقة آنان نیست .

رفقا! با ۲۰ میلیون «آنامی» چنین رفتار می‌کنند که تعدادشان بیش از نیمی از جمعیت فرانسه است .. ادعاهم‌دارند که «آنامی»ها «سوگلی‌های فرانسه» هستند (کف زدنها) «حزب سوسياليست باید بنحوی موثر به نفع بومیان در فشار وارد عمل گردد .

«ژان لونگه» : «من به نفع بومیان وارد میدان شدم .»
نماينده هندوچين: «پيش از همه من ديكتاتوري سكوت را برقرار کرده‌ام » (خنده حضار) «حزب باید در همه مستمرات ، تبلیغات سوسياليستی را آغاز کند . ما با پيوستان به بين الملل سوم ، قول مطلق حزب سوسياليست را می‌بيئيم که به مسائل استعماری سرانجام ، توجهی شراخور آن بکند .

مازشنیدن این خبر بسیار خوشحال شدیم که یک هیئت نمایندگی دائمی برای افريقای شمالي به وجود آمده است، و خوشحالتر خواهیم شد که حزب یک رفيق سوسياليست را به هندوچين بفرستد که در محل از مسائل موجود و اقداماتی که باید انجام گيرد، اطلاع يابد.»
يکى از نمایندگان: «بارفيق انورپاشا؟»

نماینده هندوچين: «آرام بگيريد، پاركمانترها !» (کف زدنها) «به نام تمامی بشریت، به نام همه سوسياليستها، چه چپ و چه راست شمارا مخاطب قرار مى دهیم: رفقا، مارا نجات دهید !» (کف زدنها) رئيس کنگره: «نماینده هندوچين ديد که با چه تشویقی از سخنانش استقبال شد . او مى تواند ايمان داشته باشد که حزب سوسياليست يکپارچه در پشت سر وی ایستاده است تا عليه جنايتهای بورژوازی اعتراض کنند.»

«زانلونگه» یک بار دیگر اقدامات خود را در پارلمان به نفع سرکوب شدگان به ياد مى آورد. «و ايان کوتوريه» چتین جواب مى دهد: « فقط در مجلس نیست که باید به نفع ملتهاي در حال اختناق مبارزه کردا اما آن اشاره به «انورپاشا» نشانه بدیني محافل انقلابي به همه آنچه بود که به نحوی باناسيونالیسم «ارتجماعی» تماس مى يافت که مى توانست به بهای لطمہ بر توده کارگران در کشور ما در تمام شود . برای «و ايان کوتوريه» ، اما نه برای «زانلونگه» مساله نه فقط بر سر رهائی بوميان ، بلکه بر سر آزادی همه ملتها بود .

در ميان دو «بين الملل» ، هوشی مين آينده ، درنگی دراز آهنگ کرد. طبع او ، طرافت احساس او ، مى توانست اورا به شوي کسانی

مانند «زان لونگه» و «پل فور» بکشاند که مخالف هر نوع خشونتی بودند. اما او مدتها بود که با جناح دیگر تماسهای نزدیک برقرار کرده بود. به او وعده‌های زیادداه بودند، و او طرحهایی بیش از آن داشت که بتواند از عهده همه آنها برآید. از مسکو باد آن انقلاب بزرگی می‌زید که می‌توانست همه نظامهای استعماری را بروبد. پس او به دنبال «کاشن» و «فروسار»، و بهویژه «وایان کوتوریه» رفت که بلاغت بسیارش اورا جلب می‌کرد و متقاعد می‌ساخت.

آنچه سرانجام موجب آن شد که «نگوین آی کو نوک» تصمیم خود را بگیرد، خود او ۴۰ سال بعد در مقاله‌ای که به عنوان «راهنمای هفتادمین زادروزش زیرعنوان» راهی که مرا به لینیسم کشاند» نوشته، از همه بهتر توصیف شده است: «بلا فاصله پس از جنگ اول جهانی، من در پاریس به عنوان نقاش عتیقه‌های چینی، در یک شرکت فرانسوی کار می‌کردم. آن روزها به کرات اعلامیه پخش می‌کردم تا سفاکیهای استعمار را رسوا سازم. من طرفدار انقلاب اکتبر بودم، و آنهم به علت یک نوع علاقه خود انگیخته به این انقلاب. هنوز تمامی اهمیت تاریخی آن را نمی‌فهمیدم. لینین را دوست داشتم و او را می‌ستودم. برای آن که او می‌همنیم! بزرگ بود و هم می‌همنش را رهایی بخشیده بود. تا آن وقت هیچیک از کتابهایش را نخوانده بودم. من عضو حزب سوسیالیست فرانسه بودم، زیرا این «خانمهاو آقایان»، آن طور که من رفقاء حزبی را خطاب می‌کردم، علاقه‌ای به مبارزه اقوام زیر فشار نشان داده بودند. من هنوز اصلاً به درستی نمی‌فهمیدم که یک حزب، یک اتحادیه کارگری «سوسیالیسم و یا کمونیسم» چیست.

در حوزه‌ها با گرمی در این باره بحث می‌شد که آیا باید در بین الملل دوم ماند، یا بین الملل دو و نیم تاسیس کرد و یا بین الملل سوم لینین پیوست. من دویا سه بار در هفته به این مجتمع می‌رفتم. به دقت گوش می‌گرفتم. در آغاز نمی‌فهمیدم که مسئله بر سرچیست و چرا اینچنین با حرارت بحث می‌شود، می‌شد با بین الملل دوم، دو و نیم و یا سوم به هر حال انقلاب کرد. پس این نزاعها بر سرچیست؟ سپس فقط بین الملل اول مانده بود. راستی کار این بین الملل به کجا کشیده بود؟ مسئله‌ای که بیش از همه سور د علاقه من بود و در این مباحثات اصلاً از آن سخنی نمی‌رفت، این بود: کدام بین الملل است که از مبارزه اقوام زیر فشار حمایت می‌کند؟ در جلسه‌ای این سؤال را مطرح کردم که بیش از همه مورد علاقه‌من بود. برخی از رفقا جواب دادند. بین الملل سوم و نه بین الملل دوم! یکی از رفقا تزهای لینین را در باره مسئله مليتها و اقوام مستعمرات برای خواندن به من داد که «او مانیته» منتشر کرده بود. در این کتاب اصطلاحاتی سیاسی وجود داشت که من فقط به دشواری می‌فهمیدم. اما از راه خواندن و مکرر خواندن آنها. سرانجام معنایش را فهیدم. اندیشه‌های لینین مرا به شدت به حرکت در آورد من سر اپا شوق و شور شده بودم. اعتمادی بزرگ مرایاری کرد تا مسائل را ب درونشی ببینم. شادمانیم آنچنان بود که گاهی اشک به چشم‌ام می‌آمد. تنها در اتاقم، چنان که گونی در برابر خیل انبوهی از جمعیت استاده‌ام، فریادزدم: «همیه‌نان عزیز، ای بهزیر فشار قرار گرفتگان و مستمندان! این است آنچه مارا بدان نیاز است، راه نجات شما این است!» از آن به بعد، نسبت به لینین و بین الملل سوم، اعتمادی مطلق یافتم. بیش از آن فقط مستمع بودم و بر من چنین می‌نمود

که همه حق دارند. نمی توانستم بگویم که این و یا آن حق ندارند. لیکن از آن پس که تزهای لین را خواندم ، باشور و شوق در مباحثه ها شرکت می کردم . با وجود معرفت غیر کافیم به زبان فرانسه که به من اجازه آنرا نمی داد که اندیشه هایم را درست و روشن بیان کنم ، باز هم باتمامی قوا با کسانی مخالفت می کردم که لین و بین الملل سوم را مردود می شمردند . پیگانه است دلال من این بود که مدام آن را تکرار می کردم : « رفقا ، اگر استعمار را لعنت نکنید ، اگر از اقوام در زیر فشار حمایت نکنید ، پس این انقلابی که می خواهید چیست ؟ »

دیگر به این بسنده نمی کردم که در حوزه خودم شرکت کنم. بلکه به حوزه های دیگر نیز می رفتم تا از اندیشه های « خودم » ، « دفاع کنم . باید بیفزایم که رفقا « مارسل کاشن » ، « و ایان کوتوریه » ، « من موسو » و رفقاء بسیار دیگر به من خیلی کمک کردن که تمام مسائل را به درستی بفهم . سرانجام در کنگره « تور » با رفقاء دیگر به پیوستن به بین الملل سوم رأی دادم . در آغاز ، میهن پرستی و کمونیسم بود که مرا برای لین و بین الملل سوم به سرور می آورد. لیکن رفته رفته ، هنگامی که نظریه مارکسیسم - لینینیسم را با کار عملی پیوند زدم ، نیز در یاقتم که فقط سو سیالیسم است که می تواند اقوام زیر فشار کارگران تمامی جهان را راه هایی بخشد .

در ویتنام و چین قصه ای هست که در آن از انبان سحر آمیز سخن می رود که هر کس به اشکالی برخورد می تواند آن را بگشايد و گره مشکلش را باز کند . برای انقلابها و مردم ویتنام ، مارکسیسم - لینینیسم فقط یک انبان سحر آمیز نبود ، فقط یک قطب نمای تعیین کننده جهت نبود ، بلکه خورشیدی راستین بود که راه پیروزی نهایی سو سیالیسم را روشن

می‌کرد .»

آیا این سخنان گویای احوال است یا بعدها اختراع شده است ،
به هر حال آن لحن ، لحن کلام انسانی خوشخو و احساساتی است که
«نگوین آی کوتولک » همواره بود .
او از آن پس رزمende‌ای مصمم در راه بین‌الملل سوم شد .

فصل سوم مبارزه

«نگوین آی کوئوك» به بخشی از حزب پیوست که در باره آن می گفتند که بخش روشنفکران حزب است «ژرژپیوش»، یک روزنامه نگارش‌شناس، «بوریس سواران»، تئورسین درخشان‌مارکسیست در پاریس، بهمین بخش تعلق داشتند. بهمراه این دونفر بود که او به دیدار کنگره کمونیستی سال ۱۹۲۱ در شهر مارسی رفت. و «او مانیته» نتاشی ای از «گاسییر» انتشار داد که «آنامی» جوان را با چهره‌ای دراز، خطوط عمیق در صورت و گیسوهائی بر چهره ریخته، نشان می‌دهد.

او در پاریس به «خانه استان سوم» در نزدیکی «دکارو دوتامپل» رفت و آمدداشت که یک مدرسه کادر حزبی نیز در آن قرار داشت. مدیر خانه، یک کمونیست قدیمی به نام «رادی»، دو پسر داشت که یکی را ولزودیگری را «رنان» نام‌گذاشته بود. «نگوین آی کوئوك» با این دو همسر، به ویژه با «ولتر رادی» دوستی محکمی بهم زد که رهبر جوانان

کمونیست بود . « کوئوک » به رهنمائی « پیوش » مهربان می کوشید که سخنگوی خوش بیان و در عین حال یک خطیب حزبی گردد . به همین منظور او به دیدار « کلوب دوفوبورگ » می رفت که « لشوپولس » بنیاد گذاشته بود . اور آنجا در مباحثات شرکت می جست ، اما هنوز بسیار ناشی بود ، لکن داشت ، نوک زبانی حرف می زد ، به ویژه هنگامی که در باره استثمار کشورش از طرف استعمار فرانسه ، با حرارت سخن می گفت .

« نگوین آی کوئوک » در سخنرانیها باشد به هیچوجه ملاحظه پرولتاریای پاریس و فرانسه و حتی رفیقان حزبی را نیز نمی کرد . او در ۲۵ مه ۱۹۲۲ در « اومانیته » نوشت : « حزب فرانسه وظیفه ای به ویژه دشوار را برای خود برگزیده است ، یعنی مبارزه با سیاست استعماری ، که البته در این کار با بی اعتمانی پرولتاریای کشور مادر به مستعمرات روبرو می گردد . گذشته از این ، حزب با پیشداوری کارگر فرانسوی نسبت به بومیان روبرو می گردد که آنها را موجودانی حقیر و بی اهمیت می پنداشد ، حال آنکه برای بومیان مستعمرات ، فرانسوی ها ، از هر نوع ، استثمار گرانی بدخواهند . »

اما هنگامی که او از طبقات حاکم و « همسازان » ویتنامی آنها سخن می گوید ، بسی پرخاشگرتر است . در سال ۱۹۲۲ ، به مناسب دیدار « کای دین » ، پادشاه « آنام » ، از مارسی که در آنجاییک نمایشگاه استعماری ترتیب داده بودند ، « نگوین آی کوئوک » نمایشنامه ای تک پرده ای به نام « اژدهای خیزرانی » انتشار داد که در آن ، آداب و در سوم دربار « مصونه » به باد استهزا گرفته شده بود . اور عین حال نامه ای سرگشاده

به پادشاه نوشت و گفت: «خاقان غیر از اسبهای مسابقه لونشان و دختران زیبای فرانسوی دراپرا، از چه چیز دیگری در این فرانسه شاعرانه اطلاع حاصل فرموده‌اند؟

ملت فرانسه عدالت آزادی و کار را دوست دارد. آیا خاقان از این امر اطلاع یافته‌اند؟ برادری و یک صلح‌دوستی عمیق و اصیل بر روح ملت فرانسه حاکم است که خود را از راه یک انقلاب رهانید و یوغ استبداد امیران را به دور افکند تا بتواند خود سرنوشت‌ش را بدست گیرد. آیا خاقان از این امر اطلاعی دارند؟

خاقان، به جز کاشه بسی های سخنرانان رسمی و مطبوعات خود فروش، از چه چیز دیگری اطلاع یافته‌اند؟ آیا توجه خاقان را به پاستور، ولتر، و یکنوره‌وگو و آناتول فرانس جلب کرده‌اند و به ایشان گفته‌اند که این مردان که بوده‌اند؟

او برای آنکه به حرکت انقلابیش غذائی برساند، به هنوان نمونه یک گذشته منفور، کتاب «فرانگرد استیلای استعماری فرانسه» را نوشته. این کتاب کوچک صد صفحه‌ای در یک جلد و با سه هنوان، یعنی عربی، فرانسه و چینی، منتشر شد. اگرچه در اکثر صفحات از ویتمام سخن رفته بود که نویسنده، از راه تجارب شخصی، بهتر از همه آن را می‌شناخت، لیکن باز هم از تجاوزهایی که در «داهومه»، «مادگاسکار» و جزایر «آنیل» صورت می‌گرفت، سخن می‌گفت و اینها را بانمونه‌های مقایسه می‌کرد که از هندوچین به دست می‌داد.

مسئله در اینجا برسر یک اعتراض ملی به نام یک کشور زیر فشار نبود، بلکه برسر دادخواستی علیه نظامی بود که بالهای خود را به همه

مستعمرات گسترده بود ، و این انقلابی می کوشید تا علیه این نظام ، مقاومتی بین المللی را دامن زند . و فعل ماقبل آخر این کتاب با بیانیه «اوئیون انتر کولونیال» پایان می یابد که در آخر آن ، سخن کارل مارکس «پرولتاریای جهان متحد شوید» آورده شده است .

«نگوین آی کوتوك» راه خود را برگزیده بود ، به اضافه همه براهه هائی که درباره آنها سخن خواهیم گفت . لیکن او در آن روزها هنوز استعداد خود را زیر فرمان نداشت ، زیر آن کتاب کوچک بد نوشته شده بود ، بیاناتی متوسط داشت ، و انسان از خود می پرسید که نویسنده مقدمه «نگوین ته ترویں» دوست و همکار نویسنده ، کار تصیح کتاب را به عهدنگر فته است . کتاب ، یک سلسله بی شکل از حکایتها و توصیفهاست که در آن ، با قدرت اقتاعی معین ، نابسامانیها و هلنا کیهای نظام استعماری بازگو شده است ، اما همه اینها آنچنان پیش با افتداد شرح داده شده که به هیچوجه نمی توان اثر دست هوشی مین آینده را در آن لمس کرد .

نمونه ای را می آوریم که به فرستادن «سیاهان کثیف» و «آنامی های کثیف» به جنگ مربوط می شود : «آنان در صحرای شاعرانه بالکان مردند ، در حالی که از خود می پرسیدند آیا کشور مادر قصد آن دارد که بعنوان نخستین نفر وارد حرمسرای ترکان شود . و گرنه چرا گذاشتند آنها را در این کشور سلاخی کنند ؟ دیگران ، در سواحل مارن و یا در لجنزارهای شامبانی ، قهرمانانه مردندتا با خونشان نهال افتخار رهبرانشان را آبیاری کنند و از استخوانها یشان عصاهای مارشالی بترانشند

از سبک آن روزی «اومنیته» با خضوع و خشوع تقلید شده بود .

پسر «کیم لین» دانشمند، پس از آن که کشور سن را ترک کرده بود، چیز تازه‌ای نیاموخته بود. اما یک چیز موجب شکفتی می‌گردد: در این پرگویی که گاهی پراست، همه جا این اراده به چشم می‌خورد که مسئله استعماری، جدا از مسائل سوزان دیگر مورد بررسی قرار نگیرد. این اراده در شماره‌های نشریه «پاریا» مدام دیده می‌شود که «نگوین آی کونوک» دو سال زندگیش را وقف آن کرد.

«پاریا» در اثنای آوریل ۱۹۲۲ تا آوریل ۱۹۲۶ رویهم ۳۸ شماره منتشر شد، نخست ماهانه، بعد دو هفته یکبار و سپس، هنگامی که «نگوین آی کونوک» در پایان سال ۱۹۲۳ به مسکو رفته بود، نامرتب. قیمت مجله ۲۵ سانتیم بود و در هر شماره آن در خواست اعانه می‌شد. نام اعانه‌دهندگان منتشر می‌شد که از جمله این نامهارامی شد خواند: «دوپون» «ژربر» ۵ فرانک - میلوودی، کابیل، ۱ فرانک «وغیره. مدیر نشریه که نامش در بالای صفحه می‌آمد، آدمی بنام «استفانی» بود و نخستین نشانی آن: کوچه ژاک کالو، شماره ۱۶، اما «پاریا» به زودی تغییر مکان داد و به خیابان «مارشه دپاتر پارش شماره ۳» انتقال یافت. نخست «زیر عنوان» «سوتیتر» نشریه «کرسی مردم استعمار زده» بود که از ژانویه ۱۹۲۴ به صورت «کرسی پرولتاریای استعمار زده» درآمد.

نشریه‌ای بود که خوب چاپ می‌شد و صفحه بندیش به قاعده بود در هر شماره آن، عکسهایی از طرحهای انتشار می‌یافتد که اکثر آخیلی بد بودند، به ویژه آنهایی که هر شی می‌بین آینده می‌کشید که طرحهایش روستاییانی لاغر و خشکیده را نشان می‌داد که کالسکه‌های کارمندان استعماری را به دنبال می‌کشیدند. در برخی از شماره‌ها نیز ترجمه

عربی یا چینی عنوان طرحها آمده بود ، اما همواره اندیشه راهنمایی بین المللی بودن قیام استعماری بود . اما این نشیره فقط به استعمار فرانسه حمله می کرد، نه بدیگر سرکوب کنندگان . « پاریا » جز مقالات رئیس آینده « ویتنام » تقریباً مقالات دیگری انتشار نمی داد . گاه نیز مقاله هایی به قلم « رشید ریضا » سوری و یا « مارسل کاشن » در باره قیام « عبدالکریم » در مراکش انتشار می یافت . می شد مقالاتی را درباره الجزایر نیز در آن خواند که امضاء « جیب بیگوت » « علی بابا » یا « الجزایری » را داشت . پذیروختی است که این مقاله ها از قلم « حاج علی عبدالقادر » بنیادگذار حزب کمونیست الجزایر ، و نه آنچنان که برخی ادعای می کنند ، از قلم « مثالی حاج » تراویده است . اگرچه این نویسنده الجزایری بیانی تند و شدید داشت اما خواهان استقلال نمی شد ، بلکه طالب مدرسه های واحد بود . او می خواست همه بومیان در حکومت ادغام گردد .

« نگوین آی کوتولک » فعالترین همکار « پاریا » بود ، و هنگامی که انسان ، امروز این مقالات را می خواند ، نمی تواند از اعتراف به جالب بودن آنها خوداری کند . در کتاب او « فرآگرد استیلای استعماری فرانسه » مقالات گوناگونی از « پاریا » درج شده بود که اگر چه تندترین آنها بود اما بهترینشان نبود .

مثلا در شماره دوم ، زیر عنوان « جانور شناسی » مقاله ای عجیب و طنزآلود می خوانیم که در آن یک موجود زنده غریب با « اندکی موش تقلیدی » توصیف می کرد « کوتولک » با تقلید از داروین و « بوفون » می نویسد : « آنچه این موجود را مشخص می سازد ، سحر

آمیزی اوست» و چنین ادامه می‌دهد: «اگر بزرگترین و قویترین آنهارا از گله سواکنیم و چیزی درخشنان را به‌گردنش بیاویزیم، یک سکه چلا و با یک صلیب، او کاملا رام می‌گردد. این پدیده حیوانی به نام آدم مستعمراتی شناخته شده است، اما بر حسب مکان، عنوان آنامی، ماداکاسکاری، الجزایری، هندی و غیره را نیز می‌گیرد.» و نویسنده به عنوان بعد التحریر می‌افزاید: «در آینده نزادی خویشاوند را نیز برای شما به نمایش خواهیم گذاشت: پرولتاریا: «سبکی که این طنزبدان نوشته شده، نویسنده ماهر جدی را معرفی می‌کند.

«نگوبن آی کوئنوك» همین قریحه را در «نامه سرگشاده به آلبرو سارو وزیر مستعمرات» نشان داد که سازمان نظارت بر «آنامی» های مهاجر را بوجود آورده بسود و «آرنو» نیز بدان تعلق داشت.

«کوئنوك» در حالی که از حسن نیت وزیر، به نحوی مسخره آمیز تشکر کرد. در اوت ۱۹۲۲ در «پاریا» نوشته: در زمانی که پارلمان می‌کوشد در کارها صرفه‌جوئی کند، که در کشاورزی و صنعت کمبود نیروی کار دیده می‌شود، که اسکان جمعیت جدید همه نیروهای مولد را می‌طلبد (!)، پذیرفتن این التفاتها، ضد میهنه به نظر می‌رسد که برای مملکت بسیار گران تمام می‌شود. اگر عالیجناب می‌خواهد بداند که ما هر روز چه می‌کنیم، این کار بسیار ساده است: ما هر بامداد در باره فعالیت خودمان بولتنی انتشار می‌دهیم و عالیجناب فقط به خود زحمت خواندن آن را هموار کنند. و انگهی برنامه کار ما به غایت ساده و تقریباً تغییر ناپذیر است. ما صبح‌ها از ساعت ۸ تا ۱۲ در کارخانه‌ها کارمی کنیم، بعداز ظهر‌ها را در دفتر‌ها و

دبیرخانه های مجلات بدیهی است مجلات چپ - و یا در کتابخانه می گذرانیم . شبها یا در خانه هستیم و یا در سخنرانیهای آموزنده شرکت می جوئیم . روزهای تعطیل را بدیدار موزهها و امکنه جالب دیگر می رویم . همین .

از آنجاکه امیدواریم این روش عملی و عقلانی ، عالی جناب را راضی کند ، از ایشان خواهش می کنیم سلامهای توام با احترام مار بیدیرند .

لحن مقاله های هوشی میم آینده ، به ندرت اینچنین شاد و خالی از عذوبت است . نوشه های او علیه نظام استعماری فرانسه بیشتر شامل اعداد و ارقام است تا تصاویر ، و بیشتر حوادث دردنگ و اندوه بار را دربر دارد تا شوخی و هزل . او عموماً در انتخاب وسائل دقت نمی کند و در جستجوی طیف های نیست . چنین است که یک کارمند اداره استعماری برای او « یک رذل سادیست و یک سرباز فرانسوی یک قاتل جانور منش » است . امامور تردید است که مقاله کوتاه بی نام در باره مسافرت « لیوتھ » را از رباط بتوان به « کوئوک » نسبت داد که چنین آغاز می شود : « این آدم خنگ مر اکشن را ترک کرده است تا سیفلیس خود را در کشور معالجه کند . »

نقل مقاله ای از « اخبار مستعمرات » در شماره ۹ دسامبر ۱۹۲۲ زیر عنوان « یک بلشویک زرد » غریب است که در آن « نگوین آی کوئوک » به عنوان « انسانی خویشتن خواه و بدون موکل » قلمداد می گردد . هیشت تحریریه « پاریا » به دنبال این مقاله ، دفاعی آتشین به قلم « نگوین ته توین » انتشار داد که جانب دوستش را گرفته بود : « او در آغوش بستگانش ، خوشبخت می زیست . هنگامی که هنوز

بسیار جوان بود ، دید که چگونه فرانسویان سر یکی از هم میهناش را بریدند . سپس او سرشار از غصب ترک دیار کرد . » و « تروین » ، برای آن که پیوند و یتنامی های آن روز را با انقلابی ای که در مهاجرت به سرمی برداشت کند . می نویسد که طی مسافرتی که به تازگی به « آنام » کرده بود ، پیرو جوان باحرارت از او می پرسیدند : « راستی چنین مردی وجود دارد ؟ آیا فقط در پندار ما نیست که چنین کسی زندگی می کند ؟ آیا به راستی او انسانی است که از گوشت و خون تشکیل شده است ؟ »

به هر حال « پاریا » بسیار رک و راست می نوشت و همکاران آن به هیچوجه موضع انقلابی خود و نقشه های آینده شان را پنهان نمی کردند به مناسبت در گذشت لین ، یک شماره تمام به ستایش این انقلابی اکابر اختصاص داده شد . و هنگامی که کنگره بین الملل دهقانان در نوامبر ۱۹۲۳ تشکیل شد ، « پاریا » این مجمع را به عنوان کنگره جهانی حزب کمونیست مادر معرفی کرد . در هر شماره مذیحه ای درباره دستاوردهای اتحاد شوروی و یا کمونیزم دیده می شد ، مانند تکامل کلمخوزها و یا تاسیس « دانشگاه خلق شرق » در مسکو . به مناسب انتخابات سال ۱۹۲۴ « پاریا » برای « یگانه حزبی که بومیان نیز آن را به پاریسی ها معرفی می کنند »، یعنی حزب کمونیست ، تبلیغات می کرد .

تاشماره ۳۰ ، از دسامبر ۱۹۲۴ به بعد ، در هر شماره ای مقاله هایی به امضاء « نگوین آی کونوک » بود ، اما در آن ایام ، نویسنده به مسکو مسافرت کرده بود و احتمالاً مقالاتش را از آنجا به پاریس می فرستاد . آخرین مقاله ای که امضاء او پای آن بود ، عنوان « دستهایتان از چیز

دورباد» را داشت . این برای نخستین بار بود که او در باره چین و استعمار انگلیس می نوشت ، و این مایه شگفتی نبود ، چرا که انگلستان از دیدگاه مسکو ، هدف خوبی برای یک انقلابی پیگیر بهشمار می رفت . او ماههای آزگار کوشید تا مجله‌ای ویتنامی زیرعنوان «روح و یتنام» انتشار دهد ، اما چنین می نماید که این کوشش که او به باری «بوئی لام» بدان دست زد ، عمری کوتاه داشته است .

با در رسیدن پایان سال ۱۹۲۳ ، «دوران فرانسوی» زندگی «نگوین آی کونوک» نیز به پایان رسید که سوای دو سه اقامت کوتاه – در سال ۱۹۴۶ به عنوان رئیس نخستین حکومت ویتنام، دوباره به پاریس آمد . به تازگی می گویند که این انقلابی در سال ۱۹۲۵ نیز دوباره به فرانسه آمد و یک سلسله مقالاتی را که احتملا در مسکو نوشته بود؛ در اختیار مطبوعات کمونیستی قرار داد؛ و چون مقالات امضا «نگوین اوپاپ»؛ «بنی نگوین خانه فرانسوی» را داشت «ژاک دوریو» مسئول آذ دوزی امور مأموریت بخار در حزب آنها را رد کرد . بهر حال ، هوشی مین آینده از زمستان ۱۹۱۷ تا پایان سال ۱۹۲۲ ، یعنی شش سال بسیار تعیین کننده را در فرانسه گذراند، در پاریس پر آشوب و آشوب خیز که در آن پیروزی به هدر رفت و انقلاب فرو خفت ، در پاریس با مجلس شورایی نمایندگان که در آن اتحادیه چپ‌ها فقط به آهستگی شکل گرفت . در حالی که «برتون» و «کرول» سور رآلیسم را آفریدند و «دلونی» و «براک» کوبیسم را ، حتی حاکمان نیز آغاز آن کردند مسأله استعماری را اندکی بیشتر بهمند . به راستی نیز در سال ۱۹۲۱ «موریس بارس» ، «پل دو کاسانیاک» و بسیاری از

قطهماران دست راستی آنها اعلامیه‌ای را امضا کردند که در آن خواسته شده بود تا در رژیم استعماری حاکم بر تونس تجدیدنظر شود.

پیش از سالهای آموزش لنینیستی و اسلوب انقلابی در مسکو، کانتون، هونگ کونگ، پسر «نگوین سین هوی» در این پاریس مجروح، پر افتخار، شب آلود و در جستجوی حقیقت‌های تازه، مکتب زندگیش را دید، دوستانی پیدا کرد و آموزش سیاسی دید. او هیچ‌گاه نتوانست این سالها را انکار کند.

در این کموبیست آشتی ناپذیر آسیائی، علیرغم همه‌چیز، خاطراتی از زمانی نهفته است که سوسیالیست فرانسوی شده بود و «لونگه» و «وابان کوتوریه» او را «رفیق» خطاب می‌کردند، از زمانی که او در زیرزمین خیابان «مارشه دپاتریارش» برای هم‌میهنان جوانش «برودون» و «میشله» را می‌خواند.

تاریخ دقیق حرکت «نگوین آی کوئوک» از پاریس و رسیدنش به مسکو، هرچندهم که مسأله بر سر یکی از رهبران اصلی کمونیسم جهانی است، هنوز روشن نیست. بهترین منبع این اطلاعات می‌تواند «روت‌فیشر» باشد که آن روزها نماینده حزب کمونیست آلمان در «کمینترن» بود و با هوشی می‌باشد آینده دوستی نزدیکی داشت. می‌توان به آنچه او در سال ۱۹۶۱، اندکی پیش از مرگش، در پاریس درباره رفیق آن روزیش گفت، و می‌توان به فصلی از کتابش به نام «از لنین- تامانو» که در سال ۱۹۵۶ انتشار داد و «رهبر ویتنام» نام داشت، استناد کرد. «روت‌فیشر» می‌نویسد که «نگوین آی کوئوک» در سال ۱۹۲۲ پاریس را ترک کرد و به مسکورفت و در کنگره چهارم بین‌الملل

کمونیست شرکت جست و در بنیادگذاری بخش آسیای جنوب شرقی فعالانه همکاری کرد . (اگر هوشی مین آینده به راستی در سال ۱۹۲۲ راه مسکو را در پیش گرفت ، پس با استی خبلی سریع دوباره به پاریس باز گشته باشد .)

یک بروشور رسمی که در هانوی منتشر شده ، تاریخ حرکت او را از پاریس ، ژوئن ۱۹۲۳ اعلام می کند .

«تروئونگ چین» و «ویلفر و بورشت» در بیوگرافی خود تاریخ ورود . هوشی مین را به مسکو چند روز پس از مرگ لینین می دانند ، یعنی ژانویه ۱۹۲۴ . «بورشت» نامه هائی پرشور را نقل می کند که «نگوین آی کوئوک» ، پیش از حرکت ، به دوستان «پاریا» نیاش - الجزایری ، هندی ، ماداگاسکاری و سنگامی - نوشته بود و در آنها بدانان بادآوری می کرد که باید «در مرتبه نخست توده های مردم را تربیت کنند تا بتوازنند آنان را به استقلال رهنمون گردند .» به هر حال در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۴ مقاله ای از «نگوین آی کوئوک» در مرگ لینین در «پراودا» منتشر شد : «لینین در گذشته است . ماچه خواهیم کرد ؟ این پرسشی است که توده های بزرگ رنجبر در مستعمرات از خود می کنند .»

«کیو کوماتسو» به نوبه خود گزارش از گفتگوئی می دهد که در نوامبر ۱۹۲۳ با «نگوین آی کوئوک» داشته است . می نویسد : « مرد ویتنامی به من گفت بیاباهم به مسکو برویم . آخر من می خواهیم با کشور انقلاب آشنا شویم .» و هنگامی که شاعر زبانی به او پاسخ داد که ترجیح می دهد به هنر و ادبیات بپردازد و بدین دلیل پاریس برایش مناسبتر است ، «نگوین آی کوئوک» جواب داد : « در این جامعه پوسیده اصولاً چه هنری

ممکن است؟ ما انقلاب خواهیم کرد و آن وقت تو می‌توانی برای انسانهای آزاد دریک جامعه بی‌طبقه بنویسی.^۰

اما «کوئوک» تنها به سفر رفت. حتی می‌نماید که او سال ۱۹۲۴ را در اتحاد شوروی به سربرد. دانشگاه «کارگران شرق» را دید و چندین مقاله برای «پراودا» و همچنین دو بروشور، یکی به نام «چین و نسل جوان چینی» و دیگری به نام «ژوادسیاه» نوشت.

«نگوین آی کوئوک» در آن روزها در بین الملل، نموداری درست و حسابی مهجور بود. «روت فیشر» چنین حکایت می‌کند: «هنگامی که او وارد شد، به نظر مان کامل‌احقیر آمد. او نه آن‌گرمی و نه آن‌قباوهای را داشت که فی‌المثل یک انقلابی آسیائی دیگر، «روی» هندی، از آن برخوردار بود. لیکن با همه این، او احترام عموم را به خود جلب کرد و ماهمه دوستش می‌داشتمیم.

او به میان همه آن مردان، همه آن انقلابیهای دیرینه، همه آن روشنفکران صاحب دعوی، سادگی و لطفی را رواج داد که همه را طرفدار خود کرد، او در میان مان آن آدم‌نیکوئی بود که هوشمندتر از آن بود که می‌نمود، و درست همین شهرت سزاوار بود که نگذاشت در نزاعهای داخلی در گیرشود. از همه اینها گذشته، کردار معنوی او بیشتر متوجه عمل و تحقق اندیشه‌ها بود تاسخزنانهای دکتر نیر، او در میان جنبش انقلابی، همواره یک مرد عمل‌ماند. اما این موجب نمی‌شد که رفاقتیش به‌وی احترام نگذارند، و اعتبارش بسیار بزرگ بود. به هر حال او نقشی بسیار بازی می‌کرد که به مراتب بزرگتر از نقش برخی از انقلابیهای سرشناس آسیائی در آن دوران بود، زیرا مائو بسیار دیرتر وارد صحنه

اگرچه فرصت آشناشی بالین را نیافت. زیرالنین چندروز پیش از ورود او به اتحاد شوروی درگذشته بود. اما «نگوین آی کونوک» در هر حال با نزدیکترین یاران رهبر انقلاب آشنا گردید. بوخارین، راک، زینوویف و استالین، یعنی کمیسر آنروزی مسائل ملی که به نظامهای گوناگون در مستعمرات علاقه‌ای خاص داشت. او با اعضاء خارجی کمینترن، مانند دیمیتروف - یکی از آموزگارانش - «کوزین» و «تلمن» آشنا شد. او بالغلاپیهای صاحب سیمای آسیائی نیز محشور بود مانند «لی لی-سان» چینی و «روی» هندی، یعنی تنها کسی که در باره استعدادهای روش فکری هوشی میان آینده قضاوتی منفی میگرد.

نخستین لحظه بزرگ زندگی «نگوین آی کونوک» در مسکو هنگامی بود که در پنجمین کنگره بین‌الملل کمونیستی شرکت جست که از ۱۷ ژوئن تا ۸ ژوئیه ۱۹۲۴ تشکیل شده بود. هر دوباری که اورهنه کلام را به دست گرفت که در صورت مجلسی که انتشارات دولتی مسکو در سال ۱۹۲۵ چاپ کرد آمده، دارای اهمیتی خارق العاده است. بین‌الملل کمونیستی سال ۱۹۲۴ هنوز مانند دوران آغاز استالینیسم به بن‌بست نرسیده بود.

جلسات در آن روزها به غایت پرهیجان و گرم بود. لحن آزاد هوشی میان آینده، شرکت کنندگان را به هیجان و شگفتی واداشت. این ویتمامی به لینین و استالین استناد می‌کرد تا از حزب انتقاد کند که «در قلمرو استعماری مطلقا هیچ کاری نکرده بود». اما حمله‌های او رانیروئی بود که در آن حمیت و شور و شوق ملی، پوسته ایدلولوژی

را می‌شکافت.

« ما واقعیت معانی را ثبت می‌کنیم که از حد هر پنداری در می‌گذرد و این باور را پدید می‌آورد که حزب ما از همه آنچه به مستعمرات مربوط می‌شود . بی‌اعتنای گذشته است. » او سپس یک سلسله تمام از اشتباهات « اومانیته » را بر شمرد که هیچیک از رهنمودهای بین‌الملل دهقانان را منتشر نکرد، اما در عوض پیروزی‌های مشتزن سنگالی، « سیسکی » را بر « کار پانتیه » فرانسوی مورد ستایش قرار می‌داد ، بی‌آنکه یادی‌هم از پرولتاریای « داکار » کرده باشد ، « پلیبردو آزی » رامی‌ستود که رکوردهای پروازی‌بین پاریس-ساینگون را شکسته بود. بی‌آنکه پاس روستایان هندوچینی را داشته باشد والخ (این سخنرانیها موجب آن شد که جنبشی برای تصحیح « مشی » مستعمراتی حزب کمونیست فرانسه پدیدار گردد).

« نگوین آی کوئوک » در سخنرانی دومش ارقامی دقیق از خلع پیدروستایان، از هندوچین گرفته تا « ریف » ارائه داد و سپس رابطه‌های پنهانی را میان نظام استثمار در مستعمرات و هیئت‌های مبلغان کاتولیک بر ملا کرد. به هر حال « ویژگی اشاره‌های این انقلابی ویتنامی ، لحنی « ماقبل مائوئی » است که بردهقانان به عنوان عامل انقلابی تکیه‌می‌کرد: « دهقانان در مستعمرات می‌توانند هر لحظه بپا خیزند . اینان در برخی از مستعمرات به پانز خاسته‌اند، لیکن هر بار قیامشان در خون غرقه شد. اگر چنین می‌نماید که آنان اکنون به حالت تسلیم در آمده‌اند، بدین دلیل است که سازمانی و رهبری وجود ندارد بین‌الملل ، کمونیستی باید برای اتحاد دهقانان کار کند. »

نایاب فراموش کرد که «نگوین آی کوتولک» اگرچه روستازاده بود لیکن بیش ازدوازده سال در شهرهای جهانی صنعتی و پرولتاری زندگی گذراند. این برجسته کردن مسائل دهقانان و خلقهای مستعمرات از طرف یک عضو حزب کمونیست فرانسه چیزی بسیار پر معنی و کاملاتازه بود. «نگوین آی کوتولک» سخنرانی که در کنگره پنجم بین الملل کمونیستی جلب توجه بسیار هیئت‌های نمایندگی را کرده بودیک انقلابی متند و سرشناس بود که پس از اقامت در پاریس، نخستین اقامتش رادر مسکونیز بپایان رساند و بدین ترتیب اولین مرحله زندگی خارق العاده اش را پشت سر گذاشت. اینک دوران اقامتش در چین آغاز شد که با انقطاع‌های طولانی - تقریباً بیست سال به طول انجامید.

غیرب‌ترین حوادث زندگیش متعلق به همین زمان است که برای یک قصه پرداز شرقی جان میدهد. اما خط اصلی، با وجود همه بیراهه‌ها و ماجراهای شگرف، همواره روشن ماند: رهائی ملی از طریق انقلاب بین المللی. بدین ترتیب است که آشفته‌ترین مباحثات او با «کومین تانگ» (سرداران جنگی جنوب) و گروههای کوچک ناسیونالیستی و یوتیم، در آخرین تحلیل همیشه برپایه اراده درهم شکستن نظام استعماری در هندوچین قرار داشت.

«نگوین آی کوتولک» در دسامبر ۱۹۲۴ یا زانویه ۱۹۲۵ از مسکو وارد کانتون شد. رهبران بین الملل او را برگزیده بودند تا در کنار «بورودین» نماینده کمیترندر حکومت انقلابی، وظیفه‌هایی را اجرا کند که کاملاً روشن تعریف نشده بود. می‌بایست نقش دیر را ایفا کند؟ یا مترجم

باشد؟ اگر مبنای قضاوت را مقامی بگیریم که او در مسکو داشت، باید پذیرفت که او در حقیقت در کنار «بورودین»، آنچنان که امروز متداول است، نقش به اصطلاح یک «کارشناس» را در سیاست آسیائی بازی می‌کرد. به هر حال چنین می‌نماید که اون نقش خود را بسیار بی‌سروصدابازی می‌کرد زیرا نگرنده‌ای در خشان مانند «مالرو» در کتابش به نام «فاتحان» که در آن «بورودین» یکی از چهره‌های اصلی است، نامی از اونمی برده «مالرو» فقط به نحوی مبهم این انقلابی و یتنامی را به یاد می‌آورد و حتی نمیتواند بگوید که آیا اصولاً با او ملاقاتی هم کرده است.

به راستی چنین می‌نماید که «نگوین آی کوئوک» در کانتون بیشتر به سیاست هندوچین می‌پرداخت تا انقلاب چین، زیرا درست در کانتون بود که ناسیونالیسم و یتنامی شدیدتر از همه بروز می‌کرد. ششماه پیش از آن «پام هونگ تای»، ویتنامی جوان و عضو گروه انقلابی «نام تام کزا» (پیوندلها)، بمبی به سوی اتومبیل «مرلن». حاکم هندوچین انداخته بود که از کانتون دیدار می‌کرد. سوءقصد اگرچه ناکام ماند، اما «نگوین آی کوئوک» را سخت زیر تاثیر گرفت. «تروونگ چین» در مطالعه اش درباره هوشی میهن می‌نویسد: «او به این نتیجه رسید که نمی‌توان با کشتن یک حاکم، نظام استعماری را برچید. برای به پیروزی رساندن انقلاب به حزبی بزرگ و توانا نیاز است . ۰

پس از آنکه فرانسه قدرت را در هندوچین تصاحب کرده بود، کانتون و «یون آن» کانونهای دائمی انقلاب برای ویتنامی‌ها بود. «پان بوی چائو» انقلابی ای که در مهاجرت می‌زیست، با گروهی بزرگ از ویتنامی‌های مهاجر بدانجا رخت کشید که به علت نبودن یک

دکترین همیشه در نزد ناسیونالیست‌ها سر خورده شدند. از میان اینان بود که «نگوین آی کونوک» نخستین هسته جنبش انقلابی ویتنام را برگزید که آن روزها خودرا «آنامی» فلمنداد می‌کرد. این سازمان، آشکارا هدف اصلی و حادترین وظيفة او بود، بی‌آنکه انترناسیونالیسم را از چشم دور نگاهدارد. فعالیت «آموزگار انقلاب»، هوشی‌مین آینده، در چنین سطح گسترش می‌یافتد. برای او در مرحله نخست مسئله برسر این بود که ویتنامی‌های مهاجر را در سازمانی جدید و پیشرو گرد آورد که آن روزها به دور سازمان «تمام کزا» ی «پام هونگ تای» ترویریست‌حلقه زده بودند و از «پان‌بوی چانو» الهم بسیار می‌گرفتند.

بدین ترتیب بود که در ۱۹۲۵ «نگوین آی کونوک» و دو انقلابی ویتنامی به کانتون گریخته، یعنی «هونگ مانو» و «لوهونگ پونگ» «جامه جوانان انقلابی ویتنام» را به وجود آوردند که به نام «تان‌نین» شناخته شد؛ این نام روزنامه‌ای کوچک بود که تکثیر می‌شد، و دو سال تمام از طرف هوشی‌مین آینده انتشار یافت.

این گروه ویتنامی‌های مهاجر و این نشریه کوچک، سرآغاز حزب کمونیست هندوچین، ارتش ملی و جمهوری دموکراتیک ویتنام بود «تان‌نین» ظاهریک نشریه مارکسیستی را نداشت و در وهله نخست اندیشه‌های ملی را می‌پروراند. مهارت نویسنده‌گانش در این بود که در مقاله‌ها الفاظ و عبارات دیالکتیک لینینیستی را در مورد میهن و آزادی به کار برند و از این طریق آنها را در آگاهی خوانندگان حک کنند. بدین گونه بود که مرحله دوم انقلاب تدارک دیده شد.

بنیادگذار «تان نین»، چون می‌دانست که پیش از همه به توده‌های رومتائی پای بند به سنت روی می‌آورد، بر آن شد که عمل انقلابیش را به دو مرحله تجزیه کند. مرحله نخست، به میزان بسیار جنبه‌ای ملی داشت و «عناسرو با وجودان همه طبقات» را مخاطب قرار می‌داد تا رژیمی بورژوازی سدموکراتیک به وجود آورد. در هوض، مرحله دوم می‌باشد هنگامی به سوسالیسم منتهی گردد که تحولات شرائط اقتصادی و اجتماعی، در اثنای چند دهه، روی داده باشد. «تان نین» آشکارا ارگان مرحله نخست بود و «کونوک» مرد بر جسته این مرحله و مرحله عبور.

اما سخنران کنگره پنجم بین‌الملل نمی‌توانست فعالیتش و اندیشه‌ها یش را به این اتحادیه‌ای که محتاطانه لاپوشانی شده بود محدود کند. او در سال ۱۹۲۶ کتاب «راه انقلاب» را نوشت که جنبش انقلابی و یتنام جهتی روشن و مارکسیستی - لنینیستی می‌داد. مرکز نقل این کتاب بر شه اندیشه اساسی قرار داشت:

۱ - انقلاب کار توده‌های وسیع کارگران و دهقانان است، نه کار چند نفر. از این رو باید توده‌ها را سازمان داد.

۲ - انقلاب باید به وسیله یک حزب مارکسیستی - لنینیستی رهبری شود.

۳ - جنبش انقلابی بایستی در هر کشوری پیوندی نزدیک با پرولتاری بین‌المللی داشته باشد. باید چنان عمل کرد که طبقه کارگر و زحمتکشان بتوانند بین‌الملل سوم را از بین‌الملل دوم تمیز دهند. او می‌نویسد: «انسان هنگامی انقلابی می‌شود که در فشار باشد.

هرچه فشار بیشتر باشد ، به همان نسبت انسان لجوچش و مصمم تر در صدد انقلاب برمی آید . بورژوازی علیه فنودالیسم قدر است کرد که در فشارش می گذاست . همین بورژوازی ، امروز بر طبقه کارگر و دهقانان ظلم می راند که به همین دلیل بایستی به صورت نیروی محرك انقلاب در آیند .

کارگران و دهقانان مهمترین نیروی انقلابی جامعه را تشکیل میدهند برای آنکه بیش از همه در فشار قرار می گیرند و تعدادشان از همه بیشتر است . چون اینان مالک هیچ چیز نیستند ، چیزی جز زنجیرهای خود ندارند که از دست بدنهند ، در عوض می توانند جهانی را به دست آورند از این رو اینان مهمترین نیروها و عناصر اساسی انقلابند ، دانشجویان ، معامله گران و پیشه وران نیاز از طرف سرمایه داری . منتهای بسیار کمتر از کارگران و دهقانان ، در فشار قرار می گیرند . پس آنان می توانند در انقلاب هم پیمان کارگران و دهقانان باشند .

«نگوین آی کونوک» در عین حال گروهی کوچک را که آفریده بود . سخت به کار می کشید تا از آن هسته ای محکم از فعالان بسازد . او مارکسیسم درس می داد و بیارانش «هو تونگ مائو» و «لوهونگ شون» را بر آن داشت که در حزب کمونیست چین نامنویسی کنند . این دو مرد در آینده اعضاء رابط او شدند . او یکی دیگر از بیارانش ، «لوهونگ پونگ» را برد آن داشت که به آکادمی نظامی مسکو وارد گردد . این شخص می بایست در اینجا تعالیم لازم را بیابد تا در آینده گروه ضربتی انقلاب را سازمان دهد . دیگر اعضاء گروه او به دانشکده نظامی «واپوتا» فرستاده شدند که در آن به مدیریت «بورودین» و دو همکارش «چوئن لای» سیاستمدار و

چان کایچک نظامی ، کارشناسان روسی بهارتش چین تعليمات می دادند . وسر انجام بسیاری از افرادش را بهند و چین گسیل داشت تادر آنجا نخستین حوزه های تعليماتی را تشکیل دهنده . یکی از این فرستادگان فدا کار ، بعد هاشهرتی بهم رساند : او پسریک «ماندارین» درباری از «هو ئه» بودو «پاموان دونگ» نام داشت . و آخر اینکه رهبر «ویتسامی کوشید که در چارچوب وسیعتری از آسیا به فعالیت خود ادامه دهد .» کوشش او برای آنکه بیاری «روی» ، رهبر هندی ، و ناسیونالیست های کره ای ، اتحادیه ای از اقوام در فشار به وجود آورد ، ناکام ماند ، اما وی با اتحادیه کارگری (سر تاسرا قیانوس آرام) تماس حاصل کرد و در سال ۱۹۲۷ در نخستین کنگره آن شرکت جست .

پس «نگوین آی کوئوک» در کانتون چه کاره بود؟ در گزارشی که «نگوین لوئونگ بانک» ، یکی از رهبران آنی انقلاب ویتنام ، انتشار داده ، به آدمی به نام «ووئونگ» برمی خوریم که چنین توصیف می شود : «باریک اما مقاوم ، با نگاهی درخشنان که به شیوه سون یات سن لباس می پوشید ، با کسر داری دوستانه و شیوه سخن گفتگی که علاقه همه شنوندگانش را برمی انگیخت ...»

«ووئونگ» داوطلبانی را گردانی آورد که می بایست سخن انقلاب را به تمامی کشور حمل کنند . «بانگ» داوطلب شدو «ووئونگ» از او پرسید که آیا همه جوانب امر را منجیده است؟ و سپس شروع کرد به او اندرزدادن : استعمار گران ، تورات تعقیب خواهند کرد ، نزد دوستان نرو؟ خودت را به عنوان آدمی اهل عیش و نوش جاذب نماییم تا به جاسوسان ایزگم کنی .»

پنج سال بعد «نگوین لوئونگ بانگ» در شانگهای بازداشت شد. اوراکتک زدند، و پلیس‌ها تصویری از «لوئونگ» به اوضاع دادند که: «رهبرت نگوین آی کوئوک» رادرهونگ کونگ بهدام‌انداخته‌اند پس هرچه داری بگو. بدین ترتیب بود که «بانگ» فهمید که این «لوئونگ» رهبر مورد تکریم او که ازاویک کمونیست ساخته بود کیست.

«لوئونگ» در این اثناههای دیگری رفته بود. در بهار ۱۹۲۷ «چان کایچک»، شاگرد «بورودین»، همقطار «چون‌لای» ووارث «سون‌یات‌سن»، همان «چان کایچکی» که دردانشکده نظامی «وامپوتا» به انقلابیهای ویتنامی تعلیم می‌داد، چهره واقعیش را نشان داد و طی ماههای اندک‌سلول کمونیستی کانتون را نابود کرد: قطع رابطه با اتحاد شوروی انحلال اتحادیه‌های کارگری، کشتار مبارزان کمونیست. نشریه «تان‌نین» و مکتب انقلابی «لوئونگ» برچیده شد. لیکن «لوئونگ» و همکارانش، خطر را حس کرده، گریخته بودند؛ برخی هابه «هانگ کو» و برخی دیگر به شانگهای وسپس به هونگ کونگ. در اینجا در ماهه ۱۹۲۹ کنگره «تان‌نین» تشکیل شد، اما «نگوین آی کوئوک» که در سال ۱۹۲۷ چین را ترک کرده بود، در آنجا دیده نمی‌شد.

در بهار ۱۹۲۸ دوباره اورا در مسکو می‌بینیم. پس از یک سلسه گفتگوها با رهبران بین‌الملل سوم، به بروکسل رفت و در اینجا با خانم سون‌یات‌سن، نهرو و «هانا» در «کنگره علیه جنگ امپریالیستی» شرکت کرد. او پس از اقامه کوتاه در فرانسه، به ترتیب در برلن، سوئیس و ایتالیا مقیم شد. در پائیزی که فرار سید، با کشتی راه سیام را پیش گرفت که در آنجا وظیفه‌ای سه‌گانه در انتظارش بود: می‌خواست

ویتنامی های بیشماری را که در آنجا بودند گردیدم آورد ، از آنجا علیه حکومت هندوچین کار کند و گذشته از این ، بخش آسیای جنوب شرقی بین الملل را تجدید سازمان دهد .

در نوامبر ۱۹۲۸ در شهرستانهای شمال شرقی سیام از آدمی به نام بابا «چین» سخن می رفت . می گفتند که او از چین آمده است ، اما ویتنامی های سیام به زودی دریافتند که او هموطن آنان است . اور «او دونگ» و سپس در «ساخونه» نشریه ای به نام «تان آی» (دوستی) تأسیس کرد ، مدرسه ای باز کرد که در آن ویتنامی و سیامی درس داده می شد ، و گذشته از این يك «شرکت تعاونی چوب» نیز بنیاد نهاد . چون روستائیان «ستران» فرشته نگهبان ، امیر داستانی و مغلوب کننده مغولان را می پرستیدند ، بابا «چین» سرودی برای «فرشته نگهبان» ، پاسبان کوهها و دریاهای ویتنام» صاخت . بیراهه ای که از ناسیونالیسم می گذرد ؟ به دور دست می رود ، اما برای «نگوین آی کوئوک» یا «ووئونگ» یا «چین» ، تقدیس میهن همواره پیش در آمدی برای انقلاب بود .

سپس اور کسوت يك راهب بودائی چندی در بانکوک زیست ، مطالعه کرد و موعظه کرد ، به روحانیان جوان بودائی دیوالکتیکی را می آموخت که هر چه بتوانی فکر کنی در آن بود ، مگر آنچه با قدرت استعماری و خادمانش رابطه داشت . سازمانهایی که او آن روزها آفرید و دستورهایی که او آن روزهای داد ، خیلی دیرتر آشکار گردید ، یعنی در ۱۹۴۵ در جنوب و مغرب «کوچین چینا» و شاید در اثنای سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶ در قیام بودائیان علیه حکومت سایگون روی نمود . آیا بودائیسم

نیز در میهن و سرزمین نیاکان ریشه ندارد؟ آیا بودائیسم نیز به واقعیات،
به عصر حاضر، به داده‌ها و بر سرگذشت‌ها نمی‌پرداز؟ برای یک مارکسبت
چیره‌دست مانند «کونوک» همه‌اینها بسیار مغتنم بود.

فصل چهارم - مردانه اتحاد

زمان تاکتیک های دوگانه تقریباً به پایان رسیده بود . به عنوان واکنش دربرابر تبلیغاتی که در خارجه می شد، توده هادر وینام به حرکت در آمده بودند . طبقه کارگر اگرچه هنوز از حیث تعداد، بسیار نبود، لیکن رفتہ رفته به صورت یک عامل قدرت سیاسی درآمد ؛ در مناطق صنعتی حتی گروههای بسته نیز تشکیل شده بود . در سال ۱۹۲۷ در حدود ۳۰۰۰ کارگر صنعتی وجود داشت که از آنها ۲۵۰۰ تن در معادن زغال سنگ «تونگ کینگ»، ۳۵۰۰ تن در کارگاههای پنبه ریسی و ۲۰۰۰ نفر در «شرکت ریسندگی فرانسه - آنام» کار می کردند ، براین رقم ، ۳۰۰۰ کارگر خانگی نیز افزوده می شد . در بروشوری که در سال ۱۹۶۲ در هانوی انتشار یافت ، چنین آمده است : این انبوهی جمعیت به پرولتاریانیرو داد و آن شرطی مقدماتی را آفرید که برای انقلاب ضروری بود . پس از آنکه مبارزه علیه کار فرمایان فرانسوی همواره شدیدتر شد ، وجود یک حزب

کمونیست ، مطلقاً ضروری گردید تا توده ها را در مبارزه شان راهنمائی کند .»

اینجا و آنجا اعتصابهای روی می داد که مترجمان ناخرسندی پرولتاریا بود و نشان می داد که طبقه کارگر خود را سازمان داده است . در فوریه سال ۱۹۲۸ در آبجوسازیهای هندوچین و کارخانه بخش سازی هانوی ، در ماه مارس در پالایشگاه نفت «هایفونگ» ، در آوریل در مزارع کافوچوی «پان نین» ، درمه در کارخانه سیمان هایفونگ ، در اکتبر در میان رانندگان «ریکشا» در هانوی و در نوامبر در کارخانه نساجی «ناموین» اعتصاب شد . در سال ۱۹۲۹ کارگران راه آهن «وین» مانند کارگران شرکتهای هوایپیمائی هانوی دست به اعتصاب زدند . آیا انقلاب ویتنام جهتی مارکسیستی - لینینیستی خواهد گرفت و آشکارا یک حزب کمونیست را پیدا خواهد آورد ؟ در حوزه های مختلف «تان نین» ، در چین ، سیام و بهویژه در ویتنام در این باره به گرمی بحث می کردند . امروز نمی توان ادعا کرد «نگوین آی کوئوک» آن روزها طرفدار آن بود که این سازمان به مرحله لینینیستی وارد گردد . جنبش انقلابی ویتنام براساس اندیشه هایی که «کوئوک» پرورانده بود رهبری می شد که برخی از مورخان مارکسیستی آنرا «خواهی از کمونیسم» قلمداد می کنند . آیا او می بایست این اندیشه ها را رهبا کند ، از این اصول چشم بپوشد و به خطر از دست دادن طرفداران ناسیونالیست خود تن در دهد ؟

در حقیقت ، «نگوین آی کوئوک» پیش از بنیادگذاری «تان نین»

یک نوع وسیله حمل و نقل در ویتنام (م)

یك هسته کمونیستی به وجود آورده بود که آنرا «تاننین کونگ سان دو آن» (بریگاد جوانان کمونیست) نام نهاده بود. این «کارد آهنین»^۹ عضو داشت که «هوتونگ مائو»، «لوهونگ سون» (لوهونگ پونگ) در این شماربودند. نشریه «تاننین» نیز به نوبه خود، از شماره ۶۰، ضرورت ناسیس یک حزب مارکسیستی - لنینیستی را تبلیغ می کرد.

حزب کمونیست هندوچین تأسیس خود را مدیون رقابتی بود که در غیاب «نگوین آی کونوک» میان گرایش‌های مختلف «تاننین» و دیگر گروههای طرفدار کمونیست مانند «تاونیت» در گرفته بود. برای آنکه از میان این پریشانی باور نکردند که به هنگام تأسیس حزب کمونیست هندوچین - به عبارت بهتر در اثناي تشکیل کنگره «تاننین» در ۱۹۲۹ م در هونگ کونگ، و تشکیل حزب کمونیست - وجود داشت راه گم نکرد بهتر آن است که به کتاب تاریخی استناد کنیم که بهره بری «فران وائو جیائو»، رهبر سابق کمونیستی «کوشین شین»، از طرف دانشگاه هانوی انتشار یافته است.

در آغاز سال ۱۹۲۹ «نگوین آی کونوک» در سیام اقامت داشت، و نزدیکترین همکارش، «هوتونگ مائو» بوزنان کومین تانگ افتاده بود در اینجا بود که «لام دوک تو» ابتکار را بدست گرفت. در کنگره «تاننین» که ازاول تا ۹ مه در هونگ کونگ تشکیل شد، هیأت نمایندگی «تونگ کینگ» پیشنهاد کرد که بیدرنگ یک حزب کمونیست تأسیس گردد. اکثریت هیأت‌های نمایندگی «تاننین» این پیشنهاد را ازودرس می‌دانستند که موجب آن شد سه چهارم اعضای هیأت نمایندگی «تونگ کینگ» به ویتنام باز گردد، حال آن که کنگره به کار خود ادامه داد. اما پیشنهاد

«تونگ کینگی» هانمایندگان راشدیداً زیر تأثیر قرارداده بود . بدانسان که سرانجام برای تأسیس یک سازمان مارکسیستی -لنینیستی رأی دادند و درخواست پذیرش بهینالملل فرستادند . این درحقیقت پایان «تان نین» بود . درخواست نمایندگان «تونگ کینگ» ، با آن که دراقلیت بودند نشان داد که حوادث ، وجود «تان نین» رامتنفی ساخته بود .

«تونگ کینگی» هادرهانوی نخستین هسته حزب آینده را تشکیل داده بودند که مرکب از هفت عضو بود . در ۱۷ اژوئن ۱۹۲۹ این هفت نفر تأسیس حزب کمونیست هندوچین راعلام داشتند که «دونگ دونونگ کونگ سان دانگ» نام داشت و نفوذش از «تونگ کینگ» (بالکبو) ، آنام شمالی گسترده بود .

از روی نمونه «تونگ کینگی»‌ها ، در اکتبر ۱۹۲۹ ، نمایندگان «تان نین» ، «کوشین شین» و آنام جنوبی تصمیم گرفتند که حزبی کمونیستی را به نام «آنام کونگ سان دانگ» بنیاد نهند . گروه «تانویت کاش ماندانگ» که با «تان نین» رقابت می کرد ، برای آنکه از قافله عقب نماند ، یک سازمان انقلابی جدید به نام «اتحادیه کمونیست های هندوچین آفرید که سومین حزب کمونیست بود .

این گسبختگی نیروهای انقلابی ویتنام ، بمیزانی وسیع ، ناشی از غیاب طولانی «نگوین آی کونوک» بود ، با آنکه «نگوین لو تونگ بانگ» مدعی است که او در سال ۱۹۲۹ به چین بازگشته بود . اگر هم چنین باشد ، همانا او چند هفته ای بیش در چین نماند ، چرا که در تابستان ۱۹۲۹ دوباره روپای او در سیام دیده می شود .

برای آن که اتحاد جنبش دوباره برقرار گردد ، رفیقان به هوشی

مین آینده روی آوردن که در حوادث انقلابی خاور دور ، دیگر به صورت چهره‌اصلی در آمد بود . طبق منابع فرانسوی آنوقتها ، اودر آن روزها باسازمانهای انقلابی زیر در تماس بود :

– دفتر شرقی در شانگهای که یک ارگان هماهنگی و کنترل کمیترن بود که احتمالا در سال ۱۹۲۹ تأسیس شده بود ، تامیان سازمانهای سیاسی کشورهای خاور دور وحدت عمل به وجود آورد .

– دبیرخانه مرکز «بان پاسیفیک» که مدیر آن از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱ مسئول دفتر شرقی نیز بود .

– سازمانهای کمونیستی اندونزی ، مالایا و سیام که او به عنوان رئیس دفتر جنوب ، از مارس ۱۹۳۰ تا ژوئن ۱۹۳۱ بر آنها نظارت داشت .

– حزب کمونیست فرانسه ، احتمالا به وساطت دبیرخانه ث.ز.ث.او. (کنفرانسیون عمومی و متحد کار) .

– «اتحادیه علیه امپریالیسم و له استقلال ملی» که در سال ۱۹۲۵ در برلن تأسیس شده بود ، و بخش شرق دور آن ، در ژوئن ۱۹۲۹ رهبران «تان نین» خبر اقامت «نگوین آی کوئوک» رادرسیام از آدمی به نام «کائو هو آی نگیا» شنیدند ، با آنکه «کوئوک» از همه تعهد گرفته بود که محل اقامتش را فاش نسازند . رهبران «تان نین» فوراً پیکی رابه سیام فرستادند که «نگوین آی کوئوک» رابه آمدن به هر نگ کونگ کوادار دتا در جنبش سامانی پدید آورد .

این گسیختگی ، رهبران بین الملل سوم را نیز نسآرام می کرد . «ستران پو» ، آموزگاری جوان که آن روزهای ناینده اصلی ویتنام در مسکو بود و سپس دبیر اول حزب متحد گردید ، نزد «نگوین آن کوئوک» فرستاده

شد که اورا بر آن داردتا مه‌گروه را بایکدیگر متعدد سازد .
لیکن «نگوین آی کوئوك» تازانویه ۱۹۳۰ رفیقانش را چشم برآه
گذاشت . شاید می خواست بدانان فرصت دهد که درباره سبکسیریشان
بیندیشند و دریابند که اینهمه پیشروی چه نابهنجام و در غیاب او ابتکار به
خرج دادن ، چه خطرناک است . بیدرنگ پس از ازورود به هونگ کونگ
دونماینده گروههای کوچک کمونیستی را که از «تاننین» سربر کشیده
بودند ، نزد خود خواند ، برنامه‌ای جدید فراهم آورد و اتحاد را به صورت
بالاترین احکام در آورد .

احتمالاً به هنگام ورود او ، اتحاد در ۳ فوریه ۱۹۳۰ در استادیوم
ورزشی هونگ کونگ ، طی یک مسابقهٔ فوتbal به وجود آمد . «کوئوك»
به هردو گروه دستورداد با «تاتوین» که خود را کنار کشیده بود تماس
بگیرند . این تماس اندکی بعد در «کوشین شین» به وساطت رهبر محلی ،
«نگوجیاتو» تحقق پذیرفت . سازمان حزب جدید ، خالص کمونیستی بود .
اما این سازمان ، فقط موقتی بود ، زیرا می‌باشد برای ادغام دریکدیگر ،
به گروههای مختلف فرصت داده می‌شد و دستگاهی حزبی ، همچنان که
رسم بین‌الملل کمونیستی بود ، از راه انتخابات به وجود می‌آمد . مقر کمیته
مرکزی به مرکز کشور ، به هایفنگ ، انتقال یافت . از آن به بعد
اعضائی که مقیم محل نبودند ، به استثنای «نگوین آی کوئوك» ، مستولیتی
در رهبری حزب نداشتند و فقط می‌باشد ارتباطات را استوار نگاهدارند .
بدین ترتیب ، حزب در هندوچین پاگرفت و بر اساس اصول ارتدکسی
تماس با توده‌هارا استوار نگاهداشت .

از ۳ فوریه تا ۱ اکتبر ۱۹۳۰ ، حزب «وبنم کونگ ساندانگ»

«حزب کمونیست ویتنام» نام داشت . در ماه اکتبر «نگوین آی کوئوک» نمایندگان کشورهای اتحادیه را به نگه کونگ فراخواند تا بررسی کند که برای گسترش بیشتر سازمان در داخل کشور چه اقداماتی شده است . اما در عین حال نام حزب به «حزب کمونیست هندوچین» تغییر یافت که بیشتر آهنگ بین المللی و کمتر آهنگ ملی داشت ، و به همین دلیل با روح بین الملل سوم سازگارتر بود . سپس مقر کمینه مرکزی از هایفو نگه به سایگون منتقال یافت .

در ۱۸ فوریه ۱۹۳۰ «نگوین آی کوئوک» بیانیه‌ای توزیع کرد که در آن برنامه حزب را درده ماده تعیین کرده بود :

۱ - ساقط کردن امپریالیسم ، فتووالیسم و بورژوازی مرتاجع در ویتنام .

۲ - تحصیل استقلال کامل هندوچین .

۳ - تشکیل حکومتی مرکب از کارگران ، دهقانان و سربازان .

۴ - ملی کردن بانک‌ها و دیگر تأسیسات امپریالیستی تابتوان آنها را در میزی حکومت پرولتی درآورد .

۵ - مصادره همه امتیازات کشاورزی و اموال امپریالیست‌ها و بورژواهای مرتاجع و تقسیم آنها در میان دهقانان فقیر .

۶ - اجرای قانون هشت ساعت کار در روز .

۷ - برچیدن و امهای اجباری ، مالیات‌های مستقبم و عوادض غیر عادلانه‌ای که به طبقات فقیر تحمیل شده است .

۸ - آزادی دموکراتیک برای ملت .

۹ - امکان آموزش برای همه .

۱۰ - برابری میان زن و مرد .

«تروئونک چین» در زندگینامه‌ای که از هوشی مین نوشته، درباره این برنامه چنین می‌نویسد: «مسئله در اینجا بر سر تحقیق انقلابی بورژوا- دموکراتیک است که انقلاب کشاورزی را نیز در بر می‌گیرد .» این سخنان پیش در آمد فرمولی است که بعدها برای تمامی انقلاب و بنام اعتبار یافت.

اما «نگوین آی کوئوک» رهبر نمی‌توانست به زادگاهش بازگردد ، چرا که کارمندان اداره امنیت فرانسه او را به شدت زیر نظرداشتند . «آرنو» رئیس اداره امنیت، گزارش می‌دهد که با چه دقیقی رد پای این انقلابی را - که با او در سال ۱۹۱۹ در پاریس آشنا شده بود - از بانکوک گرفته تا هونک کونک و از «هانک کانو» گرفته تا کانتون و سنگاپور ، داشت: «او مرا بسیار بهتر از آن می‌شناخت که نداند نخواهد توانست ، تا هنگامی که من زنده‌ام و دستی باز دارم ، هیچگاه پای خود را به هند و - چین بگذارد»، اما در سال ۱۹۴۱ ، مدت‌ها پیش از آنکه رئیس اداره امنیت در اکتبر ۱۹۴۴ از طرف ژاپنی‌هارانده شود، هوشی مین، پس از آنکه رفیقانش را برای اطلاع از وضع ، پیشا پیش فرستاد ، به «تونگ کینگ» علیارفت.

اما «نگوین آی کوئوک» بزودی دوباره راه چین را پیش گرفت . در آغاز زمستان ۱۹۳۰ ، «نگوین لوئونک بانک» در شانگهای نامه‌ای غربی عاشقانه دریافت کرد : «عزیزم ، در سالن بیلیارد تین‌تی منتظر تو هستم .» «بانک» فوراً بدانجا شتافت، و «ووئونک» را دید که برایش سخنرانی کوتاهی کرد که لحن آن با برنامه‌های فوریه تفاوت بسیار

داشت: «نایاب باپرولتاریا باعبارات بیحال سخن گفت: مسأله اکنون در تاراندن استعمارگران فرانسوی و رهائی ملت است، پس باید احساس میهند یک افراد را مخاطب قرار داد.» اما سال ۱۹۳۰ فقط سال بنیادگذاری حزب کمونیست هند و چین نبود، بلکه سال شدیدترین قیامی ملی نیز بود که از آغاز قرن به بعد روی داده بود؛ قیامی که نوین تر از قیامهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۶ بود. سه سال پیش از آن، «نگوین تای هوک» آموزگار جوان «تونک کینکی» حزبی ملی را به نام «ویتنام کوئوک داندانک» بنیاد نهاده بود که بعدها به علامت اختصاری Vnqdd شهرت یافت. آموزگار نامبرده بدین حزب، دکترین کومین تانگ و دستور عمل مستقیم را داده بود.

در آغاز فوریه ۱۹۳۰، پادگان «جین بای» در «تونک کینک» شورشی کرد که مأموران Vnqdd برانگیخته بودند. بسیاری از افسران و درجه داران فرانسوی کشته شدند. اما این قیام که می‌باشد علامت طغیانی عمومی باشد، منفرد نماند. خلبانان مواضع نظامی و شهرهارا بمباران کردند و روستاهای پیرامون را زیر آتش گرفتند. بسیاری از رهبران شورش دستگیر و اعدام شدند. (اما برخی نیز توanstند به «یون آن» بگریزند که هوشی مین ده سال بعد آنها در آنجا دوباره دید).

شورش «جین بای» بتدارک دیده شده سراسیمه انجام گرفته بود. این شورش، بلوغ سیاسی اندک مبتکرانش را ثابت کرد. لیکن با وجود این انفکاسی بزرگ در مردم داشت، در فرانسه جنبشی پر خروش پدید آورد، به ویژه بدین کار نیز آمد که به رهبران کمونیست درسی بیاموزد که می‌خواستند در خاک هند و چین؛ نخستین عمل پردامنه خود را به حرکت

در آورند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست جدید در آوریل ۱۹۳۰، در غیاب هوشی مین، به ریاست «هرانپو»ی آموزگار که در مسکوتربیت شده بود، اجتماع کرد، اشتباها و لغزشها شورش «جین بای» را بررسی کرد و نقشه‌های دیگر رانیز درافکند.

در اثنای تابستان ۱۹۳۰ در «آنام» شمالی «شوراهای نگه‌تین» پدیدار شد. در قلب این ایالت ناحاصلخیز و بسیار پرجمعیت که «نگوبن آی کوئوک» در آن زاده شده بود و بیست سال پیش‌تر، از آنجا راه فرانسه را در پیش گرفته بود، برای نخستین بار توده‌های سازمان یافته روستایی به پا خواستند و تصمیم گرفتند علیه فقری که در این سال بسیار بزرگ بود مبارزه کنند. در ۱۲ سپتامبر ستونهای مرکب از شش‌هزار دهقان راه «ویین» را در پیش گرفتند. املاک بزرگ تقسیم شدو شوراهای (سوویت) هائی تشکیل گردید که آنها را «کسوویت» می‌نامیدند. این نامگذاری ملی سهمی اندک در محبویت آن نداشت.

به درستی معلوم نیست که در این قیام، فوران خود انگیخته خشم روستاییان و یا دستوری که از هونگ کونگ به وسیله‌ی حزب جوان کمونیست و بنام داده شد، تاچه پایه سهمی داشته‌اند. شاید حزب می‌خواست از راه این قیام، اتحاد نویافته و هنوز مشکوک خود را مستحکم کند. سازمان قیام که بهزودی به صورت جنگی دهقانی در آمد، ثابت می‌کند که دست کارشناسان انقلاب در کاربوده است، با آن‌که همه آن کسانی که توانسته بودند نگاهی به اسناد حزبی افکنند به این نتیجه رسیدند که رهبران، رانده شده بودند و حتی از طرفداران خود، واپس مانده

بودند. «اندرهویولی» در کتابش به نام «هندوچین-اس.او.اس.» از سر کوبی‌ای که از پی قیام آمد، گزارشی تماشائی داده است، لیکن کمونیست‌های «آنامی» موقتی روشناسانه به دست آورده بودند و دلیلی بر نیروی تا آن وقت ناشناخته خود آوردند. بسیار بهتر از همه روش‌های ترویستی و ارجاعی ملیون که به شکست خونین «جین‌بای» انجامید، قیام‌های سازمان‌داده «کسو-ویت» (نگه‌تین)، رژیم استعماری را در معرض تهدید قرار میداد که به بخش بزرگی از روسستان و یتیمانی این نکته را روشن ساخت که دوران تسلیم خاموش و شکیانه سپری گردیده و انقلاب امکان‌پذیر شده است.

اما بهای قیام بس گران بود. آنچنان‌که مورخان حزبی می‌گویند، دوران عقب‌نشینی آغاز شد. در خاک هندوچین، بسیاری از رهبران زیر دست «نگوین آی کوئوک» بازداشت شدند. «فاموان دونگ»، نخست وزیر آینده، و «توندوئوتانگ»، همشاگردی سابق «آی کوئوک» در سال ۱۹۱۱ در مدرسه حرفه‌ای سایگون، یکی از شورشیان ناوگان دریای سیاه که بعدها معاون رئیس جمهوری شد، به زندان «پولوکوندور» افتادند. «تران‌پو»، دبیر کل حزب، آنچنان شکنجه‌سف کانه‌ای از طرف مقامات امنیتی هندوچین دید که در آوریل ۱۹۳۱ در بیمارستان «شویون» در گذشت.

«نگوین آی کوئوک»، رهبر، در هونگ کونگ ماند که به نام «تونگ وان سو» در آنجامی زیست، او در سال ۱۹۳۱ از طرف دادگاه «وی‌بن»، غایبی محکوم به مرگ شد. اداره امنیت فرانسه از مقامات انگلیسی خواستند که او را تحويل دهند. پلیس انگلیس، کمتر برای

خوشامد فرانسویان و بیشتر برای آن که هر قیامی را در منطقه نفوذ خود در آسیای جنوب شرقی در نظر گرفته کند، «نگوین آی کوئوک» را دستگیر ساخت. پلیس انگلیس، پیش از آن نیز در سنگاپور و شانگهای دونماینده بین الملل کمونیستی را، یعنی کمونیست فرانسوی «دو کرو» و همراهش «نویلنس» را که در حقیقت «روک» نام داشت و احتمالاً تبعه چوروی بود، بازداشت کرده بود. این دونفر می‌باشد رابطه میان حزب کمونیست هندوچین، مسکو و حزب کمونیست فرانسه را برقرار کنند.

«ژزف دو کرو» برای ماحکایت کرده است که پیش از بازداشت چگونه با «نگوین آی کوئوک» در هونک کونک ملاقات کرده است. او در ژانویه ۱۹۳۱ به بندر بزرگ چینی - انگلیسی وارد شده بود و فوراً با نگوین آی کوئوک و رفقاء او تماس گرفته بود: «او خارق العاده لاغر و کوتاه و در عین حال سخت زنده دل بود. آن روزها صورتش صاف تراشیده بود و فقط سبیلی تنک داشت. چهره‌اش لاغر و سوخته بود. من به ندرت کسی را دیده بودم که اینچنین قانع واز لذات زندگی بی نیاز باشد. اما چه فعالیتی در این مرد کوچک دیده می‌شد! مثل این که همواره آماده جهش است. فقط یک فکر بر او غالب بود، و به گمانم همین فکر در سراسر زندگی بر او غالب ماند: کشورش، میهنش و یتنام. نمی‌خواهم بگویم که او فقط یک ناسیونالیست صادق و شرافتمند بود، بلکه یک انقلابی حقیقی نیز بود. لیکن کشور و یتنام در پندارو کردار او همواره مقام اول داشت.

بدیهی است که او در فضای هونک کونک، آنجا که بحران‌ها و نبردهای بسیار آسیای جنوب شرقی در هم می‌آمیخت، می‌توانست در

جهت‌های گوناگون مبارزه کند، اما فعالیت او و مسئولیت او فقط به مسائل هندوچین محدود می‌شد. با معرفت بسیار از سیاست فرانسه که مدام در جریانش بود، واژ رفیقان حزبیش «کاشن» و «وایان کوتوریه» سخن می‌گفت. اما خودرا بر سر مسائل مردمی معطل نمی‌کرد، و در وهله نخست یک سازمان دهنده مبارز بود. وقتی که هونک‌کونک را ترک گفت تا روانه سایگون گردد، نام ، یا به عبارت درست‌تر ، نام مستعار دورفیق مطمئن، یعنی «لونان» و «لی که» را گفت که می‌بایست همه ارتباط‌میان من و دیگران را برقرار سازند. چنین نیز شدواین دورفیق که نگوین آی کوئوک را مردی مهم می‌دانستند بی‌آنکه به وی به دیده رئیس اصلی یا حتی پیامبری بنگرند ، به بهترین وجه ماموریت مرا در هندوچین سازمان دادند، بدانسان که تو انستم بی‌آنکه کسی متوجه شود، طی یک‌ماه ارتباطاتی بسیار پدیدآورم.

این‌نه پلیس استعماری فرانسه، بلکه پلیس انگلیس که سازمانی بهترداشت بود که مرا در سنگاپور بازداشت کرد. نمی‌دانم چه کسی مارا لو داد ، لیکن مطمئن که نگوین آی کوئوک ، «نولانس» و من قربانی تجسسی بزرگ شدیم که پلیس به راه‌انداخته بود. مرا به علت داشتن نام جعلی به ۱۸ ماه زندان محکوم کردند ، و باید اقرار کنم که چنین اتهامی ناموجه هم نبود. »

مسئله اینکه در این‌بود که آیا رهبر حزب کمونیست هندوچین با- «و کرو» به پلیس امنیت هند و چین تحویل داده شود. سرخها برای رهائی آن‌ها حمله‌ای بزرگ را آغاز کردند. سرانجام دیرخانه بین‌الملل «اتحادیه ضد امپریالیستی» کارگران انگلیسی را فراخواند که از حزب

کارگر بخواهند تابه حق پناهندگی احترام بگذارد و مانع از آن گردد که این دو انقلابی به دژ خیمان فرانسوی سپرده شوند.

«ولفرو بورشت» در کتابش بنام «در شمال مدار ۱۷ درجه» شرح فوت و فنهای عجیب حقوقی ای را می‌دهد که بدنبال قضاایا آمد. و بر کوشش خستگی ناپذیر «فرانک لازبی» و کبل دعاوی ضد استعماری انگلیسی تکیه می‌کند که به سود دستگیر شدگان کار می‌کرد. او دخالت شدید «استافورد کریپس» وزیر خزانه‌داری آینده را نیز به یاد می‌آورد که آن روزها هنوز عضو کوشای جناح چپ حزب کارگر بود. چنین می‌نماید که نگوین آی کوئوک به بیمارستان زندان هونک کونک انتقال یافت، آنجا که دیدند بیماری سل او که مدت‌ها بدان مبتلا بود، به سرعت عود می‌کند.

از این به بعد ردپای او دیگر گم است. گمان می‌رود که آخرین ورقه پرونده نگوین آی کوئوک در نزد پلیس امنیت هانوی از همین دوران باشد: «در زندان هونک کونک در گذشت، ۱۹۳۳» و انگهی این خبر از طرف «او مانیته» و مطبوعات اتحادشوری تائید شد. در مسکو از طرف دانشجویان ویتنامی «انتیتوی استالین» به یاد نگوین آی کوئوک و «تران فوس» مجلس سوگواری مشترکی برگزار شد، و یکی از نمایندگان بین الملل در این محل سخن گفت. هنگامی که در سال ۱۹۴۵ یکی از افسران سرویس مخابراتی «کائوبانک» به پاریس تلگراف زد که این هوشی مین که در مرز چین اینهمه از او سخن می‌رود، کسی جز همان نگوین آی کوئوک بنیادگذار حزب کمونیست هندوچین نیست، یکی از کارمندان وزارت استعمار فرانسه فوراً تلگراف را به هانوی مخابره

گرد: «این دیوانه‌ای که چنین اخباری به ما میدهد کیست؟ همه‌جهان می‌دانند که نگوین آی کوئوک در اثنای سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ در هونک کونک مرده است.»

از گزارش برخی از کارشناسانی که به مرک نگوین آی کوئوک در زندان هونگ کونک باور نداشتند ورد پای او را می‌جستند، چنین بر می‌آمد که او در «بانگ کوک» به سرمی برد. و همچنین می‌گویند که او از آن رو توانسته بود در آنجا اقامت گزیند که خدماتی به «انلیجنت سرویس» کرده بود، که می‌تواند توضیحی جالب بر نایدید شدن او از زندان هونگ کونگ باشد. اما کسی که هوشی میان انسان را بشناسد، چنین فرضیاتی را به غایت مشکوک می‌یابد. هنگامی که این نکته را با «آرنو» در میان گذاشت، فوراً پاسخ داد:

«مردی چون هوشی میان و جاسوسی انگلیسی‌ها؟ و آنهم پس از ۱۹۳۳؟ بینیبید، هنگامی که او هنوز در سر آغاز زندگی سیاست‌پردازی قراردادشت حتی من جرئت آن را نیز نیافتم که به او پیشنهاد همکاری با خودمان را بدهم!»

به احتمال قوی، در ژوئیه ۱۹۳۲ «فرانک لازبی» و همسرش نگوین آی کوئوک را از بیمارستان زندان هونک کونک در آوردند و او را پنهانی به «آموی» بردند تا ع ماه در آنجا بماند. «نگوین لوئونک بانک» حکایت می‌کند که هوشی میان آینده فعالیت سیاست‌پرداز در نخستین روزهای سال ۱۹۳۳ در شانگهای از سرگرفت. چنان کاچچک و دسته ا او به شکار کمو نیست‌ها می‌برد اختنند. و اعضای فعال حزب حتی جرأت آنرا نیز نداشتند که در خیابان به یکدیگر نگاه کنند. هنگامی که وايان

کوتوریه به شانگهای آمد ، عمو هو کوشید رابطه اش را با حزب کمونیست هندوچین برقرار سازد. اورا به یک کشتی سوروی بردند ، و او با کشتی به «ولادی وستوک» رفت واز آنجا با قطار راه مسکو را در پیش گرفت .

سپس به همراه «لوهونگ فونگ» نماینده حزب کمونیست هندوچین ، در سال ۱۹۳۵ در کنگره هفتم بین الملل کمونیستی شرکت کرد که در آن ، حزب کمونیست هندوچین رسمآبه عضویت بین الملل پذیرفته شد. بعد چندی به نام «لینوف» در کلاسهای درس «انستیتوی لنین» شرکت جست . اما او در عین حال درس هم می داد و درباره تاریخ ویتنام برای دانشجویان دانشکده آسیائی سخنرانی می کرد . سخنرانیها باش را به شعر آدا می کرد تا «فرآگرفتن آن را آسان کند ». در کنگره سال ۱۹۳۵ نهاد ، بلکه «لوهونگ فونگ» بود که به کمیته مرکزی بین الملل انتخاب شد . اما «فونگ» به زودی به آسیای جنوب شرقی رفت که در آنجا دستگیر شد و در زندان مرد ، در حالی که نگوین آی کوئوک در مسکو مقام معاونت معاون جوان او را گرفت . گذشته از این ، کنگره هفتم آن مشی را تصویب کرد که دلخواه «کوئوک» و «دیمیتروف» بود ، و این دونفر مدتها بود که پیشنهادش را داده بودند : یعنی تشکیل جبهه های ملی .

در حقیقت او در آن زمان با حزب کمونیست هندوچین نزاعی آشکار داشت که در غیاب او ، در سال ۱۹۳۵ ، نخستین کنگره اش را در مسکو برقرار کرده بود ، بی آنکه حتی منتظر بازگشت لوهونگ فونگ بماند . شگفتاکه «تروئونگ چین» در زندگینامه اش درباره

پروردیدنست هوهی مین، فقط سه مطار را وقف این پیشامد کرده است . برو -
شور «فاموان دونگ» در این باره کاملاً سکوت می کند ...
اما اگر به کتاب «سننهای بزرگ حزب طبقه کارگرویتام» تکیه
گنیم ، اطلاع بیشتری عایدمان می گردد . کنگره ماکائو فرصت را
«برای انقلاب کاملامساعد می دانست» و به این نتیجه رسیده بود :
«نباید فراموش کرد که فقط جنگ های سلاحانه ، بر توین شکل
مبازه طبقاتی ، می تواند به راندن استعمارگران منتهی گردد . ماطی صالحای
۱۹۳۱ با وجود شکستهایی که خوردم ، کامیابیهای بزرگ به دست
آوردیم . این ثابت می کند که مبارزه طبقاتی بایستی سازمان یافته باشد
و باقهر مانیها و تصمیم هایی استوار انجام پذیرد .»

اثر نیمه رسمی که این متن را درج کرده عقیده دارد که کنگره
ماکائو اهمیت تغییراتی را کمتر کشور و جهان روی داده بود نفهمید .
واقعیت این است که سه ماه بعد کنگره بینالملل یک مشی عمومی
را که کمترچه بود تعیین کرد ، و این مشی را نگوین آی کوئوک در
سال ۱۹۳۹ بانگاه به گذشته ، چنین توصیف می کند :

۱- حزب در حال حاضر نمی تواند ، بدون این که به دام زاپن
گرفتار آید ، خواسته ای بزرگ مانند استقلال ملی ، داشتن پارلمان و
فibre را عنوان کند . در حال حاضر مصلحت آن است که حقوق دموکراتیک
مانند آزادی اجتماعات ، آزادی اجتماعات ، آزادی مطبوعات ، آزادی
بیان ، عفو عمومی برای محکومان سیاسی را مطالبه کند ، و نیز خواستار
حق فعالیت قانونی برای حزب گردد .

۲- برای دست یافتن بدین هدفها باید برای تشکیل و گسترش

جبهه ملی کوشید . این جبهه باید نه تنها هندوچینی‌ها و فرانسوی‌های پیشو، بلکه در عین حال خلق زحمتکش و بورژوازی ملی را در بر گیرد.

۳- حزب باید در برابر بورژوازی با نزاکت و مهارت بسیار عمل کند. باید همه نیروهایش را برای کشاندن بورژوازی و همه عناصری که می‌توانند از امر او دفاع کنند، به داخل جبهه، به کار بندد. در هین حال بایستی همه دولتها را خشنی کرد . هیچ‌جایی از اینها باید خارج از جبهه بماند .

۴- باتر و تسلیمیت‌ها باید هم پیمان شد و بدانان امتیازی داد . باید آنان را در هر شرائطی به عنوان دستیاران فاشیسم معرفی کرد (۱)

۵- جبهه دموکراتیک برای آن که میدان نفوذ خود را قدرت دهد و گسترش بخشد و موثر عمل کند، باید با جبهه ملی فرانسه در تماسی نزدیک باشد که اونیز برای آزادی و دموکراسی مبارزه می‌کند و می‌تواند کمک‌هایی اساسی به معارضه دارد .

۶- حزب نمی‌تواند جهتش را به جبهه دموکراتیک انشا کند . باید با تمامی قواعدهای تجزیه‌طلبی و محدودیت مبارزه کند ، مارکسیسم - لینینیسم بخواند، و جدان سیاسی اعضا و پیشاپنگانش را قدرت بخشد و با حزب کمونیست فرانسه در تماس باشد .»

در ژوئن ۱۹۳۶ ، هنگامی که نخستین کنفرانس ملی حزب کمونیست هندوچین مشی خود را تصحیح کرد و تابدا نجا پیش رفت که میان «ما فوق استعمار گران» و «استعمار گران ضد فاشیست» تمیز قائل گردد، حکومت جبهه ملی لثون بلوم که از طرف کمونیست‌ها پشتیبانی مهند، یک کمیسیون تحقیق را به سرهستی «ژوستن گودار» وزیر به ویتنام

فرستاد. یک عفو عمومی سیاسی برای هندوچین صادر شد که موجب آن گردید تابسیاری از دوستان نگوین آی کونوک ، مانند فام وان دونگ و «ترانوان جیائو» آزاد آیند . گذشته از این ، امکان فعالیت قانونی نیز در داخل کشور فراهم آمد. در این ایام ، نفوذ هوشی میان آینده در رفتار کمونیست‌ها ، بهویژه در کوشین‌شین در اثنای سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ دیده می‌شد . لیکن باقیتی در عین حال کردار ویتنامی‌های جنوبی را نیز در نظرداشت که اینان و قوانین ویژه‌شان را پذیرفتند و در سال ۱۹۳۵ دونفو در سال ۱۹۳۷ حتی سه نفر کمونیست را به شورای شهری سایگون انتخاب کردند . و همچنین باید همکاری برخی از رهبران جنش را با تروتسکیست‌ها فراموش کرد که ارگان شان نشریه «پیکار» بود . جنبشی نیز وجود داشت که مترجمانش روزنامه «اراده هندوچین» بود که فام وان دونک در هانری آنرا رهبری می‌کرد. در سال ۱۹۳۳ موافقنامه‌ای باتروتسکیست‌ها امضا شده بود. گزارش سال ۱۹۳۹ که پس از این همه حوادث تهیه شده بود، همه همکاریهارا باتروتسکیست‌ها برچید که در آن اثنا به عنوان « دستیاران فاشیسم » قلمداد شده بودند. و آنگهی این ویژگی برداشت جنوبی را بین هانوی و جبهه آزادیبخش پس از ۱۹۶۰ نیز می‌توان یافت .

در اول مه ۱۹۳۸ در هانوی تظاهراتی رویداد که در آن دهاهزار کارگر کمونیست و سوسیالیست فرانسوی و ویتنامی، شانه به شانه شرکت جستند .

اما مشروعیت جنبش عمری کوتاه داشت . از اوخر سال ۱۹۳۷ حزب کمونیست دوباره فعالیت زیرزمینی را آغاز کرد، و حزب کمونیست

هندوچین در اثنای حمله ۱۹۳۹ هیچیک از رهبرانش را از دست نداد. تقریباً همه رهبران - فام وان دونگ، نگوین جیاپ، دانگ کسوان کو - در نخستین روزهای جنگ به چین گریختند. با وجود این، هزاران تن دستگیر شدند - مانند تران هوی لیو، دوئونک باشمای، نگوین-وان تائو - و این موجب آن شد که حزب در تمامی دوران رژیم دریادار «دوکو» به بی‌فعالیتی محکوم گردد تا آن‌که ژاپنی‌ها در ۹ مارس ۱۹۴۰ استیلای فرانسویان را برچیدند.

از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ نگوین آی کونوک در اتحاد شوروی اقامت داشت. این آرامترین و پرحاصلترین سالهای زندگی او بود که از همه نزاعها و تصفیه‌هایی که حزب کمونیست شوروی و بین‌الملل را متزلزل کرده بود، بر کنار بود. او هیچگاه تماسش را با حزب از دست نداد که پیش از اختناق شال ۱۹۳۹، و پس از شکستها و عقب نشینی سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ فعالیت قانونی خود را گسترش داده بود. او از مسکو و از «سوجی» که به آنجا رفته بود تازه‌ستان سخت روسيه موجب عود بیماری سلس نگردد، به طور منظم برای نشریه «تبن نوک» (تازه) ارگان حزب کمونیست هندوچین در سایگون مقاله می‌فرستاد. همه‌این مقالات به نام مستعار «لین» امضا شده بود.

در اواسط سال ۱۹۳۸ به ظاهر سلامتیش را بازیافته بود. وضع در جبهه‌های آسیا و خیم بود؛ زیرا ژاپن‌دام به فتوحاتی تازه دست می‌یافت. در هندوچین نیز مانند فرانسه، تجربه یک جبهه ملی ناکام‌ماند.

دراوت ۱۹۳۸ «نگوین آی کونوک» به چین بازگشت، آنجاکه چان کایچک زیر فشار ژاپن مجبور بود با کمونیست‌ها دوباره از درا اتفاق

درآید . رهبر حزب ویتنامی ناگزیر بود ، برای آن که به «ینان» ، پایتخت کمونیستی بر سد ، موانع متدال و ناگواریهای جاده ها را برخود پنداشت . پس چهار چرخه ای را پیشاپیش خود هل می داد و نقش خرد ه فروش دوره گر درا بازی کرد .

او در «ینان» در به اصطلاح «باغ سیب» خانه گزیرید ، اما این زندگی دنج و گوشه گیرانه دیری نپائید . ستاد فرماندهی کومین تانگ از حزب کمونیست چین خواست که فرماندهانی در اختیارش بگذارد تا افرادش را برای جنگهای چریکی آموزش دهند . بدین ترتیب بود که هوشی مین آینده ، کمیسر سیاسی هیات ژنرال «پینگ» ، مارشال آینده ارتش ملی شد ، سربازان چان کایچک را تعلیم داد ، یعنی همان کاری را که چوئن لای ده سال پیش از آن در «وام پوتا» کرده بود ، به عهده گرفت .

در فوریه ۱۹۴۰ نگوین آی کوئوک در جنوب چین بود که در آنجابخشی از ستاد حزب کمونیست هندوچین را بازیافت که بر اثر تعقیب فرانسویان بدانجا گریخته بود . اودر آنجا مردانی را یافت که بعدها به صورت وفادار ترین پیروانش در آمدند ، واز آن جمله فام واندونگ ، پسر ماندارین شهر «کوانگ نگای» که در ۲۰ سالگی انقلابی و در ۲۵ سالگی کمونیست شده بود ، و نگوین جیاپ معلم سابق تاریخ که یک مبارز حزبی نمونه شده بود و بعدها قریحه های استراتژیک خود را کشف کرد .

در آنجا ، در «یون نان» و «کوانگ سی» ، نگوین آی کوئوک در سال ۱۹۴۰ گروه خود را پوراند و آن استراتژی را طرح ریزی کرد که از آن پس مهر خود را بر چهره انقلاب ویتنام کویید .

فصل پنجم - زندانی

نگوین آی کوئوک را در آن بخش از زندگیش بنگریم که پیش از بازگشت بهزادگاهش گذشت : یعنی پس از نخستین ماجراها در چین، زندگی دراز و مرتاضانه در اتحاد شوروی و شباهنگام بنیادگذاری ویت مین . اینک ما در جنوب چین هستیم .

او به نام «تران» در سلمانی «هو آنک کو آنگ بین» ظاهر شد و باغه یک «روستائی سالخورده و خبلی طریف آن حوالی را داشت که فقط نگاه زنده اش در او جلب توجه می کرد .» در «تسه سو آن» مکتبی برای فلسفه سیاسی کشور ، تمام کردارش شبیه یک قدیس «لزیستی» بود که چوب می تراشید و استاد سلمانی را مانع می شد که زنش را کتک بزند : «اخلاق انقلابی را فراموش نکن ، رفیق !» و به نوزاد کوچک خواراک می داد . او نیمه بودا و نیمه لبین - لبین در فلاند - بود .

نگوین آی کوئلک در «یوننان» (کونینگ) که در مه ۱۹۴۰ در آنجا اقامت داشت، سرانجام شاگردان «جبوبش» «دونگ» و «جیاپ» را باز یافت. «ووآن» یکی از این دیدارها را چنین توصیف می‌کند: «ما، «تران» و من، یک قایق اجاره کرده بودیم که با آن به تفریح برویم. عمو، شادمانه‌می گفت: دونگ ماختیلی هم پیر نشده. سپس رو به جیاپ کرد و گفت: این یکی هم که همیشه مثل یک دختر بیست ساله شاداب است.» اما نگوین جیاپ بدبار تعیین کننده با عمو هورا بدویژه واضح توصیف می‌کند.

ژنرال آینده در آغاز سال ۱۹۴۰ موفق شده بود هانوی و مدرسه «تانگ لونگ» را که در آن تاریخ درس می‌داد، پنهانی ترک کند. برای اودیگر راه بازگشتی وجود نداشت، یامی بایست انقلاب پیروز گردد، و یا همه چیز بیهوده بود. او با فاموان دونگ به راه افتادنا «وئونگ» اسرار آمیز را بیابد که، آنچنان که می‌گفتند، همان نگوین آی کوئلک است که همه انقلابیهای جوان ویتنام شیفتۀ او بودند، مردی که با خواسته‌ای به کنفرانس صلح و رسای رفته بود، ناشر «پاریا»، شرکت کننده در کنگره «تور» و جلسات بین‌الملل. جیاپ مدتها بود که عکسی از کوئلک در کیف بغلی خود داشت، مقالات اورا با مضای «لین» خواند بود که در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ در روزنامۀ قانونی حزب در ویتنام انتشار یافته بود.

جیاپ سپس دیداری را که در عرشۀ قایق دست‌داد توصیف می‌کند: «مردی پا بهمن. با پوشک اروپائی، کلاهی پوستی برسر، به سوی ما آمد اگراورا با عکسی مقایسه می‌کردی که بیست سال پیش از آن برداشته

شده بود ، جوانتر و شادابتر می‌نمود . ریش گذاشته بود . من دربرابر مردی قرار گرفته بودم که به نحوی چشمگیر ساده بود . برای نخستین بار بود که می‌دیدمش ، وفوراً احساس کردیم که دوستی عمیقی ما را به یکدیگر می‌پیوندد . به لهجه مردمان ویتنام مرکزی حرف می‌زد ، و من اصلاً فکر نمی‌کردم که پس از هیابی اینچنین طولانی ، لهجه خود را فراموش نکرده است . «جیاپ اهل «کو آنگ بین» است که در نزدیکی «نگه‌بین» قرارداد . او نیز یکی دیگر از هم ولایتی‌های هوشی می‌باشد :

درهم شکستن فرانسه و پدیدار شدن نیروهای بیشمار زاپنی در هندو .

چین ، عواملی تعیین کننده بودند که رئیس جمهوری آینده ، آنچنان که همکارانش گواهی می‌دهند ، به روشنی آنها را تجزیه و تحلیل می‌کرد . اونمی خواست همواره تحت تأثیر تبلیغات قرار گیرد . زیرا در شکست فرانسویان به دست فاشیست‌ها و در این که مقامات ژاپنی متکی بر قدرت نظامی بزرگتر ، جانشین رژیم استعماری که هن شده بودند ، عناصری منفی نیز وجود داشت .

اما در هر حال تخریب استعمار ، یک برد انقلابی بدشمار می‌آمد . تهدید زاپن موجب آن گردید که انجنبش استقلال ویتنام و کومین تانگ تا حدی به یکدیگر نزدیک شوند . کومین تانگ یگانه‌سازمان چینی بود که نگوین آی کوئنک و رفیقانش با آن سروکار داشتند . «ینان » و مسکو که خیلی از دستریش دور بودند .

اینک آن ساعتی فرار سیده بود که نهیب انقلابی سالهای سی و تاکتیک جبهه گسترده که در کنگره سال ۱۹۳۶ مسکوبدان تصمیم گرفته شده بود ، به یک استراتژی فعل مبدل گردد . می‌بایست برای آن ائتلاف

و سیع راه راهموار کرد و به دست گرفتن حکومت رادر آینده‌ای نه چندان دور تدارک دید . «در آینده‌ای نه چندان دور» ، زیرا که رهبر همواره می‌گفت : «ساعت قیام هنوز فرا نرسیده بود .»

قیام در تونگ کینگ شمالي در سپتامبر ۱۹۴۰ ، در کوشین شین غربی در پایان نوامبر ۱۹۴۰ و در «نگه آن» (زادگاه کوئوک) در ژانویه ۱۹۴۱ برازود رس می‌نمود. اما در عین حال در این قیامها تأثیری را بر این باور می‌دید که مردم ویتنام پخته ترشده‌اند و دگرگونیهای بزرگ آماده می‌گردد .

اودر زمستان ۱۹۴۰ «قلمر و آزادشده» بالکبو «تونگ کینگ» را در منطقه «کو آبانگ» سازمان داد . سرانجام در اواخر ژانویه ۱۹۴۱ نگوین آی کوئوک که رفته رفته او را «عموه» می‌نامیدند (مشتق از «هو کو آنگ» ، آنجنان که اودر «ینان» در اطراف مانو خطاب می‌شد) ، پس از غیابی سی ساله به زادگاهش بازگشت . در ویتنام ، در جوار مرز چین ، در کوههای آهکی «تونگ» در «بالکبو» ، بین «کائوبانگ» و «تسین سی» ، در دامنه کوهساری غاری کشف کرد که جویباری از کنارش می‌گذشت . بیش از یک سال در آنجادر میان گیادهای خودروی کوهستانی و صخره‌ها و سنگریزه‌ها زیست . کوه را کارل مارکس و جویبار رالنین نام نهاد . در آنجا کار می‌کرد ، و رفیقانی دورش را گرفته بودند که مدام بدانها تعلیم می‌داد . ردای سورمه‌ای کوه نشینان آن صفحات را به تن داشت ، در کوهسار می‌گشت و روزنامه‌ای را به نام «ویت لاب» (ویتنام مستقل) فراهم می‌کرد که رفیقانش آن را تکثیر می‌کردند .

در همانجا بود که نگوین آی کوئوک به عنوان رئیس ، از ۱۰

تاریخ ۱۹۴۱ء ، هشتمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست هندوچین را تشکیل داد . در کلبه‌ای که از شاخه‌های درختان درست شده بود و تنها اثاثه آن را بک میز خیزرانی و کنده‌های چوب تشکیل می‌داد ، یکی از مشهورترین نهضتهای تاریخ معاصر ، ویتمین ، بنیادنهاهه شد .

در کنار او که بنیادگذار بود ، نخستین مارکسیستهای ویتنام گرد آمده بودند : هو آنگ کونوک ویت ، تروئونگ چبن ، فام وان دونگ ، هو آنگ وان تو ، وو آن ، فونگ چی کین و نگوین جیاپ . در آن جلسه زیرنفوذ مستقیماً ، برای آن که مبنای جنبش گسترش باید و قیام ملی به پیروزی بینجامد ، با تکیه بر میهن پرستی ویتنامی ، تصمیم گرفت «یک جبهه ملی گسترشده به وجود آورد که نه فقط کارگران ، دهقانان ، خرد بورژوازی و بورژوازی ملی ، بلکه مالکان میهن پرست را نیز متحد سازد و در قلمروی کشاورزی موقتاً زیرلوای این شعار عمل کند: مصادره املاک خائنان و تقسیم آنها در میان دهقانان فقیر .»

این شاید پرمعنی‌ترین و مهمترین لحظه انقلاب ویتنام بود ، زیرا در اینجا بود که نگوین آی کوئوک در شکل و شمایل حقیقی خود ، یعنی به عنوان مبارزی در راه انقلاب میهنی ، نمودار شد . انتظام حزبی بین‌الملل سوم ، بیست سال تمام بود که سرراه میهن دوستی او فرارداشت . در اینجا ، در غار «بالکبو» ، جرئت آن را یافت ، بدون رفتن از بیراهمها به مساله ملی بپردازد . ناگزیر شد از عنوان «حزب کمونیست ویتنام» به سود «حزب کمونیست هندوچین» چشم پوشد ، و از این امر رنج می‌برد که هر گونه استنادی به میهن منوع بود . و اینک با آگاهی تمام رستگاری ملی را دلیل راه فرار داده بود . از آن پس بود که بر تاریخ میهن ، پرچم کشور و فرهنگ ویتنامی ارج بسیار نهاده شد . بیشتر از روستایان سخن می‌گفتند تا از پرولتاریا . و انگهی چند هفته بعد بود که ، پس از هجوم نیروهای

هیتلر به روسیه ، به پتر کبیر والکساندر نفسکی اعاده حیثیت شد و «واگما مادرک من» را می‌ستودند. نگوین آی کوئنک در راه «نشوناسیولیسم» پیشا پیش ژوزف استالین شتافت . (تیتو نیز به همین سان در سال ۱۹۴۱ ، مشی ملی را تعیین کرد) . بدین ترتیب بود که «اتحادیه استقلال و یتنام» پدیدار گردید ، با این هدف که «همه میهن پرستان را ، بدرن تمایزی از حیث دارائی ، سن ، جنس ، دین و بینش سیاسی ، متحده سازد تا مشترکاً در راه رهایی ملت و رستگاری میهن ، فعالیتی انجام گیرد . » برنامه بدان بسنده کرد که هدف بلا واسطه را تعریف کند : پس از شکست فاشیست‌های ژاپنی و امپریالیست‌های فرانسوی ، حکومت انقلابی جمهوری دموکراتیک و یتنام ، با روح دموکراسی نو تشكیل خواهد شد . سمبول کشور پرچم سرخ با ستاره طلائی است . »

فقط این عبارت آخرین ، هدف دور شورشیان غار «باکبو» را آشکار می‌سازد . اما این نگوین آی کوئنک در نامه‌ای خطاب به ملت که در پایان این کنفرانس نوشته و در عزوفیه ۱۹۴۱ ازدهکده چینی «لیو چائو» فرستاد (و به همین دلیل «نامه ای از خارجه» نام گرفت) بر سرشت ملی و مشترک مبارزه ای که در پیش بود ، تکبه کرد . سر آغاز نامه نشاندار است :

«مالخوردگان شرافتمند ،

میهن پرستان ،

روشنفکران ، دهقانان ، کارگران ، سربازان ،

هم وطنان عزیز !

از وقتی که فرانسوی‌ها از آلمانی‌ها شکست خورده‌اند ، نیروهای شان

از هم پراکندند ... آنان با بزدلی کشور مارا به ژاپنی‌ها واگذاشتند ... ملت ما ستور بار کش راه زنان فرانسوی بود ، و اینک برده دزدان دریائی ژاپنی شده است ... بیش از بیست میلیون از بازماندگان اجداد ما ، «لاک» «هونگ» تصمیم گرفته اند که دیگر در برابر این فشار شکیبامی نکند . امروز ساعت رهائی فرا رسیده است . در قرنهای پیش ، هنگامی که کشور ما در تهدید هجوم مغول بود ، در دوران «نان‌ها» ، سالخوردگان مابهای خاستند ... سالخوردگان ما و میهن پرستان ما باید به این گذشتگان شهری اقتدا کنند .

صاحبان مکنت و مقام ، سربازان ، کارگران ، دهقانان ، کارمندان ، روشنفکران ، نوجوانان ، زنان ، همه کسانی که سرشار از عشق به میهند ، رهائی ملی اینک بر تراز همه چیز است ! ماباید همه همداستان گردیم تا فاشیست های ژاپنی و فرانسوی و سگهای شکاری آنها را از قدرت برافکنیم . مبارزان انقلاب ! ساعت رهائی در رسیده است ! پرچم قیام را برا فرازید ! ندای مقدس میهن در گوشهای شماطنین افکنده ... انقلاب و بنام پیروز خواهد شد ! انقلابی جهانی پیروز خواهد شد » در اینجانیز ، در عبارت آخر ، دوباره دیده می شود که در پشت سر میهن پرست ، مبارز انقلابی مدام قدر است می کند . اما چرا نباید قیام تدارک دیده و محدود به منطقه را با پیکار جهانگیر و گسترده بر تمامی کره خاک ، پیوندداد ؟

در آن ماهها اتحاد شوروی بر اثر هجوم ارتش هیتلر می لرزید ، و شش ماه بعد آمریکا در پرل هاربور در معرض حمله قرار گرفت . در همان زمان نخستین گروههای چریکی به رهبری نگوین جیاپ و «چو-

واندان» کوهنشین، به «واحدهای تبلیغاتی» مبدل شدند که بدرد خورتر از گروههای رزمی بودند. آنان در اوخر سال ۱۹۴۱ میدان عمل خود را به جنوب، به «توین کو آنگ» و «تای نگوین» گسترش دادند. همه اینها به دستور نگوین آی کونوک انجام شد که در باکبو، قادر تربیت می کرد و سرگرم ترجمه های گوناگون، مانند تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و «رهبری ارتش» سوپریوریت سن بود. گذشته از این، اوراین دوران بروشورهای «روشهای جنگ چریکی»، «تجارب چین در جنگ چریکی» و «تجارب فرانسه در جنگ چریکی» را نوشت. در زوئیه ۱۹۲۱ نگوین آی کونوک تصمیم گرفت دوباره به چین برود. دو هدف داشت.

نخستین هدف، که رسمی تر بود، تماس با چان کایچک به نام اتحادیه استقلال ویتنام بود تا بتواند پشتیبانی اورادربرد مشترک علیه فاشیسم ژاپن جلب کند، وهدف دوم طبیعتاً در این بود که رابطه با حزب کمونیست چین و نیزبا مسکودوباره برقرار گردد تا به احزاب برادر آن استراتژی را توضیح دهد که از طرف کمونیست های ویتنام با حسن استقبال روبرو شده بود و با روح آخرین کنگره بین الملل سازگاری داشت که در آن، تصمیم به تشكیل جبهه های ملی گرفته شده بود.

اکنون نگوین آی کونوک بازنامی دیگر برای خود برگزید و خوبیشن را هوشی مین نامید. رفای چینی اورا به نام «هو کو آنگ» می شناختند، اما اوینک بر کلمه «هو» لفظ «شی مین»، یعنی «نورانی» را نیز افزود: شاید در این نامگذاری از «هو کی لی» الهام گرفته بود، یعنی آن شخص تاریخی که اختراع اسکناس را به اوی نسبت می دهند؛ واوینز

از سرزمین «نگه تین» بر خاسته بود و انگهی «کو آنگ» نیز «روشنایی» معنی می‌دهد . او آن روزها بیشتر مشعلدار جنبش بودتا رهبر آن ، اما از این امر می‌پرهیخت که پیامبر شود . چون جنمی عملی داشت ، کارت‌های ویزیتی به نام تازه‌اش برای خودچاپ کرد که در آن ، سوای نام ، نوشته بود : «روزنامه نگارچینی ، مقیم و یتنام ۰

اوراه درازی نرفت . به محض آن که از مرز گذشت ، با راهنمای چینی اش بازداشت شد . تردید آمیز است که کومین تانگ فوراً ارزش راستین شکاری را که کرده بود فهمیده باشد . لیکن به هر حال مسلم است که بنیادگذاری ویتمین مزاحم نقشه‌های مارشال «چانگ فاکوای » و مشاور سیاسی او «سیا ثون» بود که می‌خواستند در چین حزبی ویتنامی بسازند که به کومین تانگ سرسپرده باشد . پس جای صحبت نبود که می‌خواستند در مرزهای جنوبی چین يك «ینان» تازه به وجود آید .

رفیقان «هو» به زودی خبر دستگیریش راشنیدند . روزی نیز خبر یافتند که او مرده است ، و این خبر را ، مانند یازده سال پیش که خبر در گذشتش در هونگ چونگ ، شایع شده بود ، ماهها باور کردند . نگوین جیاپ با خلجان حادثه زیر را حکایت می‌کرد : « روزی نامه‌ای از فام وان دونگ به من رسید که در آن گفته شده بود که عمده در زندانهای کومین تانگ مرده است . ما از درد و اندوه فلنج شده بودیم . مجلس سوگواری ای برای بزرگداشت رهبر در خورستایش خود برگزار کردیم و رفیق «دونگ» مأمور شد که یادنامه‌مرگ اورابخواند . چمدان عمده را باز کردیم تا یادگارهای را از او بجوئیم . یکی از رفیقان مایه چین فرستاده شد تا گور اورابخوید . چندماه بعد روزنامه‌ای به مارسید که از چین فرستاده

شده بود .

در حاشیه روزنامه چند بیت شعر بود که به خطی نوشته بود که

می‌شناختیم :

«ابرها کوههارا می‌پوشانند

کوهها ابرها را در آغوش می‌کشند .

نها می‌روم . قلبمی‌تپد .

و آسمان جنوب رامی‌جویم :

بدوستانم می‌اندیشم .»

از خوشحالی دیوانه شده بودیم ، و نیز از شکفتی . بر فیقمان «کاپ» هجوم آوردیم که این خبر اندوهگین را آورده بود . او گفت که فرماندار چینی بهش گفته بود : «سولوی» ، یعنی : مرده است ! – نه ، تو تلفظ را بد فهمیدی ! حتماً او گفته بود : «چولوی !» ، یعنی «بسیار خوب !»

«چو» بهتر از «سو» بود ، اما «بسیار خوب» اندکی مبالغه آمیز می‌نمود . هوشی مین پانزده ماه تمام ، در زنجیر ، باتن خراشیده ، باید ترین راهزنان و محکومان بسته به یک زنجیر ، از زندانی به زندانی دیگر کشانده شده ، و شبی یکی از این زندانیان ، در حالی که به او تکیه داده بود ، مرد . آیا چینی‌ها می‌خواستند که او باطری دارانش به ناسیونالیست‌های ویتنام پیوند دهد که به مشارل «چانگ فاکوای» و همپایانش در «یون نان» مارشال «لونگ یون» مطیعانه سرپرده بودند ؟ و یا که او قربانی سرکوبیهای شده بود که رژیم بنابه عادت دست بدان می‌زد ؟

این مردی که عزمی راسخ برای زنده ماندن داشت ، گاه زنجیر به گردن و اغلب سلسله برپاها ، از «نانینگ» به «تیزین تیزی» ، از «کوای لین»

به «لبائوچانو» کشانده شد . در این ماههای سرشار از نومیدی ، اشعاری گفت و نوشت که بعدها زیر عنوان «باد داشت زندان» انتشار یافت . غریب است که این ناسیونالیست سوزان اشعارش را به زبان ملی «کوئو-کنگو» بلکه به زبان چینی ، آنهم چینی باستان دوران بزرگ دودمان «نانگک» از قرن عتای نوشته ، و به همان سبکی که مائو تسه تونگ به کار می برد . منتقدان و یتنامی گاه سبک «هو» و ماثورا در برابر هم قرار می دهند تازیبایی و ظرافت سبک «هو» را برجسته سازند ، او تقریباً صد شعر کوتاه و ساده سرو دکه اغلب پر خلجان وطنز آمیزیا اخلاقی است ، و نیز اغلب شو خدلی روستاییان را به نمایش می گذارد و دیالکتیک سیاستگر حرفه ای را و اپس می راند . اشعار ، تقریباً همیشه ناز کدلهای انسانی را بیان می کنند لیکن در عین حال ترجمان سوسیالیسم خاص و یتنامی هستند . یکسان است که زندانی گوینده این اشعار هنرمندی بزرگ باشد ، اما به هر حال او یک مرد ، یک انسان ، یک دریادل نکه یاب است .

همان نخستین مصريع خبر از اخلاق و روحیه عمده همی دهد :

این جسم توست که در زندان است . نه روح تو ...
واین ایات نشان می دهد که او برای اشعارش چه اهمیت اند کی
قابل است .

قافیه می سازم . در حالی که چشم برآه آزادیم هستم .
اما لحن کلام از بذله گوئی تام و عظه آمیزی اخلاقی می رود :
دانه ذرت زیر ضربه هونگ رفج می برد .
اما وقته که این می گذرد ، سپیدی دانه رامیستایم .
انسانها نیز در قرنی که مازندرگی می کنیم ، درست چنین اند .
برای آن که بتوان انسان شد ، باید ضربه شور بختی را تحمل گرد .
و یاهنگامی که همزندانیها یش را در کثافت و حشرات ، خفته می بیند ،
می نویسد :

آن همه با جسمهای بسته چهره‌ای صادق و پاک دارند
بیداری، آنان را به نیک و بد تقسیم می‌کنند.
بدی یا نیکی — این در طبیعت بشری نیست،
 بلکه از تربیت ناشی می‌گردد.

«فان نهو آن»، مترجم اشعار «هو»، به یاد می‌آورد که این کلمات
یکی از مثالهایی است که در مدرسه به گوش کودکان و یتامی می‌خوانند:
«انسان به هنگام زادن، نیک است...»

می‌بینیم که «کونگ» کوچک که بعدها هوشی می‌شد، در زندان
از رو سوبه مارکس گروید. گاهی نیز نالهای ازاویر می‌خیزد:
«چهارماه غیر انسانی
در این زندان
تم را بیشتر فرج داد
تا دم سال زندگی!»

و یاخته چنین می‌سراید:

«گل سرخ می‌شکفت
گل سرخ می‌پژمرد
بی آن که بدآند
گل سرخ چه می‌کنند.
کافی است
عطیر گل سرخ به زندان بیاید،
تادر دل زندانی
همه بیداد جهان
به آسمان فریاد برداشد.»

اما این رؤیابه فریاد خواهی مبدل می‌گردد:

در زمان ما باید ایات را قولاد گرفت ،
و شاعران نیز باید راه ورسم پیکار را بدانند »،
و یامی شنوبم که او نخست اندوه‌گین و سپس تندو گزنده‌می نویسد:
«بامداد آن ، خورشید هنگامی که از پشت دیوار بر می‌خیزد ، بدروازه زندان
می‌گوبد .

اما در ، بسته می‌ماند .
شب با تمامی ژرفایش در زندان می‌ماند .
برای آن که به زنجیر بسته تو انم شد
با بدبا یکدیگر ستیزه گنیم .
زیرا زنجیر یان را گوشه‌ای برای خفن هست ،
و آنان که زنجیری به پاندارند ،
نمی‌دانند در گجا تو انند خفت .

دولت به من بر رج می‌دهد ، من در کاخهای او منزل دارم ،
تکه‌های ناش کشیک عوض می‌کنند ،
تا نقش ملتزمان را کاب مرآبازی کنند .
به راستی که احترام از حد در گذشته است »،

بی‌گمان این اشعار با «قصیده‌ای از زندان «ریدینگ» اسکار واولد
کوس برابر نمی‌تواندزد » اما با وجود این ازمیان آنها رگه‌ای از غرور
ودرعین حال لطافت می‌گذرد . در اینجا حساسیت آسیائی و رمانیک
فرانسوی با یکدیگر در می‌آمیزند که شاید ورن را به یاد انسان بیاورد .
در این اشعار ، شخصیت ، آموزش و سرنوشت یگانه هوشی مبنی به
شیوه‌ای غریب بیان می‌گردد . در زندان «پینگ ما» که این اشعار را در
آن نوشت ، نه فقط یاد «نگه آن» و نویسنده‌گان بزرگ دوران «تانک» ،
بلکه نیز یاد «ژول راو» و «ژرژ پوش» اوران تحت تأثیر قرار می‌داد .

رفیقانش فعالیتی بزرگ برای «آزادی مبارز دیرینه ضد فاشیست»
آغاز کردند . چنین استدللهای هنوز می‌توانست برسداران کومین -
نانگک اثر بگذارد ، به ویژه آن که مارشال «چانگک فاکوای» از دوران
مبارزه سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ در کنار کمونیستها ، پیوندهای

بیش از سرداران دیگر جنگی بالانقلاب حفظ کرده بود.

مارشال هنگامی بیشتر به معاشات گرایش نشان داد که ، در حالی که بنیاد گذار حزب کمونیست هندوچین و ویت مین در زندان به سر می برد ، توanstه بود در اکتبر سال ۱۹۴۲ حزبی را به منظور تسخیر قدرت درویتنام تأسیس کند که رقیب ویت مین بود و «سیانوون» ، آجودان او، آنرا «اتحادیه انقلابی ویتنام» نام نهاده بود. رهبران کومین تانک ، رئیسی برای این جنبش نیز یافتند . آدمی «نگوین های تان» نام که مدت‌ها در مهاجرت زیسته بود ، بدان‌سان که حتی زبان کشورش را نیز نمی فهمید .

این اتحادیه وسیله‌ای بسیار مناسب نیز بود ، به ویژه آن که پرزیدنت روزولت و چنان کاپچک نقشه‌ای با این قصد ریخته بودند که ویتنام شمالی پس از شکست ژاپن تحت الحمایه چین گردد .

در همان زمان ، هنگامی که قدرت استعماری فرانسه رو بزوالمی رفت و در اروپا پیروزی متفقین و اتحاد شوروی بر ارتش آلمان چشم انداز روى کار آمدن حکومتی رادر فرانسه گشود که انقلاب ویتنام می توانست با او همکاری کند ، تهدیدی تازه از طرف چین به چشم می خورد ، یعنی این که رژیم استعماری جای خود را به یک نشوامپریالیسم «چونگ کینگ» بدهد . نگوین آی کوتولک در اینجا خود را به عنوان یک استراتژی بزرگ نمایاند. در زندگیش که از موقیت‌های خطرناک و تهدیدهای پرمیب تشکیل می شد ، او به ندرت مهارتی آنچنان که اندکی پس از آزادیش از زندان نشان داد ، به ظهور رسانید . بیش از آزادیش به «چانگ فاکوای» اطلاع داد که حاضر است با حزب ویتنامی او همکاری کند . در همان اثنا «نگوین های تان» سال‌خورده نشان داد که برای رهبری اتحادیه ، کاملاً ناتوان است . اما با وجود این ،

مارشال «نگوین آی کونوک» را اندکی مایه شرمساری می‌دانست، زیرا او عاقبت نماینده بین‌الملل سوم بود . زندانی پاسخ داد که نام خود را عوض کرده است و دیگر «نگوین آی کونوک» نام ندارد و گفته است که هوشی می‌مین آدمی را بشناسد ، و افزود که چون این نام آهنگی چنین نیز دارد ، اثربخشی بهتر در «چونگ کینک» بر جای می‌گذارد . چنین بود که زندانی بدان گمارده شدتا رهبری «اتحادیه انقلابی ویتنام» ، یعنی همان سازمانی را به عهده گیرد که «چانک فاکوا» برای ازبین بردن «ویتنام» آفریده بود . این یکی از معجزه‌های سیاست چنین بود !

فصل ششم - رهائیبخش

در بهار ۱۹۴۳ هوشی مین-نامی که دیگر به طور قطع بر خود نهاده بود- هنوز از زندانهای متعدد «پینگیما» و «کوای لین» خلاص نشده، در رأس سازمانی قرار گرفت که ماهانه ۱۰۰۰۰ دلار چینی بدان کمک مالی می‌شدومی باشد باز اپنی‌ها مبارزه کندو استقلال و یتنام را بدست آورد. این، دو هدف هوشی مین بود، حال آنکه او برای تحقق هدف سوم، یعنی انقلاب، می‌خواست اندکی صبر کند.

«هوانک کو آنک بین» که اندکی پس از رهائی از زندان، در «بیوننان» با او دیدار کرد، توصیف می‌کند که او چگونه از سیاست همراهی با «دونک مین هوی» دفاع می‌کرد و انتظار اتش را بیان می‌داشت: «او در رختخواب خواهد بود و در نور کمر نک یک چراغ نفتی با من مخزن می‌گفت. لپ‌هایش آویزان بود. چشم‌هایش گود افتاده بود،

اما بازهم شادمانی در آنها می‌درخشد. می‌لرزید، برای آنکه هنوز تب داشت. ریش او خرمائی بود، اما موهای پراکنده بر کیسه‌ای که کار بالش رامی کرد، از تارهای سفید پوشیده بود. وقتی که اورا این جور دیدیم، سخت تکان خوردیم. چگونه برای او ممکن بود انسانها و امر خود را چنین دوست داشته باشد؟

ماشین جنگی انقلاب ویتنام مرا حل آغازین را پشت سر گذاشتند بود و توانسته بود بادر فشایش، علامات اختصاریش و نامهای مستعارش به مرحله‌ای فعال وارد گردد.

جیاپ به زودی در «تونک کینک» علیا ارتباطات را با چریکهای «جووانان تان» برقرار کرد که علیه اداره استعماری فرانسه به پا خاسته بودند. رخنه نیروهای او به «کانو بانک» و «تای نگوین» کمتر به منظور اشغال این منطقه بود، لیکن با مقاومت موثر دستگاه اداری استعمار فرانسه رو بروشد. برای «جیاپ» مساله در وهله نخست این بود که خودی بنمایاند و پایگاههایی برای آینده به وجود آورد.

این فعالیت پر جنب و جوش توجه مقامات هانوی را به خود جلب کرده بود که دریادار «دو کو» در آنجا نمایندگی حکومت ویشی را داشت، و همچنین توجه «کمیسیون نظامی فرانسه» را برانگیخته بود که از ۱۹۴۳ نمایندگی کمیته «الجزیره» را در «کون مینگ» پایتحث «یوننان» داشت و زنرال دو گل بر آن فرمان می‌راند، «بو آزانه» مشاور سیاسی دریادار، و یکی از اعضاء کمیسیون نظامی، در «کانو بانگ» به شور پرداختند و سپس با مقامات چین ملی تماس گرفتند تا آنها بر آن دارند که دیگر از انقلابیهای ویتنامی حمایت نکنند. مساعدتهایی که به

هوشی مین و یاران او می شد، خشم ملیون ضد کمونیست را نیز برانگیخت.
اینان کومین تانگ را سرزنش می کردند که به دوستان «راستین» خود
خیانت می کند و در بازی کمونیست ها شرکت می جوید.

مارشال «چانک فاکوای» برای آن که به این تضادها پایان دهد و
گروههای رقیب را بایکدیگر سازش دهد، در ماه مارس ۱۹۴۴ کنگره ای
را از همه جنبش های ویتنامی به «لی چو»، مقری که مدرسه چریکی او
در آن بود، فراخواند.

هوشی مین و فام وان دونگ در این کنگره، نمایندگی «ویت مین»
راداشتند. در برابر آنها رهبران گروههای طرفدار چین، طرفدار چین و
گروههای ملی - از «نگوبن های تان» گرفته تا «بوکزان لو آت»، از
«و هو نگ کان» گرفته تا «تر نونگ بوی کونگ» و از «نگیم کتو» گرفته تا
«نگوبن تو نونک تام» قرار گرفته بودند. از رهبران «ویت مین» شدیداً
انتقاد شد و به آنها این اتهام وارد آمد که دست به اقدامات مبالغه آمیز
می زند و بر آنند که از تمامی جنبش برای مقاصد خاص خود بهره برداری
کنند. بدیهی است که رهبران چینی به سود مسائلی که منظور کمونیست ها
بود رأی ندادند، و هوشی مین ماگزیبر از عقب نشینی شد. در «حکومت
موقت» که در پایان کنفرانسی تشکیل شد که «ترو نونک بوی کونگ» یکی
از دوستان دیرینه چینی ها، ریاست آن را داشت، هوشی مین فقط بیک پست
وزارت یافت، اما با اینهمه او، آچنان که مخالفانش می خواستند، کاملاً کنار
گذاشته نشد. پس تو انس در بازی چینی ها و امریکائی ها شرکت کند،
و این برایش بسیار مهم بود.

در حالی که به اصطلاح «هم پیمانهایش» آغاز آن کردند که خود
را در حکومت کاذب متقابلاً تکه هاره کنند، هوشی مین به مرز هند و چین

بازگشت که افراد او در آنجا از حیث نظامی تسلط کامل داشتند. حکومت «لی چو» منحل شد و از صحندرخت برکشید، اما هوشی مین و چریکهای او برعغم همه اخبار بدی که از کشورهای غربی می‌رسید، خود را نگاهداشتند.

در ۸ دسامبر ۱۹۴۳ دوگل در الجزیره گفت که برای فرانسه «ضروری» است دوباره در هندوچین مستقر گردد. تبلیغات «ویت مین» که در موقعیتهای گوناگون «دموکرات‌های» فرانسه را مخاطب قرار داده بود و میان «فاشیست‌های فرانسوی - ژاپنی» و «گلیست»‌ها تمیز قائل می‌شد، ضربه‌ای متقابل وارد ساخت. در ژوئن ۱۹۴۲ در «تونک‌کینگ» اعلامیه‌های پخش شد که در آنها از جمله چینی آمده بود: «چنین است که فرانسویانی که علیه تسلط آلمان می‌جنگند، می‌خواهند تسلط خود را بر اقوام دیگر استوار نگاهدارند. ما کمونیست‌های ویتنامی علیه عدم پیگیری کمیته الجزیره به شدت اعتراض می‌کنیم. ما در حین این که برای تشکیل رک جبهه وسیع ضد فاشیستی در هندوچین کارمی کنیم، می‌خواهیم خود را نیز ضد فاشیست‌های خارجی را از بوغ فاشیست‌های نظامی ژاپنی خلاص کنیم. اما این باور که ما استقلال ملی خود را برای میادت گلیست‌ها و یازور گویان دیگر قربانی خواهیم کرد، پنداری واهی بیش نیست».

سه ماه بعد اعلامیه‌ای دیگر منتشر شد که لحن تقریباً پیامبرانه آن نشان می‌داد که هوشی مین و یارانش مسائل سیاسی را بسیار خوب تجزیه و تحلیل می‌کردند: «ساعت هنوز دیگر می‌شود. آلمان تقریباً شکست خورده است، و شکست آن شکست ژاپن را نیز به دنبال خواهد آورد. امریکایی‌ها

وچینی‌ها بهندوچین هجوم خواهند آورد، در حالی که گلیست‌های اعلیه ژاپنی‌ها قیام می‌کنند. اما اینان احتمالاً پیش از فاشیست‌های فرانسوی جهت تازه‌ای در پیش خواهند گرفت و حکومتی نظامی تشکیل خواهد داد. بنابراین هندوچین دچار هرج و مرج خواهد شد، و مانباری نخواهیم داشت که حکومت را در دست گیریم، زیرا حکومتی وجود نخواهد داشت. چون موقعیت مساعد خواهد بود و همه عوامل به شود ما کارمی کنند، پوزش ناپذیر است اگر از این موقعیت بهره برداری نکنیم. زیرا این دربرابر تاریخ کشور مابه مثابه جنایتی است.^۰

در پایان ژوئیه ۱۹۴۳ کمینه انقلابی «کائو بانگ» که رهبر معنوی آن نگوین جیاپ بود، آشکار و روشن گفت که قیام نظامی بایستی در وینتام شمالی آغاز گردد. جیاپ نزد هوشی مین رفت و در ماه سپتامبر در کلبه‌اش در «پاکبو» با او ملاقات کرد. هوشی مین جوش و خروش جوانی رفیقش را فرونشانید و به وی فهماند که او موقعیت محلی را می‌بیند، اما تمامی موقعیت را نمی‌بیند.

هوشی مین گفت: «مرحله انقلاب مسالمت آمیز به سر رسیده، اما ساعت قیام همگانی هنوز نرسیده است.» به جیاپ پیشنهاد کرد که یک «سپاه نجات‌بخش» تشکیل دهد که وظیفه‌ای بیشتر سیاسی داشته باشد تا نظامی. رهبر کهنه کار انقلابی افزود: «اگرچه ما از جیث نفرات اند کیم، اما این دلیلی نیست که بگذاریم بی مقاومت نابودمان کنند.» و هنگامی که جیاپ او را ترک می‌کرد، هوشی مین دوباره گفت: «مخفیانه، کاملاً مخفیانه باید کار کرد اما غافلگیرانه حمله کنید و پیش از آن که دشمن فرصت ضربه متقابل را باید، عقب بنشینید.»

لکن در نخستین روزهای ماه دسامبر ۱۹۴۴ هوشی مین دستورهایی برای تشکیل یک «سپاه تبلیغات مسلحانه برای رهائی ویتنام» صادر کرد که هسته آن را ۳۴ روز منده تشکیل می‌دادند که در «تونک کینگ» علیا زیر فرماندهی جیاپ قرار داشتند.

۱- از نام «سپاه تبلیغات مسلحانه برای رهائی ویتنام» چنین برمی‌آید که وزنه اصلی آن بیشتر باید در سیاست قرار داشته باشد تا تاعملیات نظامی، یعنی بیشتر وسیله‌ای برای تبلیغات باشد. این وسیله برای آن که از حیث نظامی موثر است به تمرکز همه نیروها نیاز دارد. چون مقاومت ما کار تمامی ملت است که باید بسیج و مسلح گردد، گزیری نیست که در این لحظه که نیروها گردهم خواهند آمد تا نخستین واهدرا تشکیل دهند، گروههای مسلح منطقه‌ای پا بر جای مانند تا به اشتراک عمل کنند و بتوانند ما را از هر حیث یاری دهند، در عوض واحد اصلی موظف است کادر گروههای مسلح منطقه‌ای را رهبری کند، آنان را در آموزش و تمرین یاری دهد، تا آنجاکه در تواندارد اسلحه بدانان بددهد و چنان رفتار کنند که این واحدها مدام رشد یابند و گسترده‌تر شوند.

۲- آنچه به گروههای مسلح منطقه‌ای مربوط می‌شود، اینان باید این کادرهای منطقه‌ای خود را به منظور آموزش گردهم آورند و آنان را که آموزش یافته اند به منطقه‌های گوناگون گسیل دارند تا در آنجاتجارت را مبادله کنند، حالات را نگاهدارند و اجزای جداگانه را با یکدیگر تطبیق دهند.

۳- تاکتیک: جنگ چریکی، پنهان نگاهداشتن همه عملیات، سرعت، پویائی و تحرک طبق این اصل: ناگهان سر بر کشیدن و دوباره

ناپدیدشدن و از خود ردپائی بر جای نهادن . رسالت سپاه تبلیغات ارتش آزادیبخش این است که شجره یک خانواده بزرگ شود . این جنین ارتش آزادیبخش است . قلمروی فعالیت آن تمامی ویتنام ، از شمال تا جنوب است . »

نخستین گروههای منظم نبرد ویتنام به زودی تشکیل شدو آماده رزم گردید . زیر حمایت آنها ، هوشی مین در ۱۲۹۱ کتیرا زراه منطقه مرزی «باقبو» به هندوچین آمد و تاقلب ایالت «تهای نگوین» پیش تاخت . در منطقه صخره های گچی شب دار سکنی گزید که آن را ده ماه بعد ترک گفت تا به هانوی برسد . وی در اثنای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۴ به کرات در هانوی بود . چریکهای ویت مین - که گروههای کوچک سربازان فرانسوی به فرماندهی سرگرد «برنیه» به هنگام پیکار علیه ژاپنی ها اغلب بدانان بر می خوردند - خود را به تمامی کشور گستردند . و پادگانهای گوناگون را به فرار از زیر پرچم برانگیختند . آنان به دره تنگ کوهستان «دین کا» در نزدیگی «تهای نگوین» پیش تاختند که پس از نبردها به فرماندهی «گالینی» ، سورشیان اغلب در آن پناه می جستند ، و در آنجا سه روستای کوهستانی را با خود همداستان کردند . تبلیغات زمینه ای هرچه بیشتر به دست می آورد .

این خاصه زمان آموزش و پرورش مردم و تربیت داوطلبان و نیروهای بنیادی در مرآکز آموزشی موجود در بیشه ها بود . جیاب مبتکر بزرگ این کار بود و به رهبری هوشی مین کار می کرد . بعدها حکایت کرد که بنیادگذار ویت مین گاه گاه می آمد تا در کلاس های او شرکت جوید . او می بایست با شلواری که پاچه هایش را بالازده بود ، همیشه از

یک جوی کوهستانی بگذرد . «هو» به هنگام شرکت در کلاس درس ، توضیحاتی می داد و سؤآل‌هایی کرد . یک بار پس از پایان کلاس درس یکی از شاگردان به نزد جیاپ آمد و گفت : غریب است ، این پیر مرد کوچک اندام با آن قیافه مضمونش را بین ! با وجود سالخوردگی حتی به سیاست هم علاقه دارد !

این منطقه جنگی در کوهستان برای فعالان ویت مین ، افسانه ای مانده است و در شهرت جیاپ به اندازه دین بین فو سهم داشت . زیرا ، مانند کانونهای مخفی بیشمار ، کاملاً با احساس رمانیک و یتنامی ها سازگار بود .

لکن مقامات فرانسوی در هانوی بر آن شدند که به نوبه خود کاری انجام دهند . نیروها گرد هم آورده شد تا منطقه کوهستانی تصفیه گردد . روز ۱۲ مارس ۱۹۴۵ برای آغاز این مأموریت تعیین شد . نیروهای هوشی مین به دشواری می توانستند در برابر قدرت نیروهای مقابل مقاومتی به خرج دهند . اما صه روز پیش از آغاز مأموریت ، در بامداد ۹ مارس ارتش ژاپن ضربه خود را وارد آورد . همه فرانسویها ، حتی آنان که کوچکترین مناصب را داشتند ، بعنوان افتدند . خدايان یک بار دیگر مدد کار هوشی مین آمدند ، از میدان خارج شدن همه مقامات و نیروهای فرانسوی فقط مانع ویرانی قرار گاهها و ارتباط ویت مین و باز داشت احتمالی رهبران آن نگردید . ارتش ژاپن که اکنون بر منطقه مسلط بود از حیث انقلاب و یتنام تجربه ای به مرتب کمتر از فرانسویها داشت .

«کمیته دائمی ویت مین» که شب ده مارس انجمن کرد بود ، بدین نتیجه رسید که «فاشیسم ژاپن ، چون به قدرت رسیده است ، به صورت

یگانه دشمن انقلاب و یتنام در آمده است و در نتیجه انقلابیهای و یتنامی باید باهمه آن گروههای فرانسوی ارتباط برقرار کنند که برای نبرد با فاشیستهای ژاپنی مهم‌اند. گذشته از این، دفتر میاسی تصمیم گرفت قیامهای محلی را، پیش از آن که ندای قیام عمومی در داده شود، افزایش بخشد. دریکی از دستورهای دفتر میاسی به بررسی وسیله‌ها و راههایی که برای زمان پیش از قیام می‌بایست برگزیده شود پرداخته شد که عبارت بود از تشکیل واحدهای تازه از ارتضی نجات بخش در همه کشورها، کمیته‌های نظامی و کمیته‌های انقلابی برای آزادی خلق. لکن در همان دستور آمده بود که زمان قیام عمومی هنوز فرانسیده است.

با وجود این، گروههای کماندوئی جیاپ (سپاه تبلیغات مسلح) و «چوون ان تان» (ارتش رستگاری ملی) رخنه خود را به جنوب ادامه دادند. در اوایل آوریل ۱۹۴۵ این هردو گروه، که از جهت هائی متفاوت آمده بودند، به منطقه «تهای نگوین» دست یافتدند و در «تان تراشو» به یکدیگر رسیدند. کنگره ای از رزمندان جنگلی در «هیپ هائو» در ایالت «بالک جیانگ» تشکیل شد که در آن شعار «قیام عمومی و راهپیمایی به جنوب» داده شد. هوشی مین بیدرنگ به جیاپ خبرداد که می‌خواهد باوی دیدار کند. مبارز زیرزمینی و رهبر کهن‌سال حزب در آغاز ماه مه ۱۹۴۵ در «ناکبو» یکدیگر را یافتدند، یعنی در همان زمانی که آلمان هیتلری تسلیم شده بود.

جیاپ چنین حکایت می‌کند: «من چنان هیجان‌زده بودم که جا بجا بهوی در باره همه کامیابیهای به دست آمده‌پس از آن که او به من دستور تشکیل سپاه تبلیغات را داده بود، گزارش دادم. او فقط اندیشناک گوش

گرفته بود ، لیکن دیدم که چگونه لبخندی شادمانه بر چهره اش دوید . سپس از وضع بین المللی سخن گفت و براین نکته تکیه کرد که وضع در این لحظه چه مساعد است . می خواست محلی که از جایز سیاسی مطمئن باشد بجوید که آسان قابل دفاع باشد تا بتوان مرکزی برای ارتباط با خارجه به وجود آورد .

هو یک بار دیگر جیاپ توفانی را از همثماجراهای بی باکانه بر حذر داشت و به وی گفت که نباید قیامی ملی برانگیخته شود ، آنهم تا هنگامی که سه شرط آغازین زیر مهیا باشد :

- ۱ - دشمن باید در موقعیتی درمان ناپذیر قرار داشته باشد ،
 - ۲ - مردم باید اختناق را آشکارا احساس کنند ،
 - ۳ - آمادگی انقلابیها باید به فرجام رسیده باشد .
- لکن هیچیک از این سه شرط کاملاً مهیا نبود .

اما در ۱۹۴۵ زوئن بنیادگذار ویت مین تحول انقلابی را به کفایت پیشرفت تلقی کرد تابه تغییری در استراتژی جبهه دست یافتد . بر آن شد که رزم‌مندگان گوناگون بیشه‌ها ، گروههای کماندوئی و «مناطق آزادشده» را بهم آورد . او دستور همبستگی شش منطقه را که در تسلط گروههای انقلابی بود ، به یک «منطقه آزاد» و اتحاد واحدهای مختلف را به یک «ارتش رهایی بخش» صادر کرد . جیاپ می‌باشد نقش هماهنگ کننده را بر عهده گردید .

جیاپ در باره کارهای مقدماتی که به همراه هوشی مین در «تانترانو» پایتخت کوچک و موقتی انقلاب انجام شد ، گزارش می‌دهد : «پس از تسخیر» «نامدانو» تو انتیم نخستین تلفن خود را بازیم ، واژحالا به بعد

دفتر پر زید نست که در فاصله سیصد متری فرار داشت، از راه سیم تلفن با دفتر من ارتباط داشت. « در اینجا بود که «هو» سالخورد بیمار شد. « او ساعتهای تمام بیهوش بر تخت سفری خود افتاده بود، لکن همواره هنگامی که به هوش می آمد، زمزمه می کرد. « موقعیت اکنون مساعد است. اکنون باید به هر قیمت که شده استقلال را به دست آورد، حتی اگر تمامی سلسله ترونو - سون به آتش کشیده شود. اگر در جنگ چربکی جنبش توده‌ای توانا ترکردد، باید از این امر سود برگرفت و زمینه را گسترده تر ساخت ...» من نمی خواستم باور کنم که اینها و اپسین اندیشه‌هایی است که او به من بازمی گوید. لکن هنگامی که بعد از دباره تمامی صحنه اندیشه می کردم، بر من روشن بود که او خود را چنان ناتوان و رنجور احساس می کرد که می خواست آخرین اندیزه‌هایش را به من بدهد. « این نیز مانند افسانه‌ای به گوش می آید، اما سخنان هو می توانست چنین آهنگی داشته باشد.

هوشی مین و طرفدارانش تماس‌های خود را چند برابر کردند تا خطوط پشت سرشار را تقویت کنند و زمینه خود را بگسترنند. ژنرال «ودمایر»، سر فرمانده آمریکائی در چین جنوبی، در جستجوی هم پیمانانی بود که بتوانند به او درباره فعالیت ژاپنی‌ها اطلاعات بدند که به نوبه خود پایگاه‌های هوائی را در «یوننان» تهدید می کردند. در اصل ستاد ارتش «چونگ کینگ» با هیأت نظامی فرانسه در «کون مینگ» همکاری می کرد. تماس با واحدهای گلبستی برقرار شد، و همکاری با شبکه اطلاعاتی که سرگرد «گوردون» کانادائی در تسونگ کینگ چینی به وجود آورده بود، هنوز هم نزدیکتر بود. گوردون پیش از جنک

نماینده «تکزاکو» درهایفونک بود و اکنون به سرویس خبری نیروی دریائی آمریکا تعلق داشت . چون آمریکائی‌ها می‌خواستند دامنه کار خود را بگسترند و در باره همه قرار گاههای فرانسوی‌ها درهندوچین اصلاح داشته باشند ، اداره‌های خبری آمریکا با ویتمین تماس گرفتند ، با آن که ایدئولوژی آن برایشان خوب شناخته بود .

«برناردفال» گزارش می‌دهد که هوشی مین در فوریه ۱۹۴۵ به «کونمینگ» رفت تادر آنجا با سرهنگ «هیلول» ، رئیس بخش «دفتر سرویس استراتژیک» دیدار کند . رهبریت مین خواستار اسلحه شد ، و افسر آمریکائی دوشرط نهاد ، و آن‌این که سلاحهای علیه فرانسویان به کار نرود ، و مأموران آمریکائی اجازه داشته باشند به مناطقی بروند که در تسلط انقلابیها بود . اگرچه «هیلول» ادعامی کند که ویت‌مین فقط چند تپانچه به دست آورد ، لیکن دیگر اعضای «دفتر سرویس استراتژیک» اطمینان می‌دهند که آدمهای هوشی مین در آن وقت سلاحهای سبک آمریکائی به مقداری نه چندان اندک گرفتند .

به هر حال سفر هوشی مین بی‌ثمر نبود . همسخنانش اورا بسیار مهربان یافتند ، واosalهای تمام در «دفتر سرویس استراتژیک» دوستانی داشت . یکی از افسرانی که هو آن‌روزها با آنان دیدار کرد ، درباره‌او چنین نظر می‌دهد : «هو آدمی عجیب مهربان بود . هنگامی که صفتی از اورابه خاطر می‌آورم ، آنچنان که او بر تپه خود در پیشه نشسته بود ، این صفت همان‌مهربانی بزرگ او بود» .

بر تعاملهای آمریکائی‌ها با همو طرفدارانش ، تعاملهای دیگر نیز افزوده شد . در ژوئیه ۱۹۴۵ از پی دیدار با «نگوین توئونگ تام» ،

رهبر جنبش ملی «ویت نام کوئوک دان دانگک» که پس از کنگره «لیچو» تماسهایی با او وجود داشت، برای گفتگویی دراز مدت با «ژان سن تنی» رئیس هیأت نظامی فرانسه در جنوب چین، آمد. ویت مین آن روزها تصمیم گرفت هدفهای سیاسیش را برای نمایندگان فرانسه آشکارا توضیح دهد.

من تنی، لثون پینیون که در سال ۱۹۵۰ کمیسر عالی سایگون شد، وژنرال آلساندری که در ۹ مارس ۱۹۴۵ با ۶۰۰۰ تن از چنگک ژاپنی‌ها گریخت، به وسیله سرگرد «گوردون» و یک افسر هیأت نظامی آمریکا در نزد ویت مین، نامه‌ای از «جامعة ویت مین» که به انگلیسی نوشته شده بود دریافت کردند که در آن مقاصد انقلابیها آشکارا بیان شده بود:

«ما، جامعة ویت مین، خواهان آنیم که نکات زیر به اطلاع فرانسویها برسد و در سیاست آینده هندوچین آنان در نظر گرفته شود:

۱ - برای انتخاب پارلمانی که برکشور حکومت کند، باید انتخابات عمومی انجام گیرد. باید یک فرماندار فرانسوی تعیین گردد که تا لحظه استقلال کامل، نقش رئیس جمهوری را بازی کند. این رئیس جمهوری، کابینه و یا گروهی از مشاوران را که از طرف پارلمان تأیید شوند، بر می‌گزیند. اختیارات دقیق همه این مقامات بعداً معین خواهد شد.

۲ - کشور باید تا ۵ سال وحداً کثرتا ۱۰ سال آینده استقلال باید.

۳ - ذخایر زمینی و منابع طبیعی درآمد، پس از آن که به مالکان کنونی غرامتی در خورداده شد، به مردم هر منطقه تعلق گیرد. فرانسه امتیازاتی اقتصادی خواهد گرفت.

۴ - همه آزادیهای تصویب شده در سازمان ملل متحده باید به هندو- چینی‌ها ارزانی شود .

۵ - فروش تریاک ممنوع شود .
امیدواریم این شرایط از طرف حکومت فرانسه پذیرفته
تلخی گردد .

انسان از خود می‌پرسد لحن این نامه‌آیا از آن روچنین ملایم بود که نخست نمایندگانی برای گفتگو بیابند و سپس به این نمایندگان، هدفهای پردازنه ترکته آید . راستی را هنگامی که سه ماه بعد «پینبون» وزیرالالکساندری با هوشی مین، که در آن اثنا پر زیدنت حکومت موقت در هانوی شده بود، گفتگو کردند، وی چنان وانمود کرد که گونی محتوای آن نامه را از یادبرده است . لکن رفتار او طی تمامی مذاکرات هنوز باروچ نامه‌ماه ژوئن سازگار بود .

به علت نبودن دستورهای دقیق، سن تنی و همکارانش چاره‌ای جز آن نداشتند که به پیشنهاد های ویت مین، مؤدب و در انتظار فرصت بیشتر پاسخ دهند، لکن بی آن که مطمئن باشند که گزارشها یشان به راستی به مقاماتی که باید، می‌رسد . اینجا شاید نخستین فرصتی بود که برای به دست آوردن توافقی میان هوشی مین و پاریس از دست رفت .

بدین سان پاریس دوباره با هوشی مین از در مقابله در آمد . نخستین مقابله در سال ۱۹۲۳ در پاریس زوی داده بود . انقلابی، آن روز پاریس را ترک کرده به مسکورفت . او به هتوان کمونیست می‌خواست در پایتخت کمونیسم زندگی کند و تجربه و معرفتش را در تعالیم و فنون انقلابی عمیقترا سازد . سپس از مسکو به کانتون، از هنگ‌کنگ به بانگ‌کوک رفت و

با زندگی سرشار و طاقت فرسای یک شورشی برای یکی از بزرگترین انقلابهای تاریخ آشناشد. او تعقیب می‌شد و به زندان می‌افتد، می‌گریخت و مدام نقشه‌های تازه‌می‌ریخت، طرفدار گردید آورد، دودلهاوی تصمیم‌ها را به دنبال می‌کشید و آتشین مزاجهار ارام می‌کرد. زیرا بود، به تصفیه‌ها دست زد و گذاشت که طرفداران سابقش را اعدام کنند. با زحمت و اضطرار از دامدزخیم گریخت. لکن هرگز جسارت‌ش را نباخت.

اکنون برایش این امکان فراهم آمده بود با کشوری از درگفتگو در آید که بر میهنش حکمرانده، اورانتعیب کرده و محکوم ساخته بود. این سر زمین اینک از اشغال بیگانه فارغ آمده بود و، مانند ۱۹۳۶، حکومتی داشت که در دست دولستان سابقش بود.

این حتمی است که مبارزان بیشه‌ها از تحولات سیاسی فرانسه اطلاعات بدی داشتند و اندک چیزی که در باره مردان جدید حکومت می‌دانستند، این باور را موجه می‌کرد که تماس نظام کمی مبهم است. لکن فرانسه‌ای که مقاومت کرده بود و آزادیش را در متن تلاش نهضت مقاومت به دست آورده بود، فرانسه‌ای که در آن «تیون» و «گرونه» کمونیست و چندین رفیق سوسیالیست وزیر بودند - آری همکار سابق «زندگی کارگری»، «پوپولر» و «اومنیته» می‌باشد با چنین فرانسه‌ای خود را نزدیک احساس کرده باشد.

به واسطه بسیاری از کردارهای آن‌زمان هوشی‌میان و بعلت نوع و شیوه‌ای که میهمانان و نماینده‌گان فرانسه را می‌پذیرفت، اثری از غم غربت و حتی شادمانی از این امر آشکار بود که رهائی کشورش به وسیله پاریس عملی خواهد شد، چنان‌که در همه راههای پر خطرش به سوی

انقلاب آسیا این را آرزو می کرد. لکن نباید ساده لوحانه آرمانخواهی کرد، چرا که هوشی میں همه انگیزه های عاطفی را همواره زود به یک سومی نهاد. این احساس هرگز مانع از آن نمی شد که او به شدیدترین وسایل دست یازد، هنگامی که آن را برای رسیدن به هدف نهائی درست می دانست: بنیاد گذاری یک دولت مستقل و سوسياليستی ویتنام.

در ماه ژوئیه میان فرانسوی ها و ویتنامی ها دو دیدار دست داد. در

۱۲ ژوئیه سرگرد «رول» که مشغولیت بخش «تسین تسی» را داشت، با افسری ازوت میں که بر منطقه «سوکجیانک» فرمان می راند دیدار کرد که پیشنهاد همکاری علیه ژاپن را داد و در عوض خواستار اسلحه شد. رول در گزارشی کشیده به سن تی داد، توصیه کرد که به درخواست ویت میں پاسخ مثبت داده شود. از پاریس کسب تکلیف کردند و پاریس موافقت اصولی خود را اعلام داشت. برای آشنائی دقیقتر با مقاصد و امکانات افراد هوشی میں، یک هیات نمایندگی فرانسوی - آمریکائی به رهبری سرگرد توماس وستوان «مونفور» در ۱۶ ژوئیه با چترنجات در نزدیکی کمیته ویت میں فرود آمد. از نتایج کار این هیات نمایندگی کوچکترین مدرک کتبی بدست نیامده است، اما اکنون نقشه دیدار میان هوشی میں و سن تی شکل و شمایلی گرفته بود.

همچنین مبهم است که سرگرد «گوردون» بسیار کوشان، پنهانی و به ظاهر ساده تمامی این کارها را روبراه کرده بود یا آن که یک عضو هیات نمایندگی چتر بازان ۱۶ ژوئیه به نماینده فرانسه خبر داد که رهبر ویت میں میل دارد با وی یا در «کون مینگ» و یا در ناحیه ای دیگر در

تونک کینک علیا که در اشغال مردان جیاپ بود دیدار کند. ژانسن تنی پیشنهاد دوم را پذیرفت تا گفتگو را درخاک هندوچین انجام دهد و از این راه بهترین توافق حقوق فرانسه را تصریح کند. اما از زبان خود نماینده فرانسه بشنویم: «حوادثی که موج وار از پی یکدیگر می‌آمد، و همچنین بارانی توفان وار که هر پروازی را ناممکن می‌ساخت، مانع اجرای این نقشه شد. بعدها از افسران متفقان که آن روزها در مناد ویتمین اقامت داشتند، شنیدیم که پذیرائی از یک نماینده فرانسه برای رهبران «جامعه‌ویتمین» بسیار خوشایند بوده است. آنها برای این کار پرچم‌های سه‌رنگ و شعارهای خوشامد بر افرادش بودند. کاملاً چنین می‌نمود که رهبران ویتمین آن روزها آرزو داشتند در کنار نماینده‌ای از حکومت وقت فرانسه بهانوی وارد شوند که می‌بایست پایتخت تونک کینک را پس از شکست ژاپنی‌ها دوباره به تصاحب فرانسه درآورد.»

منش آن‌روزی هوشی مین و اطراف ایانش شاخص کوششی برای تماس دوباره با فرانسه بود تا استقلال سیاسی را از راه پیمانی با قدرت سابق استعماری بدست آورند. این کوشش دلایلی گوناگون داشت. یکی از اینها را در تلگرامی می‌توان یافت که پل موس در پایان مأموریتش در مارس ۱۹۴۵ فرستاد و در آن‌گزارش داده بود که کردار ناسیونالیسم ویتنام یکسره‌وابسته به نقشی است که پاریس در جهان بازی می‌کند. لیکن در سال ۱۹۴۵ آلمان در هم‌شکسته بود و فرانسه آهسته نیروهایش را بازمی‌یافت و در راه آن بود که قدرتی جهانی شود.

می‌توان به یاری همه این اسناد به میزانی وسیع منش انقلابیهای ویتنامی را سنجید که برگت آموزش مارکسیستی به واقع بینانه‌اندیشیدن خواگرفته بودند. بدیهی است یک دلیل دیگر بر منش آنان این بود که

یک سوم اعضای حکومت پاریس از کمونیست‌ها و یک سوم نیز از سوسیالیست‌ها تشکیل می‌شد.

سرانجام، فشاری نیز از طرف ژاپنی‌ها وجود داشت که گرچه آشکارا اگذرا بود، لکن می‌بایست حتی امکان سریع از میان برداشته شود. از این‌رو ویتنامی‌ها می‌خواستند گرچه به طور موقت در مبارزه علیه «فاشیسم نظامی ژاپن» بر «دموکرات‌های فرانسوی» تکیه کنند. به هر حال مذاکره بازنرال دوگلی که در فاصله‌ای دور زندگی می‌کرد، بهتر بود تاریخ بردن از فشار مستقیم مارشال «کنت تروستی».

لکن در ۲۴ مارس ۱۹۴۵ پاریس برنامه هندوچینی خود را اعلام داشت. این برای انقلابیها یک سرخوردگی بزرگ بود، زیرا در این اعلامیه تشکیل فدراسیونی از پنج کشور هند و چین یاد شده بود. حکومت فرانسه می‌خواست از این راه سه سرزمین ویتنامی «تونک‌کینک»، «انام» و «کوشین‌شین» را، مانند کامبوج و لائوش، برای همیشه از یکدیگر جدا نگاهدارد. این تقسیم برای انقلابیها میهن دوست بهمثابه یک تهدید و در عین حال یک تمسخر ناپسند بود. باری، فرانسه «جدید» چنین بود اسپس حوادث از پی یکدیگر آمد و نقشه را نقش برآب ساخت.

در ششم اوت بمب اتمی بر هیروشیما فرو افتاد و در پانزدهم اوت ژاپن در خواست آتش بس کرد. سیاست ژاپن، پس از آن که ۵ ماه پیش سلطه استعماری فرانسه را سرنگون کرده بود، اینک خود در هم ریخت. هوشی مین و پیرامونیانش می‌بایست از هر گونه احساس مذهبی مبرا بوده باشند تا از صعود معجزه آسای خود به قدرت به وحشت نیفتند. باری

اکثر آنان این گفتار هکل را می‌شناختند: «تاریخ جهان پیشرفت در آگاهی به‌آزادی است»، و در این صعود به سادگی رسالتی را می‌دیدند که تاریخ تعیین کرده است.

اکنون شخصیت هوشی مین در تمامی عظمت سیاسیش نمودار شد و استراتژی خود را که در مکتب لینن آموخته شده بود ثابت کرد که بر خرد و اندیشه استوار بود: «لحظه درست» و «دشمن اصلی».

درست اندیشه «لحظه درست» است که در هوشی مین به نحوی باز به چشم می‌خورد. وی در سراسر زندگیش و همچین در جنگ دوم ویتنام پس از ۱۹۶۰، همواره در جستجوی این لحظه بود تا به عمل دست یازد یا مذاکره کند. آن روزها ناگهان آینده حزبی که او بنیاد گذارده بود و شاید حتی تمامی انقلاب در ویتنام مطرح بود.

پس از سه یا چهارماه، لکن حتی پس از ۹ مارس، وفادارانش او را به عمل برانگیختند: نخست راندن اربابان استعمارگر فرانسوی نا سپس بتوان بر ژاپنی‌ها حملهور شد. اما «هو» تناسب نا مساعد نیروی قدرتهای محلی و موقعیت مساعد نیروهای جهانی را پس از شکست متحدان می‌شناخت. این صبر جایز بود که ژاپن در محل به همان اندازه ناتوان گردد که در سطح بین‌المللی، اعمال حتمالازم بود، پیش از آن که فرانسه دوباره توانا شود.

آنچه به «دشمن اصلی» مربوط می‌شد، مهم این بود که بدویک قدرت اکتفا نشود، زیرا تعیین آن باحتیت ممکن نبود: بدین‌سان دشمن اصلی می‌توانست قدرت استعماری فرانسه یا فاشیسم ژاپن، اشغال گران چینی یا امپریالیسم آمریکائی باشد. مساله فقط بر سر این بود هر کسی

رایه درستی بشناسند و به باری دیگران علیه اقدام کنند.

در دهم اوت ۱۹۴۵، ۴ روز پس از هبرو شیما، هوشی مین که هنوز دوران نقاوت را می‌گذراند، کنگره‌ای فوق العاده را به «تاتان تراوُ» در ایالت «تهای نگوین» فراخواند که شصت نماینده در آن شرکت جستند؛ از جمله نماینده‌گانی از گروه‌های زبانی مختلف شمال، با گرایشهای که با تمایلات ویتمین اصلاً سازگار نبود آمدند. در اینجا در سیزدهم اوت یک «کمیته ملی برای رهائی و بنام» تشکیل شد که به عنوان اصل اساسی، این خواست در هر حال جالب را عنوان کرد: «تصمیم باشیم تا پیش از رسیدن متفقان، قدرت را از چنگ فاشیست‌های ژاپن بیرون آوریم». در اینجا واژگان جالب است! و در حالیکه جیاپ از «تهای نگوین» به هانوی شتابت و پس از آن که رفیقانش قدرت را به دست گرفته بودند، بدانجاردید، سرانجام هوشی مین دستور قبام عمومی را، که اینهمه آن را به تعویق افکنده بود، صادر کرد.

«کمیته رهائی ملی اکنون نقش حکومت موقت را بازی می‌کند. با آن متحد شویم. مواظب باشید که دستورهایش اجرا شود. نبرد ما در ازو سخت خواهد بود، زیرا شکست ژاپنی‌ها آزادی واستقلال مارا همزمان به همراه نمی‌آورد.

هم میهنان، به پا خیزید! خود را به نیروی خوبیش آزاد کنیم! بسیاری از اقوام زیر فشار جهان برای استقلال خود نبردمی کنند. مانند عقب بمانیم: به پیش در زیر در فرش ویتمین!

این خطاب، آخرین خطابی بود که امضا نگوین آی کونوک را داشت، و در هوئه، سایگون و هانوی پخش شد. خلجان در میان

مردم فزونی می‌گرفت. آخر نام نگوین آی کوئوک یاد آور آنهاه
حوادث دراماتیک بود. اشغالگران ژاپنی اگرچه مغلوب شده بودند،
لیکن هنوز به اندازه کافی توانائی داشتند. آنان، هنگامیکه هوشی می‌
را آزاد کردند، گذاشتند که حادث به مسیر خود بیفتند، همچنان که
رهبران کومین تانگک یک بارچین کرده بودند. زیرا برای این هردو
یک انقلاب آسیائی بهتر از انتقامی اروپائی بود.

ژان سن تنی کوشید «کون مینگ» را ترک گوید و به پایتخت
هندوچین برسد تا در آنجا، بیدرنگ پس از شکست ژاپن، حقوق فرانسه
را بر کرسی بنشاند. اما ژنرال ودمایر آمریکائی این اجازه را به او
نداد. در ۲۴ اوت بود که سن تنی اجازه مسافرت گرفت.

در آن اثناء نمایندگان ویتمین درهانوی، این شهری نظم و قانون،
ناآرامی روز افزون را در میان مردم دامن زده بودند که در شانزدهم اوت
آشکارا فوران کرد – یعنی در همان روزی که ژاپنی‌ها – که حکومتشان
شب پیش تسلیم شده بود – همه اختیارات را به حکومت ناتوان
سلطنتی واگذار کردند که پنج ماه پیش از طرف «بانوادای» مأموریت
تشکیل کابینه را یافته بود. این بار دشمن را با هوشی می‌بین و بارانش یارای
برابری نبود ...

در هفدهم اوت، هنگامی که سن تنی هنوز در کون مینگ انتظار
می‌کشید، اتحادیه کارمندان تصمیم به اعتراض گرفت. در گرمای طاقت
فرسای هانوی که شبانگاه بر اثر بارانی سبل آسا اندکی فروکش کرده
بود، دهها هزار مردی که فقط شلوارهای کوتاه به پا داشتند، دست به
تظاهرات زدند. آنان سرانجام در برابر تئاتر شهر گردآمدند، آنجا که در

کنار درفش سرخ وزرد پادشاهی ، چند پرچم سرخ با ستاره طلائی ، پرچمهای ویات بین ، دراهتزاز بود .

چند صد مت دورتر از محل این تظاهرات ، در کاخ شاهی «هیأت مشاوران تونگ کینگ» جلسه داشت که اعضای آن از حوادث آشکارا غافلگیر شده بودند . این «شورای» بی شور پس از بحثی کوتاه به سرعت تعطیل شد .

اکنون رهبران محلی ویت مین از نهانگامها ظاهر شدند ، لکن هنوز رهبری جنبش را بر عهده نگرفتند . دوروز طول کشید تا آنان گرددم آیند و خود را آماده سازند . در هجدهم اوت ، تظاهرات هنوز ناهمبسته بود . اما در روز نوزدهم اوت ، «انقلاب عمومی» از پی «انقلاب مقدماتی» آمد - و این اصطلاحی است که تبلیغات حزبی هم امروز نیز درباره دو مرحله آن قیام به کار می برد .

در این دوین «روزانقلاب» انسانهای به مراتب بیشتر ، و در میان آنها کارگران روزمزد و زنان بیشمار ، به تظاهر کنندگان پیوستند . اینک تقریباً فقط پرچمهای ویت مین بود که در برابر تئاتر برافراشته بود . برخی کسان با مشتهای برافراشته به پرچم سرخ با ستاره طلائی درود می فرستادند ، اما اکثریت مردم جهان درود می فرستادند که سلمان فرانسوی به هنگام ادای احترام در برابر پرچم سه رنگ بدانان آموخته بودند .

در شب ۲۰ اوت خشم انبو شده تولد مردم فوران کرد . شکارگردانی فرانسوی ها شروع شد . و ۱۰ فرانسوی به قتل رسیدند . بدین سان برای فرانسوی ها دوران وحشتی آغاز گردید که شش ماه پائید ، این دوران در جنوب اگرچه کوتاهتر ، لکن در عوض خونین تر بود .

نحوه تبلیغات کمونیست‌ها اکنون این بود که با شعار‌ها ، اعلامیه‌ها و دمیدن در بلندگوها از پیروزیهای راستین شادمانی کنند : توده مردم کارگردانی می‌شدن ، درحالیکه واحدهای حمله ویتمین ساختمانهای دولتی را به اشغال در می‌آورند و گارد هندو چینی را خلع سلاح می‌کرند .

گوئی زمین اتحادیه‌های ناسیونالیستی را بلعده است ، و مردان هوشی می‌مین که در ۲۰ اوت کانون دانشجویان نیز بدانان پیوست ، یگانه فرمانروایان شهر بودند. همزمان با این حوادث ، مأموران حزبی در هونه ، پایتخت پادشاهی ، دست به عمل یازیدند. آنان در ۲۵ اوت «بانوادی» قیصر را به کناره گیری واداشتند. قیصر «اعلامیه جمهوری دموکراتیک» را صادر کرد و بدین ترتیب «قدرتی را که خداوند به قیصر و پیشینیانش ارزانی داشته بود» ، به حکومت جمهوری واگذشت : در سایگون یک گروه کوچک از کمونیستها بر ناسیونالیستها پیشستی کرد و در ۲۴ اوت کنترل «کمیته وقت اجرائی ویتنام جنوبی» را به دست گرفت . «تران وان جیو»ی توفانی پر زیدن آن شد .

«فیلیپ دوویرس» در کتاب خود به نام «تاریخ ویتنام» این روزها را چنین توصیف می‌کند : «در ۲۵ اوت ۱۹۴۵ ، ده روز پس از تسليم ژاپن ، ویتمین بر تمامی ویتنام مسلط بود . این سلطه از راه مذاکرات ، تبلیغات و ارعاب ، خاصه برایر کردار بیطرفا نه ژاپن ، بر آنها شگفت انگیز آسان افتاد .

اما هوشی می‌مین خود را نشان نداد . چندین عضو «کمیسیون آزادی» که در آغاز ماه اوت به ریاست او در مناطق کوهستانی تشکیل شده بود

به هانوی آمدند و آغاز آن کردند با چند شخصیت چپ ' حکومتی برای فیصله دادن به کارهای جاری تشکیل دهند . لکن تصمیم گرفته شد آنقدر صبر کنند تا وضع کشور در برابر ژاپن روشن گردد و آنگاه هوشی مین آشکارا به صحته آید .

توده مردم برای شناختن رهبر جنبش انقلابی کنجدکاو بودند ، و اورهالهای از افسانه های نه همیشه نیکو پیچیده بود . «نگوین تین لانگ» در رمان کم یا پیش اتو بیو گرافیک خود حکایت از گفتگوئی می کند که قهرمانش در زندان بایک همبند داشته است : «راستی رئیس ویت مین کی است؟» - «می گویند یک سرهنگ چینی است که هوشی مین نام دارد». حتی کارشناسان دفتر فرانسوی هندوچین هم چیزی نمی دانستند . پارهای می پنداشتند که رهبر قیام ، «هو آنگ کوئوک ویت» ، رئیس سندیکا است که نامش در پرونده های اداره امنیت فرانسه زیر عنوان «هاباکانگ» ثبت شده بود . این مرد می لنگید ، زیرا پلیس آنچنان او را کتک زده بود که فلچ شده بود . شهرتی خطرناک داشت .

در ۲۱ اوت ، یک روز پیش از آن که من تنی بمقصد برسد و سپس عمل از طرف ژاپنی ها بازداشت شود ، هوشی مین بایستی به هانوی رسیده بوده باشد . وی نخست پنهانی در نزد دوستان زندگی می کرد . «نگوین مانها» ، رئیس اتحادیه دانشجویان کاتولیک ، که در نخستین حکومت ویت مین وزیر اقتصاد بود ، در این باره چنین گزارش می دهد :

«ما فکر می کردیم که این هوشی مین ، که به نحوی می گفتند روح قیام است ، کسی جز همان نگوین آی کوئوک نیست ، یعنی آن انقلابی که نامش در همان دوران جوانی مارا بسیار به شوق می آورد . جیاپ که

اورا از دوران دانشگاه می‌شناختیم و اکنون سخنگوی قیام شده بود ، به ما گفت که هر شب از ساعت ۲۰ تا نیمه شب گردهم آئیم تا در جمع محدودتر درباره مسائل عمومی گفتوگو کنیم . او یکی از شبيها گفت : فردا هوشی مین در اينجا خواهد بود . اين ۲۵ ياع ۲۶ اوت بود .

روز بعد در راهروها سرگرم گفتوگو بوديم که ديديم آدمي غريب به سويمان مي آيد ، مردي با شلوار کوتاه ، عصائی دردست و کلامی تابستانی و آبي رنگ و بسيار غريب . چنین می نمود که کسی برای خنده حاضران خود را بدین شکل در آورده باشد ، شاید یکی از آن آدمهای برجزارهای ولایت و یا یکی از ساکنان حومه شهر ، اما يك چيز فوراً جلب نظرمان را کرد که در آن زمان موجب شگفتی می شد و ثابت می کرد که غير ممکن است او آدمي معمولي باشد : از جيブ پيراهن او يك بسته سیگار آمريکائي پيدا بود ... مرد غريب به سوي من آمد و به لحنی دوستانه پرسيد : توداماد «مارانه» هستی ؟

بدین ترتيب ما با يكديگر آشناشديم .

طی جلسه شورا «هو» بسيار مهرaban و خوش خلق بود . در اول سپتامبر ۱۹۴۵ ، در شب پيش از اعلاميه استقلال ، يك دسته کاغذ به همراه آورد که طرح پيام به ملت را بر آن نوشته بود . نوشته را دست به دست گرداند و پيشنهادهای تغيير در آن را پذيرفت .

در آن زمان ، يعني پيش از ورود ناسيوناليستهای ضد کمونيست به حکومت ، در اصل درشورا بحث زيادي درنمی گرفت .

وبت مين قدرت را در دست داشت ، و سخني بسيار برای گفتن نبود : سياست آن خاصه عبارت از اين بود که با فرانسه از در تفاهم در

آیدتا چینی‌ها را از میدان براند و بدون درگیریهای استقلال راحتی الامکان سریع به دست آورد . موقبیت هنگامی ناجورشد که در فوریه ۱۹۴۶ رهبران ناسیونالیستهای افراطی باید به حکومت پذیرفته می‌شدند . هوشی‌مین این را به ما چنین اطلاع داد : «از اکنون ما دیگر دوستانی بین خود نیستیم . برخی از ما باید منصب خود را رها کنند . باید به شدت مجادله کرد . » سپس دستمال بزرگش به صورت گرفت و گریست .

من فقط دو بار اورا خشنناک دیدم : نخستین بار، هنگامی که وزیر تبلیغات «تران‌هوی لیو»^۱ که در میان وزیران، نک رو بود، در خیابانهای هانوی به وسیله بلندگو شعارهای افسار گسیخته ضد فرانسوی پخش کرد . هوشی‌مین در جلسه‌ای بر او فریاد زد : «خوب ، این را مفرح می‌بینی که ائتلاف را به مسخره بگیری ؟ فایده‌این کار چیست ؟ و بار دوم هنگامی که وزیر پست به‌موی اقرار کرد تمثیرهای را که پرزیدنت خواسته، نمی‌تواند به موقع انتشار دهد . بر این وزیر بانگ زد : «همه فریاد استغلال می‌کشند ، حال آن که نمی‌توانند تمبرهم چاپ کنند . »

در ۲۹ اوت ترکیب حکومت اعلام شد: پرزیدنت: هوشی‌مین . مردم از خود می‌پرسیدند این شخص کی است . آنها که با خبر بودند می‌گفتند نگوین آی کونوک ، رهبر کمونیست^۲ پرزیدنت به موآل روز نامه نگاران فروتنانه پاسخ داد : «من انقلابی هستم . هنگامی که به دنیا آمدم کشورم درحال بردگی بود . از همان‌ایام جوانی برای رهانی کشور مبارزه کردم . این بیگانه خدمت من است . همزمانم را به علت گذشته ام به نخست وزیری برگزیدند . » روز بعد رادیو «کون‌مینگ» زندگینانه

پر زیدنست را پخش کرد که در آن هیچ اشاره‌ای به فعالیت کمونیستی نشد و فقط سخن از ناسیونالیسم رفت. برای توده مردم هوشی مین‌پس از چند ماه «عموهو» شد. در سپتامبر ۱۹۴۵ او خطاب به «بچه‌ها» و «سالخوردها» چنین نوشت:

بچه‌های من

امروز برای نخستین بار به مدرسه‌های جمهوری دموکراتیک ویتنام می‌روید. شما از اقبالی برخوردارید که نه پدرانتان و نه اجدادتان می‌شناختند، یعنی می‌توانید از آموزش در کشوری مستقل بهره‌گیرید. هشتاد سال بردگی کشور ما را پست کرد و به اختناق کشاند. اکنون باید میراث اجدادمان را دوباره بگیریم و بیدرنگ به کشورهای دیگر جهان برسیم. این که ویتنام شهرتش را بسته دست خواهد آورد و مردمش مکانی شایسته در میان اقوام پنج قاره خواهد گرفت، امری است که خاصه به کوشانی شما در آموختن مربوط است.

این نامه به «بچه‌ها» برای سلیقه ما از یک سوبسیار کم مایه است و از سوی دیگر سرشار از میهن برستی. لیکن از آن، غرورو تا حدی ظرافت نیز به گوش می‌خورد. نیز باید فراموش کرد که این نامه خطاب به کسی نوشته شده بود. این نامه در تمدنی که اینچنین بارخانواده، عاطفه و ناسیونالیسم را بردش می‌کشد، با سادگی باید خوشایند می‌افتد. نامه او به «سالخورده‌گان» به همین سبک نوشته شده است و چنین

آغاز می‌شود:

«آقایان،

به عنوان پیرمرد به شما روی می‌آورم ...»

فصل هفتم - مذاکره کننده

بدیهی است که روابط با فرانسه توام باکشاکش بود . بر اثر درهم فروریختن ناگهانی ژاپن ، یاران هوشی مین معتقد بودند که می توانند در مبارزه با فاشیسم ژاپن از «فرانسه دمو کراتیک» چشم بپوشند ، و نیز می پنداشتند - چون سرنوشت اکنون در هندوچین حسابهار اروشن کرده بود - نیازی ندارند که چندان مراعات اربابان سابق را بکنند . طبیعی است که نکته‌ای تبلیغاتی نیز براین امر افزوده می شد : آنان خود را مدیون احساس می کردند که بر استعمار به شدت حمله آورند تا از هیچ حیث از ناسیونالیستها عقب نمانند ، و از لحظه‌ای خواهان استقلال شوند که «بائودای» آن را عنوان کرده بود ، آنهم نه فقط پیش از کناره گیری ، بلکه پس از آن نیز . و انگهی پادشاه سابق به سمت «مشاور عالی» حکومت هوشی مین منصوب شده بود .

لکن هنگامی که جیاپ در ۲۷ اوت با سن تی، نماینده فرانسه درهانوی، یک هفته پس از ورودش، گفتگو می‌کرد، ازاو خواستار «مشورت و راهنمائی» گردید، و چون در حضور یک افسر عالیرتبه آمریکائی از همسخن خود شنید که نیروهای مسلح چینی در منطقه شمالی مدار ۱۶ درجه جانشین ژاپنی‌ها خواهند شد. به هیچ‌وجه شکفتی خود را نهان نکرد. برای نخستین بار دربرابر ویت مین مانع پیش‌بینی نشده سر بر افراد، و همکاری با فرانسه دوباره ضرر را فتد. این برهوشی مین و رفیقانش در این شب ۲۷ اوت، ناگهان روشن شد، لیکن به هیچ‌وجه وادارشان نداشت که به هنگام اعلام استقلال در ۲ سپتامبر، دربرابر فرانسه خود دارانه‌تر سخن بگویند.

براینها اعلامیه‌ای شدید از طرف ژنرال لوکلرک افزوده شد که به سمت فرمانده عالی نیروهای مسلح فرانسه برای استقرار دوباره حضور فرانسه دو آسیای شرقی منصوب شده بود. وی به مناسب اقامتی کوتاه در سیلان گفت «فرانسه تصمیم دارد دعویهایش را در هندوچین استوار نگاهدارد، حتی اگر این کار به یاری اسلحه انجام شود». طبیعی است که این سخنان برای آرام کردن رهبران حزبی درهانوی گفته نشده بود. از این روابط خوبی امکان پذیر است که موج جدل ضد فرانسوی در تظاهرات ناشی از اعلامیه استقلال، به میزان بسیار از ترس برخاسته باشد. حتی هوشی مین که همواره جلوی سخنرانیهای ضد فرانسوی پاره‌ای از رفیقانش را گرفته بود و در آینده نیز چنین کرد، در ۲ سپتامبر یک سخنرانی کرد که فقط فریاد اتهامی علیه فرانسه بود.

جماعت که در پرامون سخنران از خدام کرده بود، پیش از همه

برای آن آمده بود تا آن مرد اسرار آمیزی را بینند که رهبری را بر عهده گرفته بود . طی تمامی تظاهراتی که سراسر روز ادامه داشت ، انسانها کینه‌ای به فرانسه نشان ندادند . ژان سن تنی در کتابش برای نکته تکیه می‌کند که «صدها هزار نفر در این تظاهرات شرکت جستند و در میانشان تعدادی بسیار از کشیش‌های کاتولیک دیده می‌شدند .»

او از «نظم به هنگام حرکت صفوف» یاد کرده می‌گوید :

«شعاری شورشگرانه بلند نمی‌شد ،» وی می‌نویسد با آن کمراه جماعت تظاهر کنندگان از کنار کاخ فرماندار می‌گذشت که هرچه بود نماد استعمار بود ، «مانمی تو انتیم شاهد حرکاتی خصمانه باشیم .»

نماینده فرانسه همچنین می‌افزاید که احساس می‌شد «هوشی میان می‌خواست به عنوان عنصری معتدل عمل کند .» اما سخنرانی او که در آن بعد از ظهر بر کرسی خطابه در میدان «با دین» ایجاد کرد ، به راستی لحنی بسیار معتدل نداشت . وی با صدائی که از فرط خلجان گرفته بود ، فریاد برآورد :

«از بیش از هشتاد سال پیش ، این دسته از استعمارگران فرانسوی ، زیر رنگهایی که در اصل نماد آزادی ، برابری و برادری است ، کشور ما را غارت کردند و مردم ما را به اختناق کشاندند . فرانسویها به ماهیج آزادی سیاسی ندادند ، قوانین و حشیابانه وضع کردند ، بیشتر از آن که مدرسه بسازند زندان بروپا کردند ، بهمه قیامهای ما رنگ خون زدند ، دهانسان را بستند و مردم ما را بالکل واپیون منگ کردند . آنان از حیث اقتصادی خون ما را مکیدند ، بر نجز از هایمان را بودند ، کشتزارهایمان ،

جنگلها یمان و معدنها یمان را دزدیدند، بر ما مالیاتهای بی معنی بستند. بر سر ما یه داران ما نا ممکن ساختند که ثروت گرد آورند و کارمندان ما را به نحوی غیر انسانی استثمار کردند. «این تقریباً نکرار کلمه به کلمه سخنرانی او در کنگره «تور» (در فرانسه) بود. سپس ادامه داد:

«بدین سان است که ما، حکومت موقت ویتنام جدید به عنوان وکیل مردم، نظام استعماری فرانسه را دیگر به رسمیت نمی شناسیم. اعلام می داریم قراردادهای که میان فرانسه و کشور ما بسته شده بود، و همچنین همه امتیازات فرانسه در کشور ما، هیچ اعتباری ندارد. تمامی مردم در این اراده و خواست متحدوند که علیه دسیسه های استعمار گران فرانسوی نبرد کنند...»

هر کس که پس از آن فرصتی برای آشنائی با هوشی میان یافته بود این سطور را باشگفتی می خواندو از خود می پرسد که چه چیز سبب شد تا این مردی که همواره بر خود مسلط بود، کینه دیرینه اش را به شیوه ای تقریباً ساده دلانه فریاد بکشد، آنهم درست در لحظه ای که می باشد مشمولیت حکومت را بر عهده گیرد.

پل موس که او را خوب می شناخت، چنین توضیح می دهد:

«این نخستین گفتار رسی بادامه بین المللی پرزیلانت هرشی میان در عین حال آخرین عمل انقلابی نگوین آی کونوک در معرض تعقیب بود. این تاحدی و صیتی است که او در لحظه ای با خود کرد که انقلابی به رئیس حکومت مبدل شد.»

واقعه ای دیگر از همان دوران نشان میدهد که هنوز کارهای بسیاری باید انجام می گرفت تامنیات میان فرانسه و ویتنام بهبود یابد. هیات

نمايندگي فرانسه در کلکته دو «کميسرجمهوري» تعين کرده بود: «سديل» برای جنوب، و «مسمر» برای شمال. هردو در ۲۲ اوت با چتر نجات پياده شده بودند. در حالی که اولی بدون دشواری های بزرگ به سايگون رسید، مسمر (وزير دفاع فرانسه) در نزديکی «تهاي نگوين» فرود آمده بود، به دست يك واحد و يت مين اسيير شدو در معرض بدرفتاري قرار گرفت. او را زنداني کردند، به زنجيرش کشيدند واز اردوگاهی به اردوگاه ديجر بردنند.

هنگامي که روستايان مراقب او به علت «جشن ماہ» غافل شدند، وى و مامور مخابراتش «مارمون» در ۱۸ اكتبر گريختند. در «باكنين» هردو بارديگر از طرف چيني ها اسيير شدند، اسارتی که کمتر ناخوشابند بود. آنان را به هانوي آوردند، و در اينجا مسمر توانست با ژان سن تني گفتگو کند که در اين اثنا از طرف پاريس به عنوان جانشين او تعين شده بود. مسمر که از خستگي از پاي در آمده بود از او خواهش کرد که در مقام خود بماندو سپس از طريق سايگون به مقصد فرانسه حرکت کرد. وى هفت ماه بعد در رأس يك هيات نمايندگي دوباره به هندوچين آمدتا در «دلات» با ييت مين مذاکره کند.

در جنوب، خصومتها در ۲۳ سپتامبر به وسیله يك گروه پيشتاز فرانسوی آغاز گردید که انگلیسي ها آن رانجات داده بودند. اين گروه چندين ساختمان دولتي و يت مين را به اشغال در آورد. حکومت انقلابي نتوانست جلوی کشتار چندين خانواده فرانسوی را بگيرد، و اين امر کشمکشها راشدت داد. دشوار يهائی که انبوه می شد، اعتدال را نخست ناممکن کرد. اربابان تازه هانوي باميل گناه را به نابسامانيهائی حواله

می دادند که می بایست اکنون بر آنها غلبه کنند ؟ نابسامانیهایی که قدرت سابق استعماری به بار آورده بود ، و از سوی دیگر خاصه آن را نتیجه قحطی هولناک طی زمستان ۱۹۴۴/۴۵ می دانستند .

در سه سپتامبر حکومت هوشی مین یک مسلسل اقدامات اقتصادی و مالی را آغاز کرد تا عاقب قحطی را کاهش دهد و بزرداید . اعانه جمع کرد ، ده روز در میان روزه گرفتند ، کشیدن الكل از برنج و ذرت منوع شد و کشت بیشتر گیاههای خوراکی توصیه گردید . علاوه بر این ، شعار «افزایش تولید به غایت» نیز داده شد .

چنانچه رابطه فرانسه و ویت مین را در این دوران ورزیمی را که هوشی مین و یارانش بر مردم تحمل کردند در نظر آوریم ، همانا هر گز نباید آن نخستین هفته های را فراموش کرد که شادمانیهای ناشی از استقلال سیاسی در دردهای هولناک قحطی ۱۹۴۴/۴۵ خفه شد . تبلیغات ویت مین از دو میلیون کشته سخن گفت - فرانسویها و ژاپنی ها رقم کشتگان را ۴۰۰۰۰ گفتند .

به هر حال این مصیبتی وحشتناک بود که حکومت انقلابی را بر آن داشت روزه ده روز یک بار را متداول کند - اقدامی که آهنگ مذهبی غربی داشت . لکن چه این را روزه بنامیم و چه جیره بندی - موقعیت به غایت بحرانی بود ، و دست اندازیها و خشونتها شدیدی را در خورفهم می گرداند که از آن پس اقدامات سیاسی و اجتماعی رژیم ویت مین را مشخص می کرد .

در ۲۵ نوامبر کمینه مرکزی دستور زیر را صادر کرد : «دشمنان اصلی خلق هندوچین مهاجمان استعماری فرانسه اند . از این رو باید

همه نیروهای مان را علیه آنان متمر کز کنیم. اکنون نخستین وظیفه خلق ماتحکیم قدرت خلق، پیکار با مهاجمان استعمارگر فرانسه، نبرد با خبات داخلی و بالا بردن سطح زندگی مردم است .
بدین ترتیب به گونه‌ای درخور فهم، «دشمن اصلی» دیگر نه فاشیسم ژاپن و نه هنوز میلیتاریسم کو مین تانگ، بلکه دوباره «مهاجم استعماری فرانسه» است .

با وجود این هوشی مین خود را ناگزیر دید با فرانسه تماس نگیرد. گروه ژنرال لو کلرک داشت در سایگون پا می گرفت، آنجا که انگلیسی‌ها در آن اثنا ژاپنی‌ها را رانده بودند . دسته‌های چینی گرسنه ژنرال «لوهان» به سوی تونگ کینگ راه می پیمودند . آنان رهبرانی ناسیونالیست را با خود آوردند که «هو» بیست سال بود در «کو آنگ - سی» و «یون نان» با آنان مبارزه کرده بود. زیرا نزدیکی بر اثر مصالحة «لیچو» فقط زمانی کوتاه پائید. در همان زمان سازمانهای گوناگون ضد کمو نیست مانند «وای ویت»، ایالت‌های «وینین» و «په‌وین» را برآشافتند. فرانسه به عنوان طرف گفتگو، اجتناب ناپذیر بود، و در عین حال وزنه متقابل خوبی نیز بود.

لکن هوشی مین ویارانش نمی خواستند، پیش از آن که نیکخواهی آمریکا را برای خود تضمین کنند، با نمایندگان ژنرال دو گل گرد هم آیند. اتحاد جمهایر شوروی بسیار دور بود، و هوشی مین در اینجا فاصله را به مصلحت می دانست . برای شناختن دوستان راستین هنوز فرصت باقی بود... در ۲۶ اوت از یک هیأت تحقیق آمریکائی چنان پذیرانی شد که از يك جنبش کمونیستی غریب می نمود ، و حتی برای دوران

پیش از جنگ سرد نیز شکرف بود . در آن روز می شد دید که نگوین
جباب چگونه با مشتهای برافراشته به پرچم آمریکا درود فرستاد ، در
حالی که سروド ملی آمریکا نواخته می شد . رهبران ویتمین کامیاب
شدند با نمایندگان آمریکا در هانوی پیوندی نزدیک و حتی بسیار
صادقانه بنتند و بسیار ماهرانه از موضعی ضد استعماری بهره گیرند که
آمریکائی ها آن زمان در سیاست آسیای شرقی خود گرفته بودند . طی
مباحثه بزرگ میان فرانسه و ویتنام که اکنون مقدماتش آهسته فراهم
می آمد ، اغلب می شد ستوان «پالتی» با سروان «فاربس» و حتی گاه
ژنرال «گالاجر» را با هوشی مین ویارانش دید .

نایاب این مباحث را تنها در چشم انداز تاریخیش دید ، یعنی از
زاویه جنبش استعمار زدائی که به طور عام آغاز شده بود و قیام در
اندونزی ، استقلال آینده هند و کمونیسم رو به رشد در چین نشانه های
بارز آن است ؛ بلکه باید آن را از زاویه سیاسی نیز نگریست . در
فرانسه حکومتی با موریس تورز به عنوان معاون حکومت زمام امور
را به دست داشت ، در حالی که قلمروی نفوذ مائوتسه تونگ هنوز به
ایالتهای شمال غربی چین محدود بود که هزاران کیلومتر از مرز تونگ
کینگ» فاصله داشت . اما در هین حال باید موقع استراتژیک را نیز
در نظر گرفت . چهار به اصطلاح ارتش از «بیوننان» به سوی منطقه تونگ
کینگ پیش می راندند . «چونک کینگ» این ارتشها را به منطقه شمالی
مدار ۱۶ درجه فراخوانده بود تا ژاپنی ها را برانند ، و این بدان معنی
بود که همه آنچه برای نگاهداری آنها ضرور بود ، از خود کشور
گرفته شد . علاوه بر این ، قوای اکتشافی ژنرال لوکلرک ، پس از آن

که دوباره در جنوب پاگرفته بودند، به سوی شمال روی آوردند.

در هانوی حکومت ملی کمونیستی که هنوز استحکام نیافته بود، بر اثر یک نوع شبیخون به سر کار آمده بود و هنوز خود امکانی برای عمل نداشت. گروه رهبری آن از حیث عدی ضعیف بود و مدام در تهدید رقیبان قرار داشت. نیروهای فرانسوی راه تونک کینک را در پیش گرفته بودند، آنجاکه هیأتی سیاسی وجود داشت که نماینده حکومتی ناشی از نهضت مقاومت فرانسه بود و در آن بسیاری از دوستان دیرینه قدر تمندان جدید و یتنام عضویت داشتند. از سوی دیگر طایفه‌ای از چپاولگران چینی وجود داشت که از طرف حکومتی به کشور فرستاده شده بود که همه می‌دانستند دیر یا زود باید درهم شکند. این چینی‌ها سیری ناپذیر و چنان بی‌انضباط بودند که تمامی شمال هندوچین را در معرض تهدید آشتفتگی قرار دادند. این موقعیتی است که بِل‌موس آن را به عنوان «مثلث سیاسی - نظامی ۱۹۴۶» قلمداد کرد. چهره‌های اصلی این ماههای پرازکشمکش، سن‌تنی و هوشی مین بودند. اگرچه ما این دو تن را در جلوی صحنه قرار می‌دهیم، لیکن نباید نقش مردانی مانند ژنرال لوکلرک، دریا سالار دارژانلیو، «موته» و ژنرال «لوهان» را کم تخيّبن زد. همه این مردان، با آزادمنشی واستعدادی کم یابیش، نقشی را بازی کردند که مقامشان، موقعیتشان و گذشته‌شان بر آنان تحمل می‌کرد. در عوض، سن‌تنی، این ناسیونالیست فرانسوی با قدرت اراده‌ای عظیم و تیزبینی بزرگ، چشم اندازهای کاملاً نو در نظرداشت، حال آن که هوشی مین، این مارکسیست و یتنامی، میانه روی و اعتدال را برگزیده بود و در برابر سوشهای رمانیسم انقلابی مقاومت می‌کرد.

هوشی مین . هنگامی که به هم سخنی با سن تنى تن در داد ، بیگمان انگیزش‌های طبیعیش را فرونشانده بود . زیرا باطنًا می‌باشد علیه مردی باشد که نه فقط داماد «آلبرسارد» فرماندار سابق هندوچین بود ، بلکه خود نیز روزی آماج دلخواه تهیدستان بهشمار می‌رفت . گذشته از این ، سن تنى دوست «ژان لوران» رئیس بانک هندوچین نیز بود . بانک و رادیکالیسم استعماری مفاهیمی مترادف بودند . لکن بنیادگذار ویت‌مین دورتر می‌دید . اودر وجود سن تنى مردی فهمیده و صدیق را یافت . این شناخت ، کوچکترین سهم هوشی مین نبود .

سن تنى ، مانند لوکلرک ، پس از ورودش به هندوچین یک هدف اصلی داشت : تجدید بنای «ارزشها» فرانسوی در هند و چین که آنها را برایر پیروزیهای ڈاپن ^۱ سیاست همسازی ژنرال «دوکو» و خواریهای ۹ مارس ۱۹۴۵ کاهش یافته و تقریباً از بین رفته می‌دید . از همه این «ارزشها» قدرت فرانسه برایش خاصه‌گرامی بود . اگر این ارزشها دوباره قوام می‌گرفت و حیثیت فرانسه به عنوان قدرت بزرگ دوباره برقرار می‌شد ، آنگاه نمی‌باشد از این قدرت به منظور سیاست بلکه برای مذاکره سود برگرفته شود . زیرا برآورد او از وسائلی که فرانسه در خاور دور در اختیار داشت ، روحیات هم‌پیمانهای آن و موقعیت کشور آنان که احتمال بروز جنگ در آنها زیاد بود – همچنین آگاهی پیشین از شدت مناقشه‌هایی که خود را در برابر آن می‌دید . همه‌اینها وی را برآن می‌داشت که این کشور را بیشتر از این به ماجرا نمی‌مکن نکشاند .

به بن‌بست نرسیدن ، همواره گربزگاهی برای خود گشودن و

آزادبها را زیر فشار قرار ندادن، بلکه آنچه را که ناگزیری است شناختن و آزادی عمل خود را نگاه داشتن - اینها اندیشه های مردی بود که در برابر هوشی میان قرار داشت. می توان این را درست گرفت که در اینجا مسأله بیشتر بر سر نازک بینی استراتژیک و پراگماتیسم بود تا تأملهای سیاسی و لبرالیسم . لکن چنانچه استراتژی از پیش اینچنین دور بین باشد، آنگاه ضرورت بدقت برآورد شده به صورت فرزانگی، و واقع بینی و وسعت در می آید. زیرا یک لبرالیسم که فقط عنادی انتزاعی در برابر جبر باشد، در تحلیل آخر آیا چیست؟ اعتدال راستین در سیاست عبارت از این است که مرز واقعی میان خشونت و چشمپوشی از خشونت یافته شود.

من تنی می خواست به وسیله حضور تانک های لوسکلرک در پایتخت ویتمین، توانا باشد تا بدین سان بر حقوق فرانسه پای بفشارد اما در عین حال آماده بود که برای وی تمام حق استقلال را به رسمیت شناسد. این شعاری بود که لولکرک داده بود و بدان وسیله، پیش از آن که پاریس موافقت خود را با این اقدام جسورانه اعلام کند، برای من تنی و دو همکار اصلیش، «سالان» و «پینیون» امکاناتی بزرگتر آفرید. آنچه بد استقلال مربوط می شد، برای ژنرال به هیچوجه یک عروض کبازی نبود. او به همانوی تلگراف کرد که همه اینها فقط هنگامی معنی خواهد داشت که سروکار وی با «حکومتی حقیقی» باشد؛ می خواست بر چیزی ملموس تکیه کند. این قصد من تنی و همکارانش نیز بود، هنگامی که، به جای منفجر کردن جنبش انقلابی بهر قیمت که شده و به جای برانگیختن رقیبان علیه یکدیگر - ناسیونالیستهای طرفدار چین، طرفداران اپن و کمونیستها - راه باریک مذاکره با حکومت سرسخت

ویتمین را برگزیدند.

هوشی مین نیز به نوبه خود فشار چین و مخالفت تهدید کننده افراطیهای ملی ویتنام را در نظر داشت. و آنگهی وی حساب فشار افکار عمومی وحالت انفجاری توده مردمی را نیزی کرد که خواستار استقلال فوری بودند. همچنین او قدرت نیروی اکتشافی ژنرال «لوکلرک» و خاطره توده مردم را از دوران سیاست استعماری می‌سنجد. به‌تهاجمهای مدام چینی‌ها طی قرون متعددی می‌اندیشد. وی جنبه‌های مثبت یک همکاری ویتنامی – فرانسوی را با رژیم فرانسه به احتساب می‌آورد، بی‌آن‌که زیانهای ناشی از آن را نادیده بگیرد. وی امکان توسعه فنی و اقتصادی را تجزیه و تحلیل می‌کرد که فرانسه می‌توانست به جمهوری جوان عرضه بدارد، وابنها را با آنچه قیاس می‌کرد که می‌توانست از همسایه چینی‌اش که سازوبرگی بد داشت، و از اتحاد شوروی که دور بود و در آن‌زمان مهرسکوت بر لب داشت، انتظار داشته باشد. گذشته، حال و آینده دریک نقطه به هم رسیدند. شیدائیهای ناسیونالیستی، داده‌های واقعی، کینه دیرینه و ناآرامی توده مردم دو کفه ترازو را نگاه می‌داشتند. وابنک او باید تصمیم می‌گرفت...

«پل موس» سخنی را ذکر می‌کند که به‌هوشی مین نسبت می‌دهند: «نجاست فرانسویها را کمی بوکنیم بهتر از آن است که یک عمر نجاست چینی‌ها را بخوریم.» شاید این سخن به عنوان پس‌گفتار پیمان عمارس ۱۹۷۶ متناسب می‌بود، لیکن باید در انتخابی سیاسی که هوشی مین آن روزها هدان دست زد فقط شرایط روز را دید.

پوشیده نمی‌توان نگاهداشت که او بنای داوری سیاست را در فرانسه گرفته بود و نخستین آموزش مارکسیستی خود را مدبوغ «ژان-

لونگه» ، «وايان گوتوريه» ، «زول راوه» و «زان دوره» بود. تصميمی که وی در «تور» گرفت، جهت نمای سراسر زندگيش شد. اين هرگز يك تصادف نیست که او طی مذاكرات ، مدام سه شخصيت را به دخالت وامي داشت که، اگرچه در جناح چپ و حتى چپ تند رو فرارداشتند، اما حضور مدام ونه کم اهميت فرانسرا به نمایش می گذاشتند: «کاپو»، «بوسکه» و «بابو» .

درست آزمایشهائي دشوار که وی پس از عزيمت از فرانسه از سرگذراند، اين واقعيت که او سی سال تمام مأمور كمبتن بود ، در مسکو و «بورون» آموخت و آموزش داد ، بیست سال تمام با بیست نام در آسيا سرگردان بود و ده سال تمام تحریکات فرساینده و خطرناك کومین تانگ را تحمل کرد . همه اينها وی را برآن داشت تا هر چه آشکارتر احساس کند که چه چيز اورد ، بعزم همه سركوبیهای استعماری، بهشت انقلابی فرانسه می پیوندد .

«بهتر از چيزيها...» - بي شک، اما قصيه تنها همين نبود. اين را می شد از روابطی ديد که او چندين ماه تمام با سن تني و سالان ، با لوکلرک و روزنامه نگاران داشت . اين تسلیم نبود که هوشی مين را به جستجوی پیمانی با فرانسه بر می انگیخت ، اين به شادگی روحیات حسابدارانه نبود که «داده های واقعی» را نسبت به يكديگر می سنجید ، بلکه به مرتب بيش از اينها ، اين يك سبک بالی ، فرونشاندن تشنگی و طلب آن بود که دو بخش از زندگيش را ، يعني آموزش خود را با سرنوشت ملت خويش درهم بجوشاند.

لكن يك نكته مهم ديگر نباید فراموش شود. هنگامی که وی

تصمیم خود را برای استقلال برپایه‌ای معتبر گرفت، بنیادگذار سابق «پاریا» به مستعمرات دیگر فرانسه نیز می‌اندیشید. اگر او از موضعی سختگیرانه در برابر فرانسه چشم می‌پوشید، از جمله بدین دلیل نیز بود که می‌خواست بر حکومت پاریس راهی پذیرفتی بگشاید که دیرباز و به آزادی مراکشی‌ها، ماداگاسکاریها و سنگالی‌ها نیز می‌انجامید. زیرا فراموش نکرده بود که روزی در امیدها و تلخکامیهای آنان سهمیم بود. هوشی‌مین، هرچقدر هم که میهندوست و هر چقدر هم که کهنه آسیانی به نظر آید، هرگز نباید این جنبه از مسأله را در نزد او کم تخمین زد.

نویسنده «فرانگردد حکومت استعماری فرانسه» به بغرنجیهای مسئله استعمار بسیار بیش از آن دانا بود که، هنگامی که فرصت آن را یافت تا به عنوان آدمی برابر با قدر تمدنان فرانسه سخن‌گویید، بدان بازنگردد. سرانجام نباید فراموش کرد که هوشی‌مین، مبتکر و رهبری منازع حکومت انقلابی، باید حساب دو جناح مخالف را می‌کرد. نخست گروههای دست راستی ناسیونالیست بودند که از تلخکامی او از این بابت شاد بودند که در «تونگ کینگ» ارتشهای چینی لانه‌گزیده بودند و نه به ندرت به اقداماتی خونین علیه حکومت او دست می‌زدند. مسپس در جناح چپ گروه قوی «تونگ بو»، دفتر سیاسی ویت‌مین قرار گرفته بود که این مردان بدان تعلق داشتند: «هوانگ کونوک ویت» که دشمن سرسخت فرانسویها بود و از شکنجه‌ای که در دوران استعمار دیده بود، می‌لنگید. «هو تونگ مائو» که بیست سال بود عضویت حزب کمونیست چین را داشت؛ و «تران هوی لیو»، یک ناسیونالیست

دزمحوی سابق که فرقه بازیش را با خود به ویتمین آورده بود، برهمه اینها بازی دو دوزه‌ای نیز افزوده می‌شد که «مشاور عالی» او «بانوی دادی» بدان دست می‌زد و بسیار آماده بود که جهت معتل هوشی مین و رفیقانش را تخریب کند تا دوباره در میان توده مردم محبویت به دست آورد.

فرانسه در اوایل فوریه ۱۹۴۶، چند روز پیش از امضای پیمان، در گفتگو با خود او و بسیاری از همکارانش، دلایلی آشکار بر منش رئیس ویتمین به دست آورد. در حالی که «ترانه‌های لبو» با نگاهی سخت و صدایی خشن، با چهره‌ای مانند چرم کهنه و چروکیده در زیر موهائی سیخ سیخ، انباشته از کینه و نفی، فقط از «جنایتها» فرانسه سخن می‌گفت، در حالی که «مشاور عالی» رنجیده خاطر بدینی خود را به پیمان با پاریس بروز می‌داد، در حالی که جیاپ، دست راست پرزیدنت، به نوبه خود با صدایی برآ تأکید می‌کرد که پیمان گرچه ناممکن است اما ویتنامی‌ها و سایل کافی در اختیار دارند تا فرانسه را به قبول استقلال خود و ادارند و در صورت لزوم حاضرند به سیاست سرزینهای سوخته دست یازند، هوشی مین سخنانی جز این بربان می‌راند یا دست کم به لحنی دیگر سخن می‌گفت.

او در همان ماه اکتبر ۱۹۴۵ با نخستین روزنامه‌نگاران فرانسوی که به حضور پذیرفت، به شیوه‌ای سخن گفت که آشکارا نشان می‌داد که آرزوی تفاهم با فرانسه در او تو انداز از این است که با تصمیمی خلل ناپذیر فرانسه را به قبول استقلال ویتنام وارد.

وی آن زمان به «زان میشل هرتیش» گفت: «فرانسه و ویتنام مدت‌ها پیش عقد ازدواج بستند. این ازدواج همواره فرخنده نبود، لیکن

ما به طلاق هیچ علاوه‌ای نداریم... فرانسه کشوری غریب است، زادگاه اندیشه‌های تابناک است، اما هنگامی که به سفرمی رود، این اندیشه‌ها را با خود نمی‌برد...» و به «اندره بلانش» چنین گفت: «اگر فرانسویهای صلحدوست را بدینجا می‌فرستادید، برای آزار دادن آنها باید از روی نعش من می‌گذشتند!» در آغاز سال ۱۹۴۶، همان روزی که انتخابات عمومی به درستی انجام شده، اکثریتی آرای بخش برای ویت‌مین به بار آورد، وی در برابر «دسنتر»، خبرگزار روزنامه «رزیستانس» چنین گفت: «ما نه فرانسه کینه داریم و نه به مردم فرانسه. نباید به دیگران فرصت داد که برای ما تکلیف معین کنند. ما می‌خواهیم و باید بایکدیگر به تفاهم برسیم. اما البته تصمیم داریم که، اگر مجبور مان‌کنند، تا آخرین نظرپیکار کنیم.»

«اور اندیده بودم که می‌آمد، آری حتی نشنیده بودم. صندلهای فرسوده‌اش بر پارکت‌های درخشان کاخ‌می‌لغزید که پیش از او کمیسر عالی فرانسه در تونگ کینگ در آن مسکن داشت.

«از این که به دیدارم آمدید منشکرم، آقا.» صدایش نازک بود. زبانش کمی می‌گرفت و لهجه‌اش تعریف بردار نیود. جمله‌های او آن آهنگی را نداشت که در نزد همه ویتنامی‌ها دارد و مانند انعکاس تقلید ناپذیر بازی پینگ‌پونگ است، می‌توانست یک آلمانی باشد یا یک چینی. نیازی نبود به همه آنچه وی از سرگذرانده بود و همه حکایتها که ازاو گفته بودند، اندیشیده قلود. انسان بدون اینها هم افسون شخصیتی می‌شد که وارد شده بود. پنداشته بودم که او بزرگ‌تر و خمیده قامت است، نه خوبی مهر با نوشاد. و تصور کرده بودم که تعقیب‌ها وزندانها نشانه‌های سخت‌تری

از خود براویه جای گذاشته باشند.

آنچه نخست از این لطف آشکار به چشم می‌زند، نگاه گدازنده زیر ابروهای پرپشت است، پیشانی عظیم است و دسته موهای سپیدبر سر که می‌توانست آدم را به یادلطف سیرک بیندازد، اگر از چهره‌اش و تمامی نمودش اینهمه وقار ساطع نبود. نگاهی ملابیم؟ شاید می‌توانستم چنین گفت، اگر درباره این مرد چیزهایی نمی‌دانستم که انتساب صفت ملابیت را به او ناممکن می‌گرداند.

در ادب او و در پیش‌دستی کردنش کمی ناشیگری وجود دارد. چه او یک فنجان چای تعارف کند، چه صندلی را به سوی آدم براندویاسیگاری تعارف کنند همواره انسان احساس می‌کند که می‌خواهد پوزش بطلبید که این چنین در زندگی تجملی یک فرماندار استعمارگر جای گرفته است. من در آن اثنا فهمیده بودم که این کردار چپ یک کمو نیست تهیید است، یک تصویر از شخصیتی است که باشکیبانی به خود چیز آموخته است. اما آیا به راستی این مهربانی، این استقبال از میهمان، این استعداد غریب برای جلب علاقه که بیدرنگ موجب گفتگوئی پر خلجان می‌گردد و به سخنان پیش‌پا افتاده آهنگی شگفت‌انگیز می‌دهد همه اینها ساختنگی است؟ چه شده است که من از همه آنچه آن روز سخن گفتیم، فقط بخشی را به خاطر دارم که آن را هرگز مانند آن نگاهی گرم به خاطر نمی‌آورم که با دقت بر من که جوان و گمنام بودم، آرمیده بود؟ وی که با پاهای جمع، اریب بر دیوان بزرک نشسته بود، با صدائی غیر واقعی، با صدائی اهیاچ چنین گفت:

«ملتی مانند ملت شما که کلمات آزادی را به جهان ارزانی داشت،

کاملاً یکسان است که چه می‌کند، همواره در میان ما دوستانی خواهد یافت. اگر می‌دانستید که من همه ساله با چه اشتیاقی و یکتوره‌گو و میشه را می‌خوانم! سخنان اینان فریب نمی‌دهد؛ اینها سخنان مردمی تحقیر شده در کشور شمامست که با مردم ما بنحوی غریب خوشاوندند و از آن فرانسویهایی که در اینجا نمایندگان بدی برای کشور شما بوده‌اند سخت متفاوتند. آه که استعمار چه چیز بدی است که انسانها را اینجور عوض می‌کند!

ریش او می‌لرزید، دستهایش زنده‌تر و صدایش زیرتر شد. اما ناگهان دیگر نخواست که جدی سخن‌گوید و انتقادی کند تا مبادا مرا کمی به مانش بودم رنجیده خاطر سازد تبسمی غریب بر چهره سوخته‌اش لغزید، گونه‌هایش به بالا برآمد و چشمهای زنده‌اش را کوچک ساخت که به راستی دیگر ملایم نبود. خنده‌ای چین و شکن‌دار نمودار شد که پرده از فک‌هایی زشت برداشت. لطف این شخصیت را نیز حدودی بود. لکن تصویر گذرای یک تبهکار چینی به زودی محوشد و نگاه مهربان و ساده دلانه‌اش، نیمی گاندی، نیمی یک کشیش فرانسیسکن، دوباره پیدا گشت.

او در فرنچ تارو پود گسیخته و خاکستری رنگش که سون‌یات سن و او نیفورم‌های کهنه‌ای را به خاطرمی آورد که مردم سالخورده مستعمرات در بنادر کوچک ایالات می‌پوشند، مرا به یاد دانشمندی فرزانه و در خور احترام از «انام» که نسال‌می‌انداخت که برای تناسخ، کسوت انقلاب را گزیده است!

درست نمی‌دانم که درباره نقش فرانسه در تو نگه کننگ چه گفتم که مضطرب به من پاسخ داد: «ولی ما دیگر در آن دوران پروانه‌های سیاه

زندگی نمی‌کنیم!» آیا این ساده‌دلی از روی قصد بود یا آن که این مثل را روزی در یک کلاس شبانه آموخته بود؟ سپس فوراً شروع به تعریف از ویت مین کرد و این حزب را به عنوان جبهه‌ای ملی دموکراتیک برایم به نمایش گذاشت که در آن دوستان کمونیست او نقشی غالب بازی نمی‌کنند، اگر چه از حیث عددی اکثریت دارند. مرا چنان برانداز کرد که گوئی یک تاکتیسین رادیکال سوسیالیست فرانسوی سخن می‌گوید تا مرا قانع کند که در انتخابات با او هم بیمان شوم یا به هنگام رأی دادن به بودجه، از در ائتلافی پارلمانی با او درآیم. به همان اندازه که او مهارت داشت خود را به عنوان شخصیتی معتل و مطلقاً در خور اعتماد نشان دهد، به همان میزان نیز در طفره رفتن از سوالها ماهر بود، خاصه‌هنگامی که این سوالها را نادلخواه و یا زودرس می‌پنداشت.

در آخرین روزهای ماه فوریه مذکورات میان او و سن تنی به نقطه اوج رسیده بود. هنگامی که می‌کوشیدم او را به تنگنا برانم، مدام شانه خالی می‌کرد، تمجیدی از ژنرال دو گل در تاریخ کلام می‌باشد، یادی از سال ۱۹۳۰ یا از آندره مالرو می‌کرد و یا از مطبوعات فرانسه می‌پرسید. سپس با تبسمی دوستانه گفت: «امکان این که ما موافقت کنیم وجود دارد، زیرا آقای سن تنی آدمی بسیار نکوست.» بیش از این چیزی دستگیرم نشد، لکن او مرا نیز مانند بسیاری کسان دیگر بالایش خواب کرد.

سرانجام کار بدانجا کشید که توانستند در مذکرات به نتیجه‌ای برسند. پینیون، همکار نزدیک سن تنی، و ژنرال آلساندری، فرمانده نیروهای مسلح فرانسه در شمال، در ۲۸ سپتامبر نخستین تماس رسمی را با هوشی مین گرفتند.

رهبر ویتمین خودرا در جریان سخنانی خواهنه‌گ رها کرد ،
البته بی آن که قولی بدهد . هنگامی که میهمانان او سخن را به هسته امر
کشانند نوپایمی را بیاد او آوردند که «جمعیت ویتمین» به «کون مینگک»
فرستاده ، پیشنهاد استقلالی مرحله به مرحله را کرده بود که می‌باشد در
ماه ژوئیه گذشته آغاز گردد ، هوشی مین با شگفتی بدانان نگریست و
گفت چنین پیشنهادی را به یاد ندارد . روشن بود : خواسته‌ای که
انقلابیها اکنون عنوان می‌کردند ، دیگر آن خواسته‌ای حکومت موقت
هانوی نبود . با وجود این ، دونماینده فرانسه به «شاندرناگور» ، سたاد
فرانسه در آسیا ، تلگراف کردند که بر آنها چنین می‌نماید که رهبریت
مین «شخصیتی توانا و شرافتمند» است .

گفتگوها در لحظه‌ای شکل و شمایل گرفت که «هو» و سن تنی در
۱۵ اکبر یکدیگر را دیدند . این تماس انسانی خوب بود ، و کمیسر
جمهوری فرانسه در کتابش به نام «تاریخچه یک صلح غفلت شده» نوشت:
«پس از نخستین دیدارم با هوشی مین این برداشت را داشتم که این عارف
آسیائی که از چهره‌اش هوشمندی ، تیزبینی و حیله باز می‌تايد ، شخصیتی
بر جسته است . فرهنگ فراگیر او ، دانش او ، فعالیت تصویرناپذیر او
و هاکباتختگی او ، وی را در نزد مردم خارق العاده محترم و محظوظ ساخته
بود . آنچه می‌گفت و می‌کرد ، تمامی منش او ، به روشنی نشان می‌داد
که بدراه حل خشونت آمیز گرایشی ندارد ، تردید نیست که او در این
دوران آهنگ آن داشت گاندی هندوچین شود .»

لکن هنوز پیشامدی روی نداده بود . نخست مبدأ حرکت دو
طرف کاملاً مغایر با یکدیگر بود . از یک سو از سپتامبر استقلال اعلام شده

بود، حکومتی وجود داشت، برای هوشی مین شناسایی این مبانی می بایست شرط آغازین هرگفتگوی راستین باشد از سوی دیگر برای سن تنی یک رژیم جدید فقط هنگامی می توانست تأثید شود که برمبنای شناسائی حاکمیت و حقوق فرانسه در هندوچین قرار داشته باشد. علاوه بر این در هردو سو وجود همکاران ورقیان گوناگون مانع حصول توافقی می شد.

گفته شد که هوشی مین می بایست حساب یک جناح ملی مخالف و عدم مماشات رفیقان «تونگ بو» هی خود را بکند. سن تنی به نوبه خود از آغاز تابستان ۱۹۴۵ یقین داشت که فرانسه نمی تواند مقام قدرت سابق خود را به زور اسلحه بازیابد. ملاقات او با ژنرال «ژوئن» در ماه اوت در پاریس، تعیین کننده بود. او بعنیس ستاد که فقط شانه هایش را جنباند، گفت: «ما به ۳۰۰۰۰ نفر نیاز داریم. معنی این سخن این است که باید مذاکره کنیم؟» ژنرال «ژوئن» پاسخی بدین سوال نداد. گذشته از این، سن تنی به دقت می دانست که این ۳۰۰۰۰ نفر

را - حتی اگر موافقت هم می شد - نمی توانست به هندوچین حمل کند. فرانسه در آن زمان دیگر وسائل نظامی، و کمتر از آن، نیروی دریائی آنچنانی نداشت که بتواند سیاست قدرت بزرگ را در آسیا اعمال کند. آمریکا که خود به خود روی مخالف نشان می داد، همه وسائل ضروری را برای ممانعت از چنین سیاستی در اختیار داشت. هنگامی که گذشته از اینها، چین نوپدید به عنوان قدرت به حساب می آمد، این نتیجه گیری باکثری بود که حضور فرانسه در هندوچین باید شکل هایی تازه بگیرد. همکاران بسیار ناهمگون سن تنی عقایدی بسیار متفاوت داشتند.

بخشی از این همکاران را کارمندان سابق استعماری تشکیل می دادند

که به غایت کار کشته و مجرب بودند، لکن البته نسبت به ویتمین پیشداوری داشتند . تعداد آن کسانی نیز اندک نبود که می پنداشتند انقلاب ، که برانگیزندگان و بهره گیران آن رهبران ویتمین بودند، چیزی جز خرمن کاهی نیست که آتش گرفته است . بخش دیگر افسران جوانی بودند که دربرابر ویتمین به مراتب چهره ای گشاده تر نشان می دادند. جوانی و بی پرواپی این آدمها ، آنها را زیر تأثیر قرار می داد. نماینده فرانسه در هانوی می بایست به «تیری دارژان لیو» ، کمیسر عالی ، نخست درس بهتری بیآموزد که فقط می توانست در مفاهیمی مانند «عظمت فرانسه» بیندیشد، اما جزاین همه کار می کرد تا خود در پشت صحنه بماند. همچنان لازم بود که حکومت اقناع گردد - حکومتی که پس از کناره گیری ژنرال دو گل در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ ، دریا سالار را در صفوں آن پشتونهای محکم بود . براستی نیز جانشینان ژنرال دو گل ، «فلیکس گوئن» ، «موته» به عنوان وزیر تازه فرانسه در مواری بخار ، فعالیت گروه «لیبرال» را اندکی تسهیل می کردند.

سن تنی در وجود ژنرال لو کلرک شهر وندوهم پیمانی استخواندار یافت . فرمانده گروه اکتشافی عیناً مانند نماینده فرانسه در هانوی می اندیشد. او نیز به حدود یک اقدام نظامی آگاه بود و مسئله را زجنبه آسیائیش نیز نگاه می کرد. حتی اگر وسوسه هم می شد که دربرابر فشار نظامیان کوتاه آید ، همانا مشاوران بسیار با هوش او ، از این اقدام بازش می داشتند. سرهنگ «رپیتون» ، رئیس دفاع ، و «پل موس» ، یک جامعه شناس امور آسیا که شهرتی جهانی داشت ، به او به تأکید می گفتند که جنبش ناسیونالیستی در حقیقت تا چه پایه قدرت دارد و یک اقدام

نظامی، در هر منطقه‌ای، کدام حمایت را به دست خواهد آورد. برای «لو لکرک» مساله برس این بود که در نقاط معین استراتژیک حضور نظامی فرانسه را به نمایش بگذارد و بدین ترتیب زمینه‌ای مطمئن برای راه حلی سیاسی بیافریند. گذشته از این وی می‌خواست چنین‌ها را از شمال‌هندوچین تارومار کند که سرگرم چپاول درست و حسابی آن منطقه بودند.

مراحل این که او قصد داشت با همکاری نزدیک با حکومتی که قدرت را به قاعده در کشور اعمال می‌کرد، برای فرانسه رابطه‌ای خاص با دولت جدید فراهم آورد. این نقشه می‌بایست هرچه سریعتر به تحقق پیوندد، زیرا استقرار مسالت آمیز در تونگ کینگ، که او نقشه آن را ریخته بود به علت جذر و متشدید فقط می‌توانست بین او اخروفیه واوایل مارس انجام پذیرد.

در بسالار «دارزان‌لیو» در ۱۳ فوریه از سایگون به پاریس رفت تا در آنجا سیاستی دیگر تبیین کند. می‌خواست با قشرهای بالا از دریگانگی در آیدو در فاصله‌ای دراز مدت استقرار دوباره سلطنت را در چشم‌انداز قرار دهد. در عوض لو لکرک کمیسر عالی موقت، ۱۴ فوریه به شتاب به حکومت تلگراف کرد که در بستان پیمان با ویتمین شتاب بسیار رواست و برای عقد مناسب این پیمان، ضروری است که کلمه «استقلال» در آنجا بیدرنگ کیمیان شود. سپس او سن تنی را که به سایگون آمده بود، پذیرفت و وی را برانگیخت که کار را به نتیجه‌ای برساند.

در هانوی مذاکرات فقط به آهستگی پیش می‌رفت. مذاکرات درست به سبک و شیوه چنین انجام می‌گرفت و بر اثر میانگیریها و دخالت‌های

قطع می شد که هوشی مین به دلخواه در گفتگوها وارد می کرد؛ و این کار خاصه هنگامی براو مناسب می نمود که گفتگوها تقریباً در آستانه قطع شدن قرار داشت.

«کاپوت» یک مبارز قدیمی سوسیالیست؛ یا «بوسکه» که روزی به کابینه «بونار» تعلق داشت امادر این اثنا کمو نیست شده بود؛ و گاهگاه «سولوویف» * - همه اینها بر سر دونقطه متوقف شده بود.

نخست مساله بر سر تأویل دقیق «دولکلاپ» بود که در ۲ سپتامبر در هانوی اعلام شده بود. این بیانیه در ماه سپتامبر در هوئه انتشار یافته بود. برخیها از این کلمه معنای «آزادی» را می فهمیدند و پاره ای دیگر «استقلال» که هوشی مین و افرادش به تأویل دوم گرایش داشتند؛ زیرا از حیث زبانی

* این سولوویف آدمی بسیار غریب بود چهراًی باز برای وضع سیاسی آن دوز در هانوی. افسر سفیدروس بود، سپس به این گریخت، یعنی پس از آن که سراسر چین را پیاده زیر پا گذاشته بود. بعد در تو نگ کینگ به لژیون خارجی پیوست و با آخرین هیأت نظامی به رویه نزد دریا سالار کو لچاک رفت. سپس در فرانسه کشاورزی خواند، تابعیت فرانسه را یافت، دوباره به هند و چین بازگشت و در هانوی اقامت گزید.

سرمیس خبری در یاسالار «دوکو»، فرماندار کل حکومت ویشی، در سال ۱۹۴۱، یک مأموریت بسیار غریب دارستوارت روسیه شوروی در «چونک کینک» بر عهده گرفت؛ و به سولوویف دستور داده شد یک قرارداد محترمانه باز رگانی با مسکو بینند که طبق آن هنلوچین می باشد در بر ابراسلحه، کاثوچو تحويل دهد. سولوویف نخست دوستانه از طرف سفير شوروی به حضور پذیرفته شد. این در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ بود. در دیدار بعدی، در ۲۳ یا ۲۴ ژوئیه، سفير بعوی گفت که متأسف است که اتحاد شوروی دیگر نمی تواند اسلحه تحويل دهد، بلکه خود در صدد آن است تا به هر قیمت که شده اسلحه و وسائل جنگی بخرد. در ۲۲ ژوئن، هیتلر عملیات معروف به «بارباروسا» را آغاز کرد...

حق هم داشتند، چرا که «دولکلاب» یعنی «تنها بودن توانستن» . از سوی دیگر مساله برسر این نیز بود که حاکمیت تازه و یتنام را به شکلی با حاکمیت برتر فرانسه مماس کنند. سن تنی اعتقاد راسخ داشت که حل این مساله در درود و یتنام، هم به اتحادیه نوبنیاد فرانسه است و هم به فدراسیون هندوچین که در دست تدارک بود.

در ۱۶ فوریه هوشی مین به اطلاع هم سخنان رساند که حاضر است درباره ورود به اتحادیه فرانسه مذاکره کند، اما فدراسیون نمی‌تواند مطرح باشد، و از خواست استقلال نمی‌توان عدول کرد . سن تنی به او لکرک این را خبرداد، و او لکرک نیز به نوبه خود به پاریس توصیه کرد که این شرط را بپذیرد . سرانجام حکومت «گوئن» پاسخ داد فرانسه آماده است خود مختاری حکومت و یتنام را به شرطی بپذیرد که نیروهای فرانسوی پس از رانده شدن چینی‌ها، دوستانه استقبال شوند و کوشین شین که مورد دعوی هانوی است، بتواند در باره تعلق خود آزادانه رأی دهد .

بدین ترتیب شرایط یک پیمان تقریباً مهیا شده بود. لکن برای آن که تن به کمترین خطرها هم داده نشود ، هوشی مین ، با پذیرفتن نامیونالیست‌های کابینه، آنرا از ریشه ترمیم کرد . در بیانیه‌ای که در ۲۶ فوریه از طرف ویت‌مین منتشر شد ، آمد که «پرزیدنت هوشی مین گفتگوئی با آقای سن تنی ، نماینده فرانسه ، داشته است که در آن از مذاکره‌رسمی میان و یتنام و فرانسه سخن رفته است. پرزیدنت خاطر نشان کرد که سیاست و یتنام عبارت است از مطالبه استقلال و همکاری . سن تنی نیز به نوبه خود گفت فرانسه آماده است در چهارچوب اتحادیه

فرانسه حق داشتن یک حکومت ، یک ارتش و یک اداره دارائی را برای ویتنام به رسمیت بشناسد ... » چنین می نمود که درهای مذاکره باز است.

اکنون می بایست چنین هارا به رفتن واداشت ، و این تکلیفی بود که «آشیل کلاراک» ، مشاور دیپلماتیک دریاسالار داروزانلیو و وزیر مختار فرانسه در چونک کینک ، میریر، می بایست انجام دهنند . این کار به طور رسمی در ۲۸ فوریه صورت گرفت ، آنهم هنگامی که حکومت چونک کینک آمادگی خود را اعلام کرد حاکمیت فرانسه را بر هندوچین به رسمیت بشناسد و موافق است که در ۳۱ مارس نیروی مسلح فرانسوی جانشین قوای کومین تانک شوند ، به شرط آن که پاریس از امتیازات خود در شانگهای ، کانتون ، تین تزین ، هانگو و جزیزه کوان چووان چشم بپوشد . در اینجا بود که نظامیان چنی ناگهان کشف کردند که نمی توانند بدون موافقت ژنرال مک آرتور و ویتنامی ها مقاوله ای بینندند .

در ۲ مارس ۱۹۴۶ شورای ملی نخستین جلسه خود را در هانوی برگزار کرد و یک حکومت انتلاقی جدید به ریاست هوشی مین برگزید . رقیب دیرینه او ، «نگوین های تهان» ، این طرفدار چین ، معاون نخست وزیر شد ، دو رهبر ضد کمونیست ، «نگوین ټوتام» و «ووهونک خهان» سمت وزارت خارجه و دفاع را بر عهده گرفتند . به وساطت کومین تانک هشتاد نماینده « ویتنام کوئوک داندانگک » و دیگر احزاب افراطی ناسیونالیست به شورای ملی تعلق گرفتند ، با آن که در انتخابات ژانویه خود را نامزد نکرده بودند .

هوشی مین استراتژی هوشمندانه اش را به یاری یک کرد اردوستانه

دربرابر و اتیکان تکمیل کرد . در آغاز ماه مارس ۱۹۴۶ «نگوین مانها» می باشد به هونه بروند تاوسایل انتقال نیروها را از جنوب به شمال فراهم آورد . آن روزها و اتیکان در شهر سابق پادشاهی هونه يك هیات نمایندگی داشت .

نخست وزیر به نماینده خود معرفی نامه ای داد و به وی گفت که از عتاید عالیجناب «در اپیر» نماینده پاپ، نسبت به مسافرتی احتمالی به هانوی و انتقال نمایندگی به شمال، جویاگردد .

روشن بود که هوشی مین در قلمروی سیاست خارجی به «تیری دارژن لبو»، کمیسر عالی فرانسه، وزیر انداام. ار. پ «در حکومت فرانسه به همان اندازه می اندیشید که در قلمروی سیاست داخلی به استحکام اتحاد ملی با کاتولیکها فکر می کرد .

عالیجناب «در اپیر»، که سلطنت طلب بود، به دلایل امنیتی اشاره کرد و پیشنهاد را نپذیرفت .

عموه همواره این هنر ابدی بود که موانع را به صورتی سلاحتی به سود خود درآورد ، و بدین ترتیب بود که از این اپوزیسیون علیه طرفهای مذاکره خود استفاده کرد . «من چگونه می توانم برای امری بکوشم که اپوزیسیون مخالف آن است؟ من باید همه گرایشها و هرفشاری را به حساب آورم .»

اکنون رهبریت مین برخواستهای خود افزود، کوشین شین را نیز مطالبه کرد و با شرکت در فدراسیون هندوچین مخالفت کرد . چنین می نمود که اینک همه چیز در چونک کینک، کون مینک و هانوی دوباره مورد سوال قرار گرفته است .

در ۴ مارس درهانوی اعلام شد که نیروی دریایی فرانسه بازنرال لوکلرک و نیروهایش به سوی هایفونک در حرکتند. اکنون چنین‌ها را ترس برداشت و اینان به ویتنامی‌ها توصیه کردند که جانب اعتدال را نگاهدارند.

در ۵ مارس کمیته‌مرکزی ویتمین در «هوئونک کان» در نزدیکی هانوی اجتماع کرد و چنین تصمیم گرفت: «در شرایط کنونی بهترین تاکتیک برای نجات میهن این است که راهها بسته نشود، بلکه صلح نگاهداری گردد. کمیته مرکزی بادوگرایش نادرست مبارزه می‌کند: الف- جنک رادره‌شرایطی ادامه‌دادن، وب- چنین پنداشتن که با مضای پیمانی با فرانسه، همه موانع برچیده شده است. کمیته مرکزی نسبت به تهدید از طرف نیروهای چانکایچک و مرتجمان در صفوف خودی هشدار می‌دهد.»

در طول شب، شوری طولانی میان هوشی‌مین، سن‌تنی و پینیون صورت پذیرفت. رهبری ویتمین این امتیاز را داد که «دکولاب» به «آزادی» ترجمه شود و در ورود ویتنام به فدراسیون هندوچین در حوزه امری معکن قرار گیرد. لکن کوشین‌شین باید خود به خود به دولت جدید تعلق داشته باشد. طاقت‌دوفرانسوی از مذاکرات سخت فرسود، و آنان گفتگو راقطع کردند، اما به‌هو توصیه کردند که بیکبار دیگر به دقت به‌قضیه بیندیشد.

در آن اثنا ناوگان فرانسوی به خلیج تونگ‌کینگ وارد شده بودند..

تمامی شهر در خلجانی آشکار بود و مادر این شب ساعتهاي را

نگراندیدم که فراموش کردند نیست. آبا جنگ برسرهانوی به رأسنی در می‌گرفت؟ در نزد بازرگانان چینی بهای اسلحه، که پیش از همه فرانسویان می‌خواستند بخرند افزایشی بسیار یافت. در خانواده‌های اروپائی از «شب بارتولومه» * تازه‌ای سخن می‌گفتند. گردن فرانسوی که پس از توطئه توأم با خشونت ژاپنی‌ها در دژ شهر زندانی بود، خود را برای بدترین پیشامدها آماده می‌کرد.

در پگاه ۶ مارس یکی از همکاران نزدیک هوشی مین سن تنی را از خواب بیدار کرد؛ ژنرال چینی: «چانو» که برایر پیاده شدن نیروهای فرانسوی بسیار ناآرام شده بود، به هوشی مین توصیه کرد که بیدرنگ که فرانسوی‌ها از درآشتنی درآید. پیک نامبرده اکنون به سن تنی خبر داد که پرزیدنت آماده است شرایط سن تنی را بپذیرد، توافق گردید که پیمان بعد از ظهر امضا شود. لکن در آن اثنا در هایفونگ حوادثی روی داد که همه‌چیز را در معرض تهدید قرار می‌داد. هنگامی که نخستین کشته‌های فرانسوی خواستند لنگراندازند با آتش چینی‌ها رو برو شدند و ژنرال آنها، «گاستون وانگ» ادعای کرد از معاہده میان فرانسه و چین اطلاعی نداشته است. پس از آن که بیست و چهارتن به هلاکت رسیدند ژنرال «والوی» فرمان آتش داد که برایر آن، انبار مهماتی منفجر شد که ژنرال‌های کومین تانگ به عنوان غنیمت تلقی می‌گردند.

طی آخرین گفتگویی که در نیمروز میان هوشی مین و سن تنی دست داد، رهبریت مین هیچ اشاره‌ای به حادثه‌ای نکرد که در هایفونگ میان فرانسوی‌ها و چینی‌ها گذشته بود. او درباره تصمیم

* قتل گروهی مخالفان منعی و سیاسی در فرانس در سال ۱۵۷۲ م.

فرانسویان درست داوری کرده بود در رأی خود مبنی بر امضای قرارداد پابرجا ماند . در ساعت ۱۶:۳۰ دقیقه دیدار دیگری دست داد . لکن سن تنی ، پینیون و ژنرال سالان ، فرمانده جدید نیروهای مسلح فرانسوی در هندوچین که در همه مذاکرات نهائی میان فرانسوی‌ها ، چینی‌ها و یوتینمی‌ها حضور داشت ، ساعاتی به غایت ناگوار را گذراندند ، چراکه هیچکس نمی‌دانست ماجرای هایفونگ به کدام مسیر خواهد افتاد . اما خوشبختانه در آن اثنا تیراندازیها دوباره خاموشی گرفته بود . روزنامه نگاران اندکی که در هانوی بودند ، احساس می‌کردند که چیزی در جریان است . آنان میان هتل متروپول و مقر نخست وزیر ، آونگوار در نوسان بودند . در اینجا بود که ناگهان دیدند که چگونه خادمانی با سینی‌های که بر آنها جامهای شامپانی قرارداده است ، به شتاب عرض خیابان را سپردن و درویلاشی که مسکن هوشی مین‌بینند ناپدید شدند . همه بدان سو هجوم آوردند ، اما دیرتر از آن رسیدند که بتوانند امضای قرارداد را بینند . زیرا قرارداد در حضور ناظران آمریکائی ، انگلیسی و چینی در حضور «لوئی کاپوت» ، یکی از اعضای حزب سوسیالیست فرانسه ، امضا شده بود . هوشی مین به صراحت خواستار حضور لوئی کاپوت شده بود .

سپس همه در برابر دوربین‌های عکاسی قرار گرفتند . هوشی مین کوچک انسام و نحیف بین سن تنی ، پینیون و سالان ایستاده بود . رهبریت مین به وسیله نزدیکترین همکارش در مسائل خارجی ، «هوانک مین جیام» سوسیالیست ، «نگوین توئونک تام» رئیس دیپلماسی و یتنام ، و «ووهونک خنهان» رهبر حزب ناسیونالیست افراطی همراهی

می شد. بدین ترتیب او موفق شد که این شخص نیز که عجیب به فرانسویان
کینه‌می ورزید، قرار دادرا امضا و تضمین کند.

در این قرارداد آمده بود که فرانسه جمهوری ویتنام را به عنوان
دولتی آزاد به رسمیت می‌شناسد که دارای حکومت بهارلمان و مدیریت
مالی خوبیش است و بخشی از فدراسیون هندوچین اتحادیه فرانسه را
تشکیل می‌دهد، آنچه به کوشین شین مربوط می‌شد، حکومت فرانسه
منتهد گردید که رای مردم را به وسیله رفراندوم پذیرد. در مقابل حکومت
ویتنام آمادگی خود را اعلام داشت که، اگر قرار شود نیروهای
فرانسوی طبق قراردادهای بین‌المللی جانشین ارتش چین شوند، از آن
دوستانه استقبال کند. از این گذشته موافقت نیز شد که بیدرنک «مذاکراتی
دوستانه و توام با خلوص نیست» درباره وضع آینده هندوچین و علفه‌های
فرانسه درویتنام آغاز گردد. اندکی بعد این متن به وسیله قراردادی نظامی
تکمیل شد که بنابر آن، خصوصیت‌ها می‌باشد پایان گیرد. این قرار داد
به امضای سالان، ونگوین جیاپ رسید. سپس اعلامیه‌ای مشترک از
طرف هوشی مین و سن تنی همه‌اینها را ثبت کرد که در هانوی به
دیوار چسبانده شد و بازگشت نیروهای فرانسوی را بهزودی اعلام داشت.
سن تنی گزارش می‌دهد که وی روبرو هوشی مین کرد تا خرسندهش
را از این حیث بهوی بازگوید که از نزاعی جدی پرهیز شده است؛ و
هوشی مین بهوی پاسخ داد:

« در حقیقت من متأسفم، زیرا برندۀ شما هستید. شما خوب می‌دانید
که من می‌خواستم به چیز بیشتری دمت یابم. اما البته وی نفهم که یک
روزه‌نمی توان به همه چیز رسید.» سپس به سن تنی و پیش‌بون روی آورد،

آن دورا در آغوش کشید و افزود:

«یگانه چیزی که مرا تسلی می‌دهد ، دوستی است.» آینه‌ها سخنانی بارز بود که بر تحولی در خور پیش‌بینی در مناسبات دوکشور دلالت داشت.

آنچه در حقیقت وی را بر می‌انگیخت ، بیسم از سرخوردگی و تلخکامی هم رزمانش ، ترس از مخالفانش بود که می‌توانست خطرناک شود ، خاصه آن که هنوز نمی‌دانست چگونه می‌تواند مخالفانش را از میدان براند . «پل موس» عقیده داشت شاید برای هوشی مین بهتر آن بود منتظر شود و ببیند که چگونه چینی‌ها و فرانسوی‌ها پوست از سر یکدیگر می‌کنند . وی به عنوان برهان ، اشاره یک‌مذاکره کننده فرانسوی را نقل می‌کند که گفت شرابیط یک تپانچه تک تیر بدست حکومت در هانوی می‌داد . لکن بر اثر پذیرش لوکلرک تیر به هوا خالی شد و هانوی با دستهای خالی آنجا ایستاده بود . می‌گویند هوشی مین برایر کش دادن مذاکرات و انتظار نصیبی جز برد نمی‌داشت . اما شاید همه‌چیز راهم می‌باخت . وی به علت تفاهم با فرانسه از خود در برابر یک همداستانی میان چین و فرانسه صیانت کرد – همداستانی بر مبنای موافقنامه «چونک کینک» که در آن از حکومتی در هانوی اصلاً سخنی نرفته بود . اگر میان لوکلرک و ژنرال لوهان قراردادی امضا می‌شد ، آنگاه ویت‌سین در میان دو قدرت منکوب می‌گشت .

در هانوی از پیمان فرانسه و ویتنام ، نخست به سردی و خود – دارانه استقبال شد . در اینجا بود که رهبری ویت‌سین بر آن شد که همه‌چیز را روی یک‌ورق شرط‌بندی کند . یک مجمع ملی تشکیل شد تابه رهبران

حزب فرصت داده شود که دلایل امضای پیمان را بیان دارد . نیاز هوشی مین و اطرافیانش بهاین که تماس با توده هارا از دست ندهند و اینان را افساع کنند، از آمیزه ای از اطمینان تاکتیکی بر می خاست که انسان را بسیار به یاد روش لئین می اندازد . در میدان بزرگ جلوی تماشاخانه هانوی ، توده ای بزرگ و مهیج از مردم اجتماع کرده بودند . شعارهای برانگیز نده و شایعاتی مربوط به سوء قصدها انتشار یافت.

اعضای حکومت ، یکی از پس دیگری ، برایران تماشاخانه ظاهر شدند . هنگامی که جیاب با مشتهای افراد خته به جمیعت سلام داد ، سکوتی تهدید کننده حکمرانگردید . سپس مرد جنگی کوچک اندام از راه بلندگوهای بسیار تندر خود را رها ساخت : « ما برتر آن دیدیم مذاکره کنیم تا برای پیکار در راه آزادی کامل موقعیتی مساعد فراهم آوریم . اتحاد شوروی نیز در سال ۱۹۱۸ در « بروست لیتوفسک » پیمان صلحی امضا کرد تا از پیشوای آلمان جلوگیری کند و بتوانند ضمن آتش بس ارتش خود را دوباره بنا کند و مقام سیاسی خود را مستحکم سازد . آیا او به شکرانه این قرارداد صلح بسیار تو انا و نیرومند نشد ؟ »

این بی گمان ادعائی توأم باز هر خند بود ، اما تأثیر خود را کرد و توده مردم مهار شده بودند . اکنون می بایست آنان را برانگیخت و به دنبال خود کشاند . در اینجا بود که هوشی مین ، رهبر دیرینه حزب ، به ایوان آمد . این مرد کوچک ولا غر اندام با قامتی اندکی خمیده و موهانی که در مسیر باد می جنبد ، در کنار پرچمهای بزرگ سرخ با ستاره زرین حالتی تقریباً مسخره داشت . او بیست و چهار ساعت پیش در هانوی به عنوان خائن ، مأمور فرانسویها ، همدست آدمی مانند لوکلرک ویک

کمونیست که کشورش را به رفیقان فرانسویش فروخته است، در معرض دشنام قرار گرفته بود. اما اکنون موج تشویق و تحسینی بزرگ به سوی او به بالا می خاست. او با دودست جمعیت را به سکوت فراخواند و با صدای نازک آغاز سخن کرد: « ابن نشانه‌ای از هوشمندی است که انسان به جای پیکار گفتگو کند. اگر بتوان از راه به مذاکره با استقلال دست یافت، حتی اگر ۵ سال هم دوام داشته باشد، پس چرا باید ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ تن را قربانی کرد؟ من هوشی می‌بینم، همواره رهنمون شماردر راه آزادی بسوده‌ام. تمامی زندگیم را برای استقلال کشورمان پیکار کردم. شما نیک می‌دانید که من برتر آن می‌دانم که بمیرم تا کشورم را بفروشم. سوگند می‌خورم که شما را تفویخته‌ام.» ما از ایوان بسیار دورتر از آن بودیم که اشکهای اورابینیم؛ اما اشک در صدایش بود، و جمعیت به هیجان آمده بود.

بدین ترتیب قرارداد به طور قطعی تصویب شده بود...

دستگاه حزبی بیدرنگ مسیرش را تعیین کرد. کردار هائی که «تونگ بو» همان روز برای کادرها تصویب کرد، وزنه متقابل سخنانی بود که از ایوان تماشاخانه اداگردیده بود. «مبارزة ملت ما اینک به موازات مبارزة ملت فرانسه پیش می‌رود، همچنان که روزی به موازات پیکار ملت چین پیش رفت. دشمن اصلی ما حزب ارتیجاعی فرانسه است. ما باید بدون استثنا با فرانسوی‌های اصیل و صدیق همسکاری کنیم تا حتی الامکان بتوانیم یک جبهه دموکراتیک فرانسوی - ویتنامی تشکیل دهیم.» اینهارا هنوز نمی‌شد به توده مردم گفت. هنگامی که ویت‌مین کوشید این برنامه را تحقق بخشد، به جناح مخالفی توانا برخورد کرد

که از طرف «وین توی» مشاور، یعنی همان «بائودای»، سلطان سابق و آینده، بس رانگبخته می‌شد. او با آن که سن تنی را سالها بود خوب می‌شناخت، درمذاکرات باوی شرکت نجست. نمی‌خواست که فرانسه به جای او، با «سرخها» پیمان بندد. «مشاور عالی» حکومت هوشی مین نه تنها مذاکرات را تحریم کرد، بلکه پس از بستن پیمان بی‌درنگ به هنگ‌کنگ رفت.

در آنجا وین توی فربه به زودی زندگی توأم با عیش و طرب بسیار بیشتری را از آنچه در هانوی در حکومت ویتمین داشت، آغاز کرد. اقامت او در آنجا آنچنان توأم با تنوع و خوشگذرانی بود که به زودی همه روزنامه‌ها درستونهای مربوط به این نوع حوادث خود، گزارشش را می‌دادند. چند ماه پس از رفتن از هانوی، او نامه‌ای تنداز هوشی مین دریافت کرد که در آن چنین آمده بود: فراموش نکنید که نماینده ویتنام و تاریخ آن هستید. زندگی شما باید شایسته نامی که دارید باشد، و نیز شایسته میهن مشترک‌ها و استقلالی که سرانجام به دست آورده‌ایم ...»

در این روزهای نخست‌ماه مارس ۱۹۴۶ می‌باشد بر دودشواری بزرگ غلبه شود: یکی حرکت قوای لوکلرک که می‌توانست به نا‌آرامیها بینجامد؛ و دو دیگر مذاکرات «باز و دوستانه» که ضمن آن می‌باشد همه نکاتی که درمذاکرات ۶ مارس میهم مانده بود روشن شود یعنی آینده کوشین‌شین و شالوده فرانسه.

ورود نیروهای فرانسوی به پایتخت تونک‌کینک. آنجا که چهارده روز پیش همه سوگند خورده بودند که این نیروها را نابود کنند.

و برقراری تماس میان لوکلرک و رهبران کمونیست، به نحوی شگفت انجیز دوستانه برگزارشد. در وهله نخست آن فرانسویانی امنیت یافتند که یک سال تمام در نامنی زیسته بودند و در ۱۸ مارس لوکلرک را به هنگام ورود به شهر، شادباشی خاص گفتند. اما هنگامی که تانک‌ها، آذین بسته با پرچمهای فرانسوی و ویتنامی‌ها نیز رفتاری درست نشان دادند و از سخنان شادباش برنیاشفتد.

هنگامی که هوشی مین خبر مقدم خودرا با این سخنان آغاز کرد، ژنرال لوکلرک بدون گره برابر و افکنیدن و غریبدن، بدان گوش نداد: «من به عنوان رزمنده نهضت مقاومت ویتنام به شما به عنوان رزمنده بزرگ مقاومت فرانسه خیر مقدم می‌گویم ...»

در ساعت ۱۷ روز بعد، ژنرال لوکلرک، خندان از پلکان ویلای هوشی مین بالا رفت، دست به سوی او دراز کرد و با صدای بم و زمخشن گفت: «خوب، آقای نخست وزیر، اکنون با یکدیگر دوستیم.» و چند دقیقه بعد می‌شد شاهد این نجیب‌زاده اهل «پیکاردي» این ناسیونالیست و گلیست استوار بود که جام شامپاین در دست، در حالی که سن تنی در کنارش ایستاده بود، به صدای بلند از پاسخی می‌خندید که هوشی مین به او داده بود. و سپس لوکلرک آنچنان به صدای بلند شعارداد که گوئی در برابر قشونش ایستاده است:

«پاینده باد فرانسه و ویتنام در اتحادیه فرانسه!» در اتاق مجاور جیاپ در حضور فرانسوی‌هایی که در پیرامونش ایستاده بودند، به نجوا گفت: «اکنون باید به پیش برویم!» این سخن کاملاً دو پهلو بود، لکن آنروزها لحن دعوت به همکاری را داشت.

لحن گفت و شنودها چنان بود که پر زیدنست هوشی مین چند روز بعد در برابر یک روز نامه نگار فرانسوی چنین اظهار عقیده کرد: «لو کلرک؟ او مردی صدیق و استوار است، آدم نازنینی است. در شمار آن کسانی است که آدم همواره بامیل با آنها حرف می‌زند.» ژنرال نیز می‌خواست به نوبه خود ثابت کند که قصد دارد تا چه حد در این راه پیش رود. او بیدرنگ خواهان آن شد که دو سوم از محافظatan شخصیش از رزم‌مندگان ویتنامی جبهه تشکیل گردد و آنان را با سلاحهای نوساز مجهز کرد. هم‌می‌دانستند که دریاسالار «دارزان لیو» در سایگون، مذاکرات انجام شده به وسیله سن تنی و اقداماتی را که لو کلرک بدان دست یازیده بود، به غایت نابجا ممی‌دانست. او از شمال کشور کاملاً جدا مانده بود.

می‌گویند دریاسالار در گفتگوئی با سر فرمانده قوا کار را بدانجا کشاند که در مورد سیاست به کار بسته شده در هانوی، «مونیخ» را بخارط آورد. * اگر چه او بعد ها منکر این سخن شد، لکن گواههای که می‌توانند به صحت آن شهادت دهند، به کفایت وجود دارند. اما معنائی نداشت باقراردادی مخالفت شود که در پاریس و تمامی جهان با حسن استقبال روبرو شده بود و جمعیت ویتنام جنوبی نیز با سبک بالی از آن اطلاع یافته بود. بدین سان کمیسر عالی خود را از «قرارداد خوب» خشنود نشان داد و از این راه که خواست با هوشی مین دیدار کند، آرزوی شرکت در آن را کرد. لکن چون نمی‌خواست نزد دشمن دیروز خود برود و

* منظور امتیازاتی است که دالادیه و چمبرلن، نخست وزیران فرانسه و انگلیس، در مونیخ بهبیتر دادند. م

نیز حاضر نبود اورا در سایگون پذیرد ، پیشنهاد کرد که ملاقات بر کشتنی «امیل برتن» ، در خلیج شکوهمند «آلونگ» روی دهد.

در ۲۴ مارس سن تنی هوشی مین را با یک هواپیما به دیدار نماینده فرانسه در هندوچین آورد. عکسی از این دو مرد وجود دارد که طی پرواز برداشته شده است. هوشی مین در این عکس چهره شادمان میزبان ژنرال لو کلرک راندارد ، بلکه بیشتر به یک مذاکره کننده مشرق - زمینی می ماند که نقشه هائی آب زیر کاه در سر می پرورد . اما سن تنی ادعا می کند نخستین برخورد میان انقلابی و دریاسالار تقریباً صمیمانه بوده است. سپس آنان مدتی دراز تنها به عرشہ کشته رفتند.

به هر حال هوشی مین به شکرانه دخالت سن تنی و لو کلرک موفق شد که کنفرانس برای روشن کردن نکات مورد نزاع قرارداد ۱۶ مارس در پاریس تشکیل گردد . هوشی مین از دلربائی بزرگ پاریس یاد کرد و از خاطرات دوران اقامتش در آنجا قصه گفت و نیز از رؤیاهای رفیقان جوان آن روزیش - کوتاه سخن : او به شیوه ای درخشنان می فهمید که چگونه فرانسویها را خام کند . بدین سان مباحثات در چهارچوبی قرار داده شد که ویت مین می خواست در آن نقش خود را بازی کند . مجمع ملی فرانسه نیز بیدرنگ گروهی از نماینده کان مجلس ویتنام را به پاریس دعوت کرد و به غایت دوستانه از آنان استقبال کرد .

در آن اثنا کنفرانسی مقدماتی در «دالات» ، این منطقه کوهستانی ویلاقی در ویتنام جنوبی ، آغاز شد که در آن از تعیین موقعی مناسبات میان دو کشور سخن رفت و قرار بر این شد که ضمن آن نه کینه ورزیهای ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ نقشی بازی کند و نه مناسبات دوستانه ۱۸ مارس ۱۹۴۶

در کرانه دریاچه «دالات» نخست در اتفاقهای تنگ دیرستان و سپس در قصرزیبای «لانک بیان» بهمذاکره پرداختند . ریاست هیات نمایندگی ویتنام با «نگوین جیاپ» بود و ریاست هیات نمایندگی فرانسوی با پیرمسمر . جیاپ بعدها نتیجه این مذاکرات را «عدم توافق صمیمانه» قلمداد کرد . خاصه بر سر دونکه ناهمندانه بودند . نخستین این دونکه مناسبات میان دو کشور بود . هوشی مین و پیرامونیانش در عمارس دولت آزادی را در داخل فدراسیون هند و چین و اتحادیه فرانسه پذیرفته بودند - یعنی اتحاد دولت حاکم بربمنائی برابر . حال آن که اکثر نمایندگان فرانسه عقیده داشتند که از راه امضای قرارداد هانوی ، دولت جدید در فدراسیون هند و چین ، به اصطلاح مانند یک سنگ در داخل هرم جای دارد که از بالا تا پائین در فرمانروائی جمهوری فرانسه است . نکه دوم که بر سر آن توافقی به دست نیامد ، کوشین شین بود . به عقیده افراد ویت مین قرارداد شش مارس از این حیث فقط جنبه تشریفاتی داشت ، زیرا توده مردم به بداهت خواهان دولتی متحد و مستقل بودند ، حال آنکه طرف فرانسوی عقیده داشت که باید به اصطلاح گروگانی نگاهداشته شود تا دست کم خود مختاری ویتنام جنوبی به داشت آید . از این گذشته فرانسویها ادعا می کردند کوشین شین از حیث حقوقی منطقه فرانسه است و از این رونمی توان بدون موافقت پارلمان ، آنرا واگذار کرد .

یگانه تصادم جدی را در این کنفرانس جیاپ به وجود آورد ، آنهم به علت «نام بو» که با سخنانی شورانگیز از سر نوشت مردم ورزمندگان جنوب در برابر ارتقش فرانسه یاد کرد . این ضیب شد که مسمر فرانسوی نیز از صلحی سپتامبر ۱۹۲۵ و سرنوشت فرانسویان در حکومت هانوی

نامبرد که جیاپ وزیر کشور آن بود.

پیش از آن که اعضای هیأت نمایندگی از یکدیگر جسدآشوند، امکان پذیرش د که جیاپ و مسلم در باره برداشت‌های خود جداگانه پرسیده شوند. روشن بود که روح آشتی، آنچنان که در ۶ مارس حکمران بود، به گذشته تعلق داشت. لکن دست کم اراده‌ای برای توافق وجود داشت، و در مباحثات به همان اندازه که نقاط اصطکاک دیده‌می‌شد، ضرورت های مشترک نیز به چشم می‌خورد. هنگامی که یکی از روزنامه‌نگاران به اعتماد جیاپ به توافقی پایدار تردید کرد و سخنانی را به یادش آورد که اودر ۷ مارس در هانوی بر زبان رانده بود و از «برست لیتو فسک» یاد کرده بود، جیاپ بسیار شگفتی کرد و کوشید طرف صحبت خود را قانع کند که چیزهایی که در یک اجتماع توده‌ای گفته می‌شود، یک عضو حکومت را نسبت به هیچ چیزی معهد نمی‌سازد.

گفته شد که مذاکرات اصلی در فرانسه روی خواهد داد، و هوشی مین نمی‌بایست رهبر هیأت نمایندگی باشد، بلکه ریاست آن با فام وان دونگ خواهد بود، اما هوشی مین در این «اموریت حسن نیت» او را همراهی خواهد کرد. او در پاریس دوستانی داشت که می‌توانست روی آنها به همان اندازه حساب کند که روی رفیقان چیش؛ همچنین به لطف بیان خود نیز تکیه داشت تا بتواند در کنفرانس فضایی دوستانه پدید آورد. می‌خواست «در صورت ضرورت، در دوستان خود نیز شوق آشتی را برانگیزد.

او در آستانه سفر بایک سرخورده‌گی کوچک رو برو شد. «ماکس آندره»، یکی از مردان متنفذ سیاست فرانسه، که از طرف دوستش

پيدو به رياست هيأت نمايندگي فرانسه در كنفرانس آينده منصوب شده بود ، به هانوي آمد . «نگرین مانها» ، وزير سابق کابينه هوشی مين و مانند «آندره» کاتوليك ، رئيس آينده كنفرانس وهوشی مين را به ديدار يكديگر آورد . عموماً هو تأثيری بسيار بد از او گرفت . پس از

رفتن «آندره» پرسيد : «اين کيست؟»

- « يك کارمند سابق بانک ». .

- « تعجب نمی کنم . از قيافه اش پيدا است . با همچو آدمهائی

نمی توانيم راه درازی بسپاريم . »

فصل هشتم - میهمان

در ۱۹۴۶ء میں در هوائی بارانی به مقصد پاریس بر ہوا پیما نشد: ژنرال سالان کھدر بہ وجود آوردن پیمان سہم داشت، ہمراہ او بود۔ این رُست ماہرانہای بود کہ می بایست روح ۶ مارس را بے یاد آورد۔

غروب اول ژوئن آنان از فراز دمشق می گذشتند کہ مخابره شد دریا سالار داریان لیو ہمان روز در سایگون، جمهوری کوشین شین را بعنوان دولتی آزاد، با حکومت، پارلمان، ارتش و استقلال مالی اعلام داشته است۔ جمهوری جدید بہ فدراسیون ہندوچین و اتحادیہ فرانسہ تعلق داشت۔ این ہمان فرمولی بود کہ هوشی میں در ۶ مارس برای تمامی ویتنام بے دست آورده بود۔ اگرچہ در اعلامیہ آمده بود کہ این وضع منوط بدان شرط است کہ رفاندو می انجام گیرد۔ ہمچنان

که در قراردادشش مارس پیش‌بینی گردیده بود – لکن این قصد که همه را در برابر عمل انجام شده قرار دهنده و آینده «نام‌بُو» را در معرض تردید قرار دهنده، آنچنان آشکار بود که باستی هوشی مین را خرد کرده باشد . این دسیسه از آن‌رو بدتر بود که روز پس از حرکت او انجام گرفت و بیم آن می‌رفت که معاونانش در همان‌وی احتمالاً بدان پاسخی توأم با خشونت دهنده .

سپس هنگامی که دریافت هوایپما نخست به «بیاریتز» پرواز می‌کند و تا تشکیل حکومت جدید ناشی از انتخابات ۲ ژوئن در آنجا می‌ماند ، از خود پرسید که نکند دامی برایش گسترده‌اند و آبا اصولاً قرارداد ۶ مارس حکم مانوری را از طرف فرانسه نداشته است تا ویرا فریب‌دهند ؟

وی به ژان سن‌تنی که در فرودگاه بیاریتز به استقبالش رفت، به تلخکامی گفت که دلیلی برای اقامت خود در فرانسه نمی‌بیند ، و چاره‌ای جز باز گشت ندارد ، زیرا زمان مذاکرات سپری شده است . چنین می‌نمود که او بیشتر اندوهگین و سرخورده است تا خشمگین . سن‌تنی او را تسلی بخشید و اطمینان داد که تصمیم دریاسالار دارژان‌لیو فقط راه حلی وقت است ، زیرا رفراندوم حتماً روی خواهد داد . سن‌تنی گفت که در برابر درخواست صریح پاره‌ای از محافل کوهین شین تمکین شده است ، و رفراندوم نشان خواهد داد که این محافل به راستی روی مردم تأثیر داشته‌اند یانه .

صرانجام هوشی مین در «هتل دو باله» اقامت گزید . برای بازی‌افتن تعادل خود بزمانی دراز نیاز نیافت . از سر زمین «باسک» بسیار خوش

آمده بود . گوئی به مرخصی رفته است . با روستایان و ماهیگیران سخن می گفت (« زمین اینجا خوب است ، اما زمین ما هنوز بهتر است ، ولی جمعیت مازیاد است ... ») ، راه دریا را در پیش می گرفت و حتی به دیدار « لورد » نیز رفت . هنگامی که « شارل تیون » ، وزیر هوای پیمانی و عضو متند کمونیست فرانسه ، به « بیاریتز » آمد تا بیند که وضع مسکن میهمان چگونه است ، دریافت که هوشی مین دریک هتل درجه دوم که تعمیر شده بود به اصطلاح « زندانی » است ؟ لکن هوشی مین بهوی باتبسم پاسخ داد که « اقامتگاههای بدرتر » از این هتل داشته است .

در ۲۲ ژوئن سرانجام سن تنی و هوشی مین « بیاریتز » را ترک گفتند و به پاریس رفتند ، آنجا که حکومت جدید به نخست وزیری بیدو تشکیل شده بود . سن تنی می نویسد : « در ساعت ۱۶ به آسمان پاریس رسیدیم . فرودگاه لو بورژه از انسانها سیاه بود . ماریوس موته ، وزیر ماورای بخار فرانسه ، از طرف حکومت به استقبال آمد و تعدادی بزرگ از نظامیان و غیر نظامیان اورا همراهی می کردند . فرودگاه را با پرچمهای فرانسوی و ویتنامی آذین بسته بودند . به میهمان نگریستم . چهره اش خاکستری بود . چشمانش می درخشید . با آنکه می خواست چیزی بهمن بگوید ، سخنی بر زبان نیاورد . هنگامی که هوای پیما ایستاد ، بازو هایم را گرفت و گفت : نزد من بمانید ، چقدر آدم در اینجا از دحام کرده است ! »

ژاک دومن ، رئیس تشریفات ، از رسیدن هوشی مین رسمآ چنین روایت می کند : « فرود در لو بورژه برای اداره تشریفات یک ماجراجی راستین بود . هنگامی که همه چیز به خیر گذشت و رئیس جدید دولت

سرانجام به انواع نشست و با یک اسکورت مرکب از ۱۶ موتور سیکلت سوار دور شد، مانع می‌گشت به راحتی کشیدیم. کسی چه می‌دانست، هر پیشامدی امکان‌پذیر بود. هوشی مین آشکارا نقش مهاتما گاندی را بازی می‌کند و سوای این، نقشی دوگانه نیز دارد. از خود می‌پرسند که او معاشات خواهد کرد یا آنکه فقط تاکتیک به تعویق افکندن را پیشه‌خواهد کرد. متعصب ترین طرفدارانش ویتنامی‌های مقیم فرانسه‌اند که از مشکلات کشور خود خبری ندارند و همچنین از عدم این امکان برای هوشی مین که بر تونگ‌کینگ حکومت کند. و آنگهی حزب کمونیست نیز آنان را بر می‌انگیزد. این دیدار عاقبت خوشی ندارد. «در میان کسانی که به استقبال هوشی مین رفتند، «بل‌ریوه» نیز بود - یک نماینده سوسیالیست و رئیس مؤسسه مردم‌نگاری، یک خدا استعمار شیفته باعلاقه بسیار به ویتنام. آن دو یکدیگر را در آغوش گرفتند. ریوه گفت: «بین رفیقان...» هوشی مین صحبت‌ش را برید و گفت. «ریوه هزیز، تو می‌دانی که من به بین الملل سوم تعلق دارم» و افزود «من حاضرم با مردانی مثل تو بیدرنگ پیمان صلح بیندم.» او سپس در پاریس با مردان جناح چپ حزب سوسیالیست بیشتر معاشرت می‌کرد تا با رهبران حزب کمونیست. به «ژانرو»، یکی از متفنگ‌ترین مردان اقلیت چپ، گفت: «من با شما آسانتر به تفاهم می‌رسم تابا آنها.»

هوشی مین در «هتل رویال هونسو» اقامت گزید که آن را به اصطلاح به صورت سفارتخانه‌ای درآورده بود. در آنجا بود که میهمانان بسیاری را بحضور پذیرفت، از جمله «فرحیت عباس» رازیرا از صمیم قلب خواهان رهائی جهانگیر همه اقوام استعمار زده بود.

بن‌گوریون نیز به دیدارش رفت که آن روزها هنوز ریاست یکی از آژانس‌های یهود را داشت. اما «پل برنار»، بانکدار بزرگ نیز از جمله کسانی بود که بدیدار هوشی می‌ین رفند.

اما چنان نبود که همه میهمانان به قصد اظهار ادب و ارادت به نزد او می‌آمدند. بسیاری از ویتنامی‌ها سرخوردشده بودند و «نامه‌ای سوگشاده به رفیق آی کوئوک منتشر کردند که او را سخت متأثر ساخت، زیرا در این نامه چنین آمده بود: «ما آخرین آن یک مشت آدمهای هستیم که خود شما در سال ۱۹۲۵ تربیت کردیم. ما آن روزها اندیشه‌های شمارا با ولع مکبدیم، زیرا در شما نماینده جوانان کارگر ویتنام را می‌دیدیم. به اندیشه‌مان خطور نمی‌کرد که پس از پیمان ۸ مارس * باید همه‌آمیدهای خود را رها کنیم. شما این قرارداد را امضا کرده‌اید، برای آن که خود مختاری به دست آورید نه استقلال. به همان اندازه که تا هنگامی که نامتان را در گرو اندیشه‌های بزرگ انقلابی کذاشت بودید، به شما اعتقاد داشتیم، به همان اندازه اینک سرخورد و تلخکامیم، زیرا گزینش شما به عنوان پیشاهنگ، یک گزینش بدیبد.

لکن توده مردم ویتنام فقط به طور گفرا امید خود را از دست می‌دهد. خلق ویتنام راهی را ادامه خواهد داد که شما نتوانستید تا پایان پیمائید».

هوشی می‌ین می‌خواست با امضا کنندگان این نامه توأم با خشم، گفتگو کند. آیا می‌خواست آنان را قانع کند که مسأله فقط بر سرمانوری فریبد هنده دربرابر فرانسه است؟ هنگامی که بعدها در این باره از یکی

* منظور همان پیمان ۸ مارس است

از امضا کنندگان آن نامه سؤال شد، وی پاسخ داد: «ابداً نه! او کوشید مارا قانع کند که باوضع آشته وضع کنونی ویتنام، فرانسه بهترین طرف ممکن است؛ و سیاست او برای کشور کم خرجترین سیاستهاست. زیرا مهمترین امر اکنون تجدیدبناست. مرا تقریباً قانع کرد. از آن پس بermen روشن شد که حق داشته است.»

در ۲۵ژوئن هوشی مین در هتل نامبرده یک میهمانی داد که در آن به هریک از خانمهای حاضر یک گل هدیه کرد. خبرگزار «موند» او را «مهربان و راستگو» یافت، «عیناً یک ماندارین کوچک.» در ۱۳ژوئیه هوشی مین دریک کنفرانس مطبوعاتی گفت: «من همواره در زیر زمین زندگی کرده‌ام، و در ۲۰ اوت ۱۹۴۵ بود که در انظار ظاهر شدم.» وقتی ازاو پرسیده شد که آیا در زندان بوده است و برای چه مدت، پاسخ گفت: «بله، همه‌جا من در زندان بودم، و زمان در زندان همواره طولانی است.»

садگی شوخ طباعه او، مهربانی او، حرکات خود انگیخته، نگاه ساده دلانه، درخشش روحی، قیافه تقریباً مسخره، نوع لباس پوشیدن - کوتاه‌سخن، همه‌چیز او برای پاریسی‌ها خوشایند بود؛ آنهم فقط برای آنان که اهل پاریس «او» بودند که وی سابقاً می‌شناخت، مردم آن نواحی که او در آن حکومت داشت، بلکه جماعتی نیز که او سراسر زندگیش را علیه آن پیکار کرده بود: آری، طبقه حاکم فرانسه نیز اورا دلپسند یافت.

دانیل گرن، یک ضد استعمار خدشه ناپذیر، درباره او نوشت: «من دریک گاردن پارتی در با غگل سرخ، فرصت آنرا یافتم که هوشی مین

را با چهره درخشان و گدازانش ببینم که تازه مجمع ژنرال‌های شسته‌رفته را ترک گفته بود تا آقای «فرانسیسک گی» را در آغوش گیرد؛ این تظاهر به دوستی، مبالغه آمیز و ناآرام کننده بود، و یک محظوظ نامعلوم برهمه چیره شد. اما باید دانست که هوشی مین و «گرن» پیش از آن گفتگوئی داشتند که «گرن» درباره آن چنین می‌نویسد: «شادمانی من از این که تو انستم در جشن رهائی کشورش شرکت داشته باشم، کدورت یافت، آنهم نه به علت اختلافات مردمی، بلکه نیز به خاطر یادی از «تاتو تهو»، مشاور شهری سابق سایگون که استالینیست‌های متعصب پیرامون هوشی مین او را به علت «تروتسکیسم»، تازه به قتل رسانده بودند. هوشی مین با حرکتی نهانی از ریا گفت: «او یک میهن پرست بزرگ بود،» و سپس با صدائی محکم افزود: «همه آن کسانی که از خطی که من تعیین کرده‌ام عدول کنند، در هم شکسته می‌شوند.» هر کس که می‌خواهد شخصی مانند هوشی مین را تماماً بفهمد، باید این سخنان را به خاطر بیاورد، خاصه آن که این جمله هنگامی بیان شد که هوشی مین می‌خواست افکار فرانسویها را به خود جلب کند و در برابر بکی از متنفذترین اعضای جناح چپ اظهار نظر می‌کرد.

از حیث «روابط عمومی» نیز سفر هوشی مین توأم با کامیابی بود. از تماسهای رسمی که گرفت می‌توانست راضی باشد. نخستین دیدار او با بیدو نخست وزیر جدید، در ۲ ژوئیه در فضائی کامل توأم با ادب روی داد. بیدو که در محافل خصوصی کتمان نمی‌کرد که از انقلابی دیرینه بسیار بدش می‌آید، در سخنرانی خود گفت: «ما صادقاً نه بایکدیگر همکاری خواهیم کرد، بدرقه راه ما بک انساندوستی مشترک و ریشه‌داری

است که کنفوسیوس و فلاسفه غرب در آن همداستانند، تابتوانیم شکل تازه‌ای از مناسبات میان انسانهای پدید آوریم که آزادند و در برابر یکدیگر متعهد.» و در ۱۳ ژوئیه پرزیدنت جمهوری دموکراتیک ویتنام تاج گلی بر قبر سر بازگشانم نهاد. بدین ترتیب او حکم یک شخصیت رسمی و میهمان فرانسه را یافت.

هنگامی که نگوین آی کوتولک سابق در کنار «آرکدو تریومف» (طاق نصرت) ایستاده بود دویادر ۱۴ ژوئیه در رژه بزرگ شرکت جست، می‌توان تصور کرد که چه می‌اندیشد.

«دومن»، رئیس تشریفات، با آمیزه‌ای از کنجکاوی شغلی و یک نوع احساس اشمیاز، درباره این رژه گزارش می‌دهد: «ما می‌باشت در فکر میهمان رسمی باشیم. پیری، او را آرامتر کرده بود و مهربانی بالوده اورا هنوز ظرفیتر ساخته بود. او خود را طبیعی جلوه می‌داد و تا حدی نیز بدون وقار نبود. در آن ۱۴ ژوئیه او برای من دغدغه‌هایی به وجود آورده بود، آنهم هنگامی که ناگزیر شدم جای رسمی اورادرا ایوان تعیین کنم. بیدو نمی‌خواست که او در کنارش بنشیند، اما عمده اصرار داشت که در کنار نخست وزیر باشد. من می‌باشد دقیقاً جای صندلی اورا معین کنم. «تورز» و «تبون»، وزیران، کمونیست، حسابی ناراضی بودند...» و چند روز بعد رئیس تشریفات اظهار نظری می‌کند که در آن استوپیسم غلبه ناپذیر ظاهر می‌گردد:

«ما در محفلی کوچک با هوشی مین غذا می‌خوردیم. شکفتا که این مرد خود آموخته چه خوب می‌فهمد چگونه سخنانش را ادا کند، اندیشه‌هایش را بیان دارد و به مقاصد خود نمود اعتدال و ادب بدهد.

حاضران بعضًا دستپاچه بودند و بعضًا فریفته و سبکسر. اما او نقش یک فرزانه تیز حواس را بازی می‌کرد. اگر او می‌تواند چیزی بیش از حد امکان به دست آورد، حتی الامکان آنچه را که ناممکن است می‌طلبد، حال آن که این امر ناممکن بدترین چیزها هم نیست .

همچنان که گفتیم هوشی مین در آن زمان با زعماً کمونیست در فرانسه تماسی به نسبت کم داشت. انسان از خود می‌برسد که آیامی خواست طی مذاکرات از خراب کردن خود بپرهیزد تا محافل محافظه کار و کاتولیک موضعی مخالف ویتنام نگیرند، و یا آن که از این سرخورده بود که می‌دید کمونیست‌های فرانسه شناختی متوسط از سیاست آسیائی دارند. شاید او سخنان موریس تورز، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه را به خاطر می‌آورد که در بهار گذشته به ژنرال «نگوین وان یو آن» گفته بود: «آرزوی آن‌دارم که پرچم فرانسه را در همه کشورهای اتحادیه فرانسه درحال اهتزاز ببینم. من میل ندارم به عنوان لغو کننده تملکات فرانسه در هندوچین تلقی شوم.» به هر حال یکی از اعضای هیأت نمایندگی ویتنام پس از بازگشت به هانوی گفت که حزب کمونیست فرانسه در مسائل ماورای بخار موضعی روشن ندارد.

باری مناسبات کمونیست‌های ویتنام بارفیقان فرانسویشان بفرنج بود. کمونیست‌های فرانسه همکاری حزب کمونیست هندوچین را با تروتسکیست‌هادرسال ۱۹۳۵، نادرست داوری کردند و سپس ازانحلال حزب کمونیست هندوچین در سال ۱۹۴۵ به غایت نادلخواه غافلگیر شدند. هوشی مین این قضیه را چنین توضیح می‌داد که حزب، اگر می‌خواست باقی بماند، باید به علت آن که نیروهای کومین تانگ هندوچین را اشغال کرده بودند، منحل می‌شد. سپس رفیقان فرانسوی به همین توضیح راضی شدند.

در حقیقت کمونیست‌های فرانسه زندانی استراتژی ملی در کشور مادر بودند و خود نمی‌دانستند که در مورد مستعمرات چه راهی را باید پیش گیرند.

هوشی مین بایکی از «رفیقان همراه» کمونیست‌ها، کمبس ساق جمهوری در شهر مارسی، «ریمون اوبراک» که زنش «لوسی» نماینده مجلس بود، روابط صمیمانه‌ای داشت. هنگامی که این زوج روزی در ضیافتی دید و از آنان شنید که در یک روستا منزل دارند، پرسید که آیا می‌تواند درخانه آنان اقامت گزیند، زیرا شهر بسیار شلوغ و پرسرو صداست. سپس در اواسط ماه‌آوت به همراه یازده همکارش به ویلای «اوبراک» کوچ کرد و تا ۱۵ سپتامبر، روز حركتش در آنجا ماند. همواره به هنگام دمیدن روز از خواب بر می‌خاست و به شبیه ویتنامی حتی الامکان ناراحت بر سرگی می‌نشست و سه ساعت تمام روزنامه‌های پاریس را می‌خواند. بعد، پیش از آن که به پاریس برود، انسانهای بسیاری را به حضور می‌پذیرفت.

در آن اثناکنفر افس فرانسه و ویتنام در «فونتنبلو» دیگر باشکست روبرو شده بود. همان انتخاب «فونتن بلو» به عنوان محل کنفرانس، ویتنامی‌هارا بدخلق کرده بود. محل کنفرانس از پاریس بسیار دور بود و محیط خارجی همه‌چیز بود مگر دوستانه. ترکیب هیأت نمایندگی فرانسه که عبارت از کارشناسان بود (به استثنای ماکس آندره که هوشی مین در همان‌هانوی ازاو بدش آمد) به هیچ وجه در خور یک کنفرانس بین‌المللی نبود، زیرا از طرف فرانسوی‌ها حتی یک سیاستمدار هم در آن شرکت نداشت.

حتی حزب کمونیست فرانسه نیز یک نماینده درجه دوم به کنفرانس فرستاده بود . بدین ترتیب برای همراهان هوشی میان چنان بود که گوئی پاریس قصد دارد بدانان فخر بفروشد ، و این برای و یتنامی‌ها از حیث روانی حکم ضربه‌ای جراحت آور را داشت.

جزیان از این‌هم بدتر بود ، زیرا اختلاف بزرگ موضع اساسی دو طرف پس از «دالات» کمتر نشده بود . در حالی که نمایندگان هانزوی مدام می‌کوشیدند مناسبات فرانسه و ویتنام را براساس حقوق بین‌الملل تعیین کنند ، فرانسویها می‌خواستند این مناسبات را برپایه حقوق فرانسه نگاهدارند . مسئله برای یک طرف بر سر استقلالی بود پیوند خورده با یک پیمان و با یک اتحادیه ، و برای طرف دیگر بر سر خود مختاری در داخل بلوك فرانسه که به عنوان یگانه مرجع حاکم بتواند به اصطلاح ریش و قیچی را در دست داشته باشد.

براین عدم توافق اصولی ، مسئله کوشین شین نیز افزوده می‌شد و یک تلحکامی ناگهانی پدید آورده بود و فضای مذاکرات را سنگینتر می‌کرد . نه تنها کوشین شین در اعلامیه اول ژوئن سایگون به عنوان یک جمهوری خود مختار اعلام شده بود ، بلکه نیروهای فرانسوی دشت «موئی» رانیز اشغال کرده بودند . در یاسالار دارژان لیو که احتلال در مذاکرات برایش بس نبود ، در برابر فشار قشر حاکم در سایگون تمکین کرد و تشکیل کنفرانس را در اول اوت در «دالات» اعلام داشت که هدف آن تعیین مکان کامبوج ، لائوس و خود کوشین شین در داخل فدراسیون هندوچین بود . در چنین شرایطی ناگزیر این سؤال پیش می‌آمد که اصولاً رفراندومی روی خواهد داد؟

هاقبت بیواسطه این ابتکار در یاسالار ، قطع گفتگوهای فونتن بلو

بود . به راستی نیز چنین می‌نمود که نمایندگان حکومت آن روزی فرانسه نفهمیده‌اند که هوشی مین و دوستانش آماده‌اند تا در صورت دست یافتن به اتحادویتنام ، محدودیتهای بسیاری را از جایز استقلال بپذیرند. آنان حاضر بودند در مقابل اتحاد شتابزده مناطق ویتنام موقتاً از حاکمیت چشم بپوشند. (عین همین مسئله در سال ۱۹۵۸ نیز بین پاریس و مناطق آفریقائی وجود داشت ، و نتیجه آن قطع رابطه فرانسه و گینه بود). هوشی مین مدام اعلامیه صادر می‌کرد - اعلامیه هائی گاه آشتی جویانه و گاه شدید.

در ۱۲ زوئیه اعلام کرد که تصمیم دارد مانع از آن گردد که فدراسیون هندوچین به صورت یک استان پنهانی درآید . لکن در ۱۵ زوئیه به روزنامه «فران‌تیرور» گفت :

«من آمده‌ام آشتی کنم ، و قصد ندارم با دستهای خالی به هانوی باز گردم . می‌خواهم با فرانسه باز گردم ، یعنی می‌خواهم با نتایجی ملموس ، با اطمینان به همکاری که آرزوی هر دوی ماست ، به خانه بروم .»

چند روز بعد به هانوی ، آنجاکه می‌باشد در ۲ دسامبر سال روز انقلاب و اعلامیه استقلال جشن گرفته شود ، چنین تلگراف کرد :

«جشنها نباید خصلتی غیر دوستانه در برابر فرانسه داشته باشد » و هنگامی که در فوتن بلو مطمئن بودند که فرانس شکست خورده است ، او در برابر یک نماینده خبرگزاری آسوشیتدپرس ، در ۱۱ سپتامبر ، اظهار عقیده کرد

«بین ما هیچ ناهمداستانی وجود ندارد . تناقضاتی که مداریم ، در هر خانواده‌ای پیش می‌آید .»

حتی هنگامی که هیأت نمایندگی ویتنام پاریس را ترک کرده بود، ضمن اعلامیه‌ای براین نکته تکیه کرد که تصمیم براین است با نمایندگان فرانسه قراردادهای جزئی درباره برخی مسائل بینند و در عمل ثابت کند که قصد دارد با فرانسه از در تفاهم و همکاری در آید. هوشی مین می خواست کاری بیشتر از فقط بیان حسن نیت انجام دهد. می خواست «معجزه ماه مارس» را به باری یک متن الحقیقی ادامه دهد. تقریباً هر روز به سراغ ماریوس موته، و زیر مستعمرات فرانسه می رفت و کوششهای او را پیش از ۱۹۱۴ در مورد هندوچینی‌های محکوم یا متهم - مانند خودش و دوستش «فان چوتین» - به یادش می آورد. در آن روزها موته یک وکیل دادگستری جوان و دوست «زان ژورس» بود و نمی پنداشت که روزی وزیر مستعمرات شود. هوشی مین به او می گفت: «شما قدری بیترین دوست من در فرانسه هستید.»

رهبر ویتنام آشکارا کوشش داشت تعابیل خود را به همکاری از راه توافقی رسمی ثابت کند، می خواست موفقیتی باز برای خود به ثبت برساند و در برابر افکار عمومی به تثبیت سیاست مارس خود پیردازد. به کرات می گفت: «نگذارید بادستهای خالی به خانه باز گردم، مرا در برابر افراطیها مجہز کنید.» لکن آنقدر مو شکاف بود و در جزئیات آنچنان خوده گیر که اغلب هم سخنان خود را به نو میدی می کشاند. وزیر مستعمرات پس از مباحثاتی اینچنین دراز با هوشی مین، تقریباً از پادر آمده بود.

روزهای ۱۳ و ۱۴ سپتامبر سرشار از چنین مذاکرات بیکرانه‌ای بود. موته در عصر ۱۴ سپتامبر کاملاً مایوس به خانه رفت. نیمه شب

هوشی مین به او تلفن کرد: «من گمانمی کنم که اکنون تقریباً به توافق رسیده‌ایم. فقط پاره‌ای مسائل جزئی است که باید روبراه شود. خواهش می‌کنممنتظر من باشید.» موته به راستی میل نداشت که تمامی گفتگوها را یک بار دیگر آغاز کند؛ اما گفت: «پس تا فردا» و گوشی تلفن را زمین گذاشت. یک ساعت بعد باز تلفن زنگ زد: «من دارم برای امضامی آمده‌ام.» نیمه شب، و زیر مستعمرات باپژاوه، در گزار هوشی مین بر تختخواب نشسته، زیر نگاه یک مجسمه کوچک بود و یک نگاهبان ویت مین که با هوشی مین آمده بود، ورقه‌ای را امضای کرد که آن را رسماً «همزیستی ۱۴ سپتامبر» نام نهادند. محتوای ورقه در خطوط‌دلی با قرار داد ما مارس تطابق داشت. فضمانهای علقه‌های فرانسه در شمال تعیین شده بود و در آن آمده بود که به آزادیهای دموکراتیک در کوشین‌شین احترام گذارده خواهد شد. از این‌گذشته پایان خصوصمنهادر جنوب نیز پیش بینی شده بود که هر دو طرف را بدان ملزم می‌کرد. بدین ترتیب پیوند مذاکرات نگسته بود. این قصد هوشی مین بود؟ اما او در پاره‌ای نکات دست به معاشات زده بود که برایش حکم خطر کردن را داشت. زیرا بر اثر گامهایی که دارژان لیو در سایگون برداشته بود، وضع در ویتنام تغییر بسیار کرده بود. این اقدامات دریا سالار برای بسیاری از مخالفان سیاست تفاهم، درهانوی به سادگی حکم عوام فربی آشکار را داشت که هوشی مین بسیار با حسن نیت قربانی آن شده بود.

پس از سه ماه اقامت در فرانسه، رئیس دولت ویتمام در ۱۹ سپتامبر در «تلون» بر کشتی کوچک دوفون دور روی نشست. می‌گویند

که او بیمزده بود و یقین داشت با امضای ورقه همزیستی شهرت خود را خدشهدار ساخته و خودکشی سیاسی کرده است . لکن ناخدای کشتی می گوید هوشی مین طی سفر چهار هفته‌ای مدام شادمان بود و هنگام صرف غذاسر میزدرباره چیزهای مختلف بحث می کرد و حتی با طرح سوالهایی درباره وجود خدا سر به سرکشیش کشتی می گذاشت . طبق این روایت ، او اصلاً مایوس نبود ، بلکه تأثیر مردی را می گذاشت که به امر خود کاملاً مطمئن است .

چون دارزان لیو ، کمیسر عالی ، اظهار تمایل کرده بود که هوشی مین را در سفر باز گشت ببیند ، توافق شد که این دیدار در خلیج کامران در ساحل انام روی دهد . در ۱۸ اکتبر تقریباً ۲۵ روزنامه‌نگار در کشتی سو فرن گرد آمده شاهد نزدیک شدن کشتی حامل هوشی مین بودند . در عرض این کشتی نیمرخی لاغر به چشم می خورد ؛ این عمو هو بود . قیافه همیشگی را داشت : موهای خاکستری ، کت چروک خورده و صندل . دو مرد بیش از دو ساعت را در اتاق افسران کشتی سو فرن گذراندند . سپس روزنامه‌نگاران حاضر خوانده شدند ، و در زیر نگاه مراقب دریا سالار که با پیشانی چین خورده و لبهای به هم فشرده در آنجانشسته بود ، هوشی مین ، تقریباً خندان ، با ساده لوحانه‌ترین قیافه به جهانیان اعلام داشت : « دریا سالار و من عقیده داریم که مطبوعات سایگون و هانوی بسیار لحن شدیدی دارند ، هم مطبوعات فرانسوی و هم مطبوعات ویتنامی . البته که نمی‌توان مدام به یکدیگر چیزهای نوازش آمیز گفت ، اما چرا باید فوراً به هم دشنام داد ؟ دوستان من ، و نیز شما ، سهمی در این خواهید داشت که مردم

دوباره آرام شوند... » سپس افزود که از عملیات تروریستی که در جنوب روی داده است، متأسف است؛ لکن اگر به اصول همزیستی ۱۴ سپتامبر صادقاً نه عمل شود، آنگاه این در تدارک کنفرانسی که برای زانویه آینده پیش بینی شده است، سهمی بسزا خواهد داشت.

سپس دریا سالار برای نخستین بار تبسمی کرد و گفت: « من عقیده دارم که گام نخست در راه تفاهم متقابل برداشته شده است. » آنگاه چیزی روی داد که هیچکس انتظارش رانداشت: هوشی مین به سوی کمبیر عالی برو گشت، او را در آغوش گرفت و بوسید. می باشد قیافه دریا سالار را در آن موقع می دیدی... .

هنگامی که ما غروب با هواییمای آب پیمای دریا سالار به سایگون باز گشتم، ترازنانه این دیدار را در افکنیدیم. برای آن که موضع دارزان لیو را بفهمم، به نزد یکی از نزدیکترین همکارانش رفتم و از او پرسیدم که دریا سالار می پندارد در این دیدار با چه کسی رو برو شده باشد؛ با ناسیونالیسم ویتنامی، با انقلاب آسیائی، با اقوام برده شده مستعمرات یا با کمونیسم؟

به من بیدرنگ پاسخ داده شد: « بدیهی است که با کمونیسم »

سپس برای هوشی مین ساعت ناخوشایند باز گشت به خانه فرا رسید. او می دانست که هنوز هم بیشتر از ۶ مارس در اعلامیه های مخالفان و حتی در صفحه خودی به عنوان ویت گیان (خائن) قلمدادش خواهند کرد. لکن خود را برای مقابله با همه چیز آماده کرده بود، و در تاریخ چه این آزمون برای به هم آوردن شورشیان و استعمارگران از راه یک

« انقلاب مهر بانانه »، این ساعات بازگشت او در شمار هیجان آمیزترین ساعاتی خواهد بود که بیشک در افزایش شهرتش سهمی داشتند. وانگهی اعلامیه ۲۳ اکتبر او خطاب به خلق، از جمله بارزترین اسناد است.

« هم میهنان! من از ماموریتم به شما گزارش می‌دهم. حکومت فرانسه با تمامی تشریفات از من استقبال کرد. ملت فرانسه که با ما همدردی صادقانه‌ای دارد، خود را به غایت صمیمی نشان داد. من از این بابت به نام همه شما سپاسگزاری کردم. من به این قصد به پاریس رفتم که مسائل استقلال و اتحاد دوباره ویتنام را رو برآه کنم. وضع کنونی در فرانسه هنوز اجازه نمی‌دهد که این هر دو مسأله رو برآه گردد. پس باید صبور کرد.

طی اقامت در فرانسه، هیأت نمایندگی و من در فشن ملی ویتنام را نشان دادیم و نظر عمومی را به مسئله ویتنام جلب کردیم. مادر میان فرانسویان افراد بسیاری را به عنوان دوستان ویتنام به دست آوردم.

فواینهای فرانسه نسبت به ماحسن نیت بسیار دارند. مانیز باید بدانان حسن نیت نشان دهیم. باید خود را در برابر نظامیان، مؤدب، و در برابر اتباع فرانسوی آشنا خواه بنمایم. جهان باید دریابد که ما مردمی متمندیم.

در «نام بُو» زیروهای فرانسوی و ویتنامی باید به خصوصیات پایان دهند. هیچ نوع کینستانی نباید دیده شود و با گمه راهان باید مشاشات کرد. هر کس میهنپرست است، اما پیش می‌آید که خرد هیئت‌ها موجب فراموش کردن و ظایف بزرگ شود. آنان که به بیراهه‌ها رفتند راه

خود را به سوی مابازخواهند یافت. با اینان نباید به خشونت رفتار کرد.»
یک فرانسوی که در هایفونگ با هوشی می دیدار کرد و سپس تمامی روزرا در کنار او گذارند، گزارش می دهد: «در هایفونگ مردم چون دیوانگان بودند. من هرگز همچو چیزی ندیده بودم. هنگامی که هوشی می از کشتی بیاده شد، از مردمی که از دحام کرده بودند خواست که سرود مارسیز بخوانند. اروپائی - آسیاییهای کوچک را در صفحه نخست قرار داده بودند تابه‌ی خوشامد بگویند.

سپس پیماش صد کیلومتر راه با قطار از هایفونگ به هانوی، ۱۲ ساعت طول کشید. در هر پانصد متر قطار در وسط بیابان نگاه می داشت، و روستاییان برای سلام دادن به او به شتاب می آمدند. توصیف پذیرنبود.

هوشی میں سالخورده با ماکاملا آرام سرگرم گفت و شنود بود، چنان که گوئی اصلا حادنه‌ای روی نداده است. من هرگز کسی را ندیده بودم که اینچنین به خود مسلط باشد. هنگامی که قطار می ایستاد، او به صوی پنجره می رفت، دستمالی قرمزا زجیب بیرون می کشید و اشگهاش را پاک می کرد. چه کمدين باشکوهی بود! (چند روز بعد من خودم او را در هانوی دیدم که کمی همانندی را بازی کرد، آنهم هنگامی که يك سخنران که از جنوب کشور آمده بود، گزارش داد که استعمار گران فرانسوی با او چه بد رفتاری کرده‌اند. هوشی میں در کنار جیاپ در برابر شنو ندگان نشسته بود. دوباره دستمال قرمیش را گرفت و از فرط خلجان گریست ...) و انگهی من اطمینان دارم که او آن روزها معتقد بود و باور داشت که می توان با فرانسوی‌ها کنار آمد. هنگام مسافرت با راه آهن

این رابه مامی گفت . » شبانگاه درهانوی با استقبال گرم مردم رو بروشد و یک بار دیگر به دوستی فرانسه و ویتنام درود فرستاد . اما در کنفرانس مطبوعاتی که به دنبال آن برگزار گردید ، پیدا بود که او از امری دشوار دفاع می کند . چنین می نمود که استدلالهایش بیشتر جنبه تدافعی دارد ، و اعتمادش خدشه برداشته بود . به راستی نیز به هنگام بازگشت ، در داخل حوزه سیاسی حزب با فضای آمیخته با انتقاد و بدینی رو بروشده بود ، بهترین همکارانش ، جیاپ و دونگ ، عمیقاً سرخورده بازگشته بودند ، یکی از دلالت و دیگری از فونتن بلو . از اکنون جیاپ به عنوان یکی از سخنگویان «موج سخت» به شمار می آمد . طی غیاب رهبر حزب ، او حکم می راند و سه ماه بود که چنان رفتار می کرد که گونی فاجعه را اجتناب ناپذیر می داند – فاجعه ای که او خود را برای مقابله با آن به دقت آماده گرده بود .

با وجود این ، مناسبات ژنرال آینده و نماینده گان فرانسه درهانوی اصلاح بند نبود . فرانخوانده شدن ژنرال لولکرک در ماه ژویه ، ویتنامی ها و خاصه جیاپ را نا آرام کرده بود ، زیرا به لولکرک اعتماد داشتند . ژنرال والوی ، جانشین او ، اعلام کرد « قرادادها و پیمانهارا باید صادقانه اجرا کرد . و همه کسانی که قصد تغیریب دارند ، چه استعمار گران آشکار و چه پنهان ، باید از میدان رانده شوند . » فقط این سؤال مطرح بود که آیا او به راستی متناسب با این کلمات رفتار می کند .

و یک مرد دیگر نیز ویتنام را ترک گفت : ژان سن تنی که تکلیفی رابه بر عهده اش گذاشته بودند ، فیصله یافته تلقی می کرد . او به عنوان یک مرد ساده بدون مقام نمی توانست پس از جنگ ، مدام منصب دولتی خود را

نگاهدارد و به همین دلیل در پاریس استعفایش را تقدیم کرد که البته تماماً پذیرفته نشد.

به عنوان راه حل موقت برای اونه جانشین که معاون تعیین کردند.

نخستین اینان، سرهنگ کربن و جانشین او زنرال موپیر، مدام حسن بیت خود را برای تفاهم ثابت می کردند. آنان حتی ناهگاه ازویت مین در برابر ناسیونالیست‌ها حمایت می کردند و از این راه شدیدترین انتقادهار از طرف کارمندان و اطرافیان دریاسالار دارژان لیو بر می انگیختند. در عوض، کمیسیون‌های مختلف ویتنامی - فرانسوی بسیار خوب و کامیاب کار می کردند.

«ژی.ه.رو» در مارس ۱۹۵۰ در نشریه تان مدرن درباره دیدار هوشی مین ازارگ هانوی، آنجاکه او خود به عنوان سرباز فرانسوی، در برابر هبران کمونیست‌ها اسلحه به نمایش گذاشده بود، می‌نویسد: «بدینی متناظر نخستین ازین رفتہ بود».

اما، همچنان که یکی از همکاران کمیسر عالی گفت، بسیاری کسان سوگند خورده بودند نشان‌دهند که پیمانها چیزی نیست مگر «یک مانور خطرناک و فریب‌دهنده که موجب خواهد شد دشمنی بی‌رحم و آشنا ناپذیر، مار از میدان براند». می‌باشد پیش‌بینی می‌شد که اصطکاک‌های اجتناب ناپذیر میان نیروهای مختلف، روزی به حادثه‌ای بزرگ‌تر تبدیل می‌گردد و سپس به قطع رابطه می‌انجامد.

در آغاز ماه اوت یک ستون فرانسوی در راه باک نین در مناطق کوهستانی مرکزی، در معرض حمله نیروهای ویتنام قرار گرفت، و پولهایی که آن ستون برای پرداخت حقوق سربازان قرارگاه لانگ‌سون

با خود می برد ، به دست مهاجمان افتاد . لکن و اکنش فرمانده فرانسوی به قاچه بود ، و کمیسیون مختلط توانست آن پیشامدرا محدود نگاهدارد . پنداشته شد که در این هجوم مسأله بر سر تحریکی از طرف مخالفان ویت مین و یا آن سربازانی از ارتضی ویت مین بود که با مقاوله ها مخالف بودند ، زیرا در این مقاوله ها به اندازه کافی به نام بو پرداخته نشده بود . بهر حال این پیشامد یک هشدار آشکار بود .

در ۳۰ اکتبر خصوصیها در کوشین شین به همان شکل که در قرارداد «همزیستی» ۱۴ سپتامبر تعیین شده بود ، عمل پایان پذیرفته بود . به مناسب دیداری از طرف نگارنده این سطور از سربازان نام بو در آخرین روزهای سپتامبر ۹۲۶، چنین احساس شد که رهبران جنوب آرزوی آن دارند پیمان همزیستی را به اجرا گذارند ، و اینان هرشزار اعتماد در انتظار رأی مردم بودند ، اونگ و ان خیم و فام نگو ک تو آن که بعدها در هانوی به وزارت رسیدند ، از تفاهم و همکاری سخن می گفتند . اما یک تن ، یعنی «هوین فوسو» ، این «خل» و این بنیاد گذار فرقه هو آهائو ، مخالف بود . او چند هفته بعد ناپدید شد .

مذاکراتی که بیدرنگ میان سنادهای فرانسوی و ویتنامی آغاز شد تاصلحی پایدار را در جنوب کشور تضمین کند ، بامقاومت «نگوین بین» رهبر نظامی مازمان ویت مین در جنوب ، رو برو گردید ، این ناسیونالیست کهنسال اهل تونگ کینگ که به کمونیسم تعلقی نیم بنداشت و سه سال بعد به عنگام یک مأموریت تصفیه هد ، از خلع سلاح نیروهای خود سربازد . لکن به شبوهای غریب ، حریق در شمال ، در های فونگ ، فوران گره .

در ۱۱ نوامبر پر زیدنست هوشی مین نامه ای اعتراض آمیز به بیدو نخست وزیر فرانسه فرستاد ، آنهم به علت تأسیس یک جانبه یک دفتر

گمرکی و بازرگانی خارجی فرانسوی درهایfonنگ که به عقیده او مغایر با موایین هم زیستی ۱۴ سپتامبر بود و «خاصه عواقبی دشوار برای مذاکرات آغاز شده میان کمیسیون های فرانسوی و ویتنامی درباره تعیین سیاست همکاری دوستانه میان دو کشور» داشت . فرانسوی ها این پندار را استوار نگاهداشتند که وجود فدراسیون هندوچین به قدرت فدرال این حقوق ای دهد که بازرگانی همه کشورهای فدرال و کالاهای واردشونده را کنترل کنند ، زیرا این بدگمانی وجود دارد که در میان این کالاهای اغلب اسلیحه پنهان شده باشد .

در ۲۰ نوامبر ، یعنی یک روز پس از تصادم نیروهای فرانسوی و ویتنامی در لانگ مون ، یک قایق بادبانی چینی با مواد سوختی بدون آن که از گمرگ گذشته باشد و چنان که می گفتند حامل شلاحهای جنگی بود ، به بندرهایfonنگ وارد شد . پلیس نظامی فرانسه جلوی آن وسیله نقلیه را به وسیله قایقی جنگی گرفت و آنرا بازرسی کرد آنهم درست در همان لحظه ای که تخلیه بار در بار انداز مربوط به بخش چین آغاز شده بود . آتش پس از دخالت کمیسیون فرانسوی - ویتنامی پایان گرفت .

سرهنگ دبس ، فرمانده نظامی ، افسری بود که به ره آنچه ویت نام داشت کینه می ورزید ، و منحصرآ می کوشید حبیث ارش رادوباره برقرار سازد که به عقیده او بر اثر سیاست قرارداد و پیمان با هانوی ، رنگ باخته بود . او فرمان داد که باریکادها شکافته شود و بولدوزری را فرستاد تا این کار را تسريع کند . از این وسیله نقلیه با گلو له استقبال شد ، و این سبب گردید که دبس دستور دهد ناحیه های فرانسوی نشین از هر چه ویتنامی است پاک شود . این عملیات بدون هیچ پرواپی انجام گرفت و این امر که در بعد از

ظهر آن روز یک افسر فرانسوی برخاک هلاک افتاده بود، بر شدت آن افزود. درهانوی مقامات ویتنامی و فرانسوی، تب آلد سرگرم شور بودند و می کوشیدند تا آن حادثه را حتی الامکان سریع فیصله دهند. کمیسیون مختلط دستور داد که آتش بیدرنگ پایان گیرد و نیروهای دو طرف به قرار گاههای خود بازگردند، حال آن که هوشی مین به لاشاریر، کمیسر دادگستری فدرال که برای مأموریتی به شمال رفته بود، پیشنهاد کرد که کمیسیون نهای گمرک و بازار گانی خارجی فرانسوی- ویتنامی تشکیل جلسه دهد. ژنرال مولیر سه تن از همکارانش، از جمله سوگرد فوند، رئیس کمیسیون مختلط را با این مأموریت بدھایفونگ فرستاد که پیشامدرا محدود سازند و آتش بس را به اجرا درآورند. پیمان این آتش بس نیز در ۲۱ نوامبر امضا شد.

اما شب همان روز تلگرامی از کمیسر عالی به وسیله ژنرال والوی به سرهنگ دبس رسید که در آن دستور داده شده بود «هایفونگ از نیروهای ویتنامی تخلیه» شود. این دستوری غریب از جانب مردی بود که تا کنون به عنوان لیبرال تلقی می شد.

البته باید دانست که والوی، هنگامی که چند هفته پیش در پاریس بود و از طرف بیدوه حضور پذیرفته شده بود، نخست وزیر به او توصیه کرده بود که چنانچه وی مین بسیاری باکی کند، تو پیمانها به کار گیرد. اینک دبس اطمینانی را که به نوبه خود به فرستادگان ژنرال مولیر داده شده بود، به سرآمدۀ تلقی کرد، خاصه آن که ژنرال مولیر نیز در آن اثنا در هانوی از طرف کمیسر عالی تلگرامی دریافت کرده بود که «از پیشامدراهم حتی الامکان بهره گیرد تا موقعیت خود را در هایفونگ محکم کند».

پس سایگون خواهان قطع رابطه بود؟ مولیر در بامداد ۲۲ نوامبر جواب مخابره را چنین داد: «دستور تخلیه هایفونگ مستلزم تسخیر این شهر است. این به معنای شکستن کامل قرارداد عمارت خواهد بود و نتیجه آن خواهد شد که نبردهای همه سر بازخانه‌های تو نگ‌کینگ گسترش یابد. عقیده من این است که بدون تعییم دادن نزاعها ضمانتهائی بددست آید که به گمان من کافی می نماید.» چند ساعت بعد مولیر تلگرامی ازوالوی دریافت کرد که آخرین تردیدهایش را زایل ساخت:

«به علت حمله از روی قصد قبلی، کوشش‌های شرافتمدانه شما برای آشتنی دیگر بیهوده است. آن لحظه فرارسیده است که به حمله کنندگان خائن عربتی سخت آموخته شود. شما باید با همه وسایلی که در اختیار دارید هایفونگ را تسخیر کنید و حکومت وارتش ویتنام را به ندامت وادارید.»

سرهنگ دبس که بدین ترتیب به سخنگیری تشجیع شد، در ۲۳ نوامبر دریافت که در ناحیه مسیحی نشین نیروهای ویتنامی گرد آمده‌اند. او خواهان تخلیه ییدنگ آن ناحیه شد و تهدید کرد که در صورت سریچی آتش خواهد گشود. پس از آن که تاسه ساعت بعد خواستهایش برآورده نشد، دستور داد که در حاشیه ناحیه ویتنامی نشین تیراندازی شود و ستون زرهپوشهاش را به حرکت درآورد.

هنگامی که با مقاومت رو برو گردید، از توپخانه کشی حمایت طلبید. توپچی‌های سوفرن ستونی از فراریان را در راه لاج‌ترای کشف کردند، پنداشتند که اینان سر بازنده و با توبهای خود آنان را زیر آتش گرفتند. جوی خونی هولناک بمراها افتاد.

بنابرگزارهای بسیار عینی ۰۰۰ نم کشته شدند. بدین سان جای شنگفتی نیست که هانوی قرارداد عمارس را باطل شده تلقی کرد.

چنین می نمود که هوشی مین هنوز دامن آخرین امیدش را راه انکرده است. زیرا به روزنامه نگاران و کارمندان فرانسوی می گفت - در آخرین هفته های نوامبر و حتی در آغاز دسامبر ۱۹۴۶ - که همه چیز را می توان نجات داد به شرط آن که پاریس و سایگون آمادگی نشان دهند. او ناشکیبا چشم برآه باز گشت آقای سن تنی بود که خواهش تنی چند از اعضای حکومت - که در یاسالار دارژان لیو نیز بد انان پیوسته بود - آمادگی خود را اعلام داشته بود که دوباره به هانوی برود. سن تنی سپس در ۲۳ نوامبر پاریس را ترک گفت، لکن شش روز تمام به وضیله کمیسر عالی در سایگون «به دوستانه ترین وجه» نگاهداشته شد. ژنرال والوی با سیاست ارعاب خود که از طرف نخست وزیر حمایت می گردید، تمایل بسیار داشت از حضور مردی در تونگ کینگ چشم ببودش که گفته بود به امکان بازگرداندن اوضاع به حالت نخستین یقین دارد، زیرا هوشی مین واو یکدیگر را خوب می فهمند. والوی در یادداشت نیمه رسمی ادعای کرد که بهتر آن است سن تنی را برای موقعی نگاهدارند که در آن تماسها را بسیار با مقصدتر می توان برقرار کرد.

سرانجام، در ۲ دسامبر، سن تنی به هانوی رسید. اعضای هیأت نمایندگی فرانسه و نیز کارمندان کنسولگری آمریکا و انگلیس به وی گفتند که موقعیت تقریباً نومید کننده است و فقط اعتمادی که هوشی مین بهوی دارد می تواند از بدترین چیزها ممانعت کند. بنابرگزارش خودش در ضیافتی که به افتخار باز گشت او دادند، یک خوشبینی دستوری حکمران

بود که نمی‌توانست هیچکس راگول بزند .
او روز بعد از ورودش نامه‌ای از پرزیدنت هوشی‌مین دریافت کرد : « خوشحال خواهم شد که شما را امروز بعداز ظهر بین ساعت ۱۷ و ۱۸ نزد خود ببینم . چون من بیمارم ، بدیهی است که مسأله بر سر دیدار دوباره دو دوست است . »

سن تنه می‌نویسد : « هوشی مین رادر تختخواب آرمیده دیدم . چشمانش از تب می‌درخشید ، و دستهایش که با آنها دستهای مرآمدتها در خود گرفته بود . داغ بودند « هوانک مین جیام » و « نام » نیز حضور داشتند و طی گفتگوی ما آنجا ماندند ، زیرا او از آنان طبق معمول نخواسته بود که ما را تنها بگذارند . ما از سلامتی او و سفر من سخن گفتبیم . سر انجام او اشاره‌ای به حوادث هایفونگ کرد . خود را از این حادث به غایبت ناراحت نشان داد و گفت که اینها موجب بیماری او شده است . بموی گفتم : « می‌بینید که من حق داشتم از اقامت طولانی شما در پاریس که در آن اینقدر از کشور خود دور بودید ، نا آرام باشم . » هو پاسخ داد : « حق با شماست ، اما شما هم از کشور خود مدت‌ها دور بودید . » گفتگوی ما به همینجا خاتمه یافت . »

هوشی مین روزهای بعد فرانسویان دیگری را نیز به حضور پذیرفت ، مانند « دران به » از نشریه « پاریس - سایگون » و « آژر » مخبر خبرگزاری فرانسه که در ۱۷ دسامبر به دیدار او رفته بود . هوشی مین بر آنان شدیداً تبزد می‌نمود ، امانه‌امید باخته و مایوس . او به « دران به » گفت : « مامی خواهیم در هر شرایطی از این جنک بپرهیزیم . ما به هر قیست که شده استقلال خود را می‌خواهیم ، لکن استقلالی در داخل اتحادیه فرانسه . جنگ فایده‌ای ندارد . رستاخیز ویتنام

این عیب‌های سنگین و این رنجها را اجازه نمی‌دهد. » و هنگامی که سن تنی دغدغهٔ سیار خودرا از این حیث به «هو آنک مین جیام» اظهار داشت که پرزیدنت دشمنان شناخته شدهٔ فرانسویان را به مناصب عالی گمارده است، هو به وسیلهٔ جیام به وی پیغام داد که نام آن مردانی را که فرانسویان بدانان نظر مساعدی ندارند، بگوید:

سن تنی در ۷ دسامبر به دران به گفت: «اگر پرزیدنت هوشی مین، که من نسبت به وی احساسی بیشتر از دوستی دارم، می‌تواند همکارانش را افناع کند که قطع رابطهٔ چه عواقب دشواری را به همراه می‌آورد، آنگاه شاید بتوان از بدترین حوادث پرهیز کرد. فرانسه به پیمانهای ۶ مارس وفادار می‌ماند. »

هوشی مین هنوز می‌توانست قبول کند که دستی را که دراز کرده است، رد نخواهد کرد، زیرا در ۱۲ دسامبر مجمع نمایندگان فرانسه لشون بلوم را در پاریس به نخست وزیری برگزیده بود. رهبر دیرینهٔ موسیالیستها در چشم پرزیدنت ویتنام یک رفیق سابق بوده و یک مظہر چپ‌های فرانسه که میان او و آنان پیوندهای بسیار وجود داشت. بلوم دو روز پیش در روزنامه پوپولر مقاله‌ای نوشته بود که در آن خواستار «قراردادی شرافتمدانه با ویتنام، بر مبنای استقلال» گردیده بود. و یکی از اقدامات نخست وزیر جدید فرستادن ماریوس موته وزیر مستعمرات خود به هندوچین بود – موته یکی از امضا کنندگان پیمان همزیستی و دوست سابق ژان ژورس بود. هنوز می‌شد همهٔ چیز رانجات داد. در ۱۵ دسامبر رئیس دولت ویتنام پیامی به لشون بلوم فرستاد که در آن پیش از همهٔ پیشنهاد کرده بود که نیروها به وضع پیش از ۲۰ نوامبر باز

گردند .

اما دیر شده بود ، نیروهای تو انا با این اقدام نجات دهنده نیاز
در مقاومت در آمدند . تلگرام هوشی مین به لثون بلوم که می رایست
از راه سایگون فرستاده گردد ، دیر مخابر شد و در ۲۶ دسامبر به نخست
وزیر فرانسه رسید ، یعنی با تأخیری ۱۱ روزه ، هنگامی که بدترین
چزها روی داده بود .

پیشامدها انبوه می شد . در فاصله ۱۵ و ۲۰ دسامبر چندین غیر
نظمی فرانسوی به قتل رسیدند . در ۱۷ دسامبر یک گروه از چتر بازان
فرانسوی به یک خیابان شلوغ حومه شهر آتش گشودند . ده تن کشته
شدند . همان روز هو آنگ هونام ، یکی از همکاران نزدیک هوشی مین
نامه ای برای سن تنی فرستاد و در آن بینش سیاسی وی را مخاطب قرار
داد . سن تنی دو روز بعد در نامه ای شدیداللحن به هوشی مین پاسخ
داد که مسئولان سو عقصه دی تازه که موجب قربانی شدن دو فرانسوی
گردیده بودند ، باید مجازات شوند . و آنگهی سن تنی بعدها یاد آور
شد که مطمئن نیست این نامه ، به علت حوادثی که روی داد ، به
هوشی مین رسیده باشد .

در روز هجدهم ، وضع هنوز هم وخیمتر شد . وینمی ها
بار یکادهائی بر افراشتند و سنگرهائی کندند که فرانسویان آنها را بر چیدند
و یا دوباره پر کردند . صفير گله ها مدام به گوش می رسید و حادثه
هایفونگ تکرار شد . لکن این بار ابتکار بیشتر در دست ویتمین بود
تا فرانسویها . به همان اندازه که یک ماه پیش مسؤولیت آشکارا بر گردن
سر هنگ دبس و ژنرال والوی بود ، به همان نسبت روشن می نمود

که جیاپ ، فرمانده ارتش توده‌ای ، طفیان را به عنوان ضربه انتقامجویانه بر انگیخته است .

محل تردید است که هوشی مین تا آخرین لحظه مقاومت کرده باشد تا از فاجعه جلوگیری کند . چندروز بود که او می‌دید آنچه ناگزیر است ، داردمی‌آید . در ۱۷ دسامبر از هوآنک کوئوویت پرسید : « آیا به راستی شهر از همه کودکان نیز تخلیه شده است ؟ » حتی اگر پذیرم که احساسات دوستانه نسبت به فرانسویها فقط جنبه ظاهری داشت و یک تاکتیک بیش نبود ، باز هم یک سلسله گفتگوی محترمانه ثابت می‌کند که عموم هو می‌خواست رنجهای یک جنک عام را از ملت خود دور بدارد ، هر چند هم که اطمینان داشت سر انجام فاتح خواهد شد .

یک سال بود که او در راه همین امر پیکار می‌کرد ، و یک ماه بود که این سیاست در معرض ضربه‌های گران قرار گرفته بود . هوشی مین پروخسته و سرخورده بود . بیهوده در انتظار پاسخی از رفیق لتون بلوم ماند ، و در پیرامونش دشمنان مماشات ، برانهای قاطع پشت هم می‌آوردند . خبر رسیدن ماریوس موت داده شد ، و از خود می‌برسیدند که معنای این ، احیای قراردادهای ۶ مارس و ۱۴ دسامبر است . مخالفان سیاست هوشی مین تکرار می‌کردند که این فقط موجب می‌شود فرانسویها ما را به دنبال خود سیاه بفرستند ، در حالی که خود سرگرم تحکیم موضع خویشند . در هایفو نگه‌موقیت استراتژیک فرانسویها به برکت حمایت از طرف ناوگان ، کاملاً مساعد بود . وضع در هانوی عکس این بود . به هوشی مین گفته‌می‌شد که اکنون مسأله بر سر انتخابی میان جنگ و صلح نیست ، بلکه باید به ضربه‌ای که از هایفو نگذسته شد پاسخ

داده شود، باید فرانسویهارا از هانوی راند، همچنان که اینها نیروهای جیاپ را از هایفونک راندند. اگر هانوی از فرانسویها تخلیه گردد، آنگاه می‌توان از موضعی همسان مذاکره کرد؛ آنگاه انسان محترم شمرده می‌شود و می‌تواند شرایطی عنوان کند.

اما فقط در داخل «تونکبو» و در پیرامون نزدیک پرزیدنت هوشی مین نبود که ضربه‌ای خشونت‌آمیز تدارک دیده می‌شد. در میان چریکها نیز میل نبرد فرمانروا بود که احتمالاً اغواگران، اپوزیسیون ملی و ماموران زاپنی بدان دامن می‌زدند. تصمیم ناگهانی جیاپ و یارانش را می‌توان از یک سوازیم و اراده‌ای برای بیرون آمدن از یک موقعیت به مر قیمت که شده توضیح داد که غیر قابل نگاهداری تلقی می‌شد، وازسوی دیگر از شهونهای ضد فرانسوی و دیالکتبک انقلابی.

پس از بعدازظهر ۱۸ دسامبر ساعتی نمی‌گذشت که خبر حمله چریکها بدستادرنرال «مورلیر» و یا کابین سن تنی نرسد. عموماً میان ساعت ۱۹ و ۲۰ انتظار حمله می‌رفت، زیرا در روزهای ۱۸ و ۱۹ فرانسویها به اقدامات سختگیرانه‌ای دست‌زده بودند، مانند اشغال بانک هندوچین و صدور دستور انحلال ارتش چربکی.

همه اخبار مربوط به حمله آنچنان روشن و خالی از ابهام بود که سن تنی درنک کرد اصولاً به اقدامی دست یازد، خاصه آن که در نیمروز ۱۹ دسامبر نامه‌ای به شرح زیر از هوشی مین دریافت کرد:

«آقای کمیسر و دوست عزیز، وضع در این روزها مدام بدتر شده است. این به غایت موجب تاسف است. من در انتظار رسیدن پاسخی از پاریس روی شما حساب می‌کنم تا با جیاپ امکان بهبودی وضع را بیابم. بهترین

سلامهای مرا بپذیرید و پیام ستایش مرا به همسر خود برسانید .
هوشی مین »

در همان ساعت جیاپ از ژنرال مورلیر خواست که با لغو
دستور منع رفت و آمد برای نیروها ، از کشاکشها بکاهد . اما
مقارن ساعت ۱۷ اخبار مربوط به حمله دقیقتر و باور کردنی تر شد .
کمیسر جمهوری وژنرال تصمیم گرفتند که نیروها را همچنان در حال
آماده باش نگاهدارند و به محض شلیک نخستین تیر ، در ارگ گرد هم آیند
ناعملیات را مشترکاً رهبری کنند .

سن تنی درباره این ساعت چنین گزارش می دهد : « در ساعت ۲۰
آرامشی عمیق بر تمامی شهر حکم روابود . ساعت بیمارستان « یرسین »
که در کنار کمیسری قرار داشت ، به آرامی هشت ضربه نواخت . به
همکارانم گفتم : « به نظر نمی رسد که حمله امروز روی دهد . من سری
به خانه می زنم . » هنوز در اتومبیل نشسته بودم که انفجاری خفه شهر را
لرزاند و در عمقترین تیرگی ها فرو برد . کارخانه برق را منفجر کرده بودند .
ساعت درست ۲۰ و ۴۰ دقیقه بود . نخستین گلو لوهای شدو دهانه آتشبارها
تاریکی را می شکافت که تمامی امیدها و تلاشهای ما در آن غرق
شده بود »

سن تنی به شتاب به یک زرهپوش پرید تا به ژنرال مورلیر در ارگ
برسد . لکن زرهپوش در خیابان « پل بر » به یک مین برخورد . سن تنی به شدت
مجروح شد ، اما توانست از زرهپوش دستخوش حریق خود را بیرون
بکشد . یک پست گشته اورا به بیمارستان برد ، واودر آنجا در معرض عمل
جراحی قوار گرفت ، در حالی که چریکهای ویت مین از درختهای

اطراف بهسوی بیماران تبراندازی می کردند.

ضربۀ مقابل نیروهای ژنرال مورلیپ شدیدبود. جیاپ نتوانست، آنچنان که گویا گفته بود، یک شبۀ فرانسویها را از هانوی براند. در بعد از ظهر ۲۰ دسامبر هوشی مین و جیاپ به زحمت توانستند از کاخ نخست وزیری بگریزند که به تصرف نیروهای فرانسوی درآمد. آنان از راه مزارع برنج به مناطق کوهستانی گریختند که ۱۶ ماه پیش آنرا ترک کرده بودند. همان شب رئیس حکومت ویتنام اعلامیه‌ای صادر کرد که در آنچنین آمده بود:

«هم میهنان در همه کشورها!

ما به خاطر عشق به صلح امیازاتی دادیم. اما هر چقدر که مایشتر کوتاه آمدیم، استعمارگران فرانسوی بهره برداری بیشتری کردند و خواهان حقوق بیشتری از ماشدند.

نه، ما برتر آن‌می‌دانیم همچیز را قربانی کنیم تا کشورمان را از دست ندهیم و دوباره مانند بردگان زندگی نکنیم.
پا خیزید، هم میهنان!

هر کس که تفکر دارد. آنرا به کار گیرد، و هر کس که خنجر دارد از خنجرش سود بر گیرد. هر کس هم که خنجری ندارد، داس یا تازیانه به دست گیرد!

حتی اگر ناگزیر شویم سخت‌ترین محرومیت‌ها را تحمل کنیم و بدترین رنجها را بکشیم، آماده همه قربانیها هستیم.
ما پیروز خواهیم شد.»

واو روز بعد خطاب به مخالفانش و به افکار عمومی جهان

چنین گفت:

«مردم فرانسه، مادوستان شما هستیم و می‌خواهیم باشندار داخل اتحادیه فرانسه همکاری کنیم. زیرا ما آرمانی همسانداریم: آزادی، برابری، برادری.

مردم کشورهای متفقانه

استعمارگران فرانسوی جنگی تهاجمی را در ویتنام آغاز کردند: «مردم ویتنام از شما می‌خواهند که مداخله کنید.»

در آن اثنا نگوین جیاپ دستور حمله را به همه جبهه‌ها داده بود. همه‌جا از این دستور پیروی شد. ارتش فرانسه کامیاب گردید که در هانوی جلوی بدترین حواتر را بگیرد، لکن پس از آن که در شهر نیمه محاصره شده، در جنگی نیز در گیر گردید که ندویک ماه به طول انجامید و با پیمان صلحی پایان گرفت که برای فرانسه بسیار گران تمام شد.

باسال ۱۹۴۶ سیاستی پایان گرفت و امیدی درهم شکست که نه تنها امید برخی از فرانسویها، بلکه امید هوشی مین نیز بود. بدین سان جنک میان ببر و فیل آغاز شد که یک روزنامه نگار آمریکائی درباره اش چنین نوشت: «هنگامی که ببر دیگر به نبرد ادامه نمی‌دهد، فیل با عاجهاش بدن او را سوراخ می‌کند. اما برمدام می‌جنگد و فیل خونریزی می‌کند.» این جنک را هوشی مین، هنگامی که هنوز می‌پنداشت می‌توان از آن پرهیخت برای یک وزیر سوسیالیست فرانسوی چنین توصیف کرد: «شما، اتن از مردم مرا می‌کشید، در حالی که من یک تن از شما را می‌کشم. اما با همین محاسبه همنمی تو این دی طاقت ادامه جنک را داشته باشید و من دست بالا را خواهیم داشت.»

فصل نهم - رژیمندۀ مقاومت

پس از شکست سخت سیاست پیمانها و قراردادها، و ناکامی کوشش برای رسیدن به برابری از راههای مسالمت آمیز، این پرسش مطرح شده بود که هوشی مین طی نبردها و محرومیتهایی که اکنون آغاز گردیده بود، همچنان در صدر خواهد ماند. از آنجاکه افرادیهای «تونک بو»، «هوانک کوئنکویت»، «هو تو نک مو» یا «تران هوی لیو»، برداشت خود را بر استنباط هوشی مین ترجیح می دادند، چنین می نمود که بنیادگذار ویتمین بیشتر فقط نقشی تشریفاتی بازی خواهد کرد. زیرا اکنون برا او سرزنش «انحراف به راست» و «فرصت طلبی بورژوازی» وارد می آمد. جیا پ، مسؤول ارتش نیز خواهان جنک بود، لکن به هوشی مین همانقدر وفادار مانده بود که «دونگک» و «جیام». همه اینها فرضیات و شایعاتی بود که از طرف مخالفان از سرگرفتن مذاکرات، در

پاریس انتشار می‌یافت: می‌گفتند هوشی مین احتمالاً خواهان صلح بوده است، اما شکست ۱۹ دسامبر حکم پایان عمر سیاسی وی را داشت، زیرا کمونیست‌ها اشتباهی اینچنین بزرگ‌را هرگز نخواهند بخشود. ویکی از مشهورترین کارشناسان ویتنام در سال ۱۹۵۰ اطمینان داد: «هوشی مین اکنون فقط قربانی آنهاست».

اما عمده‌هوقدرت تصمیم‌گیری خود را نگاهداشته بود. وی بی‌آن که به‌خود وقت و زحمت آنرا بدهد که «تونک بو» را به تشکیل جلسهٔ فرا خواند و بی‌آن که با مهمترین همکارانش مشورت کند؛ با تعیین سرنوشت مقاومت ویتنام برای سالهای آینده، به همه این تردیدها پاسخ گفت.

چندی بعد من درهانوی بایکی از شورشیان سابق روپروردم که اندکی پیش از آن رئیس آموزش توده‌ای در یکی از مناطق ویتنام بود و هفت‌ماه پیش در کنگره‌ای از کادرهای فرهنگی شرکت جسته بود. این مرد به من حکایت کرد که هوشی مین چگونه وظایع ریاستش را انجام داده و در میان مباحثات سؤالهایی مطرح کرده بود. هم‌سخن من افزود: «پیرمرد مدام فعال است. او بالاترین مرجعی است که تصمیم می‌گیرد. تمامی شیوه اوبرجنیش زیرزمینی نقش می‌نهد، همچنین نحوه سخن‌گفتن او با دستهای گشاده و جمله‌های کوتاه و دوستانه، قبای چروک خورده و صندل‌هایش... او همواره همان آدم است که همه را زجا بر می‌کند. محبوبیتش کمترین خدشه‌ای برنداشته است».^۰ در بیشه «توین کوانگ» مانند غار «پاک بو» در گذشته، شهرت‌وی به عنوان انقلابی، دم‌گرم تاریخی او، تابش شخصی او و افسانهٔ یگانگی مقاومت که او تجسم آن بود،

تأثیری به مراتب بیشتر داشت تادر پیکرۀ سازمان یافته دولتی. افسانه‌ها درباره هوشی مین همچنان حادبود. جیاپ در خاطراتش درباره رئیس خودهوشی مین، پس از شکست سیاسی ۱۹۴۶، باستایشی ولحنی سخن می‌گوید که در آن احتمالاً اشتیاق بر واقع یعنی غلبه می‌کند: «او پیش از لشکرکشی در شمال غربی، «هشت فرمان حکومت جمهوری ویتنام» را نوشته و میان همه سربازانی پخش کرد که می‌بایست آن حوزه را پاک کنند. همه حاضران ورود او را به جلسه‌ای به یاددارند که به مناسبت آغاز لشکرکشی تشکیل شده بود. روزها بود که باران سیل آسا می‌بارید. رودخانه طغیان کرده بود و جاده‌ها را در بر گرفته بود. لکن عموهورا از همه اینها باکی نبود. در کنار یک آبشار، مردم منتظر بودند تا مد فرونشیند؛ اما او گداری یافت و خود را به کرانه دیگر رساند. وقتی که روستائیان این را دیدند، به او اقتدا کردند. هم‌ها می‌دانیم که عبور از یک آبشار در فصل باران یعنی چه پر زیدنست هو سروقت در جلسه حاضر شد، و این درسی خوب برای همه کسانی بود که می‌بایست به کارزار بروند.» بدین سان هوشی مین گرچه نه به موسی در بحر احمر و نه به مائو در «یانک تسه کیانک» شبیه بود، اما ستایش او در نزد ویتنامی‌ها همواره در سطح انسانی جریان داشت.

این مانند کتابی مصور است که اشتیاق و وفاداری را در همه کلیه‌ها احبا می‌کند. از آن زمان تصویرها و نوشه‌هایی در باره هوشی مین افسانه‌ای وجود دارد که فولاد شخصیت‌ش پیش از آن ضربه تازه، برای ر سی سال نبرد در راه انقلاب، آبدیده شده بود. شادمانی او، خویشن

داری او، لحن خالی از اجبار، و فروتنی اش، همه‌اینها در افسانه‌سازی در باره او سهمی داشت.

به روایت این افسانه‌ها عمومی بود که در کلبه‌اش با سر بازان می‌خوااید، در غارش دستورهای روزانه را با ماشین تحریر می‌نوشت، ازدواط‌طلبان، در حالی که قبائی فرسوده به تن داشت و ریش و گیش می‌جنبد، سان‌می‌دید و سپس به بلندترین کوه منطقه صعود می‌کرد. مدام وی را نیمی مانند مانو در «راه‌پیمانی دراز» و نیمی مانند گاندی با دولتخانه‌ی تو صیف می‌کردند.

«هوانگ کوتوك ویت»، یکی از مخالفان مماشات با فرانسه، از آن زمان گزارش می‌دهد: «طی نخستین روزهای مقاومت، او در نزد روستاییان منزل داشت، لباس نخی قهوه‌ای رنگی به تن می‌کرد و از همه جیش، مثل همچما، امساك می‌کرد. هنگامی که یک بمب افکن دیده می‌شد، خود را باده قانان در کشتگاهها پنهان می‌کرد. وی در «کوانگ ناپ» بعدها در کلبه‌ای که برستونها قرار داشت، خانه‌گزیده بود که از همه طرف باز بود رویگانه اثناه آن را ماشین تحریر او، مدادهای رنگی و کاغذ تشکیل می‌داد. تنها موجودی که مونس او بود، سگ‌کاو، یک شب در آن حوالی به وسیله ببرهای دوره‌گرد پاره شد.

سپس در خانه‌ای کوچک در میان یک باغ مسکن گزید. در آنجا نیلوفر، خردل، کلم، خیار و سبب زمینی می‌کاشت، به روزش و والیال می‌پرداخت. و هر بار که قوب را پاس می‌داد، می‌گفت: «وقتی که آدم دیلمات باشد، چنین می‌کند.» چندربار کوشیدم از اودرباره ژندگی خصوصیش جویا شوم. اما نمی‌خواست از این بابت چیزی بگوید و

بیدرنگ مدارکی را برای خواندن بهمن داد . خداحافظی ازاوه مواره
برمن دشوار می افتاد ، و هنگامی که روی برمی گرداندم ، می توانستم
هنوز ببینم. که چگونه بانگاه مرا تعقیب می کرد ، پیش از آن که
سرگرم کارش شود.»

اگر درست باشد که مهمترین متن حزبی که رهبری ویت مین آن
آن روزها، در مارس ۱۹۴۷، زیر عنوان « مقاومت پیروز خواهد شد »
انتشار داد، نه از قلم او، بلکه از قلم « تروئونگ چین »، دبیر کل حزب که
رسماً منحل شده بود ، جاری شده است، این نشانه‌ای از ناکامی سیاست
هوشی مین نیست ، بلکه فقط دلالت بر آن دارد که مسئولیتها تقسیم شده
بود. هوشی مین هرگز نظریه پرداز نبود ، مانند مثلاً « تروئونگ چین » که
پیش از قطع رابطه با فرانسه ، بخشی از بروشور او در نشریه « حقیقت »
ارگان نظری حزب ، انتشار یافته بود. عمده آن روزها بیشتر به جنگ
می پرداخت تابه صلح و آموزه‌ها.

دلایل دیگری بر ادامه اعتبار اخلاقی و سیاسی او وجود دارد،
آنهم تلاش‌هایش برای آشتی با فرانسه که پس از ۱۹ دسامبر قطع نشد،
کوشش برای مذاکره، همزمان با حمله به هانوی ، هرچند هم که نویمید
کننده باشد، اما این شیوه هوشی مین بود که همه چیز را برای رسیدن به
هدف بیازماید.

رهبر ویت مین، خود در مصاحبه‌ای در ۲۷ مارس ۱۹۴۷، ترازنامه
کوشش‌هایش را برای توافقی با فرانسه در افکنده است : « پس از ۱۹
دسامبر من حکومت و مردم فرانسه را مخاطب قرار دادم ، آنهم در ۲۳
دسامبر ۱۹۴۶، در اول هفتم و دهم ژانویه ۱۹۴۷ ، در ۱۸ فوریه و ۵ مارس

۱۹۴۷ . پاره‌ای از این خطابها از راه کنسولگریهای کشورهای ثالث فرستاده شد. نخست وزیر «رامادیه» (جانشین لثون بلوم)، با همه این حرفها ادعای کرده است که نامه‌من به سلف او دارای امضائی جعلی بوده است ، و از آن پس حکومت فرانسه هیچ نامه‌ای از من دریافت نکرده است. هنگامی که فمایندگان فرانسه به عمد نامه‌های مرا به سکوت برگزار می‌کنند، همانا مسؤولیت با آنهاست . وزیر «موته» ادعا می‌کند که پس از ۱۹ دسامبر هیچ بشری مرا ندیده است، و کسی نمی‌داند که اصولاً من زنده هستم یانه. خوشبختانه من هنوز زنده‌ام و کاملًا مالم هستم، به انتظار این که اورا دوباره ببینم. »

در ۲۶ آوریل ۱۹۴۷، هو دوباره پیشنهاد پایان خصومتها را داد. از این ابتکار، امید کامیابی بزرگتری را داشت، زیرا نامه از صرف «هو آنگه مین‌جیام» نوشته شده بود که نه کمونیست، بلکه مانند اکثر اعضای حکومت آنروزی فراسه یک سو سیالیست بود و هوشی مین وی را بروزارت خارجه گماشته بود . به این نامه‌ای که به اشتراک نوشته بود، سرانجام حکومت فرانسه پاسخ داد.

اما ماباید نخست به زمان پیش از ۲۶ آوریل بازگردیم.

در سوی فرانسوی همیشه طرفدارانی برای از سرگرفتن مذاکرات وجود داشت، و فقط کمونیست‌ها نبودند که چنین می‌خواستند . متأسفانه اینان موقبیتی نداشتند. لثون بلوم در پایان ماه دسامبر، ژنرال لو لکرک و ماریوس موته را به هندوچین فرستاد . این وزیر در پنجمین نوقف کرد و در آنجا گفت که از سرگرفتن گفتگوها با ویت‌میون در حوزه امری ممکن قرار دارد . و سپس افزود که پیشنهادهای احتمالی

به دقت بررسی خواهند شد. ژنرال لوکلرک پیش از وزیر نامبرده به هانوی وارد شده بود. در آنجا دعوتی از پوزیدنت هوشی مین دریافت داشت که در ۳۳ دسامبر بدیدارش برود. یکی از افسران همراه لوکلرک در این باره گزارش می‌دهد که چگونه سرفرمانده سابق، خشمگین در دفتر خود قدم می‌زد و با عصایی بر زمین می‌کوفت و مدام تکرار می‌کرد: «باید این دعوت را پذیرفت، نباید این فرصت را ازدست داد. کاش موته می‌رسید! من بدون موافقت او نمی‌توانم اقدامی بکنم.» اما وزیر پس از اقامتی در کامبوج به سایگون رفته بود، آنجا که دریاسalar دارژان لیو به شیوه‌ای دوستانه معطلش کرد، همچنان که یک ماه پیش از آن «والوی» سن تنی را معطل کرده بود. ژنرال در آنجا اورا به طریق خود، مانند یک مفتش بزرگ، بهشت و شوی مغزی کشید. در ۲ ژانویه بود که موته به پایتخت تونگ کینگ رسید، آنجا که هنوز جسته‌گریخته مصادهای صورت می‌پذیرفت، و او خود نیز دچار گلوله باران شد. رادیوی ویت مین گزارش داد که هوشی مین در «هادونگ»، یعنی ۱۰ کیلومتری هانوی، اقامت دارد، در عین حال پیامی به لئون بلوم فرستاده شد که در آن رهبریت مین به او تبریک گفت که وزیری را به هندوچین گسیل داشته است، و پیشنهاد کرد که بیدرنگ با او دیدار کند. البته ماریوس موته امروز اطمینان می‌دهد که هرگز چنین پیشنهادی دریافت نداشته است. اما او پیشنهاد نظامیان را نیز به یاد ندارد که در آن گفته شده بود هوشی مین و همکارانش به دامی کشانده شوند، و از وزیر پاسخ شنیده بودند: «یک حکومت سو سیالیستی، گروه

موته بیش از یک روز در هانوی نماند. بدیهی است که این گافی نبود تادر آن زمان پر آشوب تماسهای ضروری برقرار شود. و حتی فرصت آنرا نیز نیافت از تذکاریهای که هوشی مین در ۲۳ دسامبر فرستاد ولو کلرک آن را بسیار جالب یافته بود، اطلاع یابد.

در این تذکاریه عقب نشینی ارتشهای متخاصم به مواضعی پیشنهاد شده بود که در قرارداد میان ژنرال سالان و هوشی مین در ۳ آوریل ۱۹۴۶ تعیین گردیده بود. گذشته از این، نامه حاوی پیشنهاد دیداری میان رئیس حکومت ویتنام و وزیر ماورای بخار فرانسه بود که ضمن آن می باشد قراردادی بر مبنای پیمان ۶ مارس ۱۹۴۶ تهیه شود.

وزیر با این قصد جدی آمده بود که مذاکره کند؛ اکن فضای جنگی در هانوی اورا کاملا سراسیمه کرد. و آنگهی او از پیشنهادهای ۱۹ دسامبر احاطه برخود را از دست داده بود. در این امر دستگاه دارژان لیو نیز سهمی داشت، زیرا به هیچ وجه تمامی حوادث را مطابق حقیقت برایش توصیف نکرده بود. هنگام ترکهای او اعتقادی راسخ داشت که نمی توان اخبار را دیویت مین را جدی گرفت و آدمهایی که به راستی حکومت را در دست داشتند (منظورش این بود که هوشی مین از جریان بر کنار است)، اصولا نمی خواهند پایبند قراردادها باشند. اور اقامته کوتاه در «بانمه تهوت»، به ژنرال «مارشان» فرمانده این منطقه، گفت: «من دلیلی محکم دارم که حمله ویت مین از روی نقشه قبلی صورت گرفت.» و در یاسالار دارژان لیو در ۲ ژانویه به روزنامه «فرانس سو آن» گفت: «از اکنون برای ما ناممکن است با هوشی مین مذاکره کنیم.» وی

خودرا آشکارا آسوده می دید که مردی مانند موته، که تفاهم با او برایش
دشوار بود، چنین آسان در کش کرده است.

در ۲۴ زانویه ۱۹۴۷ هوشی مین نامه ای کاملاً الزام آور به سن تنی
که دوران نقاهت را می گذراند نوشت که هر گز پاسخ آن را دریافت نکرد.

«دوست عزیزاً»

هم اکنون بمن خبر رسید که شما به فرانسه باز می گردید. آرزو
دارم که شما و خانم سن تنی سفری خوش داشته باشید و بهزودی سلامت
خود را بازیابید.

یقین دارم که شما، مانند خود من، عمیقاً متأسفید اگر کار مشترک
ما برای صلح، از راه این جنگ برادر کشانه نقش بر آب گردد.
من شما را به کفایت می شناسم تا بدانم که شما مسؤول این سیاست قدرت
و تखیر نیستید.

از این رو می خواهم تکرار کنم که شما و من، با وجود همه آنچه
روی داده است، دوست یکدیگر می مانیم. نیز می توانم به شما اطمینان
دهم که ملت‌های ما نیز بایکدیگر دوست خواهند ماند.

کشته‌ها و ویرانیها بس است! برای ما دونفر چه چیز برای انجام
دادن می‌ماند؟ کافی است که فرانسه استقلال و اتحاد ویتنام را به رسمیت
 بشناسد، و آنگاه صلح و اعتماد بیدرنک بازخواهد گشت، خصوصیتها پایان
خواهد گرفت، و ما خواهیم توانست دست اندر کار تجدید بنا و
ونیکبختی مشترک هردو ملت شویم.

من به نوبه خود آماده‌ام که برای صلح، صلحی شرافتمدانه و
عادلانه برای کشورهای مان، کار کنم. امیدوارم که شما نیز به نوبه خود در

همین جهت کار خواهید کرد. امیدوار باشیم و آرزو کنیم که خدامارا
کامیاب گرداند! ارادتمندشما
هوشی مین».۰

این نامه، خارق العاده آشکار شخص هوشی مین را می نمایاند ،
آمیزه‌ای تقلید ناپذیر از خدمعوصمیمیت خودانگیخته . این که اوچگونه
مخاطب نامه خود را در سیاست قدرت، بیگناه معرفی می کند ، حال آن که
نیک می داند که آدمهای خود او نیز در خونریزی مقصرا هستند ، و این که
اوچگونه ناگهان پای خدا را به میان می کشد – خدائی که بنیادگذار
حزب کمونیست ویتنام پس از ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ در بندهش نبود – همه اینها
به غایت جالب است، اگرنه برای سیاستگران و دیبلمات‌ها ، پس برای
زندگینامه نویسها و روانشناسها.

۱

ارتش فرانسه اکنون هانوی را میزی می کرد و مستاد ویتمین
را به نفاط مرتفع رانده بود . در اینجا بود که دریاسالار دارازان لیوبا این
غافلگیری و سرخوردگی بزرگ رو بروشد که در خواست استغای او ،
که جنبه تاکتیکی داشت، بی چون و چرا پذیرفته گردید . جانشین او
«بولائر» یک عضو متنفذ حزب رادیکال سوسیالیست بود . مشاوران
وی «پیر مسمم»، مذاکره کننده «دالات» و «فونتن بلو» ، و «پیر وس»،
مشاور پیشین لو کلرک ، بودند .
هنگامی که در ۲۶ آوریل «هوانگمین جیام » به نام هوشی مین

نامه‌ای به کمیسر عالی جدید فرستاد که در آن از دوستی ویتنام باملت فرانسه سخن رفته بود و در آن پیشنهاد شده بود که خصوصیت‌ها بیدرنگ پایان گیرد و مذاکرات برای رفع مسالمت آمیز نزاع از سرگرفته شود، این گامی بود که می‌توانست عقایدرا در فرانسه به جنب وجوشی در خور اعتنا در آورد.

متاسفانه دو حادثه در فرانسروی داد که دگرگونی در سیاست هندوچین را به همراه آورد. وزیر ان‌کمونیست به علت افزایش دستمزدها با نخست‌وزیر کلنچار رفتند و به وسیله‌را اماده اخراج شدند، بی‌آن‌که از این‌حیث اضطرابی در فرانسه پدید آمده باشد. لکن پیدا بود که، همچنان که هوشی می‌بین به یک‌خانم روزنامه‌نگار آمریکائی اظهار داشت، «وضع سیاسی در فرانسه کلید حل موقعیت در هندوچین بود.» ویت‌مین اکنون در حکومت فرانسه هم‌بیمانی نداشت.

همزمان با تضعیف آن‌حوزه‌هایی که آماده مذاکرات بودند، مانع تهدید کننده دیگری پیش آمد. «بولاثر» و همکارانش قصد خود را مبنی بر جستجوی راههای برای از سرگرفتن مذاکرات، پنهان نمی‌کردند. در اینجا بود که هشداری بسیار خشک از زنرال دو گل دریافت داشتند که می‌کوشید، «ار. پ. اف. *» خود را بسازد و از آن مجموعه‌ای از ناسیونالیست‌های فرانسه پدید آورد: «هر کس که مسؤولیت از دست رفتن قلمروی فرانسه را داشته باشد، دیر یا زود به دیوان عالی فرستاده خواهد شد.» و بولاثر فرستاده سابق دو گل در فرانسه اشغال شده، و مانند مسمو یک گلیست متعصب بود. بدشواری می‌شد علیه سیاست مذاکره و

نلاش استقلال ویتنام، فشاری از این قویتر وارد آورد. ژنرال همان روز فهمیده بود که چگونه می‌توان همه راههارابست.

از این رو بولاثر پرسور «پول موس» را به نزد هوشی مین فرستاد، زیرا نامه ۲۶ آوریل حتما پاسخی می‌طلبید. پرسور موس حامل شرایط آتش‌بسی بود که خود - که هوشی مین را بسیار خوب می‌شناخت - درست می‌دانست رویه مرفته طرد خواهد شد. بنابراین طرح، طرف مقابل می‌باشد «همه سلاحها را تحويل دهد، باحر کت آزادانه نیروهای فرانسوی در تمامی قلمروی ویتنام موافقت کند؛ نیروهای خلیع سلاح شده خود را در مناطق از پیش تعیین شده گردآورد و همه غیر ویتنامی‌هائی را که در میان نیروها بودند، به فرانسوی‌ها تحويل دهد.» این نه تنها تقاضای تسلیمی کامل، تسلیم یک ارتش مغلوب بود، بلکه تبصره آخر حاوی آنچنان تحفیری بود که انسان میل دارد باور کند که نا اندیشیده تدوین شده بود.

پل موس در آخرین ویلای ویران شده «نهای بگوین»، آبادی کوچکی در ۱۳۰ کیلومتری هانوی، از طرف هوشی مین پذیرفته شد. محل در میان دیوارهای گچی بلندی قرار داشت که دفاع را بسیار آسان می‌کرد. ستاد ویتنام، حتی پیش از آن که در آغاز ۱۹۴۵ به هانوی انتقال یابد، در آنجا مستقر گردیده بود. موس، بی آن که دچار کمترین توهی شود، شرایط را تسلیم کرد، و بدون هیچ یکه خوردنی، پاسخ معروف هوشی مین را شنید: «در اتحادیه فرانسه برای ترسوها جائی نیست. چنانچه من این شرایط را پذیرم، آنگاه یک ترسو هستم.» سپس گفتگو، البته بی هیچ امیدی به راه حل، ادامه یافت. از آن به بعد

برفسور موسیقین حاصل کرد که «پیرمرد» سرآمد آدمهایش است، آزادانه تصمیم میگیرد و به نتیجه نبردها هیچ شکی ندارد. با وجود این رهبران ویت مین به مأموریت موسامیدهای بزرگ بسته بودند، زیرا شامپانی را خنک کرده بودند تا نتیجه‌ای شاید خوب را جشن بگیرند. پل موس حکایت کرد که چگونه به راهنمایی یک افسر جوان ویت مین که قبلا در هانوی حقوق تحصیل کرده بود، ازیشه بازگشت. افسر جوان پرسید: «جنک خواهد شد؟» و چون نماینده فرانسه به این سوال پاسخی به جد مثبت داد، راهنمای وی اندوهگین نجوا کرد: «بس من باید از قصد خود مبنی بر ادامه تحصیل در پاریس چشم بپوشم.» سپس هفت سال تمام میان هوشی مین و غرب سکوت برقرار شد؛ صرف نظر از مصاحبه با روزنامه‌نگاران خارجی، مانند «آندریو روت» که هو در پائیز ۱۹۴۵ به وی گفته بود که ویت مین نگاهداری بیطری خود را در میان دولت سوک ممکن می‌داند، و به استثنای یک سخنرانی رادیوئی او که «نیروهای صلح‌دوست» و «دموکراتهای» فرانسه را مخاطب قرار داده بود؛ و به استثنای دیدار کمونیست‌های فرانسه ازیشه تونگ کینگ. اما در سال ۱۹۴۹ حادثه‌ای روی داد که برای آینده ویت مین به مراتب بر اهمیت‌تر از اخراج وزیران کمونیست از کابینه رامادیه بود. در بهار ۱۹۴۹ ارتش سرخ چین فاتح شد و مانو را بر صدر کشور نشانید. به زودی کمونیست‌ها در مرز تونگ کینگ ایستادند. از این به بعد پکن یک نقطه نقل مارکسیستی دارای چنان قدرتی بود که روح انقلابی پاریس در برابر آن بسیار ناچیز می‌نمود.

در مثلث سیاسی - نظامی پاریس - هانوی - چونگ کینگ در

مارس ۱۹۴۶، جهان سیاسی فرانسه به ویتمین بسیار نزدیکتر و پیش از همه برای او ارزش‌نده‌تر از کومنین تانگ بود. در آن اثنا تناسبها در این مثلث تغییر کرده بود. در حالی که در داخل حکومت پاریس، جمهوری خواهان، رادیکال سوسیالیستها و سوسیال دموکراتها قدرت را میان خود تقسیم می‌کردند یا بر سر قدرت نزاع داشتند اما مشترکاً به سیاستی شدید‌آ弛 کمونیستی می‌پرداختند، پکن، این پایتحت بزرگ‌ترین ملت آسیا، در دست کمونیستها بود. در سال ۱۹۴۶ موریس تورز معاون نخست وزیر بود و چنان کایچک رسمی ارباب چین، حال آنکه مائو در زیرزمین مبارزه می‌کرد. لکن در سال ۱۹۵۰ مائو در پکن نشسته بود، موریس تورز بر نیمکت مخالفان حکومت و چنان کایچک در جزیره‌اش. واقعیاتی اینچنان وضع را یکسره تغییرداد. اکنون کلید حل مسئله هندوچین دیگر مانند ۱۹۴۶/۴۷ در پاریس نبود. زیرا پاریس دیگر سرچشمه پاک «دموکراسی» نبود، خاصه آنکه حکومت انقلابی چین در ۱۸ ژانویه ۱۹۵۰ تصمیم گرفت حکومت هوشی مین را به رسمیت بشناسد و با آن سفیر مبادله کند. چهارده روز بعد مبادله سفیر با کرمیان انجام گرفت.

در اینجا بود که ویتمین بر آن شد با پشتیبانی قدرتی بزرگ که به بلوک ایدئولوژیک تعلق داشت، حزب کمونیست هندوچین را که در سال ۱۹۴۵ منحل شده بود، احیا کند.

در ۱۱ نویم ۱۹۵۱ یک کنگره انقلابی با ۲۰۰ نماینده تشکیل شد. پس از یک گزارش سیاسی - تاریخی عالی پرزیدنت هوشی مین و یک سخنرانی از طرف دیرکل، «تروئونک چین» در باره «تجربه‌های سیاسی حزب و وظایف فوری انقلاب نجات‌بخش ملی و دموکراتیک»،

«ویتنام دانگ لاندو نگ»، یعنی حزب کارگران ویتنام، تأسیس شد. طبق برنامه سیاسی حزب، وظایف اصلی انقلاب ویتنام را ندن مهاجمان امپریالیست، تسعیر استقلال و اتحاد ملت، الغای نظام استعماری، برچیدن همه باقیمانده‌های فتووالیسم و شبیه فتووالیسم، تقسیم زمین میان دهقانان و تکامل دموکراسی توده‌ای به مثابه پایه سوسیالیسم بود.

رئیس کمیته مرکزی که در همان فرصت برگزیده شده بود، هوشی مین بود که گزارشی از جایز تاریخی خارق العاده جالب در باره جنبش انقلابی داد که در آن انحلال حزب کمونیست هندوچین در سال ۱۹۴۵ توجیه شده بود.

از آنون نفوذ پکن هرچند هم که زیاد بود، اما هوشی مین بدین علت به هیچوجه رابطه خود را با چپ‌های فرانسه نبرید. به همین دلیل بود که در مارس ۱۹۵۰ او «لوفیگر»، رئیس سازمان جوانان کمونیست فرانسه را بسیار دوستانه به حضور پذیرفت.

سوای چند تماس کوتاه از طریق لائوس، برمه و هندوستان، سه سال بود که رابطه میان کمونیست‌های فرانسه و کمونیست‌های ویتنامی که دریشه‌ها از جهان جدا مانده بودند، قطع شده بود. رسیدن نیروهای چینی به مرز تونک کینگ بود که در زانویه ۱۹۵۰ میان مبارزان زیرزمینی ویتنام و مابقی جهان دو باره رابطه‌ای پدید آورد. کمونیست‌های فرانسوی و ویتنامی تصمیم گرفتند کنگره جوانان را که در پایان ماه فوریه در بیشه تشکیل شد، به صورت فرصتی برای برقراری تماس در آورند. از این رو بود که فیگر، به عنوان رابط نزد هوشی مین آمد.

او ماه ژانویه از پاریس حرکت کرد و از طریق مسکو، پکن و

هانکو، بانخستین سفیر جمهوری توده‌ای چین، سوار بر کامیون، در اوایل ماه مارس به نزد هوشی مین رسید. کنگره پایان یافته بود، لکن رهبران جمهوری دموکراتیک و یتنام انتظار فیگر را داشتند.

به رغم جنگی که غالب بود، «عمو هو» نماینده کمونیست‌های فرانسه را با مهربانی تمام پذیرفت. گفت: «به موقع آمدید. همین الان از جبهه برایم شامپانی فرستادند.» فیگر بی برد که هو نه فقط از آن رو که، خاصه در برابر رفیقان مهربانی می‌نماید، رئیس دولت است. طواهر گوناگون مانند یک آجودان، نگهبانان کاخ و تشریفاتی معین نیز حکایت از آن داشت. با وجود این، هو می‌همانش را به جالیز سبزی برد، آنجا که ساعتهاي تمام در میان گوجه فرنگي‌ها و سبب زمبني‌ها توقف کرد، و سپس او را به «استخری» هدایت کرد که در انحنای یک نهر ساخته بودند. سه چیز، لتو فیگر را به منگام گفتگو با هوشی مین و دیدار با دیگر رهبران و بازدید از تأسیسات ویت‌مین در این ناحیه از «توین کو آنگ» با جنگلهای انبوه، بریدگیهای کوهستان و نهرهای بسیارش زیر تأثیر قرار می‌داد. مردان ویت‌مین و اراده‌ای استوار بود که «انقلابی تناسائی نکنند»، بلکه سازمان و بنای دولت را حتی در بیشه و در اعماق جنگل استوار نگاهدارند. آنان نیک می‌فهمیدند که این «پایتخت» را به تمامی جنگل بگسترنند. واژه‌ای که این می‌گذشتند همه‌می‌کوشیدند امکانی برای مذاکره با فرانسه به دست آورند.

هوشی مین به فیگر پیشنهاد کرد از مبادله اسپیران جنگی برای برقراری نخستین تماسی سود بر گرفته شود که راهگشای گفتگوهای سیاسی تواند بود. آشکارا می‌خواست با پاریس رابطه بگیرد. البته به

رخ هم سخن خود کشید که اگر ویت مین در اثنای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰ باقی ماند، این به انژری، سرسختی، قریحة ابتکار و احساس برای کارهای کوچک درویتname‌ها مربوط می‌شود. اما اکنون چشم انداز نبرد برادر پیروزی کمونیستهای چینی از اساس تغییر کرده است.

او گفت که تاکنون وی و یارانش درحال محاصره بوده به تخته سنگها چسبیده بوده‌اند و مدام کوشیده‌اند از بیشه‌ای جدا از جهان، دولتی بسازند؛ و افزود «اکنون ما هم پیمانانی داریم، از طرف ده دولت به رسمیت شناخته شده‌ایم و با جهان سوسياليسطي مرزی مشترک داریم.» هنگامی که لتو فیگر اخباری اینچنین را با خود به پاریس آورد، مردان حاکم فرانسه آن را به مثابه یکی از مانورهای متداول قلمداد کردند. لکن این برقراری دوباره مناسبات و تشدید مبارزة کمونیست - های فرانسه علیه «جنگ کثیف»، در نزد ویتنامی‌ها تأثیری عمیق بر جای نهاد. می‌توان دید که در نشریه «گاهنامه بزرگ حزب و طبقه کارگر»، مورخان ویتنامی، به عنوان حادثه اصلی آن زمان به نقل یک سخنرانی پرداختند که موریس تورز در دوازدهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه در آوریل ۱۹۵۰، پس از بازگشت لتو فیگر ایراد کرده بود. رهبر کمونیست، آن روز گفت: «درست از آن رو که مامیهندوستان فرانسوی و پرولتلهای با روح بین‌المللی هستیم، علیه جنگ کثیف در ویتنام پیکار می‌کنیم. و درست از آن رو که فرانسه را دوست داریم، از این بابت رنج می‌بریم و شرمساریم که می‌بینیم فرانسوی‌ها به تبهکاری مقصرا شده‌اند. ما بیش از همه وقت درستی و حقیقت سخنان کارل مارکس را احساس می‌کنیم: «ملتی که ملتی دیگر را سرکوب می‌کند، نمی‌تواند آزاد باشد.»

اماکن شهای اندک برای برقراری رابطه، کامیاب نشد. آلس ساواری، مشاور اتحادیه فرانسه، در سال ۱۹۵۲ به رهبریت مین دست نیافت. «ژاک رافائل کَک» و پرسور «بوهی» در رانگون ماندند، و کوشش نهرو برای میانجیگری، به انگیزه «ژان رو» که در کنار «فربراکوی» به کنگره استقلال ملتها تعلق داشت، اگر چه علاقه‌ای در نزد ویتنامی‌ها برانگیخت، لکن با علاقه مردان مسؤول فرانسه رو برونشد.

۱

فصل دهم - فاتح

در حالی که هو و جیاپ، که اکنون ژنرال جیاپ شده بود، حمله متقابل را تدارک می‌دیدند، در سال ۱۹۵۳ در فرانسه این آرزو مدام بلند آوازتر می‌شد که این تجربه بسیار مشکوک جنک در هندوچین پایان گیرد. رفته رفته هر کس دریافتہ بود که این لشکرکشی استعماری، نخست به جنگی داخلی و سپس به یک جنک خسد کمونیستی مبدل شده بود و اکنون چنان آغاز گسترش کرده بود که یک جنک جهانی تازه از آن به برخیزیدن تهدید می‌کرد. مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ امکانات دیپلماتیک تازه‌ای برای مناسبات شرق و غرب گشوده بود. می‌بایست بی چون و چرا چاره‌ای جز «راه حل با اثوابای» جسته شود که پس از ۱۹۴۹ تمامی مسأله را فقط بفرنجتر کرده بود. اما هوشی مین واقعاً چه

می خواست؟

این سوالی بود که «سونلوفگرن»، روزنامه‌نگار سوئدی و خبرگزار مجله «اکسپرسن» در پاریس، و بسیاری دیگر از مقطاران او مطرح می‌کردند. پس از مباحثه‌ای در مجلس نمایندگان که در آن برسر مقاصد احتمالی ویت‌مین بحثی شدید در گرفته بود بی‌آن‌که حتی یک سخنران هم بتواند ادعاهای خود را بر اطلاعاتی دقیق و تازه‌تر متکی سازد، لوفگرن چنین اندیشید که پرسشنامه‌ای برای هوشی‌مین فرستاده شود. او از طریق سفارت سوئد در پکن، در اوخر اکتبریک سلسه پرسشهای را برای رهبری ویت‌مین فرستاد که در آنها در وهله اول پایان احتمالی نبردها و راه حلی سیاسی مطرح گردیده بود.

در ۲۶ نوامبر لوفگرن پاسخی از هوشی‌مین دریافت کرد که به مراتب مساعدتر از آن بود که انتظارش را داشت. در این پاسخ از جمله چنین آمده بود: «اگر مردم ویتنام به اسلحه دست یازیدند تا پس از هفت یا هشت سال قهرمانانه علیه پرخاشگری نبرد کنند، از آن‌روست که می‌خواهند از استقلال خود و از حق خود برای زیستن در صلح به دفاع پردازند. مادام که استعمارگران فرانسه به جنک تهاجمی خود ادامه می‌دهند، ویتنامی‌ها نیز به نبرد میهن‌پرستانه خود تا پیروزی نهائی ادامه خواهند داد. لکن اگر حکومت فرانسه از جنگ گذونی عبرت بیاموزد و برای مذاکرات آتش‌بس آماده باشد و بخواهد سؤاله ویتنام را زراههای مسالمت‌آمیز حل کند، آنگاه مردم ویتنام و حکومت جمهوری دموکراتیک ویتنام حاضرند پاسخی مساعد بدنهند.» این اظهارات هوشی‌مین دوروز بعد در نشریه «اکسپرسن» چاپ شد.

شاید این سطور نارو شنتر از آنهایی بود که در سال ۱۹۴۷ رهبران ویت مین به نشانی حکومت فرانسه فرستادند؛ لکن نگاشتن این سطور مصادف با هنگامی بود که فضای توأم با انتظار و تلخکامی از جنگ خلبه داشت، بدان سان که به شیوه‌ای خارق العاده جلب نظر کرد. اما وزرات خارجه فرانسه به لوفگرن رساند که «با آگهی کوچک در روز نامه‌نمی‌توان سیاست ساخت»؛ سخنی که گوینده آن «بیدو» بود. اما افکار عمومی فرانسه به حکومت «لایل» اجازه نمی‌داد حتی کوچک‌ترین فرصت را از دست بدهد، حتی اگر امکان پیروزی آن بسیار ناچیز باشد. گذشته از این، در کنفرانس برلن که در ۱۸ فوریه ۱۹۵۴ با شرکت اتحاد شوروی، آمریکا، انگلستان و فرانسه تشکیل شد، تصمیم گرفته شد در یک کنفرانس چهار گانه دیگر، مسئله آسیا مورد گفتگو قرار گیرد.

در آن اثنا «رن پلهون»، وزیر دفاع فرانسه، می‌خواست از مقاصدهوشی مین اطلاعاتی دقیق‌تر حاصل کند و از این رو به «آلن ساواری» روی آورد. همان طور که یاد آور شدیم، این نماینده سومی‌الیست در سال ۱۹۵۲ کوششی بیهوده کرده بود تابا هوشی مین تماس بگیرد. این بار نقشه او از طرف رئیس جمهوری تصویب شد، اما ژرژ بیدو، وزیر خارجه، با آن مخالفت کرد. دلیل او این بود: «کارویت مین ساخته است. کوشش شما اعتماد را به آنها بازخواهد کرداند و تشویقشان خواهد کرد.» ساواری: «شما با این کار مسؤولیتی هولناک را به عهده می‌گیرید.» بدین ترتیب سه ماه از دست رفت؛ و هنگامی که بیدو سرانجام و توی خود را پس گرفت سرنوشت دین بین فو نزدیک به تعیین شدن بود. دخالت ساواری که در ماه نوامبر سودمند بود، اکنون معنایش را از دست داده بود. نماینده

سویاالست دنباله سفرش را در مسکو قطع کرد.

گفتن این نکته دشوار است که هوشی مین در مذاکرات بزرگ
مقدماتی برای تدارک کنفرانس برلن چه نقشی بازی کرد که در ۷ مه در
ژنو آغاز شده بود - همان روزی که چریکهای تعلیم یافته به وسیله
هوشی مین، دین بین فورا تسخیر کردند. سپس در ۹ ژوئن، کنفرانسها
دیگری به دنبال آن کنفرانس مقدماتی آمد که در آنها نماینده نظامی
ویتنام آشکارا طرح تقسیم موقعی ویتنام را ارائه داد که سرانجام در
۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴ به تصویب رسید.

هر چند هم که اطلاعات ما از مذاکراتی اندک باشد که ضمن آن
رهبران ویتنام بر آن شدند در مذاکرات ژنو شرکت جویند، هیأت نماینده‌گی
خود را تشکیل دهند؛ و با تقسیم کشورشان در صورت عقد پیمان صلح
موافقت کردند؛ باز هم باید مرحله‌ای از زندگی هوشی مین را به خاطر
آورد تا بتوان دریافت که او بود که در سوی ویتنام نقش رهبری را
بازی می‌کرد.

اکنون هنگامی که فرصتی فرا چنگ آمده بود که پس از آنهمه
خون و ویرانی و فقر، روح ع مارس احیا گردد، رهبر ویتنام را چاره
ای جز آن نبود که تمامی وزنه‌اش را برای از سرگرفتن مذاکرات به کار
بندد. شاید می‌اندیشد که خود به اروپا سفر کند. انتصاب دوست و
شاگرد او فام وان دونک به ریاست هیأت نماینده‌گی ثابت می‌کرد که
وی تا چه حد این را ارزشمند می‌دانست که برداشت و اندیشه‌های او
برای کارهای هیأت نماینده‌گی جمهوری دموکراتیک ویتنام حکم ضابطه
را داشته باشد.

آنچه به تقسیم موقنی کشور مربوط است - کشوری که می‌باشد
بعدا از طریق رفراندوم دوباره متحده شود - می‌توان پذیرفت که فقط
و فقط هوشی‌مین می‌توانست پس از پیروزی دین‌بین فو خواستار چنین
فداکاری از اطرافیانش شود. همه اقدامات آن روزی ویت‌مین، پیشنهاد
های ماهرانه و تیز هوشانه آن، سرعت گردش آن و مهارت‌هاش، آشکارا
مهر هوشی‌مین را بر چهره داشت.

وانگهی پرزیدنت مستقیماً به مباحثات دست انداخت. چون لای،
پس از دیدارش با مندس فرانس در برن، به خاور دور سفر کرد تا با
همقطار انش گفتگو کند و بینند که مردانه رهبر آسیا چه می‌گویند . پس از
دیدار با نهرو و «نو»، وی از ۳ تا ۵ ژوئیه در مرز چین گفتگوئی دراز با
هوشی‌مین داشت و پس از آن که بانخست وزیر ویتنام بر سر حداقل شرایط
برای بستن یک قرارداد به توافق رسید، به زنو باز گشت.

در ۱۳ ژوئیه چون لای بار دیگر با مندس فرانس ملاقات کرد.
هنگامی که رئیس حکومت فرانسه ازاو پرسید که رهبریت‌مین را در
چه حالتی یافته است، رئیس دیپلماسی چین با تبسی ملایم پاسخ داد:
«من در نزد همه کسانی که با آنان گفتگو کردم، متوجه آرزوی صلح شدم.»
و افزود: «هر یک از دو طرف باید گامی به سوی دیگری بردارد ، لکن
معنای این سخن این نیست که تعداد گامها باید برابر باشد.»* این راخود
هوشی‌مین هم می‌توانست گفته باشد ؟ زیرا این جمله خیلی به گفتار او

* عصر همان روز قام وان دونک پیشنهادی تازه از طرف ویتنام به مندس
فرانس و «شوول» داد که مذاکرات را دوباره به مرکز درآورد . با تقسیم کشور
در مدار ۱۶ درجه - سپس بر سر مدار ۱۷ درجه توافق شد.

شبیه بود.

نامهایی که مورد موافقت هو و چون لای قرار گرفت هر چه می خواهد باشد – به هر حال هواین را در ۱۵ ژوئیه به تصویب ششمین کنگره کمیته مرکزی حزب کارگران ویتنام رساند . خطابهای که هو در این روز در برابر اعضای کمیته مرکزی ایجاد کرد ، یکی از گویاترین سخنرانیهای اوست . مسأله برسریک پیام داخلی بود که هفت سال بعد منتشرشده . این سخنرانی آشکارا ثابت می کند که هوشی مین می خواست بدون اعمال خشونت آمیز به اتحاد دوباره کشورش دست یابد .

«در چنین موقعیتی شعار « مقاومت تا آخرین نفس » باید جای خود را به شعار « صلح ، اتحاد ملی ، استقلال و دموکراسی » واگذارد . هنگامی که انسان مذاکره می کنند باید از هر دو طرف برای دادن امتیازاتی عاقلانه آماده باشد . در گذشته می گفتیم که نیروی استعماری فرانسه باید رانده و نابود شود ، اما اکنون با عقب نشینی ارتقش خود در مهلتی تعیین شده موافقت کرده اند . در گذشته برای ما اتحادیه فرانسه وجود نداشت . اکنون ما آماده ایم در باره شرکت احتمالی در اتحادیه فرانسه بر مبنای برابری و تصمیم آزادانه گفتگو کنیم .»

و هوشی مین ، پس از آن که تقسیم موقتی کشور را ، آنچنان که از طرف نمایندگان ویتنام در ژنو پذیرفته شده بود ، اعلام کرد ، افزود : « تحدید منطقه ها برای تجدیدگروه بندی نیروها ، تقسیم کشور معنی نمیدهد ، بلکه بیشتر حکم اقدامی موقتی را برای رسیدن به اتحاد دوباره کشور دارد . آن هم میهنان ما که تاکنون در مناطق آزاد سکنی داشته اند ، دلیل

دارند که ناخشنود باشند*. برخیها تصویر را سیاه خواهند دید، نومید خواهند شد و خواهند گذاشت که دشمنان ما استعمارشان کنند . ما باید به آنها توضیح دهیم که سود تمامی کشور این است که وضع کنونی را تحمل کنند. این موجب افتخار آنان خواهد بود. ملت از آنها سپاسگزار خواهد شد.

آبا این خطابی برای واژگونی یا خطابی برای شکیباتی بود؟ ادامه این سخترانی عموماً هو هنوز بهتر تمامی شخصیت ، برداشت و استراتژی اورا نشان می دهد؛ درحالی که نباید فراموش کرد این مردم اکنون به یک پیروزی دست یافته بود که دامنه اش درانتظار نبود.

«این اشتباهها ممکن است پیش بیاید: انحراف به چپ. سرمستان از پیروزی می خواهند حتماً به نبرد ادامه دهند . مانند کسی که از هول حليم توی دیک بیفتند، آنان مسلم می دانند که دشمن عقب می نشیند، بی آن که متوجه مانور او بشوند. آنان فرانسوی ها را می بینند ، بی آن که آمریکائی ها را بینند. از عملیات نظامی به شوق می آیند و اثر گذاری دیپلماتیک را کم تخمین می زند. نمی فهمند که ما همراه بانبردارتش، در کنفرانسهای بین المللی برای همان هدف پیکار می کنیم. با شعارهای تازه مخالفت می کنند» اینها را به مثابة بیانیه های دست راستی می انگارند و به عنوان امتیازاتی نا اندیشیده تلقی می کنند . خواسته ائمی مبالغه آمیز عنوان می کنند که دشمن نمی تواند پذیرد. سراسیمه عمل می کنند و نمی دانند که کلنجار رفتن برای صلح، سخت و بغرنج است. اگر ما در برابر

* طبق موافقنامه های ۲۱ ذویة ۱۹۵۴ ویتمین تقریباً ۲۰ درصد از

مناطق زیر نظارت خود را با بیش از یک میلیون و نیم جمعیت تخلیه کرد.

گرایش‌های چپ کوتاه بیاپیم، به انزوا دچار خواهیم شد، جدا از ملت خود و ملتهای جهان و سرانجام کارمان بایک‌شکست پایان خواهد گرفت. دست راستیها بدبینی منفی نشان می‌دهند و امتیازاتی غیر اصولی می‌دهند. منحر فان راست چون به نیروی خلق اعتماد ندارند، از رویجه نبرد او می‌کاهمند. خوگرفتن به رنج را فراموش می‌کنند و فقط خواستار زندگی آسوده و آرامند.»

این مباحثات در کمیته مرکزی «لانودانگ» در آستانه امضای قراردادها، به غایت بارز بود، پنهانی استدلال و اشاره به چهای و راستها، مقام‌هشی مین و مخالفان او را به روشنی نشان می‌دهد. هوشی مین در مباحثاتی طولانی و سخت برای مماشات، علیه چهای پیکار کرد – و پیروز شد.

فقط یک اقتدار به راستی بزرگ و ستایش‌انگیز بود که کامیاب شد این انسانهایی که با تسخیر دین بین فو به یک کامیابی نظامی دست یافته بودند، پس از هشت سال کوشش عظیم و محرومیتهای هولناک، اکنون دوسوم سرزمین ملی را کنترل می‌کردند و آشکارا می‌دیدند که چگونه اعتبارشان در منطقه «بانودای» مدام فزونی می‌گیرد، آماده گردند به منطقه‌ای کوچکتر باز گردند که فقیرتر از مناطقی نیز بود که دوباره می‌بایست تخلیه شود.

به علت عقدۀ برتری که آن روزها بر رهبران جمهوری ویتنام غالب بود، معلوم نیست که آرزوها یادستورهای دوکشور بزرگ کم و نیست می‌توانست موجب مماشات گردد. این چشمپوشی می‌بایست از داخل به دست آید، آنهم به وسیله

مهمنت بن رهبران: هوشی مین در ۲۱ ژوئیه شخصاً در ژنو حضور نداشت،
لکن روح او وودست هدایت کننده او احساس می شد.

هنگامی که در شب ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۴ خبر آتش پس به بیشه رسید، رهبر کهنسال را چه اندیشه ای در سر می توانست بود؟ احتمالاً می پنداشت که مانند مارس ۱۹۴۶ اکنون نیز هموست که بزرگترین سهم را داشته است، که پایان نبردها به چندین هکتار زمین می ارزد، که اکنون باید به تجدید ساختمان اندیشید، که دیر بازود جنوب، دربست به اتحاد دوباره رأی خواهد داد.

چهل سال تمام کلنگار سخت، چه در زندانهای کومین تانگ و یا در کنار قبر سرباز گمنام زیر طاق نصرت پاریس، به او آموخته بود که هرگز نمی توان کاملاً برد یا باخت.

هنگامی که چندروز پیش از آن، نگوین جیاپ خبر دین بین فوراً به او داد، هو به نرمی گفت: «پیروزی هر چقدر که بزرگ باشد، فقط یک آغاز است.»

در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۴، هشت سال پس از فرار به بیشه، پنج ماه پس از قضیه دین بین فو و دوماه پس از قراردادهای ژنو، هوشی مین سرانجام به هانوی بازگشت. وانگهی بازگشت او در آرامش تمام صورت پذیرفت، زیرا جشن پیروزی را برای جیاپ و ارتش توده‌ای برگزار کرده بودند. این یگانه جشن در اثنای آنهمه ویرانی بود.

اما هم سخن فرانسوی که پس از عقد پیمان صلح به دیدار ویتنام خواهد رفت، چه کسی خواهد بود؟ چند هفته پیش از آن، ژان سن تی که سرگرم قایقرانی در سواحل ایتالیا بود، تلگرامی از طرف نخست وزیر

فرانسه دریافت کرده بود. اورا بیدرنگ به پاریس خواندند که از آنجا می بایست به فوریت رهسپار هانوی شود ، مذاکره کننده سال ۱۹۴۶ ، هندوچین و فعالیت خود را در آنجا فراموش نکرده بود و طی ساعت دشوار ۱۹۵۳ را انتظار آن داشت که «بیدو» یا «پلهون» اورا بدانجا خواهند فرستاد تا در شرایط خطرناک رابطه قطع شده را دوباره جوش دهد. واگر او از آن سریچیده بود که اندکی پیش از کنفرانس ژنو نقش مامور بیدورا بازی کند، فقط بدان دلیل بود که دیگر بسیار دیر شده بود و فعالیت‌وی از همان آغاز طرد می شد. لکن اکنون صلح فرارسیده بود و او از خود می پرسید که دوباره به هانوی رفتن فایده‌ای است. منس فرانس به او فشار آور و سرانجام قانعش کرد.

در ۷ نوامبر کمیسر سابق جمهوری ، که اکنون فقط نماینده کل جمهوری فرانسه شده بود ، به هانوی وارد شد. روز بعد به دیدار عمومی رفت. از خود می پرسید که این همان هوشی میان خواهد بود ، همان کاره میشگی را کرد: در حالی که اشک در چشم داشت ، در آغوشش گرفت سن تنی فوراً به حکومت خود چنین مخابره کرد: « این کسی که من دیدم ، به راستی هوشی میان است ». چقدر شایع کرده بودند که هو اصلاح دیگر زنده نیست.

مردان رهبری کننده ویت میان آشکارا از فرستاده شدن سن تنی به هانوی راضی بود می کوشیدند رابطه با فرانسه را دوباره برقرار سازند؛ امری که بدانان امکان می داد دری را به سوی اروپا و غرب باز نگاهدارند ، به قیمت‌های مناسب کالا بخرند و مهمترین بنگاه‌های « سرمایه‌داری » فرانسوی را روبراه نگاهدارند که البته می بایست

از طرف خلق کنترل شود . از این گذشته می خواستند کارشناسان و تکنیسین های فرانسوی را به کشور بکشانند تانفوذ فزاینده چین و شوروی را کمی کاهش دهند . اما نه تنها از زبان سن تپی دوستانه استقبال شد ، بلکه هو و دونگ به یکی از همراهان نظامی او ، ژنرال بوفور ، روزی گفتند : « ما خیلی با هم کلنچار رفتیم ، و اکنون باید نیمه نیمه بایکدیگر همکاری کنیم . » و جیاپ به یکی دیگر از افسران فرانسوی گفت : « گناه آنچه روی داده است ، پنجاه و پنجاه به گردن ماوش ماست . در آینده باید کوشش های دو جانه به همین تناسب صورت پذیرد . » لکن بزرگترین دلایل دوستی به سن تپی ارائه داده شد . درباره او از بزرگترین مهر بانیها فروگذار نکردند . با وجود عنوانی فروتنانه و تکالیفی محدود که پاریس - که خود بر اثر قول هائی که به ناسیونالیست های سایگون داده بود ، متعهد شده بود - به او محول کرده بود و به اونه عنوان وزیر مختار بلکه عنوان سرکنسول داده بود ، باز هم با نماینده فرانسه مدام به مثابه مقدم السفرای هیأت دیپلماتیک رفتار می شد که در هر فرصتی در کنار رئیس دولت جای می گرفت ، و هنگامی که در یکی از ضیافت های بیشمار در نمایندگی دیپلماتیک کشورهای شرق ، صده هوشی مین ناگهان متوجه سن تپی شد ، از میان جمعیت راهی برای خود گشود و با آغوش باز به سوی او رفت . سپس رو به لاوریچف ، سفیر اتحاد شوروی ، کرد و ازا خواست چند کلمه فرانسه حرف بزند . هنگامی که دیپلمات شوروی ، معذب شد و پوزش خواست هوشی مین بلند خندید و گفت : « حتی فرانسه هم بلد نیست ، تعجب دارد ! »

گاهگاه هوشی مین شبها به نماینده کل تلفن می کرد : « برای

شام بیائید ، ماتنها خواهیم بود و خواهیم توانست پاره‌ای از امور را گفتگو
و حل و فصل کنیم !» لکن امور حل و فصل نشد . پاریس برای آنکه به خطر
قطع رابطه با سایگون تن در نداشت ، و برای آنکه تکلیف پر مسئولیت ژنرال
الی را در جنوب آسان سازد ، جرأت نمی کردبا هانوی روابط رسمی
دیپلماتیک برقرار کند و از پذیرفتن رسمی هیأت نمایندگی ویتمان در پاریس
سر بازمی زد ، و آنچه به شرکتهای بزرگ فرانسوی مربوط می شود ،
اینان به شتاب شعبه‌های خود را در ویتمان شمالی منحل کردند ؟ نمیخواستند
خطر مصادره را متوجه خود سازند که مائو چهار سال پیش در شانگهای
بدان دست زده بود .

بدین ترتیب بود که پس از یک سال ، تفاهم با سن‌تنی و ستاد او
مدام رو به و خامت نهاد . بدون خوشبینی مبالغه آمیز می‌توان پذیرفت که
هورغبت مشخص خود را به امضاء کننده پیمان مارس ۱۹۴۶ حفظ کرده
بود ؛ لکن شرایط را قدرتی بیشتر از این رغبت بود . پرزیدنت هو پس
از هفت سال جنگ سفارکانه نمی‌توانست یک بار دیگر مانند سال ۱۹۴۶ خطر
کند و اقتدارش را به خاطر تفاهم با فرانسه دور و خود نگهدار در معرض
بازی بگذارد . خاصه از آن رو که آشکار شده بود به قولی که در ژنو از بابت
انتخابات برای اتحاد دوباره داده شده بود ، و فانمی شد . به ویژه فرانسه
این تأثیر را بر جای می‌نماید که گوئی به درستی به مسئولیتی آگاه نیست که
به عنوان یگانه امضاء کننده قرار دادهای ژنوبه وی محول گردیده بود ؛
این مسئولیت عبارت از آن بود که سایگون و واشنگتن را مجاب کند که
انتخابات ضروری است .

بکی از آخرین تماسهای میان پرزیدنت هوشی مین و فرانسه ای

که در آن هنوز امیدی به برقراری مجدد رابطه وجود داشت ، هنگامی روی داد که یک هیأت نمایندگی سنا به ریاست میشله و لتوهامون در نوامبر ۱۹۵۵ از هانوی دیدار کرد . این دونماینده سنای فرانسه آمده بودند تا امکانات استوار نگاهداشتمن مناسبات اقتصادی و فرهنگی را بررسی کنند . آنان با پرزیدنت جمهوری دموکراتیک ویتنام گفتگوئی طولانی کردند و دریافتند که هوبا اشتیاقی توأم باحزن ، سالهای تفاهم با فرانسه را به یاد می آورد و عمیقاً متأسف است که شکاف میان دو کشور مدام بزرگتر شده است ، بدانسان که به کوششی چندان بزرگ نیاز نبودتا و رایه پیشنهاد هائی جالب تر غیب کنند . اماچه می شد عرضه کرد ، بی آن که در واشنگتن رسوانی به بار آید و بی آن که از هانوی آوای اتهام خیانت برخیزد ؟ اینها برای حکومت آن روزی فرانسه مواعنی عبور ناپذیر بود .

تبديل مأموریت سوم سن تنی به یک درام ، به موئی بسته بود ؛ در امی که اقبال او و فرانس را برای از سر گرفتن گفتگوهای باهو و ویتنام شمالی برای همیشه از بین می برد . در اکتبر ۱۹۵۶ قیام در بودا پست علیه حکومت استالینیستی «راکوشی» ، با حسن استقبال گروهی از کارشناسان مجارستانی رو بروشده بود که به دستور حکومت خود می باشد رفیقان ویتنامی را یاری دهنده . اینان رویه مرفت هشت تن بودند ، لکن شورو شوق آنها به هیچوجه در پرده بروز نکرد . پس از شکست ایم رنساجی ، حکومت مجارستان بدانان فرمان داد بیدرنگ به بودا پست بازگردند . چون این کارشناسان مجارستانی را سر آن نبود که در میهن خود به شدت مجازات شوند ، از هیأت نمایندگی فرانسه درخواست پناهندگی کردند . سن تنی که در همان وقت برای انجام مأموریتی در پاریس بود ، موافقت کرد . و در حالی که مقامات ویتنام شمالی بازگرداندن آن هشت

نفر را به زادگاهشان به بوداپست اطلاع دادند ، يك کماندوی غیر مسلح فرانسوی آنان را از راه فرودگاه به مقر نمایندگی فرانسه بازگرداند ، و سن تنی که به شتاب به هانوی بازگشته بود ، در صدد حفاظت از آنان برآمد. در اینجا بود که هوشی مین خشمناک شد و هم سخن فرانسوی خود را تهدید کرد که با اقدامات اجباری دست خواهد بایزید . سپس نماینده فرانسه به خبرگزار «خبرگزاری فرانسه» در هانوی تلگرامی دیگته کرد که در آن، پیشامدگان سان که حقیقت داشت توصیف شده بود . همزمان با این امر او به حکومت ویتنام اطلاع داد که ، چنانچه بکوشد مجارستانیها را به زور بازگرداند ، بیدرنگ تمامی جهان را با خبر خواهد ساخت .

سن تنی ، با استفاده از فرجهای که بدست آورد ، توانست تحت الحمایه های مجارستانی خود را در بشکه های خالی بزنی بند که برای هیأت نظامی فرانسه در لاثوس فرستاده می شد ، و آنان ۱۰ به طور قاچاق از کشور خارج سازد . هوشی مین با چنین نیزگاههایی میانه ای نداشت ، و همه مناسبات خود را با سن تنی قطع کرد . بدین ترتیب بود که سومین مأموریت مذاکره کننده سال ۱۹۴۶ پایان یافت ، و هو حتی به سن تنی اجازه نداد که از او خدا حافظی کند . به دیده هوشی مین ، سن تنی حاکمیت ویتنام را زیر پا گذارد و بودرو ابطدوستانه میان ویتنام و مجارستان ، این ملت برادر را به خطر افکنده بود .

سپس ده سال بعد ، در مأموریت چهارم سن تنی ، فضایی از دوستی بازیافته حکمران شده بود .

با این مطلب بعدها بازمی گردیم ، هر چه هست ، هشت مجارستانی از سر نوشت ویتنام و از نقشی که فرانسه روزی شاید می توانست بر عهده گیرد ، نقشی بسیار کوچکتر بازی می کردند .

فصل یازدهم - «هوچوتیج موئون نام»

روزپس از پروریش، هوشی مین، رئیس ۴۶ ساله، در رأس یک ویتنام موقتاً تقسیم شده، در میان ویرانیها و کشته‌ها، در برابر ملت‌ش قرار داشت. اکنون چه منشی داشت، اکنون دامنه قدرتش تا کجا می‌رفت؟ هر کس که او را پیش از جنگ می‌شناخت و اکنون دو باره می‌دیدش، پی‌می‌برد که اقامت طولانی و پر خطر در بیشه‌های توین کوانگ به او خیلی خوب ساخته بود. ژرارتونگاس، در کتاب «دو زخ کمونیستی در ویتنام شمالی» می‌نویسد: «او از سال ۱۹۵۶، ده سال جوانتر می‌نمود. وقتی که او را در برابر خود دیدم - گشاده رو، خندان و درخشان از خوشبوئی، سرش از زندگی و نیرو - باورم نشد.» و مردی از غوب که او را، پس از آن که به قدرت رسیده بود، از

همه بهتر می‌شناخت، ژان سن‌تنی، مذاکره‌کننده سال ۱۹۴۶ درهانوی، عقیده داشت که هودرست مانند سابق است، سالم و سر حال وبدوج نشانه‌ای از پیری.

جنگ، این یا آن اشتباهی که بروی گذشت، خاصه جدید ترین موافقت بر سر جدائی بخشی ازویت‌نام برای مدت دوسال؛ اینها همه از حیث سیاسی به زیان هر کس دیگری تمام می‌شد، و حتی فاتحه‌اش را می‌خواند. پاره‌ای در ذهن خودمی‌دیدند که او همه‌مشاغل دولتی را ترک خواهد گفت، که در وجود او، ازوب* و گاندی، برلین؛ پروزخواهند شد. شش ماه پس از بازگشت او به هانوی، مقام رئیس دولت و نخست وزیر از یکدیگر جدا شده بود که وی هردوی آن را برعهده داشت؛ و هو فقط بیشتر پر زیدنست بود. می‌شد پذیرفت که فقط مقامی زینتی به اوداده شده است، واواکنون از شهرت قهرمانی سالخورده کام خواهد جست که در کنار آتش می‌نشیند و خود را گرم می‌کند.

لکن این حکم فراموش کردن تحرک باورنکردنی اور ادارد؛ فراموش کردن نیروی افسانه‌ای که بر گردش نمی‌بود، فراموش کردن ستایشی که خلق از اومی کرد. و فراموش کردن حوادث. اصلاحات ارضی ریشه داری که سراسیمه انجام شد، در سال ۱۹۵۶ جمهوری ویتنام را تقریباً به لب پرنگاه فاجعه‌ای کشاند. به شتاب ناخدا کهنسال را به کنارسکان دولت باز خواهندند، و او جانشین تروئونگ چین، دبیر کل حزب شد که در او مسؤول اصلی چپ روی‌های افراط کارانه را

* شاهردانست‌سرای یونانی

می دیدند. در حقیقت بسیاری از کارهای را که با این مقام کلید پیو ندادشت، لدوان انجام داده بود که در سال ۱۹۶۰ رسماً دبیر کل شد. لکن بارزاین است که، هنگامی که بحران در رسید، حزب به شتاب عموم هورا فرا خواند، زیرا مردم اورا می خواستند. حتی اگر بخواهیم بپذیریم که ستاره اودرنزد ویتنامی ها رو به افول بود، لکن باز هم شهرت بین المللی هوشی مین، اقتدار او و احترامی که در کشورهای دیگر کم و نیستی، و خاصه در سرزمین های غیر کم و نیستی آسیا برایش قابل بودند، کافی بود که وی را در مقامش بگذارند و شهرتش رانگاهدارند. مردی مانند نهرو اورا چونان یک دوست می پذیرفت، و هنگامی که اودر پکن در این یا آن جشن انقلابی شرکت می کرد، همواره در سمت راست مائو جایش می دادند. هنگامی که در سال ۱۹۵۹ در یک کنگره کم و نیستی در پراگ شرکت کرد، همه تعجب می کردند که شرکت کنندگان با چهستایشی برگردش حلقه می زند.

هو به صورت یک سبک، به صورت یک مقتدای وابستگی به خلق در آمده بود. از روش او و لحنی که بدان با کودکان و اعضای حزب، بامبارزان مقاومت یا سالخوردگان سخن می گفت، در اینجا به مناسبات گوناگون یاد شده است، لکن اگر بخواهیم شخصیت او را بفهمیم، ناگزیر از تکراریم.

در آثار منتخب او، بلافاصله پس از اعلامیه استقلال، خطابهای چاپ شد؛ این نخستین اثری بود که هوشی مین به عنوان رئیس دولت در سال ۱۹۴۵ نوشته بود. مخاطب آنسربازان یا اعضای حزب نبودند؛ بلکه کودکان بودند. شاید این برای چاره ای کسان مسخره جلوه کند،

لکن اگر بدانیم که خانواده درویتنام چه نقش بزرگی بازی می کند، آنگاه این سطور رنگارنگ، دیگر مسخره نمی نماید.

«کودکان عزیزم!»

امروز جشن نیمه پائیز است. والدین شما فانوس کاغذی، زنگوله، فشنجه و اسباب بازیهای بسیار دیگری خربزه اند، شما خوشبخت و خشنودید. شادی می کنید، و عمده در شادیتان شریک است. می دانید چرا؟ اول این که او شمارا بسیار دوست دارد. دوم این که هارسال در همین جشن نیمه پائیزی، کشور ما هنوز در خفغان بود و شما، بچه های من، هنوز برده های کوچکی بودید، حال آن که امسال ویتنام آزادی خود را به دست آورده است و شما صاحبان جوان یک ملت مستقل شده اید. امروز هرجور که می خواهید تفریح کنید. امیدوارم که فردا بر سر درس و مشق خود بروید. همه شما الفبای ویتنامی را بلدید؟ هر کس که بلد نیست باید بیاد بگیرد.

درجشн بعدی نیمة پائیز می خواهیم هم برای بزرگها وهم برای بچه ها سرگرمی بسازیم. عقیده شما چیست؟
امسال چیزی نداریم که به شما بدهم. فقط بوسه های صمیمانه ام را برایتان می فرمسم.»

این خود یک قطعه غریب ادبی است! چنین چیزی از استالین، چرچیل و به طریق اولی از دو گل برنمی آمد. اما هومی تواند آواهای تاریخی نیز سرد هد، مانند بیانه ای که در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۶ منتشر ساخت با

سخنرانی سیاسی که در فوریه ۱۹۵۱ ایجاد کرد . لکن این ازوب رزمنده را دستورهای نیز می توان دید که در آوریل ۱۹۴۸ به گروههای نبردمی دهد .
«چه باید کرد و چه باید کرد » .

پس از آن که به رزمندگان هشدار داده بود که «به با غوغای مردم ، خانه ها و اثاثیه آنها صدمه نزنند ، و ما کیان زندگان را با خود به کوهستان نیاورند ، در برابر منبر نیا کان نخوابند و پای بر اجاق ننهند و در خانه ها موسیقی نوازنده » ، اندرزداد که حکایتهای با مزه تعریف کنند ، بی آن که اسرار دفاعی را فاش سازند ، به مردم الفبا و معرفتهای متداول بهداشتی را بیاموزند .
و دستور خود را با ابیاتی چند پایان داد که ، به رغم متوسط بودن ، حاوی خودمندی های بودند :

« دردوازده نکته هیچ چیز دشوار نیست

هیچ میهن پرستی آنها را فراموش نمی کند .

ریشه است که درخت را توانا می سازد .

قله فتح بر گرده مردم استوار است » .

و سپس هنگامی که صلح در رسید ، هتل حن و شیوه بیانش را تغییر نداد ، و سبک او همچنان این رگه های خوش سلوکی مردم پسند را در خود داشت . او شیوه نگارش و گویش خود را نه تنها در برابر کودکان و سالخوردگان ، بلکه در چیزهای جدیتر نیز حفظ می کرد . در آغاز سال ۱۹۶۰ مجلس ملی مباحثه بر سر قانون اساسی جدید را آغاز کرد . هو فروتنانه بر نیمکتی نشست و گوش گرفت ؛ پس از آن که همه سخنرانان حرفهایشان را زدند ، بر خاست و گفت : « خوب ، من هم می خواهم به شما چیزی بگویم : من این حرف را غیر قابل فهم می بام ، آن دیگری را

توضیح ناپذیر و آن سومی را کمی ساده لوحانه . «نمایندگان به خنده افتادند، زیرا اشاره های او پرتوان و بدون هیچ تشریفاتی ادا شده بود . سپس عمو گفت : خوب ، «می خنندید ؟ پس من بسرنده شدم . اگر کسی بتواند فضای خوب برای کاربه وجود آورد ، همانانی می از مسائل حل شده است !» چند شال بعد در اجلاس نهائی کنفرانسی برای تغییر ترتیب روش نظرکردن ، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد : «امروز به شادمانی تدریس سیاسی خود را تمام می کنیم ... » «شادمانی» برای یک دوره آموزش کمونیستی ، خاصه در کشوری محاصره شده ، البته که کلمه ای غریب بود . انسان باید هوشی مبنی باشد تا بتواند چنین چیزی بگوید و سپس در این شادمانی نیز سهمی داشته باشد .

شاید همبستگی خارق العادة مردم و یتنام نیاز از همین جانشی شود؛ یک همبستگی که در کلماتی ترجمان خود را می یابد که در مطبوعات و تبلیغات و یتنام مدام تکرار می شود : « کو » ، یعنی ستوده ، و « بالک » یعنی عمو .

«کوه» را انسان همه جا می شنود ، و پا به پای زمان رنجهای مشترک ، این نامگذاری مدام اهمیتی بیشتر یافت . چهره او که برای همه خوب شناخته شده است ، به صورت یک نوع تصویر اثیری قدیسان درآمده است .

تا سال ۱۹۵۸ هنوز تصویر جنگنده ای پنجاه ساله بود که همه جا نشان داده می شد . در اکثر این تصویرها ، او با سیاستمداران شوروی و چینی دیده می شد .

اکنون تصویر او تصویر سالخورده مردی با مو هاوریش سفید ، با

نمونه‌ای که به علت صلح زودگذر ژنو پر شده بود، که کمی بیگانه از جهان به جلو نگاه می‌کرد و چنین می‌نمود که نبرد و یتname را از دیدگاهی تاریخی می‌نگریست. به مقیاس و یتنامی، اونو هی لین بود که به اندازه کافی عمر کرده بود که بر نازیها غلبه کند؛ یک گاندی که دوکش را ترک گفته بود تا کارخانه‌ها بسازد و نبرد و مقاومت را هبری کند.

«باوکهو» - عمومه. راستی چرا عموم؟ توضیحش شاید این باشد که این نامگذاری برای یاران بیست سال جوانترش مانند دونگ، جیاپ و دیگران یگانه نامگذاری ممکن بود. آنه، یعنی برادر را در راه همسن و سلان یا همگنان به کار می‌برند؛ دونگ چی - رفیق سرافه در حزب. باید خاطر نشان ساخت که عمopus از کنفوسیوس در جامعه و یتنام متداول شده است. «عمو»، برادر مهتر پدر را می‌نامند. عضوی از خانواده که از حیث وقار و منزلت از پدر برابر است. سن در جامعه و یتنام نقشی بسیار بزرگ بازی می‌کند. در بر ابر سال خوردگان هیچ شوخی، هیچ بی احترامی مجاز نیست. پیر مرد شخص اصلی یک سازمان اجتماعی بوده و هست، که بر مبنای زمین، روستا و خانه استوار است، و در خانه، شجره نامه کانون را تشکیل می‌دهد. این یک فلسفه کوچک و بسیار زندگه پیدا بیش گیتی است. اتفاقاً انقلاب اصلاحیه حریم آن تجاوز نکرده است.

رنگ لطیف و پراز احساس کلمه «باک»، به خانواده مشروط است و ترجمان عشق، و بیشتر از این، احترام است. سلسه مراتب خویشاوندی، دیگر چون گذشته سختگیرانه نیست، لکن همچنان پا بر جاست. و انگهی پاره‌ای از جامعه شناسان و یتنام ادعا می‌کنند که کلمه عموماً معنای را ندارد که در اینجا گفته می‌شود، بلکه باید در زبانهای اروپائی آن را به

پدر ترجمه کرد؛ تقریباً بدان وجه که کاتولیک‌ها به کار می‌برند، آنهم هنگامی که از روحانی صومعه به عنوان پدر محترم بیاد می‌کنند. این تأویل به راستی به کلمه بالکن زدیکتر است، زیرا فقط در حوزه خانوادگی به کار نمی‌رود. اما با وجود این باید بسیار از آن پرهیخت که انسان از «پدر محترم، هوشی مین» سخن گوید. «هو» در ناخود آگاه و یتنامی‌ها با سرزمینی معنای همسان دارد که هر کس خود را بدان وابسته‌می‌داند. مردی است که با هر متجاوز زیگانه نبرد می‌کند، مرد سالخورده‌ای است با ریشه‌ای تنک که سی سال از کشور دور بود و سپس بازگشت و سرزمین را در هشت سال دوباره تسخیر کرد.

لکن در پیوندمیان هو و خلق و یتنام دو کلمه دیگر نیز هست که همواره می‌توان شنید: «نگیا» و «هیو».

معنای نگیابه مفهوم وظیفه بسیار نزدیک است. این آگاهی فرد و گروه نسبت به آن چیزی است که باید انجام گیرد. پیوندنگیا میان هو و خلق او مفهوم تمهدی دو گانه است: از یک سو ایثار و فداکاری و از سوی دیگر وفاداری و انصباط. براین بستگی، بستگی دیگری نیز افزون‌هی گردد که در کلمه «هیو» به بیان می‌آید و آن را بهتر از همه می‌توان به «وابستگی کودکانه» برگردان کرد.

در یک کشور هیچ بنیادگذار دیگری از سو سیالیسم را نمی‌توان تصور کرد که مناسباتی اینچنین با شهر و ندانش داشته باشد. ازوالت‌ر اول بریشت که نپرس! حتی رهبران راستین ملت، مانند گومولکایا تیتو بدان نمی‌اندیشند که تاین حد پیش بروند. و در پکن «اندیشه‌های مائوتسه تونگ» چیزی آنچنان والا تو اناست که برای کارگزاران او وهمه کسانی

که این افتخار را دارند آن اندیشه هارا به توده های مسحور انتقال دهند ، مایه افتخارات است . باید تا کو با رفت تابتوان گفتگوئی رامیان توده مردم و رئیس تصور کرد ، رهبری که به همان آندازه ساده و صمیمی است . اما کاسترو با اینهمه «بالاترین رهبر» است نه «پسر عم و فیدل» .

در حال حاضر هیچ رهبر جهان برای ملتش در عین حال مختار و حافظ ، مبدأ و جهت ، نظریه و عمل ، ملت و انقلاب ، همدم و کمیسر خلق ، عمومی خوب و سردار جنگی نیست .

در اینجا باید از «شیرین کاریها» بسیار اجتناب کرد ، با آن که خود هو تاحدی بدان تمایل دارد . هر گز نباید فراموش کرد که این قدرت از «لو له تمنگ ناشی شده است» ، تمنگی که بیشتر از یک گلو له شلیک کرد . در شمال این ناسیونالیست های ضد کمونیست «دای ویت» و کاتولیک ها که از سپتامبر ۱۹۴۵ تا زوئیه ۱۹۴۶، در جنوب این تروتسکیست ها و هوآهائو های سرکش بودند که طعم سختگیری های عمومی را چشیدند که می تواند به پدری سختگیر و مجازات کننده مبدل گردد که چیزی جز انقلاب نمی شناسد .

در همان سال ۱۹۵۵/۶۵ اصلاحات ارضی آنچنان شدید و پرتوان انجام گرفت که بخشی از «ذگه تین» ، به عبارت دیقترا سقف نشین «زادو آی» - این ایالت فقیر اما مغروم که هود را زاده شد در سال ۱۹۳۰ «زو - ویت» از آن برخاسته بود . . یک بار دیگر برخاست ، لکن نه علیه ماندارین های آزمند ، مهاجمان شمال یا استعمارگران فرانسوی ، بلکه علیه قدرت مطلق رهایی خش . سر کوبی این قیام ، خارق العاده سخت بود و مقامهای

رسمی درهانوی درسال ۱۹۶۰ اعتراف کردند که بریک سوم آنکسانی ناروائی رفت که به «عنوان اربابان فتووال» محاکوم شده بودند.

سال بعد پس از تصفیه شورش روشنفکران، نظمی تازه دررسید که حتی مردانی مانند «تران دوک تهائو» رادرعرض حمله قرارداد، همان کسی که سارتر او را بسیار ارج می‌نها دودرپاریس یک مسیر درخشنان فلسفی درانتظارش بود - پیش از آن که درسال ۱۹۵۱ به بیشه‌های ویتنام برود. هوریاست جلسه‌نهایی «دوره تجدیدآموزش» رادرژوئن ۱۹۵۸ نیز داشت. صدگل چیده شد. اکنون می‌توان پرسید که رهبر کهن‌سال تاچه حد طبایع زودجوش راترمزمی کندو یارانش رادرپناه‌می گیرد، در این نوع حکومت - هرچندهم که به میزانی اندک‌می‌توانست تماس مستقیم با توده‌ها برقرار کند و قدرتش را محسوس سازد - رهبر قدیمی برایر معتقدات مردم، به نحوی خود انگیخته از تسام اشتباها رژیم تبرئه می‌گردد. این همواره اطرافیان و مجریان و مشاورانند که باید بارهمه گناهان را به دوش بکشند. در مورد هوشی مین درست چنین است که گذشت، لطف شخصی، مهربانی، اقتدار و مهارت، تشکع‌شی قیاس ناپذیر به وی می‌دهد.

یک امتیازدیگر در محبویت هوشی مین، پیوندمadam میان او و حزب است متمايز از همه قالمسالاران ملتهای نوخاسته، هوشی مین را شهرتی است که برایر گذشته اش، نبردهایش و شخصیت افسون‌کننده اش تشکیل شده است و برلاندو نگ و کادرهای او تأثیری مدام بر جای می‌نهد. البته که ارگان‌های حزبی، تمامی دستگاه کلاسیک تبلیغاتی رامدام به سود هوشی مین به حرکت درمی‌آورند - با مقاله‌ها در مطبوعات، با سرودها

و جشن‌های سال‌روز ، لکن در اینجا نمی‌توان از یک التهاب عصبی و نهاد یک الوهیت سخن گفت .

همه این امتیازاتی که در اختیار هوشی مین قرارداد ، از راه نادانی غیرقابل درک مخالفان خارجی او تقویت می‌گردد . اگر حاکمان فرانسه در اثنای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۴ این همه اشتباها را زیاد و بزرگ و عجیب نمی‌کردند ، شهرت او هرگز بدن پایه از عظمت نمی‌رسید . و اگر بمب افکنهای آمریکائی ، هر روز جانشین ناپذیری اورا به نمایش نمی‌گذاشتند ، قدرت او هرگز اینچنین دست‌نخورده نمی‌ماند و درخشش قهرمانانه و پدرانه اش اینچنین تجدید نمی‌شد .

تفودو کمال قدرتی که او دارد ، فقط از راه ترسم ، سخنان شبرین و نوازش کودکان ، استوار داشتنی نیست . هو مظہر اقتداری مؤثر است که از رئیس منطقه گرفته تا مشاور ایالتی و رئیس دولت ، از دبیر کل حزب گرفته تا سر فرمانده ارتش - تمامی ویتنام شمالی را همبسته نگاه میدارد ؟ اقتداری که پس از ۱۹۶۵ به صورت سلاح وزره‌پوشی برای کشور درآمد .

اما عمل او به دشواری رویت پذیراست و تأثیر سیاسیش را مشکل می‌توان توصیف کرد . پیش از آن که بمباران آمریکائی اقدامات احتیاطی را ضرور سازد ، او در هانوی و پیرامون آن زندگی شگرف چادر نشینانه ای داشت ، گوئی مانم زمانه ای را گرفته است که در پیشه ، در سنگلاخها و کلبه های «کائو بانگ» و «نوین کو آنگ» خانه گزیده بود . هنوز گاهگاه فرمانداران سابق فرانسه را در کاخ می‌پذیرد ، لکن بر تر آن می‌داند که در انتهای باع ، آنجا که گل و گوجه فرنگی می‌کارد ، در خانه باغبانی زندگی

کند تا در این کاخ مجال . و در همین جاست که گذاشت در ۱۹ مه ، روز تولدش ، ازاو عکس بگیرند، و در همین جاست که روزنامه نگاران خارجی را که با او دوستی دارند ، به حضور می پذیرد .

لکن این «کنج عزلت» فقط یکی از آن جاهای است که این آدم خستگی ناپذیر استراحت می کند . یک عبای کتانی ، یک شال گردن ، صندلهای لاستیکی ، یک عصا و یک ماشین تحریر سفری ، این است دارو ندار کسی که برای خدمت به امر انقلاب سفر می کرد ، که به شکرانه سفر های جهانیش طی این قرن ، مردمش را بیدار کرد و دولتی را بیناد نهاد .

نمی توان به دقت گفت که در سال ۱۹۶۴ اقتدار و اعتبار هوشی مین چه وضعی داشت ، اما بنا بر گزارش های یک مشاهده گر سوسیالیست و عالی که تازه از هانوی آمده بود ، وضعی چندان مناسب نداشت . لکن دو سال بعد تهدید یک قدرت بیگانه ، پدر ملت را دوباره اجتناب ناپذیر ساخت . همواره در ۲ سپتامبر جمهوری ویتنام روز استقلال را جشن می گیرد . اما در سال ۱۹۶۶ جشن به علل امنیتی ناگهان جلوافتاد . دیبلمات ها و روزنامه نگاران فقط دو روز قبل با خبر شدند تا راز را بهتر بتوان نگاهداشت .

مخبر خبر گزاری فرانسه ، رافائلی ، در این باره گزارش می دهد : «هنگامی که هوشی مین ، با عبای سفید روشن و کمر بندی ساخته شده از لاستیک کهنه اتومبیل ، صندلهای لاستیکی ، چهره ای بازو تبسمی بر لب ، آشکارا با حالت ضعف وارد شد ، همه ساکنان تالار کف زدند . امسال این برای نخستین بار بود که هوشی مین در برابر عام ظاهر شد . پشت سرا و

پنج مرد بزرگ رژیم قرارداشتند - فام وان دونگ رئیس حکومت ، نگوین جیاپ سرفرمانده ، لهوان دبیر حزب ، متروئونگ چین رئیس پارلمان ، و نگوین دوی ترین وزیر خارجه .

بر جایگاه کوچک با پنج ردیف صندلی ، تقریباً سی نفری پشت سر رهبران گرد آمده بودند که بسیاری از آنان فرماندهی لشکرهای را بر عهده داشتند که در جنوب پیکار می کنند و یا در شمال آماده ایستاده اند . رویهم تعداد کسانی که میان گلها و بادبزنی های برقی گرد آمده بودند ، به چهل نمی رسید . جریان به سبک روسی شروع شد ، یعنی پیشاہنگان با دستمال گردن سرخ به بزرگان گل هدیه کردند . سپس تشریفات به شیوه ای ویتنامی و خانوادگی پایان یافت ، با سه موج از دستهای برآفراشته ، به شیوه ای درست نظامی ، اهریمنان امپریالیست رانده شدند و سپس سرود جبهه ، «ماپیروز خواهیم شد» خوانده شد .

جیاپ ، با چهره ای درخشان در او نیفورم مشکی ژنرالیش ، با یقظه باز ، بادسته ایش نوازنده کان راه مراهی می کرد . سپس دونگ به رهبر ارکستر نزدیک شدو گفت : «همه جهان می داند که ماپیروز خواهیم شد . منظورم این است که می توانیم سرود را یک بار دیگر بخوانیم .» سپس رفته رفته سرشت جشن تغییر کرد و جلسه سیاسی به جشن نیا کان مبدل گردید . هوشی میں به ریش خود دست کشید ، روبه جمعیت کرد و بیدرنگ تماس به وجود آورد . در فضائی توأم با استایش همگانی گفت : «صفوف اول خیلی بلند سرود نخوانندن .»

مسئلان امنیت ، با دغدغه به ساعت نگاه می کردند . رهبران

وینامشمالی با اسفی آشکار و در هلهله شادی حاضران رفتند . در بیرون تاریکی عمیقی حکمرانی بود . سایه‌های شهر را آوردند و آدمی پنداشت که در بیشه است . »

بدین سان هو با اطرافیان محروم شد که از چهل سال پیش ، از «تان نین» در کانتون گرفته تا «باک- بو» و «توین کو آنگ» ، آنان را تریت کرده بود . اگر «پیشوای» کهنسال بر هنر تماس با توده‌ها چیرگی بیشتری دارد تا بر نوسازی مارکسیسم ، اگر او برای آوردن بدعتها قریحه‌ای کمتر از انتشار دکترین‌ها دارد ، بالین همه باید اعتراف کرد که او در استوار نگاهداشت تعادل میان یک گروه با عقاید بسیار گوناگون ، مهارتی خارق العاده دارد . و درست همین است که بر لوا مکان پذیرمی سازد تا ثباتی را حفظ کند که در تاریخ انقلاب نوبن بی‌همتاست .

ترکب حکومتی که در آغاز ع ۱۹۴۶ در هانوی ، هنگام مذاکره با زان سن تنی و «لثون پینیون» وجود داشت و سپس هفت سال تمام جنگ را علیه فرانسه رهبری کرد ، امروز نیز در عمل همان است که بود . فقط «تران هوی لیو» ، وزیر تبلیغات ۱۹۴۶ ، که در این اثنا وظیفة پژوهش‌های تاریخی را بر عهده گرفته است ، و له دونان ، دبیر کل حزب که در سال ۱۹۴۶ کمیسر سپاسی در جنوب بود ، در سال ۱۹۶۱ دیگر بدان تعلق نداشتند .

فام وان دونگ که امروز در رأس حکومت فرار دارد و تمامی بار دستگاه دولتی بردوش اوست ، همچنان که عهده دار تمامی خطرهای کفرانس‌های «فونتن بلو» و «نوونیز بود ؛ و نگوین جیاپ ، آفریننده و

استراتژی ارش سرخ و یتنام ، نزدیکترین همکاران عمده بودند و هستند.
نقش له دوان که تقریباً ۱۹۶۷ سال است دیر کلی حزب را بر عهده دارد ،
یکی از زینت‌های دستگاه و زمانه سابق ، در خور توجه است . او بگانه
کسی است که هوشی مین از پای تابه سربه تعليمش نپرداخت . دیگر
تروئونگ چین است - یک روزنامه نگارو یک آدم مکتبی ، سلف
له دوان به عنوان دیر کل حزب کمو نیست و یتنام و رئیس کنونی کمیته دائمی
مجلس ملی ، که پس از «تون دونگ» تهانگ . سالخورد ، معادل
پرزیدنت ، اما قبل از نخست وزیر ، در سلسله مراتب دولتی شخص
سوم است .

در مهمترین دستگاه‌های دولتی «نگوبن دوی ترین» ، رئیس سابق
برنامه‌ریزی و وزیر خارجه کنونی (پس از ۱۹۶۵) ؛ و فام هونگ ، معاون
نخست وزیر و دست راست فام وان دونگ ، تاندازه‌ای نورسیده‌اند .
«فام هونگ» قبلاً در بیشه جنوب بود .

اعضای دیگر دفتر سیاسی اینها هستند : له دوک تهه ، یک توریسین
بسیار در خور توجه و کمیسر سیاسی ارش : ژنرال «نگوبن چی تهای» ؛
«له تهان نگی» ، وزیر نقشه ریزی که در سال ۱۹۶۶ قراردادهای مسکورا
امضاء کرد ؛ و «هو آنگ وان هو آن» که در پایان‌خته‌ای مختلف سازی بود و
در مذاکرات ژنو نیز شرکت داشت . همه اینها «بلشویکهای قدیمی»
هانوی هستند ، مانند «وانگ وان خیم» ، زمانه سابق بیشه‌ها در جنوب
که نخست وزیر خارجه بودوا کنون وزارت کشور را بر عهده دارد ؛ و
یاران «نام-بو» : پزشک و وزیر کنونی بهداری ، دکتر «فام نگوک تهاش» و
خانم «فان‌نام باش» ، رئیس دیوان عالی کشور .

همین استمرار را در نزد دیگر رفیقان راه می‌توان یافت: «هو آنگ
میں جیام» وزیر فرهنگ که سابق اوزیر خارجه بود؛ فان آن وزیر باز رگانی
خارجی که به هیأت نمایندگی ویتنام در زنوت علّق داشت. یک ضرب المثل
ویتنامی می‌گوید: هنگامی که انسان از یک گدار می‌گذرد، اشها یعنی
راعوض نمی‌کند؛ و این خیلی با سبک کار هوشی میں مناسب است؛ و
جمهوری دموکراتیک ویتنام در این بیست سال اخیر از گدارهای خطرناک
می‌باشد بگذرد.

پس از میان یک گروه حکومتی اینچنین مستقر و همبسته - که البته
همچنان که از نزاعهای میان چین و شوروی و تأثیرات آن بر هانوی بر
می‌آید، همواره اتحاد نظر ندارد - چگونه می‌توان یک یا چند جانشین
احتمالی برای هوشی میں برگزید؟ زیرا هو یک داور است، مردی
است که همه چیزرا از جامی کند؛ میانجی بزرگی است در میان ملتی که
سرنوشت خود را به نبردی بیکران سپرده است و باید در رژیمی سختگیر،
دشوار و اغلب خشن زندگی کند.

قاعده‌تاً باید فراغور مکانیسم حکومت، له دوان دبیر کل حزب،
دروهله نخست به عنوان جانشین هوشی میں مطرح گردد. اما ارتش نیز
رهبرانی بر جسته و محبوب دارد، مانند «نگوین چی تن» و خاصه‌جیاپ.
به همین اندازه نیز نمی‌توان از فام و ان دونگ چشم پوشید که چهل سال
است به اصطلاح همزاد هوشی میں است و عجب‌ب ماهرانه عمل می‌کند و
خود را با دولت یکی احساس می‌کند.

آیا اصولاً به راستی کسی هست که بتواند جای هوشی میں بزرگ
رابگیرد؟ هودر صحنه سیاسی بر جستگی بزرگی دارد و به این برتری خود آگاه

است . هنگامی که در پایان ماه مه ۱۹۴۶ باز نرال سالان به پاریس پرواز می کرد ، هوایپما در «رانگون» اقامتی طولانی داشت . در دل شب ، هو وارد اتاق شد و به آرامی به داخل پشه بند رفت و خوابید . سالان ازاو پرسید : «آقای پرزیدنت ، از این حیث دغدغه ای ندارید که این مردان جوان و اهل عمل ، مانند جیاپ و ترونونگ چین را مدتی در از تنها بر سر کار بگذارید ؟

هو پاسخ داد : «آنان بدون من چه می توانند کرد ؟ همه اینها آفیدگان من هستند » این همان شخصیت چندسویه و در خشان است ، همان سخن کمونیست هائی رمانتیک و عاطفی مانند «کارل رادک» و «ویکتور سرژ» که هر دو را شخصیت خویش را با خود به گوربردن . برای آن که چنین انسانی شکل بگیرد ، به تجربه ها و آزمون های بیشمار ، به يك جوانی توأم با خلجان والتهاب در يك پیرامون تحفیر شده و به يك دوران آموzes سخت در میان روستاییان يك کشور را پس مانده نیاز است . آدم بایستی در پاریس معجزه آسا و در عین حال اندوه بار پس از جنگ اقامت کرده باشد و با رفیقانی محشور بوده باشد که در عین حال در شمار آخرین «چهل و هشتمنی ها» و نخستین «لينینیست» ها بودند ؛ باید زمانی در از جلای وطن کرده باشد و از همکاری با مردان انقلاب اکثربه همند بوده باشد . گرسنگی وزندان ، اغو اگری نوع چینی ، جنگ چریکی در کوهستان ، صعود به قدرت ، ترور تحمل شده و ترور روا داشته و سرانجام پیروزی ، برای تشکیل چنین شخصیتی ضرور است ...

انسانی را که این چنین براثر عمل ، نیرنگ و قدرت شکل گرفته است ، نمی توان از يك زاویه دید معمولی نگریست . رژیم تحمل شده

بر مردم و یتام‌شمالی هر چند هم که بیرحمانه باشد ، باز هم نباید فراموش کرد که هو خود را با هم می‌هناش تا چه حدیکی می‌دانست و چه پیوندهای یگانه‌ای با آنان تبیند . صدها بار توصیف کرده‌اند که او چگونه مهر بانانه با مردم سخن می‌گفت و بدانان پدرانه اندرز می‌داد ، چگونه پرتقال و آب نبات میان کودکان پخش می‌کرد . مسخره است اگر ادعای کنیم که همه‌این کارها اصالت داشت و یک کمدی نبود . این مرد را دقیقتراز آن توصیف کرده‌اند که بتوان باور داشت او خود انگیخته رفتار می‌کند ؟ و دستمال بزرگ و قرمزا و به دفعات بسیار ، اشک از چشم‌های خشکش زدود .

این درست یکی از گمراه‌کننده‌ترین رگه‌های هوشی میں است . این آمیزه کمدی ، مهر بانی گمراه‌کننده و کردار مردی جهان‌بیده ، در اصل اورابه صورت یک چینی درمی آورد تایل و یتلامی . انسانهای اهل «انام» و «تونگ کینگ» معمولاً ساده و احساساتی هستند؛ رمان‌تیسم آنها به نحوی جوشان بروز می‌کند ، آنهم به محض آن که انسان بفهمد چگونه غشای نازک ادب و نراکت سنتی را بشکافد . هر کس که جیاپ یا فاموان دونگ راشناخته باشد ، نمی‌تواند این را انکار کند . در اینجا ماما درست مردانی را برگزیدیم که در شمار نخستین شاگردان هوشی میں سالخورد هستند؛ مردانی که بر موازین لنبیستی شکل گرفته‌اند . اینها فقط جوانتر از هوشی میں هستند .

هر گز نمی‌توان به دقت گفت که هو کجا کمدی را آغاز می‌کند یا پایان می‌دهد . او همواره کار گردان خود است؛ چنین بود وضع هنگامی که او در سال ۱۹۴۶ در فرانسه اقامت داشت . در ضیافتی در شهرداری پاریس ، نخست نه چیزی خورد و نه نوشید . سپس چنین می‌نمود که

لختی اندیشه‌یده است . سبیزی زیبا را گرفت و در برابر چشمان شکفت زده پرزیدنت «ورنیول» آنرا در جوپ نهاد ، چرخشی کرد و سب رادر میان هلهله شادمانی پاریسی‌ها به دختری کوچک هدیه داد . یک بازیگر هر چقدر هم که خوب باشد ، اما نباید فراموش کرد که همواره یک کارگردان است که قریحه‌های نهفته اورابه ظهور می‌رساند .

او هر چند هم که زیرک باشد ، باز هم می‌توان در لحنی که با هم - میهنانش سخن می‌گوید ، دوستی صادقانه و صداقتی عمیق را دریافت . حال که اینقدر کلمات و نوشه‌های هوشی مین را نقل کرده‌اند ، چراما به نقل نامه‌ای دیگر از او نپردازیم :

دبرادرزاده‌های من ، اکنون شما به سنین عقل رسیده‌اید .
عموی شما از این حیث بسیار خرسند است . من در این پائیز نامه‌ای
دوستانه برای شما می‌فرستم و شما برادر زادگانم را که در ایالتهای دور یا
نزدیک زندگی می‌کنید ، صمیمانه می‌بوم . در نزدیکترین آبادیها و دور
دستترین روستاهای خوراک‌گافی و پوشاش‌گرم است .
هم میهان ما پیشرفت می‌کنند و به جلو می‌روند ...
در آن فراز ، در میان ابرها .

پرچم پیروزی به اهتزاز درآمده است .
برادرزادگان من ، شادمانی گنید .
ومن ، عموی شما ، از این حیث گمتر برخود نمی‌باشم .
به شما می‌گویم . خزان ایندۀ ما هنوز فرخنده تر خواهد بود .

شاید بتوان براین لحن پدرانه خنبدید که درست دریک سیاست سرخ انسان را به یاد غزلسرایی درباره گل و بلبل می‌اندازد . لکن چنین نمی‌نماید

که این برای مردم ویتنام خنده آور و نابجا باشد . یکی از وزیران سابقش روزی گفت : «اگر او هنوز هم استاد بزرگ است ، دلیلش این است که هیچ ویتنامی دیگری نمی داند چگونه اقتدار سیاسی را بالطف دلخواه عام پیوند بزند ، و برای آن که هیچ کس دیگر بلد نیست یک مرد استوار حزبی و در عین حال یک ویتنامی فرهیخته ، هو شمند و احساساتی باشد .» در پیوند مستقیم میان هو و مردم ویتنام که از بستگی شخصیت‌ها با توده مردم بسیار متفاوت است ، چیز خاصی وجود دارد که احتمالاً جانشین ناپذیر است . به کفایت ، شیوه خانوادگی اورایاد آور شده‌اند ، اما باید بر خصلتی دیگر نیز تکیه کرد که بر اقتدار و لطف افزوده می‌گردد ، یعنی بر آن نیروی اقنان کننده‌ای که اودر برابر شهر و ندانش دارد . چنین استعدادی رگه‌های استبدادی در خوددار و احتیاط و خودداری را ایجاد می‌کند ، حتی به نگام نبردهای موجود قهر مانانه که او آن را رهبری می‌کند . اما یک چیز را نمی‌توان در نزد هوشی مین انکار کرد : تمایلی شدید به قانع کردن ، یعنی گرایشی بسیار دموکراتیک که برتر آن می‌داند بر هان بیاورد تازور به کاربرد .

من اورا در ۷ مارس ۱۹۴۶ در هانوی دیدم که چگونه در برابر جمعیتی رام نشدنی ، بدین و ملتهب قرارداداشت و می‌کوشید توافقشان را با قراردادها جلب کند . او می‌توانست این سیاست موقتناً مقبول را به سادگی در بخشانه‌ای به اطلاع مردم برساند ، لکن می‌خواست ایقان خود را به شهر و ندانش نیز تزربق کند ، همچنان که چندماه بعد به مهاجران ویتنامی در پاریس ، درستی سیاست خود را پذیراند – به همان کسانی که این سیاست را به عنوان «سیاست ورشکستگی» و «سیاست فروش یکجا» به

باد انتقاد گرفته بودند . شاید این اعتیاد به اقناع کردن و از جایبر کندن توده مردم ، دلیل آن است که او به ساده کردن و تعمیم بخشیدن ارزشی آنچنان بزرگ می داد .

در آن روزی که تحول جنگ و افکار عمومی آمریکا واشنگتن را مجبور خواهد کرد که مقاصد و هدفهای ویتنامی هارابه مثابه امری جدی و تغییر ناپذیر بشناسند (البته بی آن که با فراخواندن بیدرنگ نیروهای آمریکا موافقت گردد و از وسائل فشار و چانه زدنها چشیپوشی شود) ، عمده را هنوز شکننده تروهنو ز مهربانتر خواهیم دید که در بر ابرملنش ظاهر می گردد تا «صلحی شرافتمندانه» را برای ذاته اولذید سازد : و در تربیونی که به تصویر اومزین است ، می توان این کلمات را خواند که توده مردم نیز سرود خوانان تکرار می کنند : «هوچوتیج موئون نام» – هزار سال عمر برهوشی مین باد !

هوشی مین افسون این آخرین نامهای بسیار و مستعار « نگوین تهات تهان » ، به ظاهر در جنوب کشور ، آنجا که ویتنامی ها را سرو کار مستقیماً با خارجیهاست ، تأثیر در خور اعتنای دارد . نام و سیمای هو ، مردی از شمال ، که جدی بودن و گس مزه بودنش با سبک زندگی جنوب سازگاری اند کی دارد ، در هوئه ، سایگون یا « کانتهه » به همان اندازه مؤثر است که در « انام » و تونگ کینگ .

شاید این تأثیر در اینجا یک درجه کمتر باشد ، لکن احتمالاً این از زبان ، سبک زندگی ، سنت و تاریخ جدید ناشی می گردد . مردمان جنوب همواره « آن بالائی ها » را به عنوان مستمندانی می نگریستند که در نزد آنان کار ، زمین و شغلی کوچک جستجو می کردند . همه آن کسانی که

می خواستند حکومت «دیم» را سرنگون سازند، مدت‌ها بر این عقیده بودند که شمال بسیار محتاط است و برای مداخله در نگ می‌کند . بسیاری از آنان هنوز زودتر از این عقیده داشتند که هو با «دیم» خوب تفاهم دارد ، زیرا در سال ۱۹۵۴ با تقسیم وقت کشور موافقت کرده بود در سال ۱۹۵۶، بدون مخالفتی برمهلت اتحاد مجدد خط بطلان کشید و در نتیجه جنوب را «رها» کرد .

لکن همه‌این تفاوتهای اجتماعی - سیاسی زیر پر تدو واقعیت قرار گرفت - اشتیاق مردم و بتنم به یگانگی، این پدیده که هوشی مین، از مرز چین گرفته تا دماغه «ماکائو» حکم قهرمان ملی را دارد .
وانگهی «بازگشت عموم» که روزی از سایگون رخت بر کشید و بازنگشت ، مضمونی دلخواه است - حتی در ادبیات . بدین سان است که در کتاب «باد هوشی مین» شعری از «تهاهای» ، نویسنده سایگونی دیده می‌شود :

«عموجان ، شامگاهان رویای بازگشت تورا می‌بنم ،
ودر روز در خشان فروشن ، رویای اتحاد دوباره را :
پهناي خیابانها را طاق نصرت زده‌اند .
تودر آن فراز بربله‌های شهرداری ایستاده‌ای ،
بالبهای خندان و چشمهای که چونان ستاره می‌درخشند .
و توبه ما اندرز می‌دهی ...»

وهنگامی که در سال ۱۹۶۵ «نگوین و انتروی» جوان در سایگون طبق حکم دادگاه نظامی تیرباران شد ، زیرا سوء قصدی را علیه مک نامارا تدارک دیده بود ، شاهری ناشناس سخنانی را ازاونقل کرد که گویا

درو اپسین دم گفته بود : « زنده باد پر زیدن ت هو : »
جای آن دارد که در اینجا شهادتی را بیاوریم که در درستی آن
تردید نیست : یک افسر عالیرتبه آمریکانی که دو سال در دلتای مکونگ
مشاور مدیریت جنگ بود و امکان آنرا داشت که دستور یک بررسی
دقیق سیاسی را بدهد ، به این پرسش که پایان جنگ را چگونه می بیند ،
چنین پاسخ داد : « خیلی ساده است . نبرد چریکها و کمکی که دهقانان به
آنها می دهند ، به نام هوشی میں انجام می گیرد که تأثیری جادو گرانه
دارد . تا هنگامی که مخالفان ما بر « عمoho » تکیه می کنند ، تاب نیز
خواهد آورد . اما هوشی میں پیراست و روزی خواهد مرد . سپس ، به
علت نبودن انگیزه وابتکار ، مقاومت ویت کنگ در هم خواهد شکست . »

فصل دوازدهم - تصویریک انقلابی

«آیا او بدراستی یک کمونیست است؟» چقدر این پرسش را تکرار کرده‌اند! این یا آن حادثه‌زودگذر در زندگی هوشی میں، کمتر، و بیشتر شیوهٔ واکشن او و تمامی گردارش، تردید و بدینی برانگیخته است. انسان از خود می‌پرسد که به راستی می‌توان کمونیست بودو در عین حال سبک خاص خودرا نگاهداشت، می‌توان خود را اینچنان شادمانه مهربان نشان داد و با تمسخری آشکار بر همه مراحل انقلاب عام با همه درامهایش چیره بود؟

کسی که اینچنان سخن می‌گوید فراموش می‌کند که هو هنگامی برای خود مردی انقلابی شد که هنوز «ازدانف»، «فائزون» و

لیوشانوچی لینینیسم مارکسیستی را به نحوی کسالت‌بار مومیانی نکرده بودند و دیالکتیک خردۀ بینانه را جانشین تجزیه و تحلیل درست، و ردالت پلیسی را جانشین خشم صادقانه نکرده بودند. هنگامی که هموی آموخت که چگونه می‌توان سرمایه‌داری را نابود کرد، لینین سخنرانی‌ها بیش را با کلاماتی که لرزه براندام می‌افکند و بذله‌هایی آبدار می‌آراست. «کارل رادک» شعر می‌سرود و «اویان کوتوریه» هنوز خنده‌یدن بلد بود. رمان‌نیسم پر نقش و نگار، ضدانقلابی تر از شعر و زندگی «بوهمی» و بحث آزاد نبود. کلمه‌خرها و پرگوئی‌های احمد قانو شان دیرتر، با تصویر قدیس و ارره بران نابغه و به همراه اقدامات تصنیفی پا به مرصه نهاد، آن روزهایی که کمینترن پدید آمد، نه خروش چف و نه فیدل کاسترو و نه هوشی مین را می‌شد به مثابه پیکرها نی غریب نگریست. انقلاب بر توهم چیره شد، بی آن که مغلوب روحیه سرباز خانه‌ای گردد.

به هر حال هو پدیداری شگفت‌انگیز است - اقرار کنیم، کمتر به علت قیافه‌اش، بلکه بیشتر به علت کردار متغیرش به عنوان دهبر انقلاب ویتنام. اگر لینین بود، بی‌گمان اکثر گرددشها و چرخش‌های اورا می‌فهمید؛ اما کیست که به لینین شباهت داشته باشد؟ و برای کسی که سابقه مارکسیستی نداشته باشد، تمهیب رد پای سیاسی «وشی مبن دشوار است. با وجود این بکوشیم اندکی روشنتر ببینیم.

«روت فیشر» در کتاب خود به نام «از لینین تا مائو» می‌نویسد: «آنچه در او جالب و تاثیر انگیز بود، ناسیونالیسم مشتاقانه اودر آن بین‌الملل انتزاعی و ساخت سازمان یافته بود.» چنین می‌نماید که روت فیشر از این اندیشه دور نیست که برای نگوین آی کوئولک

مارکسیسم دروغه نخست یک روش، و جنبش بین‌المللی کمونیستیک و سیله بود تا این بتواند به یاری آن میهن پرستی ریشه دارش را به پیروزی رهنمون شود. در ۱۹۴۷م هیأت نمایندگی ویتنام در فرانسه بروشوری منتشر کرد که در آن گذشتہ کمونیستی رهبر بزرگ برگزار می‌گردد و اورا به سادگی به عنوان «میهن پرست» توصیف می‌کند.

هر کس که هوشی مین را از نزدیک بشناسد و تو انته باشد با او هم صحبت شده باشد، می‌فهمد که چرا پاره‌ای کسان تو انتند در تعلق او به کمونیسم تردید کنند. هیچکس کمتر از او به زبان کادرهای حزبی سخن نمی‌گوید، زبانی که ناواردهارا منزجر می‌کند، زبانی که در پیدایش جبهه مذهبی کمونیسم طی سالهای سی، چهل و پنجاه سهمی داشت.

هو، هنگامی که سخن می‌گوید، هرگز عبارات مارکسیستی-لنینیستی به کار نمی‌بندد، بلکه بیشتر از شیوه بیان جمعیت حقوق بشر و زبانی غیر مذهبی استفاده می‌کند که طی سالهای بیست بر اثر مراوده با محافل چپ پاریس چنان بدان معنا داشده بود که گوئی دچار یک بیماری شده باشد. اگر این را به دوستان ویتنامی بگوئی، پاسخ می‌دهند:

«هنگامی که او سخن می‌گوید، زبانش انسان را بیشتر به یاد کنفوشیانیسم اجتماعی می‌اندازد.»

دیدیم که چگونه در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۰ در کنگره سوسیالیستی «تور»، مردی جوان با چهره‌ای که ربانی رنگ (او آن روزها سی ساله بود، اما بیست ساله می‌نمود) از جای خود برخاست و با صدائی نامطمئن

چیزی گفت که بهزحمت می‌شدشند. سؤالهایی که آن روز کرد، هرچند هم گمراه کننده بوده باشد. لکن مباحثات بی اختلال دنبال شد. این مرد جوان فریاد یاری برآورد بود، لکن این نداز حوادث زمان دور بود، ساده‌دلانه بود و آنچنان ناماهر انه تدوین شده بود که نتوانست گوشی شنوا بیابد، مگر در نزد هم‌میهنان و بتایمیش.

انقلابی جوان اهل مستعمرات شیفته کتابی بود که سه سال پیش در پتروگراد منتشر شده بود: «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری.» سادگی‌های بیانی ولا دیمیر ایلیچ اورا عجیب بر سر شوق می‌آورد. مرد جوانی که هم‌میهنانش در اثنای جنگ به عنوان کارگران ساده بامزد اندک به کارگرفته می‌شدند، با جمله‌هایی از این نوع فقط موافق می‌توانست بود: «جنك ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هردو شو جنگی امپریالیستی بود، یعنی جنگی جهانگشايانه همراه با غارت‌ها، جنگی راهزنانه، جنگی برای تقسیم جهان، برای تقسیم و تقسیم دوباره مستعمرات و مناطق نفوذ.»

چنین نمی‌نماید که نگوین ای کوئوک آن روزها اصلی ترین آثار لینین را به تجزیه تحلیلی انتقادی و دقیق کشیده باشد، خاصه آن مقاله معروف سال ۱۹۱۳ را در باره ملیت‌ها که استالین به راهنمائی لینین نوشته بود، و گرنه می‌باشد دریابد که لینین؛ و فادرانه بدلاً اصل مارکسیستی خصلت درجه دوم و فرعی مسئله ملی، می‌خواست اصولاً از «کمکهایی تاکتیکی که نبردهای رهایی‌بخش ملی در شرایط معین و قلمروهایی معین می‌توانند به استراتژی انقلاب جهانی بدهند»، سود برگیرد.

احتمالاً نگوین آی کوتولک جوان نمی‌خواست در چنبرتضادهای سوسياليستي گام نهد. اين تضادها از ماركس شروع می‌شد که نبرد آزادی در لهستان را ياري می‌داد (زيرا اين نبرد ، قدرت تزاريسم را کاهش می‌داد که آن روزها دشمن اصلی پیشرفت سوسياليسم در اروپا بود) و به روزالسو کزامبورگ می‌رسید که با گسترش دامنه قدرت روسیه مخالف بود، و سپس موجب جبهه گیری لنهن شد که جدائی لهستان را به مثابه تضعیف روسیه می‌نگریست که انتظاراتی بزرگ را برای انقلاب سوسياليستي توجیه می‌کرد.

انقلابی جوان ویتنامی همه آنچه را که «مسئله ملی» را از «مسئله استعماری» جدا می‌کرد می‌فهمید و بدانها از چشم انداز مارکسیستی لنینیستی می‌نگریست . او البته آنچه را می‌دید که شرایط زندگی اسلواک هارا ازویتنامی ها ، واژ آن کامرونی ها را از گالیزی ها متفاوت می‌ساخت؛ لکن به تلخکامی درمی‌یافت که فقط تعدادی اندک از سوسياليست های اروپائی مناسبات موجود میان ملت های صنعتی و پرلاریای مطلق ، یعنی اقوام گرسنه را فهمیده بودند . داد خواست او علیه بی اعتمانی حزب کمونیست فرانسه در برابر مسائل ماورای بحار در کنگره بین الملل در ژوئیه ۱۹۲۴ ، ثابت می‌کرد که اوتوجه تفاهی پنهانی و معین شده بود که خارج از نبرد طبقاتی وجود داشت .

نگوین آی کوتولک ، با آن که به کمبودهایی معین در دانش خود آگاه بود ، باز هم می‌توانست بر نقل قول هائی تکیه کند - مثلاً برسخنان استالین که البته بر هانش فرصت طلبانه بود ، لکن بر مسائل ویتنام بهتر از احکامی تطبیق می‌کرد که تئوریسین های بزرگ مارکسیست اندیشیده

بودند : «ما خواهان استقلال مستعمرات هستیم، چرا که این امپریالیسم را نضعیف می کند .»

هنگامی که رهنمود های دقیق مارکسیستی اغلب به دشواری با شرایط و بینام تطبیق می کرد ، بازهم هوشی مین آینده جمله معروف ژان ژورس را آماده داشت. «ملتها عاملان فرهنگ بشری هستند.» با وجود این در سال ۱۹۲۰ در سرنگوین آی کوتوله همه چیز آشفته بود ، و این را می شد از سخنرانیها یش به خوبی دریافت .

ورود هو به زندگی سیاسی ، یا به عبارت بهتر ، آغاز راه سیاسی او ، به شیوه ای نا مشخص صورت پذیرفت . افسانه کمونیستی بعدها آن حادثه گذاری «تور» را تسخیر کرد و آن را بزرگ و برجسته ساخت . لکن او نقداً فقط یک «هند و چینی» بود و دخالتها یش در مباحثه توجهی بر نمی انگیخت ، مگر در نزد و ایان کوتوریه حساس و باهوش .

به راستی نیز این روستای «انامی» در آن مجمع روشنفکران چهره ای درخشنان از خود نشان نداد . اما از هوشی مین آینده نیز هرگز اندیشه ای جوشان یا سخنرانیهای درخشنان به چشم نخورد که حیرت و تحسین برانگیزد . اورفت در فته هنر برقراری تماس را در خود پروراند که بر جمع همانقدر تأثیر می گذاشت که برآفراد . لکن سیر اندیشه او همواره چیزی ساده لوحانه و محدود در خود داشت . شیوه او برای به نمایش گذاردن چیزهای بدنان سان که همه بفهمند ، دارای تأثیری حیرت انگیز است و سوای دویاسه سخنرانی بزرگ در باره استراتژی انقلابی ، و همواره بر سطح یک گوبش شاد ، روشن و دارای طنز شخصی ماند .

بیگمان بجاست از خصایل نمایان شخصیتی سخن گفتن که به عنوان مارکسیست، نیم قرن تمام سرنوشت پیکار را تعیین کرده است.

روحی صیقل خورده، احساسی اندک برای خشونت، قربهای به ویژه شکل یافته برای ایجاد تماسهای انسانی، فرهنگ پردامنه اما ناهموار یک مرد خودآموخته که در آن سنت آسیائی و نفوذ غربی هویتا است، قناعت، جدیتی که بر اثر اراده تقویت شده است و همچنین انرژی بی‌مانند - اینها نشانه‌های بارز مردمی است که رو در روی همه اشمئزازهای زندگی سیاسی ایستاد و می‌ایستد.

گفتارهای نوشتارهای «عموه» را مدام نقل کرده‌اند: موظمهای اخلاقی برای سال‌خوردگان، هشدار به کودکان، خطاب به بیرونی‌های پیکارگر و سپاس به شهروندانش، «برادرزاده‌هایش». هنگامی که انسان اینها را بدون پیشداوری می‌خواند، می‌بیند که این پرداخته‌ها را چیزی تحقیق کننده است. گاه چنین احساس می‌شود که نویسنده یا سخنران، یک کشیش ده است یا یک آموزگار بسیار متوسط یک روسنا. شاید هم همه اینها به سادگی یک حسابگری باشد. «تروئونگ چین»، در همان زندگینامه‌ای که نام بر دیم، در فصل «بهره برداری اهل‌بی»، هورابه عنوان استاد جمله‌های از این نوع توصیف می‌کند: «برای ثروتمند شدن، هر فرد، هر خانواده و حتی تمامی مردم باید بیشتر تو لید کنند و پس انداز کنند». انسان می‌پنداشد کارمندی جزء از هوئه یادلایی چینی را از «شو-لون» می‌شنود. لکن در حقیقت این یک تساکتیسین بی‌پرواست که به زبان شنوندگانش سخن می‌گوید و در این کار، در پشت سنتی ترین سخنان، با قدیسی کاذبانه برداشت اشتر اکی و نوگرا ایانه را از تولید پنهان می‌دارد.

اما لحن و واژگانش از همه سخنوران انقلاب مارکسیستی-لینینیستی کاملا متفاوت است.

درباره دکترین پر زیدنت هو، «تروثونگ چین» می‌نویسد: «واز سخنان بزرگ درباره نظریه‌ها و نقل قول خشک از مقدمان مارکسیسم-لینینیسم بش می‌آید.» خشک‌بناه، شخصی یا غیرشخصی - بهر حال در نزد هوشی مین، نظریه بسیار کم می‌توان یافت.

او بر استناد مانند «عموجان» سخن می‌گوید. ژوزف استالین هم می‌توانست مانند يك معلم مدرسه حرف بزند، لکن او این شیوه بیان را مانند هوشی مین برای تدریس مبانی و اصول اخلاقی به کار نمی‌بندد؛ مهم‌ترین هدف او بیانن «کوشندگان» است. من این راشمردام: درسه جلد «آثار منتخب» هوشی مین، کلمه کوشش بیش از صدبار آمده است. «آغاز به کوشش کنید»، این تکیه کلام عمره‌است. کوشش، مسابقه ای توأم با فضیلت و برادری برای بهتر انجام دادن کار است. شعار پر زیدنت ویتنام، به گفته «تروثونگ چین» این است: «کار، جهان را تغییر می‌دهد، کوشش، انسان را تغییر می‌دهد.» این هدفی دوگانه است که در آن‌البته ماتریالیسم آن‌سهمی را که انگلیس برایش قائل بود، ندارد.

آیا معنایش این است که مسیر خارق العادة هوشی مین هیچ بعد ایدئولوژیک ندارد و این انقلاب‌ساز چیزی جزیک کار‌ساز ماهر، يك تقاطع کننده نابغه در مسائل انقلابی نیست؟ لکن بسیار ساده است که تکوین ایدئولوژیک هوشی مین و سازمان انقلابی اورا بازگو-کنیم. همچنین ممکن است «دکترین» او بادست کم‌عناصر کردار ایدئولوژیک او و مسائل آن را برآورد کنیم. برای این کار، مخالف و موافق رای‌کی پس از دیگری

به سخن وامی داریم، که البته باید در ارزیابی داوریها راه میانه‌ای را حست.

یکی از معماهای مسیر زندگی نگوین آی کوئوک این مسئله است که چگونه نام اور هیچیک از نزاعهای برده نمی شود که در اثنای آنها، در سال ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ ، اکثر رهبران بین الملل سوم سر به نیست شدند.

بیشترین آن کسانی که این سوال را از خود می‌کردند .. از «روت فیشر» گرفته تا «برنارد فال» - به این نتیجه رسیدند که هو تجربی تراز آن ماند که به این مناقشات تن دردهد . یک توضیح ژرف‌تر موقعیت خارق العاده نگوین آی کوئوک را در داخل بین‌الملل سوم می‌داند و ان در بروشوری از «آن وان» «و ژاکلین راسل» یافت که از طرف بین‌الملل چهارم زیر عنوان «جنبهای ملی و نبردهای طبقاتی در ویندام» منتشر شده است .

این نویسنده‌گان تروتسکیست بود که اینها و مقاله‌های تکیه‌می کنند که در روزنامه «تهران‌نین» (جوانان) در کانتون منتشر شده بود و ناشر آن هوشی میان بود. آنان با نقل جمله‌ای از تروتسکی از نوشتۀ «بین‌الملل کمونیست پس از لینین» که در آن استالین و آدمهایش متهم شده‌اند که «درجستجوی نیروهای انقلابی بیرون از پرولتاپی هستند (مانند رادیج، لافولت، ترید یونین) و در نقش بین‌الملل دهقانان به زیان بین‌الملل سندیکاهای سرخ مبالغه می‌کنند»، می‌نویسنده: «این سطور به ماجازه می‌دهد تصویر صیاسی نگوین آئی کوئنک را روشن سازیم که همه دگر-گونیهای بین‌الملل کمونیست را به دقت تعقیب کرد. در نخستین وله باید به پاد آورد که او در اثنای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۵ به عنوان رهبر بین‌الملل

دهقانان شکل اساسی خود را گرفت ، یعنی در زمانی که، به گفته تروتسکی، نیروهای انقلابی خارج از پرولتاریا جسته‌می شدند . خصلتی که نگوین آی کوئنک از همان آغاز به «تهان نین» داد ، روشنگرایی بود که او در صدد گرد آوری نیروهای ملی با گرایش سوسیالیستی بود . او هیچ خط فاصلی میان پرولتاریای هند و چینی و بورژوازی ملی نمی کشید . این برداشت از انقلاب در هندوچین را می توان در برنامه «تهان نین» یافت . انقلاب بایستی در دو مرحله روی دهد : نخست یک انقلاب ملی که به وسیله آن استقلال کشور بایک رژیم بورژوا - دموکراتیک به دست می آید، و سپس، در مرحله بعدی، نوبت یک انقلاب پرولتاری است .

ایران خواهند گرفت که او سرانجام یک حزب کمونیست را بنیاد نهاده است . آیا بدین ترتیب وی با برداشت پیشین خود قطع رابطه کرده است؟ در اینجا نیز نگوین آی کوئنک و همزمانش به دنبال تغییرات بین الملل سوم رفته‌اند . پس از آن که آنان در سال ۱۹۳۰ مسیر راست را رها کردن‌دی آن که از آن درسی آموزند، بین الملل مونیست جهت‌گیری چپ تازه‌ای را آغاز کردند - یعنی همان مرحله سوم معروف و فاجعه آسا که پرولتاریای آلمان به قدرت رسیدن هیتلر را در سال ۱۹۳۳ مذیون آن بود . (چون کمونیست‌ها سوسیال دموکرات‌ها را «سوسیال فاشیست» قلمداد می کردند و از آن سرباز زدند که جبهه‌ای توده‌ای تشکیل دهند ، ناکزیرشدن‌خودشان منفرد و با آن ناکامیابی شناخته شده با نازیسم مبارزه کنند .) در مستمرات «مرحله سوم» از راه مقاومتی عنان گسیخته در برابر بورژوازی ملی ترجمان خود را یافت که «خیانت قطعی» آن اعلام گردیده بود . علیه‌این جهت‌گیری تازه، «روی» ، رهبر کمونیست‌های هندوستان نیز جبهه گرفت که تا آن وقت سخنگوی آسیائی‌ها در بین الملل بود .

کمونیسم او، درست مانند نگوین آی کونوک، رگههای قوی ملی داشت. بدین مان بود که او نیز از آن سرباز زد که همکاری با احزاب بورژوازی را رهاسازدو همین موجب اخراج وی از جنبش شد، حال آن که سیاستمدار و یتنامی، اگرچه با اکراه آشکار، خود را با آن جهت یابی تطبیق داد. دکترین جبهه‌های مای باطیع او سازگاری بیشتری داشت و نیز با موقعیت در هندوچین، آنجا که پرولتاریا هنوز از حیث عددی ضعیف بود و همچو اعتماد بنفسی نداشت. این انصباط، در بیک لحظه تعیین کننده، برای هوشی میان آینده وزنهای در خوراعتنا در شورای بین‌الملل استالینیستی فراهم آورد.

هنگامی که دقیقاً دوران تعقیب می‌کنیم، بی‌آن که از خشم کماییش پنهانی رفیقان طرفداران تروتسکی تأثیرپذیریم که طی سی سال از طرف حزب کمونیست هندوچین به قتل رسیدند، آنگاه باید مدام به برانهای خالص و یتنامی استراتئی او اشاره کنیم.

باید دو گانگی همه اعمال اورا نیز برجسته کرد که اورا به صورت ملی ترین و در عین حال بین‌المللی ترین هم‌هران کمونیست در آورد. ملی ترین بدین دلیل که هیچکس دیگرانقلاب کشورش را بایاری چنین اندکی از خارج و پشتیبانی چنین اندکی از طرف کادرهای خارجی رهبری نکرد. هیچکس – نه تیتو و نه مائورو کاسترو – درباره کردار و رفتار خود اینچنین اندک به اشخاص ثالث حساب پس ندادند که هوشی میان داده بود. یگمان قیامهایی که او آغازی داد و چنگهایی که او رهبری کرد، در جهان کمونیست ریشه‌دار دوبه موقعیت بین‌المللی وابسته است. امادر و یتنام نه

« یک بسو رودن » پیدا شده یک « گوارا » مالارو ، « فیتزروا » یا « مک لین ». مأموران اندک بین الملل سوم یا حکومت پکن که با « هو » همکاری می کردند ، پیش و پس از « دین بین فو » فقط نقشی بسی اهمیت داشتند . اگر که توبهای اروپای شرقی یا کامبیونها و کارگران چینی به خدمت استراتژی ژنرال جیاپ گمارده می شدند ، و می شوند ، این فقط زیر درفش وینتامی و در چهار چوب وینتامی روی می دهد . عشق شدید به میهن در هوشی مین به همان سان لانه گزیده است که در جیاپ واکثر رهبرانی که از آغاز در کنارش ایستاده بودند .

متمايز از بهترین شاگردش و « برادر زاده هایش »، هو یک انترناسیونالیست است ، زیرا در محیط و در دورانی - در سالهای بیست در پاریس - شکل گرفت که در آن یک دانشجوی کار آموز ، آدمی به نام چوژن لای ، نوشت : « با آن که ما چینی هستیم ، کردارمان باید جهان وطنی باشد ». آموزش بعدی او سپس در مسکو صورت پذیرفت ، آنجا که در آن روزها انقلاب را در مقیاس بین المللی می اندیشیدند و تجربه می کردند . همان زمانی بود که دیمیتروف بلغارستانی در آلمان ، « ووزورویچ » صربستانی در فرانسه و « دوکرو » فرانسوی در مالایا فعالیت انقلابی داشتند . ناسیونالیسم هوشی مین آدمی « روت فیشر » را به شگفتی می انداخت ، زیرا او وقت خود را در تماسها با این « جهان وطنان » بزرگ تلف نمی کرد ، بلکه برتر آن می دانست که بینشها و برداشتهای خود را وسعت بخشد . به هر حال این وینتامی هنگام اقامت در پاریس احساس خود را برای همدردی اقوام مستعمره نگاهداشت ، و همین امر است که مدام در « پاریس » به بیان آمده است . مادا گاسکاری ها و مراکشی ها به عنوان مردمی برابر با وینتامی ها تلقی می شدند ، و « کوئوک » به میل

مقالات خودرا از مسائل مستعمرات به مسائل نژادی می‌گسترد.

پس کمونیسم ملی او در یک انترناسیونالیسم گسترش ده ریشه دارد، و هو خودرا در مباحثات بین الملل سوم مدام مخاطب احساس می‌کرد، با آن‌که خودداری وی از پرداختن به مسائل مربوط به دکترین، به رغم نقش تاریخیش مانع از آن‌می‌شد که در مباحثات شرکت جوید، به راستی که زندگیش، پیش از آن که مجبور شود میان فشار شوروی و کوشش برانگیز نده چینی‌ها راهی باز کند، مدام در جستجوی همنهادی میان خواسته‌ای انترناسیونالیسم کارگری و ناسیونالیسم ویتنامی بود.

می‌توان به همراه «آنوان» و «ژاکلین راسل» ادعا کرد که این راه به هنگام بنیادگذاری «تهان نین» در کانتون آغاز شد. این بیگمان یک ناسیونالیسم سوسیالیستی و یک مسیر راست، یک میانشات با بورژوازی بود، با آن‌که نگوین آی کوتولک آن روزها یک «سپاه» کمونیستی در در اختیار داشت که هسته آن سازمان را تشکیل می‌داد. لکن هنگامی که نویسنده‌گان تروتسکیست، با عنوان «لافولت» و «تریدیونین»، به نوینهای اروپائی یا امریکائی استناد می‌کنند تا به این مسیر معتدل بین الملل حمله آورند، آنگاه حق به جانب آنان نیست که همین استراتژی رادر چهار چوب آسیائی محاط می‌سازند، آنجا که در برابر طبقه متوسط و دهقانان در سالهای بیست، پرولتاریا و زنده‌ای بسیار ناچیز داشت. نمونه چین نیز هنوز در یادها زنده بود، آنجا که گرایش چپ یک «لی لی سان»، کمونیسم چین را به فاجعه ۱۹۴۶/۲۷ رانده بود.

اما بنیادگذار «تهان نین» خود را به همکاری با بورژوازی ملی محدود نمی‌کرد، بلکه آن روزها «راه انقلاب» خود را نیز طبق اصول

ساختگیرانه مارکسیستی نوشتو کادرها را برای انقلابی از راه اعمال خشونت آماده می‌کرد. بدون شک سیاستی که از طرف «تهاننین» تعقیب می‌شد، باطیعت و گرایشهای یک جبهه ملی از همه سازگارتر بود. البته باید دانست که این سیاست به هیچوجه مخالف تصمیماتی نبود که در کنگره مسکو در ژوئیه ۱۹۲۴ گرفته شده بود که در کنار «کوئنک» «بورودین» نیز در آن شرکت داشت – کسی که بر استی نمی‌شد پیرایه «انحراف به راست» به او بست.

همچنین نمی‌شد هنگامی که ویتامی‌ها در کنگره‌ششم در سال ۱۹۲۸ به جهت گیری چپ پیوستند، از یک بازگشت یا از یک فرمانبرداری سخن گفت. «آنوان» و زاکلین راسل منش امنوار یک «روی» را که حاضر نبود تا کنیک سیاست جبهه‌ای را رها سازد، با کردار فرمانبردارانه هوشی‌می‌داند. در اینجا می‌توان ایجاد گرفت که هبرهندی در رأس سازمانی به مراتب توافق‌وارد داشت تا رفیق ویتمانی او، و همین برایش وزنه‌ای به مراتب سنگین تر به وجود آورده بود. همچنین نباید نادیده گرفت که حزب کمونیست هندوچین تازه در سال ۱۹۳۰؛ بنیاد گذانده شده بود.

و آنگه‌ی این بنیاد گذاری به انگیزش مبتکران دیگر و در عین حال باگستن از تاکتیک جبهه‌های ملی روی داد، یعنی «مان تاکتیکی که «تهاننین» تعقیب کرده بود. پس از آن‌که یک سلسله تمام از احزاب بنیادین در فضای توام با بی‌نظمی و همچشمی تاسیس شده بودند، نگوین آی کوئنک را به شتاب از سیام آوردند تا نظم و اتحاد بیافرینند. در آن‌زمان که کنگره ششم در مسکو برگزار شد، و در سال بعد،

هنگامی که «مرحله سوم» یعنی مسیر چپ بین الملل، رواج یافت، هوشی مبنی آینده: خود رادر کناره نگاهداشت و در سیام فرماسیون های بنیادین آفرید. در آن روزها «تران پهلو»، دبیر اول حزب، رهبر رسمی حزب بود. پس نمی توان ادعا کرد که نگوین آی کوئنک، پس از آن که چندی از مسیر راست رفت، راه چپ را بدیرفت؛ بلکه او در سال ۱۹۳۰، بادر نگ، به سیاستی پیوست که نیمی از آن به وسیله حوات طردد شده بود.

احتمالاً او تاسیس یک حزب کمونیست هندوچینی را زود درس می انگاشت، لکن از طرف خود او هیچ سندی نیست که چنین عقیده ای را تائید کند. اما پس از آن که حزب تاسیس شده بود، می باشد آنرا در تاکتیک جبهه ای جای داد. از همین راه بود که کنگره ششم در صالح سال ۱۹۳۵ در مسکو برگزار شد که در آن تصمیم به تشکیل جبهه های ضد فاشیستی گرفته شد. بین الملل به هوشی مبنی در برابر حزب کمونیست هندوچن حق داد، که در غیاب او در «ماکائو» تصمیم به نگاهداری «مسیر سخت» گرفته بود. پس هو برای تاکتیک خود دستی بازداشت، لکن آن وسیله ای در اختیارش نبود که دوست داشت از آن سود برجیرد، زیرا بر قدر مسکو، از حزب کمونیست و یتتم بهزادی حزب کمونیست هند و چین ساخته شد. در آن روزها رهبران بین الملل صوم اعتنایی به ناسیونالیسم نداشتند. میهن پرستی هو و یارانش می باشد خود را پنهان کند یا در واحدی بزرگتر مستحیل گردد، آنهم از راه همکاری نزدیک طی سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۰ با پرولتاریا - آنجا که «عمو» و یارانش می باشد در فشها و آرزوها یشان را پرده پوشی کنند، عیناً طی سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ از راه همکاری نزدیک باطبقه کارگر فرانسوی

و ضد فاشیستهای فرانسوی.

تازه در مه ۱۹۴۱، در کنگره «بالک-بو» در نزدیکی مرز چین، اما هنوز در خاک ویتنام، هو خویش را به اندازه کافی توانا احساس کرد که جنبش را به جریان ناسیونالیستی هدایت کند و «ویتنام» را بنیاد نهاد. «جبهه آزادیبخش» با برنامه‌ای اصلاح طلبانه و به شدت ناسیونالیستی. سپس او بالحلال حزب کمونیست هندوچین و تأسیس «این ویت» که می‌باشد اندیشه‌های انقلابی «ویتنام» را در میان توده مردم نشر دهد، دورتر، بسیار دورتر از آن رفت.

در باره انحلال حزب کمونیست هندوچین همه‌چیز، زیاد، گفته و نوشته شد. بسیاری از ناظران تیزنگر انقلاب ویتنام در این فقط یک حرکت تاکتیکی می‌بینند. و آنگه‌ای اینان می‌توانند ادعای خود را بر جمله‌ای استوار سازند که هوشی‌می در گزارش سیاسی فوریه ۱۹۵۱ خود نوشته: «یک واقعیت برای بسیاریها نافهمیدنی می‌نمود: حزب انحلال خود را اعلام کرد. اما در حقیقت فقط به زیرزمین رفت و هدایت دولت و مردم را ادامه داد.» این بیشک درست بود، لکن آنچه فقط به عنوان تغییر ساده لحن معرفی شد، آن روزها در میان همکیشان چینی و فرانسوی جنب و جوشی عمیق برانگیخت. یک حزب کمونیست که به سادگی یک وسیله تاکتیکی نیست که بتوان بدلخواه آذرا به کار بست. حزب برای مارکسیست-لنینیست‌ها یک داده علمی است، شالوده‌ای است که در آن اراده توده مردم واستقلال توده مردم تر جمانش را می‌یابد. چنین «حزبی» فقط یک حزب به طور ساده نیست، انتشار اندیشه‌ای بی‌نقص تلقی شده در میان مردم است، و در عین حال سلاحی است در درست این

اندیشه برای تغییر جامعه . انحلال حزب ، حتی اگر می‌باشد موقتی باشد یا بر حسب این صوا بدید صورت پذیرفته باشد که ، همچنان که حزب کمونیست هندوچین در سال ۱۹۴۵ به اعضاش دستور داد ، به «گروههای دانشجوئی مارکسیستی» بپیوندد، گامی تصویر نایاب را در جسارت آمیز و بی‌پروا بود . انحلال حزب همه‌جانبی چنین داوری شد .

هنگامی که در تابستان ۱۹۴۶ هوشی مین به فرانسه آمد ، انحلال حزب موضوعی بود که فریان فرانسوی بالحنی به غایت سرد ، نخست از آن یاد کردند . میهمان ویتنامی به موریس تورز و دوستان او نشان داد که اگر حزب کمونیست هندوچین به زیرزمین رانده نمی‌شد ، آنگاه کومنیزانگ و نیروهای نظامیش که آن روزها در ویتنام شمالی مستقر بودند ، آن را پایمال می‌کردند . زیر دشنه هیتلر ، نه کمونیستهای فرانسوی چنین ماهرانه عمل کردند و نه کمونیستهای آلمانی .

هیچکس هرگز نتوانست این حق را به خود بدهد هوشی مین را سرزنش کند که از حیث جسارت و شوروشوق انقلابی که بود داشته است لکن نصیم سال ۱۹۴۵ وی خاصه از آن رو به دشواری فهمیدنی بود که برهان آن به شیوه‌ای غریب ارائه می‌شد . روزنامه ویتنامی «جمهوری» در آن روزها نوشت : «ما این کار را اکردهیم تا اتحاد نژاد را تضمین کنیم .» و این یک فورمول به راستی شکفت انگیز بود !

چنین می‌نمود که همه‌چیز چنان جریان دارد که گوئی حزب برای هوشی مین هدفی نهائی نیست ، بلکه فقط وسیله‌ای است ؛ و پراگماتیسم او هرگز این چنین بی‌پروا و توانا جلوه نکرد .

هنگامی که حزب کمونیست هند و چین در پایان سال ۱۹۴۵

رسماً منحل شده بود، رهبری ویت مین در سال ۱۹۴۶ با جبهه ملی در داخل «لی بن ویت» که به صورت مجمع همه میهن پرستان درآمده بود، پیوندی نزدیک یافت. سپس آغاز خصومتها با فرانسه در سال ۱۹۴۷ موجب آن شد که برای سالهای بعد امکان ورود همه نیروهای رزم جو به «لی بن ویت» باز نگاهداشته شود. لکن در سال ۱۹۵۰ چین زیر سلطه انقلابیها درآمد. اکنون هو و طرفدارانش با خارجه، خاصه با کشورهای سوسیالیست، تماس برقرار کرده بودند. بدین ترتیب اکنون می‌توانستند برهم پیمانانی تکیه‌زنند و دوباره پرچم خود را آشکارا نشان دهند در فوریه سال ۱۹۵۱ «لانو دونگ»، حزب کارگر، بنیاد نهاده شد.

این به هیچوجه بنیاد گذاری دوباره حزب کمونیست نبود؛ زیرا این حزب از حیث نظری تسامی هندوچین را در بر گرفت، حال آن که «لانو دونگ» به طور خالص ویتنامی بود. در اصل، تحولات در سه مرحله روی داد. در سال ۱۹۳۰ مرکز ثقل در انترناسیونالیسم بود، و از ویتنام بهزحمت سخنی می‌رفت، چرا که حزب کمونیست هندوچین برپا بود، اما در سال ۱۹۴۱ ناسیونالیسم به وسیله «ویت مین» برای دنیولوزی چهره شد؛ در سال ۱۹۵۱ «لانو دونگ» سختگیری دکترینی خود را از حزب کمونیست هندوچین، و میهن پرستیش را از «ویت مین» ستاند، در حالی که سازمانی بسیار گسترده تشکیل داده بود که همان «جبهه میهن» بود. از اکنون دوامکان وجود داشت، و هو بدین سان از دوسو پیوند برقرار کرد. تاکتیسین قدیمی یک بار دیگر خوب مانور داده بود.

در نزد هوشی مین، کارسازمانی و اقدام سیاسی، به عنوان مشی

فکری ، آشکارا بر جسته است . در اساس بازده عظیم این راهیابی از هرسو ، البته یک دکترین نیز وجود دارد ، یعنی یک سیستم تأثیل و کاربست مارکسیسم - لئینیسم که آنرا بر قامت مناسبات درویتنام بربیده اند .
تصادفاً یک تعریف بسیار تازه از دکترین هوشی مین وجود دارد که یکسی از نزدیکترین همکارانش و بزرگترین مارکسیست ها در میان اینان به دست داده است ، مردی که هر امکانی را برای اتفاقابیراث اطاعت کورکورانه از دست نداده است .

زندگینامه ای که در سال ۱۹۶۶ از طرف «تروونگ چین» انتشار یافته ، البته از تحسینی که پر امون «عمو» را فراگرفته منحرف نمی شود ، و این از همان عنوان زندگینامه بر می آید : «پرزیدنت هوشی مین ، رهبر ستوده خلق ویتنام .» استنباط انسان چنین است که دبیر کل سابق «لانو - دونگ» کرداری آنقدر مأثر نیستی دارد که او را گزیری نیست ، کیش شخصیتی را که در پکن گردانگرد رهبران انقلاب چین تنیده است اگرچه به شکلی که برای هانوی معتدل است ، بر هوشی مین تطبیق دهد . اما صرفنظر از این لحن که برای زندگینامه قدیسان مناسب است ، می توان در این کتاب شاهد تجزیه تحلیل دقیق مارکسیستی بود . «تروونگ چین» ، جمله به جمله ، تصویری دقیق از «عمو» ترسیم می کند . مادر اینجا مهمترین نکات این بررسی ایدئولوژیک را می آوریم :

درباره ماهیت انقلاب و ویتنام

در تطبیق مارکسیسم - لئینیسم با مناسبات ویتنام ، هوشی مین به زودی دریافت که انقلاب ویتنام یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوع جدید بود که در نکامل بعدیش به انقلاب سوسیالیستی خواهد انجامید ،

یعنی به انقلابی توده‌ای‌ملی - دموکراتیک که باید به دست خلق، یعنی طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژواها و بورژوازی ملی، و پر زمینه پیوندی میان کارگران و دهقانان، به رهبری طبقه کارگر انجام گیرد. این همان مشی است که بر نظریه مارکسیستی - لنینیستی انقلاب مدام تکیه می‌زند. »

در فصل «آیا در استراتژی انقلابی، عبور به سو سیالیسم در کشورهای صنعتی بر استقلال مستعمراتی که هنوز بر پله کشاورزی ایستاده‌اند، اولویت دارد؟» زندگینامه نویس، سخنی از نگوین آی کو نوک را از سال ۱۹۲۴، از مقاالت «انقلاب روس و خلقهای مستعمرات» نقل می‌کند: «سرمایه‌داری زالوئی است که یک بادکش آن به پرولتاریای تروپل و بادکش دیگرش به پرولتاریای مستعمرات چسبیده است. برای کشتن این حیوان باید هردو بادکش آنرا همزمان بردیم. اگر فقط یکی را ببری، دیگری همچنان خون پرولتاریا را می‌مکد، حیوان به زندگیش ادامه می‌دهد، و آن بادکش بریده دوباره رشد می‌کند.» این تعریفی ممتاز از عمل انقلابی است که نخست به وسیله میل شدید به استقلال کشورش تعیین می‌شد، و سپس از تماسهای گسترده با پرولتاریای فرانسه تأثیر می‌پذیرفت. این تصویری دو چهره است که اصالت این عمل کننده مارکسیسم را نشان می‌دهد.

درباره روش‌های عمل

پر زیدنت هو نخستین رهبر انقلاب ویتنام بود که اشتباهات در روش را بازشناخت، مانند قتل‌های نک‌تک، طغیانها وغیره، آنچنان که

پیشینیان او با روش‌های ماجراجویانه قهرمانی‌های فردی به کار بسته بودند. او معتقد بود که برای به پیروزی رساندن انقلاب باید بر توده‌ها تأثیر گذارد و باید آگاهی سیاسی توده‌ها را بیدار کرد، آن را سازمان داد و آنان را به نبردی برای نیازهای روزانه رهنمون شد.»

در باره مساله رهبری و اجرای قدرت انقلابی

استنباطما این است که انسان تاریخ را می‌سازد، مابه‌هیچ‌چو جه نقش مردان بزرگ را انکار نمی‌کنیم. در زمان ما قهرمانانی که می‌خواهند خلق ویتنام را رهبری کنند، باید حزبی سیاسی بنیاد نهند.

رهبری نقص و مجرب باید مردی باشد که در جنبش توده‌ای انقلابی شکل گرفته است، و جمع به وی این مأموریت را می‌دهد که به عنوان سکاندار در رأس رهبری ارگانهای حزبی فرار گیرد.»

در باره دهقانان و مساله کشاورزی

در نزد ما مساله ملی خاصله، مساله‌ای روستائی است، و مساله کشاورزی محتوای اصلی دموکراسی ماست. ملت ما تقریباً یکسره از دهقانان تشکیل می‌شود. به شکرانه نیروهای دهقانی، ماتوانستیم کامیاب مقاومت کنیم، و به برگت همین نیروهای است که جنبش مقاومت پیروز خواهد شد و عمران ملی را اجرا خواهد کرد. این مشی مارکسبستی - لینینیستی در سرزمینی کشاورزی و مستعمره است، یعنی سنتز اصول مارکسبستی - لینینیستی با واقعینهای انقلاب ویتنام.»

این تفاوت نهادن میان اصول و واقعیتها دارای اهمیت است!

این تماماً خود هوشی مین است، گرچه ، هم چنان که در اینجا ، از طرف تروئونگ چین توصیف شده باشد . نیز در خور توجه است که اظهارات در باره دهقانان ، درست همانهای است که نگوین آی کوتولک در همان سال ۱۹۲۴ در کنگره پنجم بین الملل در مسکو ابراز کرده بود . بدین ترتیب تاکتیسین قدیمی ویتنامی به سوی انقلابی جوان و پیش از ماژوئیستی دست می بارد .

بدین سان در مسیر اندیشه های دیبر کل سابق حزب کمونیست هندوچین و «لاندونگ» دکترینی بروزمنی کند که بیشتر بر اثر کردارها و واقعیتها شکل گرفته است تا از راه کلمات ؛ آنجا که ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم پیوندی نزدیک خورد و آشکارا به جلوه در می آیند . قراردادن مرکز نقل در کشاورزی و گرایشی به سوی پرولتاپیا در اینجا به یکدیگر می رستند . هوشی مین ، کمتر از مانو دارای فریحه نوبایی ، شاید به اندیشه های لینین نزدیکتر باشد ، لینینی که فرصت آن می داشت از فراز نمودهای جانی ملیتهای کشور های بزرگ اروپائی ، مستعمرات راستین را ببیند ، و همچنین از فراز «امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله سرمایه داری » ، در می یافتد که امپریالیسم به صورت یک مسئله اساسی استراتژیک درآمده است ، و از فراز علقه های مالی متناقض و نبرد بر سر بازار های فروش ، متوجه می شد که نزاعهای ملی دوباره جان گرفته است .

ویژگی هوشی مین کمونیست رامی شد در سبک زندگی ، نگارش و گویش او ، در ابتکاراتی معین که به خرج می داد ، مانند اتحلال

حزب کمونیست هندوچین، مسجل کرد . این که او توانست چنین کند بی آن که قابلیت اعتماد خود را در داخل جنبش بین الملل کمونیسم از دست دهد ، این که او انقلاب ویتنام را به رغم همه موانع و آزمایشها ، از راه همکاری باناسیونالیست ها نجات دادوسپس جنگ را با فرانسه و آمریکا رهبری کرد - همه اینها مفهومی از اقتدار او نسبت به همکارانش ، کادرهای حزبی و توده مردم به دست می دهد ، اقتداری که البته از اعمال سخت ترین اجراءها و اهمه ندارد .

آیا باز هم هوشی میں ، فقط در حاشیه ، یک کمونیست اهل عمل است ، یک ناسیونالیست ساده که چنین وانمود می کند که یک «سرخ» است ؟ کسی که این را باور کند ، به فراموشی می سپارد که او چه براحتی برای ارادت خود به رهبری بین الملل سوم آورده است . مثلا هنگامی که در سال ۱۹۵۴ در زنو شرایطی را پذیرفت که بیشک به علقوه های مستقیم کمونیسم در جهان بهتر خدمت کرد تا به ویت میان او و ویتنام . چنین رگه هائی ، در صورت ضرورت ، همه تردیدها را نسبت به ارادت عمیق واندیشه هوشی میان به کمونیسم بر می چیند .

از دیدگاه دکترینی ، چرخه های او حتماً بسیار گمراه کننده است . رهبر ویتنامی بذراحتت به عنوان ثوریسین جلوه می کند . چنین می نماید که براین جنبه وظیفه اش ارزشی انداز می نهد و به هیچوجه کتمان نمی کند که مباحثات دکترینی ، اوراکسل می کند و بدین می سازد . این رئالیسم ، این آمپریسم ، در داخل کلیسا ای کمونیستی که در آن محاکمه مرتدان ، اندیشه های تازه را تهدید می کند ، برای او به عنوان ابتکارهای اصیل سیاسی به کار می آید .

چگونه می توان در تعلق مطلق و کامل مردی به جنبشی تردید کرد
که نه تنها سراسر زندگیش وقف آن بوده ، بلکه خود نیز در ساختن ،
اندیشیدن و شکل دادن آن سهیم بوده است !

هوشی مین ، در هستی و شالوده اش کمونیست است . یک آسیانی ،
بیشتر از یک انسان غربی ، بر اثر آنچه می کند ، شکل می گیرد . آزمایش‌های
از سر گنرانده ، خطرها ، اتفاقات و کامیابیها و سرانجام قدرت
حکومتی - همه اینها هوشی مین را به حزب بین الملل می پیوندد که او را
بر گزید ، شکل داد و بزرگ کرد؛ و نیز از راه حزب و بنامیش می پیوند
که او خود آن را ساخت و پرورد و به سوی پیروزی رهمند.

فصل سیزدهم - مسکو؟ پکن؟ هانوی!

برای یک ویتنامی انقلابی و جهاندیده که در سال ۱۹۶۰ سی ساله بود، یگانه انقلاب راستین انقلاب اکتبر روسیه است. برای او کانون اردوگاه سوسیالیستی و مقتداهای بزرگ همواره مسکو، سوراها، لینین و جانشینانش خواهند بود و خواهند ماند. برای یک ویتنامی که ۲۰ سال دیرتر زاده شده بود، نباید بی قید و شرط چنین باشد، زیرا برای یک آدم چهل ساله نبردها و پیروزی‌های کمونیسم چینی حضوری بیشتر دارد، این نبردها و پیروزی‌هارو شنتر در خاطره او حک شده است و بازنده‌گی انقلابی او، به عنوان یک آسیائی، پیوندی بیشتر دارد.

این موضوعی است که در هانوی در باره اش بحث می‌شود؛ نزاعی است که نه تنہانسل‌ها، بلکه دوران‌های آموزش و پختگی رادر بر می‌گیرد. در مورد همه این ویتنامی‌هایی که روشنایی برایشان، هنوز

درخشانتر از پکن، از مسکو می‌آید، سخن یکی از شناستندگان ممتاز ویتنام معتبر است. «آنان پیش از آن که مارکس را بخواند، لینین را خواندند.» این که به میزانی بیشتر درمورد «هو» نیز صادق است بمسادگی چنین معنی می‌دهد که عمل برتر از نظریه است، و در نزد این با آن عده، کمونیسم مساله ملی را در خود ادغام کرده است، و این در حقیقت به آن معنایی نیست که مارکس درنظر داشت.

این ناسیونالیست روش و مؤکد بنیادگذار جمهوری ویتنام که «یگانه هدفش این است که ویتنام را آزاد و مستقل بینند»، آری این ناسیونالیسم، البته به هنگام نزدیکی به مسکونقشی بازی می‌کند. «هو» نمی‌تواند خواست استالین را مبنی بر «سوسیالیسم در یک کشور» در ویتنام شمالی اجرا کند، و این ناگزیرش می‌سازد که در جستجوی همکاران و هم پیمانان برا آید. لکن چنین بسیار نزدیک است و وسائل فشار نظامی و سیاسی توانایی در اختیار دارد. در عوض مسکو دور است. و این موقعیتی آرمانی برای پیوند میان اقوام است، حتی برای کشورهای سوسیالیستی. کمک از طرف شوروی، برای ویتنام تعهداتی بعمراتب کمتر از کمکی ایجاد می‌کند که از چنین می‌آید.

گذشته از این، کردار شوروی گرایانه هوشی میں دلایل احساسی و نظری دارد. هرگز نباید این تأثیر را کم تخمین زد که مسکوی ۱۹۲۴، کنگره بین‌الملل و بحث میان زینوویف، بوخارین و تروتسکی بر مرد جوان، آتشین و شیفتۀ تغییر جهان می‌گذاشت. مقاله‌هایی که او آن روزها می‌نوشت حکایت از نوعی گرایش خشمگین به آئین تازه دارد.

نگوین آی کوئوك (نام سابق هوشی مین - م) از آن سفر به کشور معجزه‌ها از آن روتلخکامتر به حقیقت بازگشت که هیات رئیسه بین‌الملل دست و پایش را با تعهداتی دشوار که خطرهادر آن بود، بست. وقتی که انسان نخست‌معاون «بورودین» در کانتون، سپس نماینده بخش «دریاهای جنوبی» در بین‌الملل سوم و سرانجام هماهنگ کننده همه جنبش‌های انقلابی در هندوچین بود، آنگاه دست و پای آدم مدام به امری بسته است.

در زمانی که این وفاداری مقارن سال ۱۹۳۶ می‌توانست پایان گیرد - یعنی هنگامی که مسکو چنین می‌نمود که بیش از پیش روی کادرهای جوان مانند «لوهونگ فونگ» یا «هاهوی تاپ» شرط می‌بندد - جهت یابی بین‌الملل در این سو تغییر کرد که بانهضتهای ملی و اصلاح طلب جبهه‌هائی واحد تشکیل گردد. بدین ترتیب اعتماد به هوشی مین ویتنامی باشیمی تند فروکش کرد. این حکایت از بینش می‌کرد، زیرا این «مرحله سوم» با چپ‌گرایی شدیدش نبود که توانست پیشرفت فرا آورد. مسکو این استعداد را دارد که آنچه را درست است بگوید و ببیند. آیا هوشی مین یک «بوخارینیست» یک «کمونیست دست راستی» و یک سلف خروشچف است؟ نه، هرگز نباید هوشی مین را در چشم‌انداز نظری نگریست. بلکه باید وی را در ارتباط با مسائل گوناگون و موقعیتهايی نگریست که در حال گسترش است. اگر از خود پرسیم که او علیه چهایا در حزب شدیدتر اقدام کرد تا علیه راست‌ها، باید اعتراف نیز بکنیم که در یگانه بحران بزرگ که ویتنام شمالی در سال‌های ۱۹۵۶/۵۷ از سر گذرانده، فقط رهبر جناح چپ تروئونگ چین، موقتاً کنار

گذاشته شد و نزدیکترین دوست او «نگوبن چی تان»، بی اثر گردید. لکن این نیز راست است که مناسبات میان مسکو و هانوی در نخستین دوران حکومت خروشچف، از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲، بسیار صمیمانه بود. سپس این مناسبات تیره شد. و روابط در وهله اول آشکارا به علت‌های تاکتیکی بدتر گردید، آنهم هنگامی که گفتارها و کردارهای خروشچف در اثنای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ انگیزه‌سرزنش «تجدد نظر طلبی» را به دست می‌داد.

همچین باشد باید یاد آور شد که هوشی مین فقط به شیوه‌ای بسیار نیم‌بند از این انحرافات سخن می‌گفت، حال آن که پکن این انحرافات را به لحنی بسیار شدید محکوم می‌کرد. هنگامی که در سپتامبر ۱۹۶۴ از هو پرسیدند که نظرش در باره تجدیدنظر طلبی در اردوگاه سیالیستی چیست، فقط پاسخ داد مشاجرانی این چنین در داخل احزاب انقلابی همواره به شیوه‌ای رضایتبخش حل و فصل شد و جمهوری ویتنام با «اصول انقلابی بیانیه‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو» موافق است.

به فرض این که اتحاد شوروی به مهمترین مسائل جمهوری دموکراتیک ویتنام و نیروهایی که در جنوب نبرد می‌کنند، بسیار بی‌اعتبا شود، آنگاه هوشی مین را به زودی می‌توان در اردوگاه پکن دوباره دید و اگر ویتنام بتواند به موسیله «گارد های سرخ» نجات داده شود، می‌توان با خیالی آسوده پذیرفت که او با لین پیائو همراهی کند. لکن چنین پیمانی برای هوشی مین خیلی گران تمام می‌شود. به هنگام ارتباطات با پکن نباید ارزشی بسیار بمخاطرات شخصی او از اقامت‌هایی نه چندان مطبوع که در چین داشته است داد، بلکه باید

مناسبات تاریخی دوکشور را در نظر گرفت. دو سوم همه قهرمانهای ملی ویتنام شهرتشان را در نبرد علیه چینی‌ها به دست آوردند که امروز در هانوی بعنوان «مغول‌ها» قلمداد می‌شوند، و این اغلب نیز درست است. نمی‌توان روابط چین و ویتنام را فی‌المثل با مناسبات میان مسکو و لهستان یا میان انگلیسی‌ها و ایرلندی‌ها مقایسه کرد. معنی این کار این خواهد بود که مناسبات اروپائی را، که مذهب در آنها نقشی بزرگ بازی می‌کند، به روابط آسیائیها انتقال‌دهیم که کمتر به وسیله امپریالیسم و بیشتر به وسیله قیومت نشاندار شده است، و در آن، استثمار اقتصادی، قیومت و کوشش برای متمدن ساختن، در هم تنیده است.

هنگامی که «هو» به پکن می‌نگرد، مأوثسه‌تونگ نیز در برابر چشمانش قرار می‌گیرد، و کاملا مشکوک است که بدینی متقابل دیرینه به راستی نیز هو بسیار خوب می‌داند که خود او و «ترونگ‌چین»، این بزرگترین استراتژو تاکتیسین، چه چیزی را مدیون این لین چینی هستند. اگر بخواهیم سخن «ترونگ‌چین»، این بزرگترین مأوثیست‌های ویتنامی را باور کنیم، آنگاه، «سهم‌رفیق مأوثسه‌تونگ» در تئوری انقلابی حزب ما در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات و در تکوین اندیشه‌های پرزیدنت هوشی‌مین کمکی شایان کرده و در پورش مشی انقلابی و سیاسی او سهمی بزرگ داشته است.» لکن در عوض هنگامی که «عمو» درباره مأوث حرف می‌زند و می‌نویسد، بسیار خوددارتر است و گاه لحنی توأم باطنز به کار می‌برد. رهبر حزب‌ویتنام در گزارشی سیاسی از سال ۱۹۵۱، که شاید اصلی‌ترین و مهمترین تحلیل سیاسی او باشد، می‌نویسد: «رفیق مأوث دکترین‌های مارکس، انگل‌س

لین و استالین را «چینی» کرد و آنها را با مناسبات چین تطبیق داد و انقلاب چین را به پیروزی رساند.» بدین سان مائو فقط یک هماهنگ کننده خوب بوده است.

خیلی پیش حکایت می کردند که میهمانی خارجی از او پرسید که نمی خواهد «آنچنان که پرزیدنت مائو کرده است و می کند»، مقاله ها و کتابهای انتشار دهد. بنیادگذار ویتمین، در حالی که چشمک می زد، پاسخ داد : «اگرچیزی هست که پرزیدنت مائو هنوز درباره آن نتوشه باشد، این را به من بگوئید، آنگاه من خواهم کوشید این رخنه را پر کنم.»

هو بسیار خوب می داند که در پروراندن مفاهیم و در نظریه سازی نمی تواند با مائو ، نویسنده «کتاب سرخ» ، رقابت کند . لکن برتری مائو در این فلمروهابرای وی کاملاً بکسان است: برای وی انقلاب، کمتریک امرادی، بلکه بیشتر امری سازمانی است. وانگهی خود مائو گفته است که «قدرت ازل لوله‌تمنگ می آید»، و همقطار ویتنامی او نیز بیشتر به باروت می اندیشد تارا هنمای تیراندازی. از این گذشته هوشی میں اغلب از ابتکارهای چینی ها فاصله می گیرد. از ۱۹۵۴ تا پایان ۱۹۵۶ در هانوی به میل از نمونه های پکن پیروی می شد، لکن از آن پس ویتنامی ها خاصه «عمو»، از این بابت بسیار خود دارتر شده اند. در ژانویه ۱۹۵۹ رهبر ویتنام در مصاحبه ای که از طرف خبر گزاری آمویکائی «بونایتدپرس» انتشار یافت، گفت «کشورش قصد ندارد فوراً از نمونه جمهوری خلق چین پیروی کند» - چینی که آن روزها می بایست با نخستین نتایج نامطلوب «گام به پیش» سرو کله بزند ، سپس هو افزود امیدوار است که تنش

میان شرق و غرب طی سال فرونشیند. بدین ترتیب نشان داد که موقعیت را بیشتر از زاویه مسکو می‌بینند تا پکن.

بجاست که واکنشی دیگر از «عمو» را خاطرنشان سازیم : در ژوئیه ۱۹۶۴ وی «دانیل هونبل»، یک خانم گزارشگر ویژه تلویزیون فرانسه را به حضور پذیرفت. او به این پرسش که ویتنام شمالی، که منفرد مانده است، ناگزیر یک ماهواره چین نخواهد شد، درحالی که محکم دستش را تکانداد، پاسخ گفت: «هرگز».

هوشی‌مین ناسیونالیست، به غریزه، خطر نفوذ فزانیده چین را احساس می‌کرد، و او به عنوان مرد عمل همواره به کسانی بدین است که بر اسب دکترین‌ها نشسته می‌باشد. همچنین او هرگز گذشته انقلابیش و در نتیجه قدمت زمانی خودرا بر مانو، چوئن لای ولین پیائو فراموش نمی‌کند. هیچیک از اینان در سال ۱۹۲۴ با وی در کنگره بین‌الملل نبود. چوئن لای هنوز یک دانشجوی کارآموز در پاریس بود که نگوین آی-کوئوک، که کمونیستهای جوان چینی را به عنوان «جناح چپ کومین-قانگ» قلمداد می‌کرد، به نمایندگی از طرف حزب کمونیست فرانسه به مسکو رفت، و این آن روزها برای چینی‌ها هنوز خیلی مهم بود. لین پیائو هنوز جوانکی بیش نبود، و مانو به عنوان خردمند رهبر دهقانان در ولایت می‌زیست.

هوشی‌مین به اندازه کافی با هوش هست که اقتدار انقلابی را بر قدمت سنی متکی نسازد، اما نباید فراموش کرد که رهبریک ملت کوچک زمانی دراز از طرف چین که از حیث میلیون‌ها و میلیون‌ها غنی بود، خوارانگاشته می‌شد: به عقیده وی بجاست به ریشه عمیق تاریخ انقلاب

سوسیالیستی در آسیا اشاره گردد، واژاین بابت وی فیازی ندارد که به کسی حق تقدم بدهد.

پیوستگی به مسکو و خودداری دربرابر پکن، به مذاق همه‌رفقاو نیز به مذاق اعضای گوناگون هیأت رهبری «لائودونگ» (حزب ویتنام شمالی)، خوش نمی‌آید. بسیاری از ویتنامی‌ها نسبت به انقلاب روس فقط احساس وحدت نامعینی دارند، و بسیاری از آنان شیفتۀ آن چیزی هستند که در پشت مرزهای چین، به دست حزب کمونیست این کشور، اجرا می‌شود. وزن مخصوص چین کاملاً سوای روسیه است. از جنبه‌ی فرهنگی چین بگذریم که به یک معنا فرهنگ اکثر ویتنامی‌ها نیز هست، مسائل اقتصادی و نظامی نیز افزوده‌می‌گردد که بیست و پنج سال است برای هردو کشور وجود دارد.

پس درهانوی گرایشی بسیار قوی و فعال وجود دارد که خواهان حمایت بیدریغ از اصول چین، و هماهنگی فزاینده‌ای دوانقلاب است. سرانجام جنبش، همان «تروئونگ چین» است، یعنی فرزندیک ماندارین تون کینگی، و روشنفکری با آموزش و فرهنگ توامان فرانسوی و چینی. او زمانی دراز دیر کل حزب کمونیست هندوچین بود و سپس سردبیر «سوتهاات»، روزنامه مردمی ویتنام شد. از این گذشته نویسنده کتاب «مقاومت پیروز خواهد شد» است که در سال ۱۹۴۷ انتشار یافت و به صورت کتاب آموزشی چربیکهای ویتنامی درآمد. او در سال ۱۹۵۱ دیر کل «لائودونگ» شد، لکن در سال ۱۹۵۶، هنگامی که اصلاحات ارضی که وی می‌خواست باشتات تمام کند، باشکست رو بروشد، بر کنار گردید، اما عضو دفتر سیاسی ماند و دو سال بعد رئیس کمیته دائمی مجمع

ملی شد: در این مقام، او بالا دست نخست وزیر قرار داشت.
گرچه او رئیس گروه طرفدار چین در حزب است، لکن به هیچ وجه از مخالفان «عمو» نیست. می‌توان از خود پرسید هنگامی که او در سال ۱۹۶۶ نوشتار «پرزیدنت محبوب» را انتشار داد، خواست مخالفت خود را مانند آب زیر کاه پنهان کند؛ لکن نمی‌نماید که چنین باشد. یا آن که این از بد ذاتی بود که نقل قول‌هایی از «هو» کرده است که ثابت می‌کند هوشی مین در تدوین سوسیالیسم علمی استادی ندارد؟ به هر حال رهبر کهن‌سال دوست دارد که جناح چینی حزب او که از آن گزیری نیست، از طرف مردی رهبری شود که او خوب می‌شناسد، که او تعلیم‌اش داده است، که قابلیت‌های روشنفکریش براو ناشناخته نیست، که به او وفادارانه ارادت می‌ورزد و مائوئیسم اویک مائوئیسم بی‌قید و شرط نیست.

دیگر ستایندگان مائو و «چین گرایان» – یعنی یکی از طرفهای جنگی در آن‌گاه و محلی در چهار چوب یک همزیستی جدلی-نسبت به هوشی مین نظری کمتر دوستانه دارند. سه عضو دیگر دفتر سیاسی در این شمارند: نخست له‌دوك تو (همان سیاستمداری که در گفتگوهای کنونی پاریس نقش بر جسته‌ای دارد، م. ۰) یکی از رهبران سابق جنبش مقاومت در جنوب، یکی از تئوریسین‌های مهم حزب و نویسنده مقاله‌های شدید علیه شکست گرایان. یکی از این مقاله‌ها در فوریه ۱۹۶۶ انتشار یافت و این گمان را به بار آورد که در هانوی چیزی شبیه پیش در آمد انقلاب فرهنگی در حال پیدايش است.
دومی «نگوین دوی ترین»، وزیر خارجه و وزیر سابق نقشه

ریزی است که تصفیه هارا در میان روشنفکران به اجرا درآورد. سومین این دسته، «نگوین چی تهان»، کمیسر سیاسی ارتش و یگانه رقیب ژنرال جیاپ در میان نظامیان، یک سخنران درخشنان و رئیس سابق جنبش مقاومت در هوئه است. مخالفان دیگر هوشی مین در میان شخصیتهای منتفذ، «هوانگ کوئوک ویت»، رهبر سندیکا و یک چپ‌گرای مالهای سی است که می‌تواند از حیث سن انقلابی با هو کوس برابری بزند، دیگر «هوانگ وانهوان»، سفیر سابق در پکن و یارد یارین هو در بیشه است، و سرانجام «توهو»، شاعری سرشناس در عین حال سانسورچی سختگیر و معاون وزارت فرهنگ است، که برداشتهای او همواره مانند برداشتهای «گاردهای سرخ» بوده و هست.

وانگهی اگر به یاد آوریم که بخشی بزرگ از جوانان دوستدارند با آهنگ انقلاب چین حرکت کنند، که افسران متوسط ارتش نیمنگاهی به شمال دوخته اند و گزیدگان صنعت، رؤیایی کامیابیهای چین را در منچوری می‌بینند، آنگاه می‌توان فهمید که هو به هنگام حفظ موازنہ میان پکن و مسکو بادشواریها روبرومی شود.

لکن آن گروهی نیز که به دوستی با مسکو پاییند است، به قدرت چین گرچه بدین است و با وجود این پیروزیهای ماثو را به دیده تحسین می‌نگرد، گروهی کوچک نیست. در رأس وابستگان بدین گروه مردی قرار دارد که شاید بتوان شهرتش را با شهرت پرزیدنست هوشی مین می‌ایسه کرد - ژنرال جیاپ. وی شخصیتی است پر قدرت و برخوردار از اندیشه‌ای غنی، بدانسان که در تمامی وینام نمی‌توان همتائی برایش یافت، مردی که می‌توان - از حیث توانائی و استعداد -

اور ابه عنوان تروتسکی وینامی قلمداد کرد ؛ به شرط آن که این مقایسه برای هانوی ناپسند نباشد.

هر چند که جیاپ از حیث استراتژیک به مردان «راه پیمانی دراز» مدیون باشد - و او خود این را آشکارا اعتراف می کند - باز هم در شمار کسانی نیست که در برابر چین به سرنوشتی رضا بدنهند که جمهوریهای خلق شرق اروپا بین ۱۹۴۵ و ۱۹۶۰ در برابر اتحاد شوروی بدان تن در دادند. او در شمار آن انقلابیهای آسیائی است که حاکمان شوروی وی را درست همان گونه می پذیرند که چون لای درسال ۱۹۵۶ درورشو و درسال ۱۹۶۶ در بوخارست پذیرفته شد . اگر سوا این ، بی علاقه‌گی شناخته شد اورا به «ترونو نگ چین» در نظر گیریم، آنگاه جیاپ را مردی با گرایش کمونیستی - ملی می یابیم که تحت الحمایگی در برابر چین را فاجعه‌ای می داند که بی قید و شرط باید از آن پرهیز شود. شاید انگاشته شود که اینها حدس سیاسی است ، لکن کردار و گفتار او اصولاً گواهی بر درستی این ادعا می دهد.

دومین چهره مرکزی این گروه فام وان دونگ نخست وزیر است. او مانند همه شاگردان و فادار بدان می گراید که در عقاید استادش مبالغه کند . آنجا که هو در جستجوی توافقی با چین است ، «دونگ» یک مایه تلغی ضد چینی به آن می زند . لکن بر خود احاطه‌ای بیش از آن ، و به «عمو» ارادتی بزرگتر از آن دارد که به جدال تن در دهد. به همین جریان ، «فام هونگ» معاون نخست وزیر و دوست نزدیک «هو» تعلق دارد.

هو او را به دفتر سیاسی آورد تا جلوی نفوذ فزاینده ترونو نگ

چین آدمی را بگیرد . سپس می توان از «اونگکوان خیم» یاد کرد که سابقاً وزیر خارجه بودواکنون وزارت کشور را بر عهده دارد. وابستگان دیگر به این گروه «توندوکتهان» سالخورده ، معاون رئیس جمهوری است که سابقاً به شورشیان ۱۹۱۷ در ناوگان فرانسه در دریای سیاه تعلق داشت . جز این می توان از «لوتنیانگی» اقتصاد دان یاد کرد.

لهدوان ، دبیر کل حزب ، نقشی اسرار آمیز بازی می کند .

چون اول در سال ۱۹۶۰، هنگامی که نفوذ شوروی فزاینده می نمود ، به این مقام کلیدبر گزیده شد. وی را عموماً از همراهان جیاپ و «دونگ» می انگاشتند.

در حقیقت لهدوان را باید به علت کردارش در بر ابر جنوب کشور ،

به اردوگاه رادیکال متعلق دانست، زیرا او بر انقلابیترین تاکتیکها و بیشترین فشار نظامی اصرار می ورزد . در عوض در مسائل دیگر مانند بیطرافی مردمی میان مسکو و پکن ، یاد رساناله اشتراکی کردن ، می توان اورادر و سطح حزب و دولت ، یعنی در نزدیکی هو ، قرار داد. در اصل ، کردار وی معتدل است. بدین سان هوشی مین ، به دستیاری تو انانترین مرد در حزب ، در مرزهای ویتنام نقش یک فتوادهنده را میان مسکو و پکن بازی می کند . و هنگامی که تمایل او به شوروی یکبار کفه راستگینتر می کند ، لهدوان بیدرنگ وی را به «راه میانه» بازمی گرداند ، یعنی به همان جانشی که در خور اوست، هم به عنوان رئیس دولت و هم به عنوان میهن پرست ویتنامی ، زیرا مردان ویتنام فقط هنگامی می توانند «راه ویتنامی» را ادامه دهد که خود را از تضاد دوزخی میان مسکو و پکن بیرون نگاهدارند .

این مانور پیچاپیج پر زیدنست هو و گروه حکومتش را برای تعیین

«راه ویتنام» و حفظ موجودیت خود در میان «تجدیدنظر طلبی» شوروی و «جزمیت» چینی، در میان یک همزیستی به نسبت مسالمت آمیز و خواست «جنگی درازمدت»، می‌توان دقیقاً به چهار بخش مشخص تقسیم کرد. از ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ جهت‌گیری آسیائی غالب بود، از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ گرایش به سوی اتحاد شوروی، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ زمان زبان لعنت کردن «خر و شفیسم» و وداع با توهمنات «همزیستی مسالمت آمیز» غلبه داشت و از ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۴ کمتریک دوران بازگشت به بیطرفی در برابر پکن و مسکو، و بیشتر دورانی بود که هانوی در آن با گستاخی میان دواردوگاه کمونیسم دمساز شد.

بیدرنگ پس از قراردادهای ژنو، حاکمان جمهوری دموکراتیک ویتنام، که از هر دو طرف کمکی تقریباً یکسان دریافت کرده بودند، لکن فراموش نکرده بودند که مسکو، پیش از آن که دولت آنان را بر سمت بشناسد پنج سال تمام صبر کرد، البته به چین برای جلب حمایت روی آوردنند. زیرا چنین می‌نمود که تقسیم و ظایف در کفرانس ژنور و شتر شده باشد، و در آنجا مسؤولیت بزرگتر در آسیا بر عهده پکن گذاشته شده بود. موقتاً نمی‌شد هنوز هیچ بد ذاتی یابدگمانی میان دو پایتخت بزرگ جهان کمونیست را مسجل کرد، و مناسبات دو جانبه روشن و صاف می‌نمود، دست کم این قدر صاف که آسمان بالای سر هم پیمانان می‌تواند باشد. کوتاه سخن، هوشی مین و آدمهایش بالحتیاطی خاص غرور می‌لیشان، در مسیر مسالمت آمیز پیوندهای نظامی را که با جمهوری خلق چین بسته بودند، گسترش بخشدند.

در این دوران همه‌جا «کانون‌های دوستی چین و ویتنام» تاسیس

شد؛ بارانی راستین از شعارها برویت남 باریدن گرفت، و هانوی به میل در اصلاحات شتابزده کشاورزی و نظام «صدگل» به نمونه چین اقدام کرد. اصلاحات کشاورزی چپ‌ها به صورت فاجعه درآمد؛ زیر «صدگل» یک فرصت طلبی دست‌رستی پنهان شده بود. «خیز به پیش» در کشاورزی قیام «نگه آن» و سرکوبی آن را به دنبال داشت که دهها هزار تن قربانی طلبید، «صدگل» در نزد روشنفکران توهمناتی آنچنان بی محاباب آفرید که می‌شد در ۱۹۵۶/۵۷ از طغیان نویسنده و پیشو «بهان کوی»، یک نوع هوشی‌مین ادبی، مدیریت آنرا بر عهده داشت، منوع شد. در آغاز سال ۱۹۵۷ «مشی چینی»، جمهوری دموکراتیک ویتنام را به بحرانی دوگانه و دشوار کشانید. قساوت‌های خونین مأموران اجرای اصلاحات کشاورزی، نزدیک بود که توده‌ها را از رهبرانشان جدا کند.

این بحران تاثیرات منقابل عمیقی بر حزب داشت. هو توanst «تروئونگ چین» دبیر کل «لاندونگ» را به استغوا وارد. خود این مقام را بر عهده گرفت و کوشید اعتماد توده را به حزب بازگرداند، در حالی که جیاپ مأموریت یافته بود در نوامبر ۱۹۵۶ به انتقاد از خودی پردازد که بر اثر موقعیت ضروری شده بود. این یک دادخواست شدید عليه «اشتباههای سنگین و طولانی» بود که موجودیت کشور را به خطر انداخته بود. پس لازم بود که سکان چرخانده شود، به رغم تاثیری ناخوش که سرکوبی قیام بودا پست در ویتنام بر جای نهاده بود، هوشی مین و پیروانش به که زدن بیشتر به مسکومی اندیشیدند. از این روز پر زید نت ۱۹۵۷ روانه اروپای شرقی شد و در ماه نوامبر در جشن

انقلاب در مسکو شرکت کرد.

فراکسیون طرفدار چین که دو سال بود می‌کوشید حزب را پایه پای پکن راه ببرد، به هیچوجه شکست را پذیرفت. طی غیاب پرزیدنت هو چین می‌نمود که به گفته «پ. زی. هونی» - کوششی برای به دست گرفتن قدرت درهانوی صورت پذیرفته باشد. جیاپ چند هفته از صحنه غایب بود، و در يك جلسه بزرگ رسمی به مناسبت جشن‌های ماه اکتبر، «نگوین دوی ترین»، نطقی ایجاد کرد که در آن فقط از چین سخن رفته بود. لکن آن کوشش خیلی از این بیشتر جلو نرفت، و هنگامی که «هو» بازآمد آرامش بیدرنک بازگشت.

گرایش طرفداری از شوروی که در سال ۱۹۵۷ آغاز شده و در سال ۱۹۵۹ به نقطه اوج رسیده بود، در سال ۱۹۶۲ دوباره فرونشست. این گرایش بر اثر نتایج فاجعه آسای کاربست روشهای چینی در ویناهم‌شماهی فرآمده بود و بر اثر فاجعه‌هایی که در چین پس از «گام به پیش» سال ۱۹۵۹/۶۰ به بار آمده بود، تشدید نیز شد. اما عشق به مسکو بر اثر اشتباهکاری‌های خروشچف، بر اثر تلاش برای تشکیل کفرانس سران در ۱۹۶۰ و بحران کوبا در سال ۱۹۶۲، سخت کاستی گرفت و سرانجام از بین رفت.

در این زمان هو علاقه جود را به اتحاد شوروی در بسیاری از سخنرانیها به شدت نشان داد؛ اتحاد شوروی را به عنوان «رهبر اردوگاه سوسیالیستی» می‌ستود، بی آن که نامی از جمهوری خلق چین بیاورد، اما وی تاکنیسینی بسیار ماهرتر از آن بود که دورتر از تو از نی قدیمی برود که به دست طرفداران بسیار متعصب ویناهمی مائو، در اثبات

۱۹۵۴ و ۱۹۵۷ مختل شده بود . سپس بحران بزرگ میان دو قدرت بزرگ کمونیست فوران کرد ، لکن هو از آن پس مدام بر آن است تا ویتنام را در وسط این دو نگاهدارد .

در سپتامبر ۱۹۶۰ در هانوی سومین کنگره «لاندو گچ» ، حزب کمونیست ویتنام شمالی که در سال ۱۹۵۱ دوباره تأسیس شده بود ، تشکیل گردید . استقبالی که در آنجا نمایندگان از فرستادگان اتحاد شوروی کردند ، بسیار صدمیمانه‌تر از آن بود که از «ای فوچون» ، نماینده پکن ، به عمل آوردند . در تمامی کنگره فضای صرفداری از شوروی غالب بود . اما پیشنهادهای چین با کامیابی رو برو شد ، آنهم هنگامی که بر ضرورت نبردی برای اتحاد دوباره تکیه زده شد . همین امر سبب گردید که این انتظار پیش آید که به زودی کمک شمال بعزمندگان نهضت مقاومت در جنوب فزونی گیرد . نیازی به استناد به مانوشه تونگ نیست تا توضیح داده شود چرا ویتنام شمالی بر آن شد به توده های انقلابی در جنوب یاری برساند . زیرا این یک مسأله ویتنامی یا به عبارت بهتر هندوچینی بود ، و دخالت آمریکا در لانوس به سخت‌تر شدن سیاست هانوی انجامید .

کنگره بدین سان پایان یافت که «عمو» ، که از دو گانگی میان مسکو و پکن - چنان که از سخنرانیهای نمایندگان دو طرف بر می‌آمد - یکه خورده بود ، دست‌های دور اگرفت و در حالی که هیأت دیلماتیک سخت شگفت زده بودند ، باش رکت کنندگان در کنگره شروع به خواندن ترانه‌ای کرد که محتوا ایش تقریباً این است : «اگر همه انسان‌ها در جهان دست به سوی یکدیگر دراز کنند ...»

دوماه بعد هوشی مین در مسکو در بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست شوروی شرکت کرد. وی دلیرانه علیه قطع رابطه میان مسکو و پکن نبرد کرد، با چوئن لای به گفتگو پرداخت و کوشید که نقش داور و متحده کننده را بازی کند. به او احترام می‌گذاشتند و به دقت حرفاًیش را گوش می‌دادند، اما کشور او بسیار فقیر و بسیار دور افتاده بود...! توانست مبانی یک تفاهم را بنهد. در کنگره حزب کمونیست شوروی در سال بعد که او دوباره فعالانه در آن شرکت جست، از امضای بیانیه‌ای که در آن حزب کمونیست آلبانی محکوم شده بود، خودداری ورزید.

شش هفته بعد او در هانوی به هیچوجه نمی‌خواست از یک نزاع سخن‌گوید. در ساختمانی در نزدیکی کاخ ریاست جمهوری نمایشگاهی بزرگ از جمهوری توده‌ای آلبانی تشکیل شده بود که در آن همه جات تصاویر هو در میان تصاویر «کو - روت - سوب» (خر و شجف) و «مائونتراش دونگ» (مائونسه تونگ)، قرار داشت. جهتگیری طرفدار شوروی، به سوی یک «راه سوم» می‌رفت، آنهم بدین دلیل بسیار ساده که هانوی مجبور بود به علت بحران میان مسکو و پکن به چین نزدیک شود، بی‌آن که به وابستگی آن درآید. حاکمان هانوی البته می‌توانستند کم یا بیش علاوه‌ای به مسکو داشته باشند، لکن به هیچوجه نمی‌توانستند به عنوان مدعیان پکن تظاهر کنند، بی‌آن که امنیت خارجی و آرامش داخلی کشور را به خطر افکنند. خودرا در برابر حزب کمونیست چین فرار - دادن، یعنی کشمکش هارا در داخل حزب کمونیست ویتنام به صورت یک بحران در آوردند؛ پس تصمیم به بازگشتنی احتیاط آمیز، طیف‌دار و مشروط به سمت چین گرفته شد.

بدین سان «مسیر سوم» آغاز شد که به تدریج به «راه سوم»، «راه ویتنام» انجامید. در وله‌اول، بین ۱۹۶۲ و ۱۹۶۴، طرفداران مسکو می‌باشد دربرابر فشار تمکین کنند. چنین می‌نمود که ستاره هوشی می‌رنگ می‌بازد. همواره اورا فقط لحظاتی کوتاه می‌شد دید، سخنرانی نمی‌کرد، به مصاحبه هم نمی‌پرداخت. سخن از پائین آمدن منزلت جیاب می‌رفت که رقیش «نگوین چی تهان» نیز به فرماندهی عالی قوا منصوب شده بود. چنین می‌نمود که نفوذ پکن در آغاز ۱۹۶۴ آغاز استیلا کرد، خاصه آن که در ماه مه ۱۹۶۳ لیوشانوچی نیز دیداری از هانوی کرده بود. به عنوان بیانیه‌نهایی جلسه پلنوم، نوشته‌ای منتشر شد که بر حسب محتوا می‌توانست در پکن نیز انتشار یافته باشد، یگانه‌جمله هایی که در آن وجود داشت، متوجه «تجدد نظر طلبی مدرن» بود و با «دارودسته تیتو» همان طور رفتار شد که در سال‌های ۵۰ - ۱۹۴۹ روزنامه «اومنیت» چاپ پاریس رفتار کرده بود. سخنی از «جزمیت» یا «ماجرای جونی چپ» در آن یافت نمی‌شد.

این نوشته خاصه از آن رو توجه‌ها را به خود معطوف کرد که لدوان نویسنده آن، و دبیر کل حزب، در کنگره سال ۱۹۵۹ طی مرحله طرفداری از شوروی، بدین مقام منصوب شده بود. همه چیز حکایت از آن داشت که این چهره اصلی به‌اصول چینی و به‌گروه «تروئونگ چین» گرویده بود. این تغییر مسیر ایدئولوژیک کامل می‌نمود.

لکن سپس، در بهار، نیروها دوباره به سوی تعادل به حرکت در آمدند. در حالی که لدوان به مسکو فرستاده شد تا نظریه‌شوری را در این باره که آمریکا تهدید خود را عملی می‌کند و جنگ را به شمال

می‌گسترد، جویا شود، در ماه مه در هانوی یک گفراش سیاسی برگزار شد. همچنین می‌گفتند که لعدوان در مسکو همه تضمین‌های دلخواه را گرفته است. این بار خود هوشی‌میں بود که مأموریت یافته نتیجه‌های در خور را بگیرد و تصمیم اتخاذ کند. پاسخ «هوشی‌میں محترم» یک بار دیگر نشان از اندازه نگاهداری و پابرجا نگاهداشت توازن داشت، همان‌چیزهایی که پس از بیست‌سال وی اندرزش را می‌داد. به اعضای رزم‌منده حزب اندرز داده شد که در برابر فورانهای چپ‌ها و فرصت‌طلبی راستها به یک اندازه هشیار باشند.

این تهدید وجود داشت که هوشی‌میں و طرفدارانش نتوانند به علت تصاعد جنگ، تعادل خودرا، که دشوار بود، نگاهدارند. فشار برای اعمال خشونت نمی‌توانست برای هوای خواهان همزیستی مسالمت آمیز سودمند باشد. البته هوشی‌میں بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۵۳ بحران هائی دشوار تر از این را از سرگذرانده بود.

در سال ۱۹۶۵ اعتبار «عمو» دوباره بالا گرفت. در میان توفان بزرگ، توده‌ها و کادرهای حزبی احساس می‌کردند که به این رهبر کهنسال، با نفوذ اخلاقی و خونسردیش، تاچه‌حد نیاز دارند. شاید او یک تجدید نظر طلب بود، اما در بحبوحة بزرگترین خطرها طبقه بنده آدمها چه نمری داشت! پدر میهن دوباره تمامی برتری خود را باز یافت، و به همراه او «راه ویتنام» دوباره تمامی معنا و سنجیدگی خود را یافت. انتشارات رسمی و غیر رسمی هانوی همواره نشان می‌دهد که ویتنام مدام می‌خواهد استقلال سیاسی خود را استوار نگاهدارد. مثلث در شماره سپتامبر ۱۹۶۶ مجله «هوك تاپ» («مطالعات»)، مطالعه‌ای اصولی از

«لائودونگ» انتشار یافت . این سرماله بر فعالیت خلاق حزب تکیه داشت و مسجل می کرد : «مطالعه تجارب خارجه ضرور است . لکن ما مخالف آئیم که فقط این تجربه ها را مطالعه کنیم ، بدون آنکه به دقت تجارب سرزمینی خود را بررسی کنیم . باید بر گرایشهای جزئی و گرایشهایی که فقط عمل را در کانون توجه قرار می دهد ، غلبه کرد . اما پاره ای از رفتای ما نیز که به مطالعات نظری می پردازند ، دارای عقدة حقارتند و نمی فهمند چگونه حقایق کشور ما را توضیح دهنند . »

در مقاله ای دیگر خود «تروئونگ چین» به اظهارات ۱۹۶۰ مسکو پرداخت - که پکن استقبال چندان دوستانه ای از آن نکرده بود - ، تا خاطر نشان سازد که « تناقض میان اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیسم ، اساس تناقض عصر ما » است . لکن این دقیقا آنچه نبود که مائو تیسم در نظر داشت . مقاله ای دیگر از « ترانهیو » به اصطلاح دفاعیه ای بود از دموکراسی در برابر روشهای اقتدار گرایانه و اداره سالارانه : « به عکس عقیده پاره ای رفیقان ، وفاداری به حزب مارا از احترام به قانون بی نیاز نمی کند . همزمان با ممیزی از بالا به پائین ، باید ممیزی از پائین به بالا نیز وجود داشته باشد »، مسکو یا پکن؟ خیلی ساده ، هانوی . در هانوی ، کتابداران دستنویسه های قرن هفدهم را چون نمی توانستند نسخه های اصل را به شهرستان ها منتقل کنند ، بر میکرو فیلم ضبط می کردند تا مطالعه آثار فرهنگ ملی کهنه را برای روزمندگان بیشده ها امکان پذیر سازند . در همان زمان در چین « گارد های سرخ » کتاب های گرانها و کهنه را می سوزانندند . در هانوی ، پسران جوان به جای آن کمسرهای شان را از شعار های پاکیزه طلبی رهبران چین انباشته کند ، می فهمند

که چگونه در فاصله‌دو آزیر خطر حمله هوانی آمریکا ، به خوش سلیقگی خود و احساسات عاطفی خود میدانی برای جولان بدنهند و دختران را در آغوش گیرند ۱

مسکو ؟ پکن ؟ اگر از «عمو هو» هدفهای جنگ را بپرسی ، سر سختانه پاسخ می‌دهد : « هیچ چیز در ویتنام گرانبهاتر از استقلال و اعتبار نیست. »

فصل چهاردهم - عموهو و عموسام

«علم تفاهم، ناشناسانی، تخمين نادرست» - اينها کلماتي هستند که در شماره مخصوص ويتنام يك مجله آمریکائی آمده است و به محض آن که انسان می خواهد مناسبات میان واشنگتن و هانوی را وصف کند، به نقل قول آنها می پردازد. میان این نامه گونی، و مناسبات فرانسه و ويتنام يك توازي وجود دارد که آنقدر بفرنج بودند که در آن عشق و کین، اشکالات و ميل به انتقام، هوشمندي، جنگ و تحمل رنجهاي مشترك نقشى بازى می کردند؛ خلاصه کلام: تقریباً مثل يك ازدواج... چنین می نماید که میان آمریکائيها و ويتناميها، میان عموهو و عموسام، هیچ تماسی ممکن نیست. لکن همواره چنین نبود. ممالک متعدد آمریکا و تمدن آن برای مرد غربی که سرنوشت جمهوری دموکراتیک ويتنام را در دست دارد، ناشناخته نیست. هنگامی که تیتو

به همکاری با آمریکا تصمیم‌گرفت ، فقط با اربست همینگوی که شاید او را در جنگ داخلی اسپانیا دیده بود ، آشناشی داشت . و هنگامی که گومولکا ریچارد نیکسون یا رابرت کندی را می‌پذیرفت ، از جامعه آمریکا چه می‌دانست ؟ لکن در عوض «هو» می‌توانست میان‌کشوری که وی دوباره بیدارش کرده بود ، و آمریکا پلی بزند ؟ زیرا وی در این باره تجربه دارد ، نوشته‌ها و تجزیه و تحلیلهای آمریکا را بدقت مطالعه کرده است . البته بنیادگذار «ویتمین» به پاریس بسیار نزدیکتر است تاوشینگتن . زندگینامه سیاسی ، سبک زندگی و شیوه شوخ طبعی اوگواه این است . لکن میان او و آمریکا نیز نشانه‌های آشکار يك پیوند روشنفکر انه و سیاسی دیده می‌شود ، خاصه در دیباچه اعلامیه استقلال ویتنام ، مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ :

«همه انسانها برابر زاده شده‌اند . آفریدگار به ما حقوق خدشه ناپذیر داد - حق زیستن ، حق آزاد بود و حق پدیدآوردن خوشبختی زندگی » عباراتی که با آنها این ویتنامی ، این آسیائی ، این مارکسیست ، به طور رسمی راه استقلال سرزمینش را آغار کرد ، از سخنان افسانه‌ای «مای حاک دو» یا آثار «لائوتسه» یا از نوشتارهای شناخته انقلاب فرانسه یا انقلاب اکتبر گرفته نشده ، بلکه از اعلامیه استقلال آمریکا وام‌گرفته شده است ، که به صراحت بدان استناد شد .

این به راستی گزینشی شگرف است؛ سوای احترامی که در آن به آفریدگار از طرف يك مارکسیست ادا شده است که به مردمی اکثراً بودایی روی می‌آورد ؛ گزارشی که از این حیث نیز غرابت دارد اگر بیندیشیم که بنیادگذار «ویتمین» تا چه پایه با ادبیات آسیا و اروپا و

اتحاد شوروی آشناei داشت. این به راستی یک وامگیری عجیب بود! در همان لحظه‌ای که هوشی مین زایش جمهوری «خود» را با سخنان جفرسون جشن گرفت، مناسبات میان دو کشور چندان دوستانه نبود. آمریکا با بخش بزرگی از جهان سوم رابطه‌ای داشت که عمر آن به اندازه عمر آن کشورها بود. اگر از هیأنهای نمایندگی و سفیرانی چشم بپوشیم که در سال ۱۸۶۴ میان پرزیدنت لینکلن و قیصر «تو دوک» حاکم هونه، در رفت و آمد بودند — قیصری که به نبردی بی امان علیه کانولیک گردی، که در آن وسیله نفوذ غرب را می‌دید، دست زده می‌توان گفت که آمریکا با ویتنام رابطه‌ای نداشت.

پس از آن تماشها، زمان استعمار فرانسوی رسید و طی آن کوشش می‌شد که تماش‌های فرهنگی و پیوندهای اقتصادی انحصاری شود. از راه زاپن، آنجا که در آغاز قرن «فام بوی چائو»، کارگردان «دونگ دو»، شرق‌گرایی، اقامت گزیده بود؛ و از راه چین، آنجا که ملیون‌ریشه‌دار ویتنامی رحل اقامت افکنده بودند، فقط آثار ایدئولوژی آمریکا می‌توانست در تعداد اندک روشنفکران ویتنامی ظاهر گردد. هوشی مین از راهی دیگر با آمریکا پیوند برقرار کرد و با جامعه و مسائل آن آشنا شد. سفرهای «با»ی جوان، این کمک آشپز در یک کشتی بازرگانی فرانسوی را، شنیده‌ایم که چگونه در سال ۱۹۱۵/۱۶ به نیویورک و بوستون رفت. یافتن ردپای وی بسیار دشوار است، لکن از این ردپاهای چیزهای می‌توان در نوشهای این انقلابی ویتنامی، خاصه در «باریا» و «خبرگزاری بین‌المللی» یافت.

مثلا در شماره‌های ۵۹ و ۷۴ سال ۱۹۲۴ نشریه رسمی بین‌الملل

سوم می‌توان دو مقاله از نگوین ای کوئوک در باره مسائل نژادی در آمریکا خواند. چون اکثر نوشهای او بدون نام منتشر می‌شد، شناختن نویسنده همواره ممکن نیست. هوشی مین آینده احتمالاً شاهد عینی پیشامدهای معین بود که آنها در مقاله نخستین زیرعنوان «دادگستری قصاص» توصیف کرد، در حالی که در مقاله دوم به «کوکلوس کلان» پرداخته است.

لکن محتمل‌تر این است که اونمونهای نقل شده را از گزارش‌های روزنامه‌ای آمریکائی مانند «بیوار لثان پرس»، «مفیس پرس»، «کریزیس» و غیره گرفته است. بدیهی است که این مقاله‌ها لحنی به شدت جدی دارد و هدفش ایجاد خشم است. باید در نظر داشت که نگوین ای کوئوک از ایجاد و اکنشهای نژادی می‌پرهیزد و همواره خاطرنشان می‌سازد که سفید پوستانی چند جرأت آن را داشته‌اند که جانب سیاهپستان را بگیرند.

هوشی مین از اقامتهای کوتاهش در آمریکا، کتابهایی از و در باره آبراهام لینکلن بهمراه آورد و از آنها قولهایی را به خاطر شپرد. حتی پیش از اعلامیه استقلال ویتنام می‌شد در نوشهای روزنامه‌ای و تبلیغی او اندیشه‌های لینکلن، پرزیدنت مقتول آمریکا را یافت. البته از ۱۹۱۸ به بعد شیوه اندیشه هوشی مین آینده بیشتر در مسیر روسو و ژورس، مارکس ولنین حرکت می‌کرد. با وجود این پنداشته‌می‌شود که بتوان از آثار اویک منش معین دموکراتیک، یک نوع هم‌سطح‌سازی منزه طلبانه و یک خشم ضد تبعیض نژادی را خواند که لحن آنها مباحثه میان طرفداران الغای بردگی و اتحاد طلبان را در آمریکای سال ۱۸۶۰

به یاد می‌آورد.

نگوین آی کوئوك سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ بیگمان آثار فایبان – های انگلیسی را خوانده بود و در نوشته‌های «پرودون» و «گد» تعمق کرده بود. او درباره مارکس فقط آنچه را می‌دانست که لینین و کائوتسکی نوشته بودند. در این آسیانی که خود را برای استعمار تحریر شده احساس می‌کرد، که صحنه‌های اندوه‌بار بندرهای آفریقائی را دیده بود، افکار و سخنان دولتمردی سفید پوست چون لینکلن تأثیری فراموش نشدنی بر جای نهاد. چنین می‌نماید که نگوین آی کوئوك لینکلن را یک مخالف اصولی تبعیض نژادی می‌انگاشت و می‌پندشت که این با ضد استعمار معنایی یکسان دارد. شگفتانه که دستیابی وی به مارکسیسم – لینینیسم سبب نشد که ستایش وی نسبت به یکی از بزرگترین پیشاهمگان رهایی سرّ ووب شدگان، یعنی آبراهام لینکلن، از بین بود. اعلامیه ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ دلیلی برای مدعا است.

باری، نگوین آی کوئوك از پیشترها نیز علاوه‌اش را به اندیشه‌های پیشو آمریکا آشکارا نشان می‌داد. به گفته مورخان رسمی هانوی، در واقع تولد انقلاب و بنام هنگامی روی داد که نگوین آی کوئوك جوان در ژانویه ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح ورسای ظاهر شد. وی آن روزها کمتر کلمانسو و لوید جورج را در نظرداشت که پیروزی برایشان بهیچوجه پیروزی مکتب لیبرالیسم نبود؛ بلکه او نگاهش را به ویلسون، مبتکر چهارده ماده معروف، دوخته بود.

آن شورشی جوان، هنگامی که برنامه هشت ماده‌ای خود را به کنفرانس متفقان ارائه داد، می‌خواست نظر جانشین جفرسون و لینکلن

را به نقشه‌هایش جلب کند و اورا نرم سازد . شاید خاموشی یخزده در برابر استمداد او بود که سبب گردید وی، از دموکراسی نوع آمریکائی روی بگرداشد؛ نگوین آی کوئنک، دو سال بعد، هنگامی که از سوی سیاستهای فرانسوی نیز سرخورد، به طور قطع به بین‌الملل سوم پیوست.

به عقیده یکی از بهترین شناسندگان مسائل انقلاب آسیا، انریکا کولوتی پیشل، «لینکلن گرانی» هوشی مین، که بر اثر تماس نزدیکش با انقلابیهای فرانسه و بر اثر آموزش مارکسیستی وی در مسکو تبدیل شده بود، طی اقامتی در کاتانون، در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶، در آستانه بنیادگذاری «تهات نین»، دوباره جان گرفت، گرچه نمی‌توان با حتمیت ادعا کرد که نوشه‌هایی که سازمان نامبرده زیر تأثیر نگوین آی-کوئنک انتشار داد، بازگو کننده اندیشه‌های لینکلن هستند . لکن آنچه حتمی می‌نماید این است که رهبر ویتنامی، آنروزها زیر تأثیر مردی قرار گرفته بود که می‌توان ازاو به عنوان مرد رنسانس چین نام برد : سون یات سن . در اثری به نام «سان مین چو»، پر زیست نت چین به تفصیل از لینکلن سخن می‌گوید.. در اینجا نیز می‌توان رابطه‌ای را میان آن دو یافت – رابطه‌ای که در هر حال چندان قوی بود که دست کم تا سال ۱۹۴۵ در برابر نفوذ «بورون»، «لی لی سان» و افراد چپ افراطی در میان انقلابیهای ویتنامی که پیرامون «هوتونگ ماو» آمد و بودند، مقاومت کرد .

در زندگی و آثار هوشی مبنی پیش از ۱۹۴۴/۴۵، جای جای علاقه‌ای به سنت‌های سیاسی دموکراسی آمریکا، باهمه حسن‌ها و عیوب‌هایش، دلده می‌شود .

یکی از شعرهایی که «هو» در ۱۹۴۲ در زندان سرود، «برای استقبال باشکوه از ویلکی آماده می‌شوند» نام دارد. «ویکلی» رقیب روزولت در انتخابات ۱۹۴۵ بود که سپس، در سال ۱۹۴۲، از طرف وی به مأموریت دیپلماتیک به چین فرستاده شد.

«به عنوان دوست چین می‌آیند

و به چونگ کینگ می‌روند

بر تکجه‌های نرم می‌نشینند

مرا به زندان می‌افکنند..»

غريب است که هوشی مين بر سه مريلك سياستمدار خارجي تکيازد، و جالب آن است که اين سياستمدار را دوست چين می‌نامد. مشکل بتوان باور کرد که اگر آن سياستمدار يك انگلیسي بود، باز هم وی اين توصيف را می‌کرد.

لكن سپس زمانی فرار سيد که هوشی مين از رابطه‌ها و گرايشهای نامعلوم روشنگر انه دست کشید و به تماسهای مهم سیاسی دست یاز ید. پس از آن که در سپتامبر ۱۹۴۳ از زندان رهاشد، به غار خود در «پاكبو» بازگشت و به همراه جياب سرگرم تشکيل «سپاهيان تبلیغات مسلحane» شد. در «ليانوچانو» در نزديکی «چانگ فاكواي» با مأموران آمريکائی تماس گرفت که گويابول وأسلحه در اختیارش گذاشتند. سپس در خزان ۱۹۴۴ نوبت تماسهای شخصی رسید. يك خلبان نيروي هوائي آمريکا، افسری به نام ستوان «شاو»، هواپيمايش خراب شد و ناگزبر گردید در منطقه «كانوبانگ» که در تسخیر و يت مين بود، فرود آيد. چريکها او را به «نوونوكهائی» بردنده فام وان دونگ، نخست وزير آينده، ترتيبی داد

که وی ، چنان که از گزارش « ووآن » بر می آید ، نزعمو هو باریابد .
البته لغت « باریافتن » در اینجا کمی مضحك می نماید ، زیرا هوشی مین در
کلبه ای مسکن داشت . « ووآن » حکایتش را چنین ادامه می دهد : « او
به شوق آمده بود . رفتار خوب و سپس پذیرائی در نزد « عموم » چشمانش
را گشود . در یافت که همه آن بدیهائی که پیش از اسارت شد به او ازویت -
مین گفته بودند ، چرا فترا چیزی نبود . » از تبلیغات که بگذریم ، این
حکایت بارز است . در فضای سال ۱۹۴۴ مردمان و سیاستمدارانی که « شاو »
با آنها همرو کار داشت ، دلایل بسیار داشتند که هرچه راممکن است ، به یک
آمریکائی تلقین کنند .

از آن پس ، به انگیزه آمریکائیان ، تماسها بیشتر شد . اگر به کلمه ای
از سیاست آمریکا در آسیای جنوبی ، به کلامه « ضد استعمار » و به
این امر نیندیشم که یکی از هدفهای آمریکا جلو گیری از بازگشت فرانسویان
به هندوچین بود ، آنگاه نمی توان از تماسهای غریب میان هو و آمریکائی ها
طی تمامی سال ۱۹۴۵ چیزی فهمید . از جمله اعتقادات ایدئولوژیک
فرانکلبن روزولت یکی این خاطره بود که مستعمرات فرانسه که در
ژوئیه ۱۹۴۰ زیر تسلط ژاپن در آمده بود ، سه سال تمام برای ژاپنی ها
حکم سکوی پرش استراتژیک را داشت . واشنگتن ، برای آن که در
هندوچین نظمی تازه زیر حمایت بین المللی بیافریند ، یا آن که تمامی منطقه
را به چین بسپارد که در این صورت هنگ کنگ رانیز به چنگ می آورد ،
خاصه برای آن که مقاومت ژاپن رادر هم شکند ، در این صفحات در
جستجوی هم پیمان بود . به ویژه شبکه خبری آمریکامی با استقویت
شود و گسترش یابد . این امر هنگامی فوریت خارق العاده یافت که در

نهم مارس ۱۹۴۵ زاپنی‌ها تمامی فرانسوی‌ها را رانده بودندیا بی‌اثر کرده بودند.

در اثنای این رویداد، سباست آمریکا به شیوه‌ای روشن ثابت کرد که حضور فرانسویان را در هندوچین به هیچ شکلی تحمل نمی‌کند. بلکه دستور صریح از واشینگتن حکایت از آنداشت که از نیروهای فرانسوی که می‌کوشیدند با نبرد نومیدانه و در حال عقب‌نشینی به شمال راه یابند واژچنگ‌زاپنی‌ها بگریزند، حمایت هوائی نشود. البته واشینگتن و «چونگ‌کینگ» هم پیمانان حکومت فرانسه هم بودند. «کلرشنو»، ژنرال آمریکائی و خالق «بیرهای پرنده» و فرمانده بخش چهاردهم نیروی هوائی در چین جنوبی، بی‌هیچ کتمانی گفت که برایش تهوع آور است که می‌گذارند «فرانسوی‌ها در بیشه‌ها قتل عام شوند».

به‌این دلیل بود که میان هوشی‌مین که نقشه هایش از دو حیث شکست‌زاپن و الگای استیلای استعماری فرانسه – بانقشه‌های واشینگتن وقی می‌داد، و نمایندگان آمریکا در چین جنوبی، تماس برقرارشد.

نخستین سازمانی که با ویت‌مین تماس‌های منظم برقرار کرد، سازمان «او. اس. اس.» (دفتر خدمات استراتژیک)، یکی از نیاکان «سیا»‌ی امروز، بود. این دستگاه شبه‌نظمی به‌وسیله ژنرال «ویلیام دوناوان» رهبری می‌شد که در اوت ۱۹۴۵ گفتگوئی طولانی با ژان سن تنی، رئیس هیأت نمایندگی فرانسوی، داشت که می‌خواست هندوچین را به فرانسه بازگرداند. گفتگو گرچه صمیمانه بود، لکن در برداشت «دوناوان» تغییری نداد. رئیس «او. اس. اس.» در انحلال ادارات فرانسوی، که بعدست زیردستانش انجام‌گرفت، ظرافت اندکی نشان داد؛ زیردستان

وی عبارت بودنداز : سرهنگ «هليول» که طی آن زمان مهمترین هم سخن هوشی مین و جیاپ بود؛ و سرگرد «رابرت با کلی» ، سروان «فلان» و «جورج شلن» که بعدها معاون قنسول در سایگون شد.

«هليول» در مصاحبه ای با شرکت «فوکس قرن بیستم» در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۶ گزارشی درباره هوشی مین نشانداد که حکایت از دیداری می کند که در جنوب چین با هوشی مین داشته است . ادعای کرد که کمکی که سازمان «او. اس. اس» به ویت مین داده است ، ارزش گفتن را نداشت و فقط به شرطی داده شده بود که علیه فرانسویان به کار بسته نشود.

این تا آنجا که مسأله بر سر «او. اس. اس» است ، درست هم هست ، زیرا ویت مین جز تپانچه و سلاحهای سبک و پول چیزی از آن نگرفت. لکن یک دستگاه دیگر آمریکایی ، « واحد رزمی آمریکا » ، (فرماندهی جنوب) که زیر فرمان مستقیم ژنرال « ودمایر » ، سر فرمانده آمریکا در چونک کینک ، قرار داشت ، نقشی بازی کرد که گرچه اهمیت روانشناسی اندکی داشت ، اما تأثیر آن بسیار مهم بود.

این دستگاه در اوائل اوت ۱۹۴۵ زیر فرمان ژنرال « گالاجر » در تونگ کینگ جایگزین شد. افسری به نام سرگرد « پاتی » ، از زیر دستان وفادار « گالاجر » ، از اوائل اوت تا اواخر اکتبر نقشی خارق العاده فعالانه در نقشه ریزی داوهای ویت مین ، اعلام جمهوری ، پخش موضوع های انقلابی و تبلیغات ضد فرانسوی بازی کرد . بدون « گالاجر » و « پاتی » ، بدون سروان « فاریس » و برخی دیگر ، سرنوشت وینتام تغییر نمی یافت ، ویت مین اینقدر سریع فرانسی آمد و اعتماد به رهبران جدید این چنین کامل نمی بود.

هانوی آن روزها سرشار از گفتار های انگلیسی زبان بود . با رسیدن به هانوی انسان به شهری وارد می شد که چندی پیش مستعمره فرانسه بود ، چینی ها آنرا به اشغال در آورده بودند و یک حزب وفادار به مسکو بر آن حکم می راند . لکن شعارهای اصلی به فرانسوی و چینی یا روسی نوشته نشده بود ، بلکه به انگلیسی نوشته بود : «ویتنام مال ویتنامی ها !»

«استقلال یا مرگ» واعلامیه استقلال ویتنام با جمله ای از جورج واشینگتن و توماس جفرسون آغاز می شد . در مقایسه با موضوع بریتانیائی ها ، کردار آمریکائیان چشمگیر بود . در حقیقت ، در پشت صحنه حوادث هانوی ، نبردی سختگیرانه بر سر نفوذ ، و بین مقر آمریکا و انگلیس در آسیا ، بین لرد «ماونت باتن» در «کاندی سیلان» وزیرال «ودمایر» در چونگ کینگ جریان داشت . چرچیل و جانشینان وی از حزب کارگر با مقاصد واشینگتن مخالفت می کردند که چنان کایچک بایک سازمان بین المللی جای فرانسه را در هندوچین بگیرد . زیرا خوب متوجه بودند که کوتاه کردن دست فرانسه می تواند به مثابه ساقه ای برای کوتاه کردن دست انگلیس نیز از مستعمراتش در آید . تبادل نامه میان روزولت و چرچیل ، مانند کردار ایدن و بوین در کنفرانس های بین المللی مقارن پایان جنگ و پس از جنگ ، از این حیث بارز است .

در حالی که در جنوب مدار ۱۸ درجه ژنرال «کراسی» و افراد وی از ارتش هندوستان ، بازگشت نیروهای فرانسوی را تسهیل می کردند - و همین امر سبب شد که ویت مین در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۵ در شمال به امپراتوری انگلیس اعلام جنگ بدهد - نمایندگان تاج و تخت بریتانیا ، سرکنسول

«توروویلسون» و فرمانده «سیمپسون جانس» در برابر فرانسویان کرداری به مراتب عنایت آمیز تراز «گالاجر» پیش کردند.

بدین سان بود که هو و حکومت هانوی با «پاتی»، فتاری به ویژه دوستانه داشتند. در پایان ماه اوت «انجمن دوستی آمریکا و ویتنام» تشکیل شد. با آن که واشنگتن جمهوری ویتنام را به رسمیت نشناخته بود، در اوائل اکتبر در هانوی این انجمن جلسه‌ای برگزار کرد که در آن جیاپ، «بانوادای» پادشاه سابق که اکنون یک شهروند عادی شده بود، «تا کوانگ بوو» کمیسر سیاسی ارتش، وزیرال «گالاجر» و سرگرد «پاتی» شرکت کرده بودند. «برنار فال» در کتاب «سیاست آمریکا در ویتنام» می‌نویسد:

«در آن جلسه گالاجر سخنرانی کرد و به ویتنامی‌ها وعده داد که مقدم آن دانشجویانشان را که به آمریکا می‌روند، در میان دانشجویان گرامی خواهند داشت. وی سخنرانی خود را که از رادیو هانوی پخش شد، با خواندن ترانه‌ای پایان داد».

امروز تقریباً ناممکن است که فضای روانشناسانه آن روز و اعتقاد و اعتمادی را که بنیادگذاران جمهوری خلق برای هم پیمانان آمریکائی خود قائل بودند، تصور کرد. دیگر نمی‌توان به دقت گفت که آنان فقط یک کمدمی تاکتیکی بازی می‌کردند تا به مردم القای اعتماد کنند و بدآنان بیاورانند که با وجود اشغال از طرف گروههای چینی و با آن که ویتنام در جهان به انزوا دچار آمده است و رو در روی فرانسه قرار گرفته است، باز هم پیمانان توانائی دارد.

در نزد هوشی مین شاید مسائل بیش از اینها مطرح بود. حتی اگر

انسان چندان به پیشدرآمد اعلامیه استقلال تکیه نکند ، باز هم این برای یک انقلابی چون هوشی مین نشانه پیوندی خاص باشور شیان ۱۷۷۶ آمریکا بود که به هنگام جشن اعلام دولتی جدید پیمان فیلادلفیارا نقل کرد .

لکن بخت آمریکائی و جوان ویتمین را عمری کوتاه بود ، و در پایان ۱۹۴۵ گالاجر و «پاتی» در هانوی دیگر محبوبیت چندانی نداشتند. زیرا در هانوی البته که از اعلامیه «جان کارترون سان» ، مدیر دفتر آسیائی در وزارت خارجه آمریکا ، اطلاع یافته بودند که گفته بود ممالک متعدد آمریکا حاکمیت فرانسه را بر هنلوجین محترم می شمارد . فرانکلین روزولت راستی که به تازگی مرده بود !

تفییر سیاست آمریکا که بدین میان عنوان شده بود ، خشم هانوی را برانگیخت . توهم سپری گردیده بود ، با آن که آمریکائیان دیگر به برداشت و سیاست روزولت وفادار مانده بودند و رفتاری چنان ضد استعماری داشتند که حتی از مجمع «سرخهای» هانوی بیمی نداشتند. گروهی از جامعه شناسان ، نویسنده کان و روزنامه نگاران می کوشیدند که علاقه به هانوی را تا آنجا که ممکن است ، برقرار نگاهدارند . «هارالدایز اکس» در «هارپرسن» ، «نیوزویک» و «نیویورک هرالد» مقالاتی می نوشت که به همان اندازه که بر علاقه به خلق ویتنام حکایت داشت ، گواهی بر پیشداوریهای خصمانه نسبت به فرانسه نیز بود .

رابطه میان آمریکا و انقلاب ویتنام چند سالی همچنان دوام داشت ، و حتی در سال ۱۹۴۸ نیز در نیویورک در «انجمن دوستی آمریکا و ویتنام» ضیافتی برپاشد . ضرورتهای تاکتیک ضد کمونیستی آمریکا ، فشار گروه ذینفوذ طرفدار «بانوادای» که رهبریش را «ولیام بولیت» ، سفیر

سابق آمریکا در پاریس ، بر عهده داشت ، و هشدارها و اصرارهای حکومت فرانسه ، سیاست آمریکا را دستخوش تغییر کرد . در پایان ۱۹۴۹ دین آحسن وزیر خارجه که در وهله نخست می کوشید فرانسه رادر پیمان آتلانتیک نگاهدارد ، پرزیدنت ترومن را قانع کرد که نیرومندانه از سیاست روزولت روی گرداند و از اقدام جنگی فرانسه در هندوچین حمایت کند . مپس پیروزی مائوتسه تونگک و جنگک کره این گرایش را در سال ۱۹۵۰ تقویت کرد .

از آن به بعد در ادبیات ویتمین و خاصه در سخنرانیها و مصاحبه‌های هوشی مین ، پاریس و واشنگتن به یک نحو لعنت می شدند . در ژوئیه ۱۹۵۰ بنیاد گذار ویت مین در مصاحبه‌ای به یک روزنامه نگار فرانسوی گفت : «دخلالت آمریکا سرشی پر خاشگرانه دارد و به راستی نازیبایست ». در ژانویه ۱۹۵۳ هوشی مین در خطابی به خلق خود از اینهم دورترفت ، آنهم از این راه که به «استعمار گران فرانسوی» اشارت کرد و اطمینان داد که آنان فقط «به دستور و کمک اربابانشان ، یعنی مداخله گران آمریکائی که فرانسویان را به صورت خدمتکاران خود در آورده‌اند ، عمل می کنند . در میان اینان دارودسته‌ای از مسناتورها ، جاسوسها ، زنرالها ، سوداگران ، بانکداران و حتی یک اسقف وجود دارند .» دوستی سپتامبر ۱۹۴۵ صراحتاً به خاک سپرده شد . از آن پس بود که مداخله گران «امپریالیست‌ها» شدند و دسیسه چینان آتش افروزان جنگ . کاربدانجا کشید که خصم فرانسوی نقشی تقریباً درجه دوم بازی می کرد و در آغاز کنفرانس ژنو ، هوشی مین قبلاً به خبرگزاری مطبوعاتی و یعنان اظهار داشت که هدف

ویت مین از حالا این است که «سیاست امپریالیست‌های آمریکائی را شکست دهد.» چندروز پیش از انعقاد پیمان آتش‌بس، هنگامی که ارتشد ویت مین هنوز علیه فرانسوی‌ها پیکار می‌کرد، هوشی مین گزارش سیاسی داد و ضمن آن گفت: «امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی خلقهای تماشی جهان است.»

اگر بخواهیم دنباله همه آن سخنان تلحی را بگیریم که این مرید لینکلن، ستاینده ویلسون و روزولت علیه آمریکائیان کرده بود، کار به درازا می‌کشد. لکن این تسجیل جالب است که هوگاهگاه به یادمی آورد که امتیازات و آرمانهای خلق آمریکا برایش ناشناخته نیست. حتی زیر رگبار بمبهای نیروی هوایی آمریکا نیز این را فراموش نمی‌کند.

در ۲۱ مه ۱۹۶۴ به مجله آمریکائی «مینوریتی افوان»، «پیامی گدازان به دوستان آمریکائی‌ما» داد. و سپس، فردای بمباران بندرهای ویتنام شمالی در ۱۵ اوت ۱۹۶۴، هو اظهار داشت که «مطمئن است از طرف اقوام صلح‌دوست همه جهان، از جمله خلق آمریکا، یاری می‌شود.»

در نوامبر و دسامبر ۱۹۶۵ وی دوروزنامه نگارانگلیسی را پذیرفت و بدانان فهماند که به محض آن که واشنینگتن به ترک جنگ تصمیم بگیرد، خصومت هانوی علیه سیاست آمریکا بیدرنگ پایان خواهد یافت. و به خنده گفت: «سپس برای پذیرانی از آنها یک قالی قرمز بهن می‌کنیم.» کسی که از هانوی به واشنینگتن می‌آید یا با این یا آن دیبلمات و یتنامی در پاریس یا پراک گفتگو می‌کند و سپس با سخنگوی سفارت آمریکا حرف

می‌زند، چنین استنباطی کند که آوردن اندیشه‌ها، فرمول‌ها و نظریات دو طرف بر یک مخرج مشترک مطلقاً ناممکن است. آمریکائیها یک قرن است که با ژاپنی‌ها بر اثر پژوهش فنی و تلاش‌های صنعتی پیوندی نزدیک دارند. آنان کما بیش نیکبخت به وسیله سنتهای مبلغان مذهبی، پرل باک و شماری بزرگ از چین‌شناسان دانشگاه‌های برکلی، کالومبیا و هاروارد با چین رابطه دارند.

آنان با ویتنامی‌ها هیچ وجه اشتراکی ندارند، مگر سایه لینکلن بر مغز مردمی پیر که پانزده سال است دارد با آمریکا نبردمی کند.

فصل پانزدهم آخرین مصاف

«امروز ملخ با قبل زور آزمائی می کند، اما فردا درونه قبل بیرون خواهد ریخت .»

مانند خروشچف ، هوشی مین نیز به ضرب المثلهای رزمی گراش دارد و می تواند آنها را به نحوی عالی به کار برد . او این ضرب المثل را در سال ۱۹۵۱ ، طی جنگ با فرانسه ، یاد کرد از آن پس اغلب فرصت تکرار آن را یافته است . در این اثنا فیل بزرگ شده است ، اما رشد ملخ هم کمتر از آن نبوده است .

آیا جنگ برای هوشی مین هرگز قطع شده است ؟ اشارات اورا به دخالت‌های آمریکا پس از ۱۹۵۰ به یادداریم . نیز اظهاراتی که در سال ۱۹۵۳ کرده است ، به یاد آورده می شود . در همان روزها آمریکا دیگر برایش دشمنی اصلی بود ولشکریان فرانسه‌ها با استنبط رهبریت مین

فقط مجری سر سپرده آمریکائی ها بود. وا در کنفرانس ژنو با تلاش های صلح حکومت مندس فرانس بالشاره به کوشش های دشمنان و اشینگتن مخالفت کرد. به عقیده «هو»، همچنان که برای بسیاری از ناظران هشیار، تغییر «کمی» نبرده در فرجه کنفرانس ژنو و نخستین دخالت آمریکاونه از این راه که خصم فرانسوی جای خود را با مهاجم آمریکائی عوض کرد، روی داد – بلکه در همان سال ۱۹۵۰، یعنی هنگامی حاصل شد که لشکر کشی استعماری پاریس به موازات جنگ کره، به يك جنگ صلیبی فرانسوی - آمریکائی عليه کمو بیسم مبدل گشت.

فاصله گرفتن جان فاستر دالس از مذاکرات ژنو عقد، پیمان مانیل (به همراه تأسیس سنا تو) کوشش برای در آوردن جنوب ویتنام به صورت يك ویترین سرمایه داری و ضد کمونیسم - همه اینها سبب شد که «هو» و حکومت وی سرانجام در اعتبار موافقنامه های ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴ تردید کنند. اما اگر به سخن رانیه ای که اوی در سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۶ کرد، استناد کنیم، یعنی زمانی را در نظر آوریم که هنوز توافقها بر سر انتخابات آزاد و اتحاد مسالمت آمیز ویتنام آشکارا در معرض تجاوز قرار نگرفته بود، آنگاه نباید از حق گذشت که وی چون مردی سخن می گفت که باورداشت دست کم اصول قراردادها حفظ خواهد شد.

درباره حق تعیین سرنوشت ویتنامی ها به دست خودشان، هو پس از ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۴ گفت: «همیه نان ما در جنوب نخستین کسانی بودند که جنگ میهنی را آغاز کردند و بدین سان وظیفه شناسی و الائی را نشان دادند. من یقین دارم که آنان علقه های تمامی کشور را فرای علقه های

محلی خواهند نهاد و علقه‌های پایدار را بالاتر از علقه‌های اگنون خواهند شمرد ، و آنها ، دست در دست مابقی خلق ما ، همه نیرویشان را در راه نگاهداری صلح ، تحقق اتحاد و کسب استقلال و دموکراسی در سراسر کشور به کار خواهند بست . حزب کارگروینام (لانودونگ)، حکومت و خود من همواره و به دقت مراقب تلاشهای هم میهنانمان در جنوب هستیم و اطمینان داریم که آنان کامیاب خواهند شد .»

این بازی با الفاظ بود یا پرگوئیهای تبلیغاتی ؟ اگر قرار بود هویه خود جنبه یک صلح‌دوست فرشته‌خورا بدهد ، برایش بسیار ساده بود که به همه جناحها و گروههای سهیم در قضیه اتهام بزندا و قادری‌هانوی را هرچه درخشانتر جلوه دهد . لکن او ۹ ماه بعد به این پرسش یکی از خبرگزاران « بی‌بی‌سی » که آیا از کارکمیسیون بین‌المللی نظارت که مرکب از هندیها ، لهستانیها و کانادایها تشکیل شده است ، خشنود است ، پاسخ مثبت داد . امادر همان روزها در سایگون « نگودین دیم » پلیس ، بی آن که شرم کند در غارت و آتش سوزی اناقهای همین کمیسیون نظارت شرکت جست .

درست است که حکومت شمال یک پانزدهم آن ۸۰ تا ۱۰۰ هزار تنی را در جنوب بر جای نهاده بود که مطابق موافقنامه‌های ژنو ، در شمال جمع آوری شده بودند ، مبالغه‌آمیزی بود اگر از کمونیست‌ها خواسته می‌شد که هنگامی که نشانه‌های دسیسه‌های ظریف و حمله متقابل نمودار شده بود ، مانند فرشتگان خوش باور رفتار کنند .

طی سال ۱۹۵۵ برای هوشی مین و حکومتش مسجل شد که اولاً : پاریس با خدشدار کردن روح و محتوای قراردادهای ۱۹۵۴ مسئولیت

خود را عملاً(پس از ۱۵ فوریه) به واشنینگتن و آگذارده بود واز این راه روح و محتوای قراردادهای را خدشهدار کرده بود که دخول وسائل جنگی «تازه» یا قشون خارجی را از منطقه‌ای بهمنطقه‌دیگر نامجاز می‌شمرد. ثانیاً: ویتنام جنوبی در چهار چوب استراتژی آمریکا محافظ شده بود، و این مغایر با روح بیطرفانه ژنو بود. سوم این که: «دیم»، پس از آن که بر فرقه‌های سرکش و «بانوادای» فائق آمد، فرمانروای جنوب شد و توانست به این فرمانروائی ادامه دهد.

نیز آشکار می‌نمود که حکومت جنوب کمیسیون بین‌المللی را تحریم می‌کرد و به قراردادهای ۱۹۵۴ بی‌اعتنابود. همان قراردادهای که اگر وجود نمی‌داشت، حکومت جنوب پس از سقوط دین‌بین فو سه‌هفتۀ هم بر جای نمی‌ماند. نیز حکومت جنوب ادعا کرد که حکومت شمال حقوق بشر را خدشهدار می‌سازد. مدام آشکارتر می‌شد که حکومت جنوب مقصیم است ماده مربوط به اتحاد مجدد را اجرا نکند، خاصه آن که جان فاستردالس از رفتار حکومت «دیم» بدون قید و شرط حمایت می‌کرد. هوالبته کوشید و فاموان دونگ را به‌دهلی نو فرستاد تا امریک ویتنام متحدرا در نزد نهرو و در برابر افکار عمومی جهان عنوان کند. نخست وزیر هندوستان آشکارا خواستار اجرای قراردادها شد، اکن سایگون اصلاً در این اندیشه نبود.

در آوریل ۱۹۵۶، سه‌ماه پیش از ۲۰ ژوئن که به عنوان مهلت اتحاد مجدد تعیین شده بود، پاریس برای فراخواندن نیروهایش یک بار دیگر موقعیت را در شمال تشدید کرد. حال آن که فرانسه به عنوان یگانه امضا کننده پیمان ژنوبا ویتمین، تنها قدرتی بود که وظیفه اجرای قرارداد را

بر عهده داشت، به عبارت دیگر فرانسه به اصطلاح ضامن قراردادها بود. البته نمی‌توان پذیرفت ماقبی نیروهای فرانسوی که در آغاز سال ۱۹۵۶ هنوز در ویتنام حضور داشتند می‌توانستند «دیم» را به انجام انتخاباتی مجبور کنند که می‌خواست به هر قیمتی که شده مانع از آن گردد. فرانسه از راه برچیدن وسائل فشار خود، دست دیکتاتور رادر جنوب بازگذاشت که انتخابات را برای مدتی نامعلوم به تعویق افکند.

باری، این دسیسه به رغم همه هشدارهای که ناظران دادند، حتی هشدارهای ماموران آمریکائی، کامیاب شدو مایه خشنودی بزرگ «دیم» شد.

آیا می‌شدبا فاتحان دین بین فو چنین رفتاری کرد و تنبیه نشد؟ در زوئیه ۱۹۵۶ هو دیگر مجبور بود به تعویق افتادن انتخابات رابرای مردم توضیح دهد، و «نبردی طولانی، سخت و بفرنج» را اعلام داشت. این به هیچوجه یک بدینی مبالغه آمیز نبود، خاصه آن که نه مسکو و نه پکن را آهنگ آن بود که به خاطر حقوق هانوی آبروی خود را ببرند. بولگانین و خروشچف برتر آن دانستند به خاطر حقوق سرهنگ ناصر وارد میدان شوند.

در زانویه ۱۹۵۷ مجلس ملی ویتنام شمالی مجبور شد اعتراف کند که «ثبتیت» سوسیالیسم در شمال باید مقدم بر «نبرد برای اتحاد مجدد» باشد – همان شمالی که از بحران سخت اصلاحات کشاورزی در نوامبر ۱۹۵۶ به همراه جلسات سرشار از مباحثه و انتقاد، ضربهای گران خورده بود. اکنون هو دوباره دیگر کلی حزب را بر عهده گرفت. برای جمهوری دموکراتیک ویتنام، «عمو» هرگز به اندازه اکنون مهم نبود که برای توجیه سیاستی که در پیش گرفته بودند به نبوغ تاکتیکی

او و به هنراو که با اعتماد و ساده با خلق سخن می‌گفت ، نیازداشتند.
هانوی ، بی‌آن که روحیه اش را ببازد ، تلاش اتحاد را از سر-

گرفت ؛ چه از راه مسافرت‌های پرزیدنت که در فوریه ۱۹۵۸ نیز به‌دهلی رفت ، و چه از راه فرماتادن یادداشت‌های دبلوماتیک . دو بحبوحه اعلامیه‌ها و یادداشت‌ها به‌نشانی سایگون ، که ناگزیر طرد می‌شدند ، چند کوشش جالب وجود دارد، مثل آن پیشنهادی که در مارس و مه ۱۹۵۸ حکومت شمال به «دیم» دیکتاتور درباره برقراری دوباره مناسبات بازارگانی کرد که البته بدون الغای محدودیت آمد و رفت اشخاص امکان پذیر نبود. چون درخواست روا دید خروج برای مسافت به‌شمال به‌مراتب بیشتر از جهت معکوس آن بود ، برای پاره‌ای کسان مایه شگفتی است که حکومت «دیم» آن پیشنهاد را طرد کرد. «دیم» باستی خود را سخت در خطر احساس کرده باشد که آن کوشش را طرد کند.

البته اینقدر مقاومت ایلهانه ، ناگزیر موجب سخت شدن کردار شمال گردید . در ۱۴ مه ۱۹۵۹ پانزدهمین جلسه «لاندونگ» تصمیم گرفت «مشترکاً برای رهائی میهن نبرد کند.» کلمه «مشترکاً» می‌باشد دلالت بر آن داشته باشد که نبرد مسلحانه در جنوب از طرف مخالفان حکومت دیم آغاز شده است. از سال ۱۹۵۸ اسازمانی به‌نام «جبهه رهائی» در میان دهقانان آغاز سر باز گیری می‌کرد و مردم را به طغیان می‌خواند. آغاز انقلاب علیه دیم را می‌توان سال ۱۹۵۷ گرفت .

تازه سه سال بعد ، در سپتامبر ۱۹۶۰ ، شانزده ماه پس از تصمیم کمیته مرکزی، سومین کنگره «لاندونگ» در قطعنامه نهائیش به صراحت اعلام می‌کند که از رزم‌مندگان مقاومت جنوب حمایت خواهد کرد .

ارقام رسمی ، عناصری که در سالهای پیش از آن از شمال به جنوب آمده بودند، فقط بر ۳۰۰ تن بالغ می شدند.

این احتیاط موجب آن شد که حکومت هو در معرض انتقاد واحدهای رزمجouی «لاندونگ» و «جنوبی ها» ئی که مطابق قراردادهای ۱۹۵۴ به شمال فراخوانده شده بودند و می خواستند به همراه برادران خود در «نم بو» بجنگند ، قرار گیرد ، در حالی که رزمندگان جنوب مدتها بود نگاههای سرشار از انتظار خود را به شمال دوخته بودند.

اما هو بیشتر از هر کس دیگر می دانست که برای یک انقلابی هیچ چیز دشوارتر از احتیاط نیست، چرا که درست همین احتیاط در یک انقلاب مهمترین چیز است. عاقبت اندیش مردی است که «مساعد ترین لحظه» را به انتظار می ایستد. چنین می نماید که او جلوی جنبشی را گرفت که می توانست به آمریکائی ها فرصت حمله به شمال را که آمادگی نامکفی داشت، بدهد، و در آنحال سرزمهنهایی که برای سوسیالیسم به دست آمده بود، قابل دفاع نمی بود. شاید علت آن که هوشی مبن از تاریخ ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ بکچند از صحنه غائب بودواز آن آشکار اسخن گفته می شد، همین انتقادها بوده باشد.

لکن بدین علت نمی توان هو را چون مانعی در برابر اینکارهای انقلابی تلقی کرد. اگر او محدود کردن همه خطرها را در آوریل ۱۹۴۵، فوریه ۱۹۴۶ ، ژوئن ۱۹۵۴ به دقت می سنجید ، اما در سپتامبر ۱۹۶۰ له دوان را که جانبدار رزمندگان جنوب بود، یاری داد که به مقام دبیر کلی حزب برسد . هو می گذارد که جریانهای دیالکتیکی مسیر خود را بیمامند او در این جریانها نقش خود را بازی می کند، نقشی که هر دم می تواند تغییر کند.

من در نزد فام وان دونگ نخست وزیر، در کاخ نخست وزیری هانوی هستم. او در دفتر بزرگ کارش بهمن توضیح می‌دهد فرانسه که هنوز در محافل روشنگری جنوب نفوذ بسیار دارد، چگونه می‌تواند راه حلی سیاسی را هموار سازد. «ما از اعتماد توده برخورداریم و شما از اعتماد بورژوازی. کاش می‌توانستیم تلاشهای خودرا برای ایجاد حکومتی نماینده همه قشرها در جنوب یکی گردانیم ...» قضیه مربوط به نوامبر ۱۹۶۱ است. فام وان دونگ مطابق معمول به نام پرزیدنت هوشی مین سخن می‌گوید؛ حتی عیناً «عموهو» حرف می‌زند، می‌برسد آیا از این بابت تردیدی دارم؟ سپس هو شخصاً وارد می‌شود. برای آن که او وارد شود، دریک بندانگشت باز شد. مثل پانزده سال پیش به زحمت می‌شد صدای پایش را - مثل خشخش ابریشم - شنید... تبسمی بربarb دارد و بهما اشاره می‌کند که نشسته بمانیم: «رئیس حکومت ما بهتر از من می‌تواند سیاست ما را تشریح کند. من فقط به عنوان دوست آمده‌ام تا اندکی از گذشته گپ بزنم. پاریس چطور است؟» آشکارا می‌خندد و سیگاری را با سیگار دیگر روشن می‌کند. هنوز هم سیگار-های آمریکائی می‌کشد.

با این همه اوضاع شده است. نگاه آن در خشش چشمگیر گذشته را از دست داده است، واودیگر آن چهره لاغر مرتابان راندارد. موها یش البته خاکستری شده است، و ریش او به همین سبب کم رنگ می‌نماید هیکلش در کت قهوه‌ای روشن هنوز هم نحیف است، اما چاقتر شده است، و گونه‌های سرخ به احوالاتی عروسکی و غیر طبیعی می‌دهند. و آنگهی سخنگویان سایگون و واشینگتن اعتراف می‌کنند که، مطابق

لکن میل به طنز هنوز در چشمهای مورب ش می درخشد ، و آن پوز خند مکمل تصویر حکیمی سالخورده است که فضیلت فقر را چون والاترین سیرت فرزانگان دریافت است، در این کار که خود را جدی نگیرد ، استاد است ، و این شاید بترین مرتبت هنر سلوک با مردم است .

هنری که وی طی نیم قرن همان گسونه آموخت که روشهای منفجر کردن جامعه سرمایه داری را یاد گرفت.

طی نخستین جنگ ، یک ماندارین پیر به «بل موس» ، نویسنده کتاب «وینتام ، جامعه شناسی یک جنگ» ، گفت : «بائودای گرد است ، و هوشی مین تیز است. در ایام بحرانی باید دست بدامان کسانی شد که تیزند .» امروز هو تیزیش را از دست داده است، لکن تاریخ را با خردمندی ماندارین ها نمی سازند، و اگر هم هودیگر چندان تیز نیست ، حزبی که او آفرید ، برندگی دارد .

پس از بیشتر از پنج سال ، «عمو» و نخستین «برادرزاده هایش » ، دونگ ، در آن نوامبر ۱۹۶۱ دانستند که رژیم جنوب که به وسیله واشنگتن حمایت می شود ، تصمیم راسخ دارد به هیچوجه نگذارد اتحاد مجدد از راه مسالمت آمیز ، از راه مراجعته به آرای عمومی ، عملی گردد . هوشی مین و فام وان دونگ مدام پیشنهاد هائی دادند و کوشیدند با سایگون توافق کنند تا دست کم به یک اتحاد مرحله به مرحله دست یابند ، و فام وان دونگ نامه های بسیار به حکومت جنوب نوشت .

در تابستان ۱۹۶۲ «عمو» به «دیم» دیکتاتور پیشنهاد گفت و گوئی را کرد تا دست کم مناسبات انسانی میان دو وینتام ، پیش از رسیدن به اتحاد ، استوار نگاه داشته شود . همه کوششها

عثت بود .

به هو و دوستانش پاسخی جزشکار کمونیست‌ها در جنوب ندادند. علاوه بر این شمال کاملاً منزوی شد — همان‌شمالی که سیادت استعماری این نقش را برایش تعیین کرده بود که به جنوب ، که می‌بایست خوراک ویتنام را تهیه کند ، محصولات ضروری صنعتی را برساند. شمال که از بشقاب برنج جنوب دورمانده بود ، فقط از راه جبره بندی شدید می‌توانست بقای خود را تضمین کند. زمامداران سایگون و واشینگتن که از نبرد با ویتنام ، هنگامی که خطرناک بود ، خود داری کردند ، و سپس قرار دادهای ژنو را حاشا کردند ، یگانه بهره برادران واقعی بودند ، چرا که آن مواد قرار داد را که برایشان ناخوشایند بود اجرا نمی‌کردند، حال آن که با همت به اجرای آن موادی از فراردادها دست می‌زدند که موجب گرسنگی و قحطی در شمال می‌شد .

حتی در واشینگتن آغاز بدان کردند که از امپریالیسم هانوی سخن گویند. (عین‌آهمیں جور ، صد سال پیش ، روزنامه‌های پاریس و لندن از یانکی‌های شمال سخن می‌گفتند ، زیرا به کنفرانسیون خواهان بخت برگشته‌جنوب حمله کرده بودند .) سپس آن «کارشناسان» آمریکانی که برای پایان دادن به «تهاجم» به ویتنام گسیل شدند ، هر چه بیشتر در نبردها کشته شدند تا آنکه دیم‌بهای این امر را باز ندیگیش پرداخت که یک هم‌پیمان نگوئن بخت و به ویژه نا آرام و بسیار ناوابسته کشورهای متعدد آمریکا بود. هوچند هفته پیش از آن در ضیافتی به یک دیپلمات هندی گفته بود: «دیم به شیوه خودش شاید یک میهن پرست هم باشد .»

این واقعیت که دیم — و تقریباً همزمان‌ها او کندی — از صحنۀ ناپدید

شد ، سبب گردید که هو اخواهان جنگ به راستی آزادی بیشتری به دست آوردند. آنان می خواستند در ویتنام همان گونه که «نگو»ها عمل می کردند بشکار کمونیست ها پیردازند – یعنی به یک اقدام مجازاتی پردازمند است یازند . در آغاز سال ۱۹۶۴ بود که هدفهای جنگی واشنگتن مشخص و دقیق شد : دخالت در ویتنام می باشد نمونه ای تاریخی شود و عربتی برای همه آن اقوام کمرشی گردد که می خواهند «تعادل» منطقه ای را که آمریکا تضمین کرده است ، در معرض تردید قرار دهند. بدین سان بود که بیش از بیش روستاییان ویتنامی می باشد به خاطر آرامش شهر وندان بزریلی ، به خاطر دربار رباط و محافل حاکم مانیل جان فدا کنند. هو و همزمانش ، اگر جوانب را بیشتر می پائندند ، اگر ملایمت بخارج می دادند و از آزادیها صیانت می کردند، بیگمان می توانستند بر قلمروی باریک خود در شمال حکم برانند و حاکمیت خود را بپذیرانند . لکن دیدند که چگونه با قولهای واهی اتحاد مجدد را بنویسند ، به نبال نخود سیاه فرستاده شدند ، دیدند که چگونه باید برای همیشه سرزمینی دونیم شده بمانند. روش بود که باید برای همیشه محرومیت بکشند ، چون جذامیان محکوم به انزوا ، در عین حال شاهد آن باشند که با دوستانشان در جنوب چگونه رفتار می کنند – دوستانی که رانده می شدند ، بهزندان می افتدند ، تبر باران می شدند ، خانه به دوش می گشندند . علاوه بر اینها ، آمدن بی انقطاع آمریکائی ها مواد اصلی قراردادهای ۱۹۵۴ را که هر گونه دخالت خارجی را منوع می کرد ، خدشه دار ساخت . همه اینها «همو» را ناگزیر بر آن داشت که تمامی قدرت شمال را در جنوب مدار ۱۷ درجه نشان دهد .

در آغاز سال ۱۹۶۴، سه یا چهار هزار مرد جنگی به شمال، در کنار ۱۲۰۰۰ چریک جبهه آزادیبخش، در جنوب بودند. در برابر اینان ۵۰۰۰۰ از افراد ژنرال «کهان» (که به نوبه خود به زودی از طرف حامیاش خلع قدرت شد) و ۲۵۰۰۰ «مستشار» آمریکائی قرار داشتند. آباد رچنین وضعی می‌شد نزاع را محدود کرد یا از فوران باز داشت؟ از جانسون که در ماه نوامبر دوباره انتخاب شده بود، می‌گفتند میل دارد نزاع را پایان دهد. قرار بود در ماههای بعد با هوشی مین که به راستی دو باره به قدرت رسیده بود، 'غلب «تعاس» گرفته شود.

در پایان مه ۱۹۶۴ وی به یک گزارشگر ویژه تلویزیون فرانسه که پرسید شاید دو گل بتواند نقش یک داور را بازی کند، پاسخ داد: «داور؟ ما که تیم فوتبال نیستیم!» لکن او از راههای گوناکون اطلاع داد که پیشنهاد های رئیس دولت فرانسه - رفتن آمریکائی ها، بیطرف شدن آسیای جنوب شرقی - «درخور آزمایش دقیق» است. همچنین در برابر ابتکاراتی روی گشاده نشان می‌داد که آن روزها خاصه او تانت نشان می‌داد تا از طریق مذاکره بمراحلی دست یافته شود - به رغم تصاعدی که با پیش آمد دو گانه ۲ و ۴ اوت در خلیج تونگ کینگ آغاز شده بود.

دبیر کل سازمان ملل متحد، وقتی که در اوت ۱۹۶۴ از سفری به پاریس، مسکو و قاهره باز می‌گشت، نخستین آزمایش را کرد. سپس هنگامی که او تانت در واشنگتن از طرف پرزیدنت جانسون و دین راسک پذیرفته شد، توضیح داد که مذاکرات صلح باید از راه

تماسهای خصوصی و غیررسمی آغاز گردد. نگذاشتند هم که او از حرارت بیفتند. در آغازماه سپتامبر به وسیله مسکو به هوشی مین پیام فرستاد که آبا با چنین تماسهای موافق است. پژیزیدنت ویتنام شمالی پاسخ داد نماینده‌ای خواهد فرستاد که بانماینده واشنگتن تماس بگیرد. اوتانت این پاسخ را به اطلاع ادلی استیونسن رساند که آن روزها نماینده آمریکادر سازمان ملل متعدد بود. اما واشنگتن دیگر هیچ اطلاعی نداد.

در زانویه ۱۹۶۵ دبیر کل از استیونسن پرسید آمریکاراجع به آن پیشنهاد چه نظری دارد. پاسخ شنید واشنگتن بواسیله کانادا در هانوی سر گوش آب داده است و یقین حاصل کرده است که پژیزیدنت هوشی مین اصلاً نمی‌خواهد مذاکره کند.

او تانت مودبانه ایراد گرفت که پژیزیدنت ویتنام شمالی، وقتی که مایل است تماسها بسیار خصوصی باشد، البته که موافق نیست که از میانجی استفاده شود، هر چندهم که این میانجی او توا باشد. از این گنشته او تانت باخبر شد که فرستاده کانادائی در هانوی اصلاً نتوانست مستقیماً به هوشی مین راه یابد.

باری استیونسن به ابتکار خودش از دبیر کل پرسید که گفتنگوها چگونه باید صورت پذیرد. او تانت پیشنهاد کرد که می‌توان باب گفتنگو هارادر رانگون گشود، واستیونسن در ۱۶ زانویه ازاو پرمید آبا برمه با این امر موافق است. دوروز بعد او تانت توانست پاسخ مثبت دهد. استیونسن این پاسخ را به واشنگتن رساند، وده روز بعد در آنجا این نقشه را بدان دلیل رد کردند که چنین دیداری سقوط حکومت سایگون را به دنبال

خواهد داشت...

در آغاز ماه فوریه ۱۹۶۵ در پنجمین «کنفرانس اقوام هندوچین» آغاز شد که سیهانوک دعوت کننده‌اش بود از اعضای هیأت نمایندگی ویتنام یکی «هوانگ کوئوکویت» بود که به هیچ‌وجه در شمار معتمدان هانوی نبود . وی در پاسخ یک روزنامه نگار خارجی گفت : «مذاکره با واشینگتن ؟ چرا که نه ! روز بعد بمباران شمال آغاز شد ، بدین منظور که «روحیه شخصیت‌های جنوب تقویت گردد»، شخصیت‌هایی که چندماه بعد هیچکس نامشان را به یاد نداشت . (آنچنان که من از یک شخصیت مطلع آمریکائی شنیدم ، تصمیم به بمباران شمال در همان ماه سپتامبر گرفته شده بود.)

بدین سان بود که تصاعد واقعی در ۷ فوریه ۱۹۶۵ شروع شد . برای خیلی‌ها مسئله بر سر تلافی یا یک استراتژی نبود که شمال را به زانو درآورد (مردانه بین فووبه زانو در آمدن !)، بلکه بر سر این بود که برای حکومت آمریکا که دیگر تک خاله‌ای در دست نداشت ، وسیله فشاری فراهم آید تا به ازای تخلیه جنوب از نیروهای شمالی ، حمله‌های هوایی را قطع کند . در هانوی حتی بعضی از این راه در این بازی شرکت کردند که قطع حملات هوایی را به صورت یک مبارزه خواهی در آوردنند .

لکن در اینجا یک پرسش بی‌پاسخ می‌ماند: پس از آن که تصاعد چنین شکلی یافته بود ، پس از آن که رگبار آتش اینچنین بیرحمانه بر کشورشان که هیچ صلاح هوایی نداشت فرو ریخت ، پس از آن که حکومت آمریکا به جنگی شگفت‌انگیز توأم با ترس ، جنگی با سلاحهای

یکسره نا برابر ، دست یازید ، چرا هسو و یا رانش اصرار داشتند
دخالت شمال را به آن سوی مدار ۱۷ درجه انکار کنند ؟
امتراتری جدید آمریکا چنان باورناپذیر موافقنامه ها را خدشه دار
کرد و چنان سفا کانه چهار چوبی را که در ۱۹۵۴ تعیین شده بود
شکست که همه چیز دخالت هانوی را کاملاً موجه می کرد . و آنگهی از
۱۹۶۲ مسجل شده بود که نیروهای منظم شمال در جنوب حضور دارند .
شمار آنها در پایان ۱۹۶۶ به ۵۰۰۰۰ تخمین زده می شد؛ زیرا تأثیر
اصلی حملات هوائی آمریکا این بود که رخته از شمال به جنوب در
اثنای دو سال ده برابر شود . با وجود این غریب می نماید که رهبران شمال
همچنان دلایل را انکار می کنند . می خواستند به آمریکائی ها بهانه ای
ندهند ؟ آیا واشنینگتن برای وارد آوردن ضربه به بهانه ای نیاز داشت ؟
اگر هو ویارانش در این قلمروهای دیگر پاس حقیقت را بدارند ، قابلیت
اعتمادشان افزایش بسیار خواهد یافت .

در آوریل ۱۹۶۵ دو هما ورد – اگر حکومت سایگون و جبهه
رهائیبخش را به شمار نیاوریم – برگهای خود را به تدریج رو کردند .
در ۷ آوریل پرزیدنت جانسون در دانشگاه «جانهاپکینز» در بالتیمور
اعلام کرد که واشنینگتن آماده است «بدون شرائط قبلی» مذاکره کند .
روز هشتم در واقع دو سخنرانی همزمان ایراد شد، تفاوت در تاریخ آنها
ناشی از آن است که محل های سخنرانی متفاوت بوده است) فام وان دونگ
شرائطی را که هوشی می بن برای مذاکره تعیین کرده بود ، اعلام داشت .

این همان «چهارماده» معروف است : استقلال ، عدم مداخله ، اتحاد ، راه حل سیاسی در جنوب طبق برنامه جبهه رهایی‌بخش.

در واشنگتن نخست «چهار ماده» را انکار کردند . چند هفته بعد گفتند که برای تجزیه و تحلیلی آمده‌اند . تامیسون ، سفیر پیشین و آینده در مسکو و کارشناس مسائل شوروی گفت که متن جالب نیست . پاره‌ای از هم پیمانان ، مانند فرانسوی‌ها یا کانادائی‌ها ، به آمریکا اندرز دادند بمباران را یک‌چند فروگذارند ، چراکه این شاید موجب مماشات هانوی شود . درواقع نیز حملات هوایی در نیمه دوم ماه مه چهار روز متوقف شد . به نام پرزیدنت هو نماینده ویتنام در پاریس به اطلاع «که دورسی» رساند که «چهارماده» را باید به منزله اصول نگریست ، و پذیرفتن آنها برای آنکه مذاکرات بیدرنگ آغاز گردد ، کافی است . روز پس از اعلام این امر (و پیش از آن که واشنگتن وقت تصمیم گرفتن در این باره راهم یافته باشد) ، حمله‌های هوایی از سرگرفته شد ، و هوشی مین دوباره سرخورده شد .

ماههای ژوئن و ژوئیه با تشدید تصاعد جنگ همراه بود : پیاده شدن انبوهای یک‌گرداز تفنگدار دریائی در دانانگ درست در لحظه‌ای که ارتش جنوب نشانه‌های درهم شکستگی زودرا نشان می‌داد . واشنگتن بدین ترتیب از یک دین بین فوی تازه حذر کرد . اما باید از خود پرسید که تصاعد به راستی اجتناب ناپذیر بود .

به پرسش «فلیپ دوولیر» ، مورخ نخستین جنگ ویتنام ، هوشی مین در ۱۴ ماه اوت پاسخ داد ضرور است «که حکومت آمریکا دلایلی ملموس ارائه دهد که «چهارماده» حکومت جمهوری دموکراتیک ویتنام را می‌پذیرد

که مطابق با مهمترین مواد سیاسی و نظامی قراردادهای ۱۹۵۲ اژدهاستند، که آمریکا بیدرنگ حمله‌های هوائی را به جمهوری دموکراتیک ویتنام متوقف می‌کند، که جنگ تهاجمی علیه جنوب کشور مارا فوراً پایان می‌دهد و همه نیروهای سلاحهای آمریکائی را خارج می‌کند. سپس صلحی شرافتمندانه خواهد آمد. راه دیگری وجود ندارد .»

تنهایاندک مفسرانی سیاسی متوجه شدند که کلمه «بیدرنگ» فقط درباره قطع حمله‌های هوائی و پایان جنگ تهاجمی، به کار رفت، لکن در مورد واپس کشیدن نیروهای سلاحهای نیامد. پس آنچه مطالبه شد، قطع بمبان و پایان جنگ تهاجمی بود، حال آن که همه جای افسانه را انتشار دادند که تخلیه باید از پیش انجام گیرد .

عدم توجه ناظران آمریکائی بر اثر اظهارات «بانوس پتر»، وزیر کابینه مجارستان، دارای خصلتی کم یا بیش جنجالی شد که او در ماه اکتبر پس از بازگشت از هانوی گفت که مقامات رسمی هانوی هرگز با اوی از تخلیه قبلی سخن نگفته‌اند. این سهل انگاری آمریکا بر اثر گزارشی چشمگیر ترشد که پرسور «لاپرا»، شهردار سابق فلورانس، در ماه نوامبر منتشر کرد؛ و پرسور لاپرا در میان همه غیر کمونیست‌ها مناسبترین آدمی بود که می‌توانست بسی پرده با هوشی مین حرف بزنند .

دیدار میان این دو مرد در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ دست داد و برای هر دو طرف غالگیر کننده بود. هو اطمینان داده بود آماده است که، اگر مسئله بر سر گفتگوهای صلح باشد، «باهر کسی در هر کجا» «دیدار کند، لاپرا جریان را به دوست خود «آنتمور فافانی»، وزیر خارجه ایتالیا

و رئیس آن روزی مجمع‌ع عمومی سازمان ملل متحده، خبرداد؛ و سپس فاقه‌ای نامه‌ای به جانسون نوشت و به صراحت بادآور شد که هوشی مین و فاموان دونگ مذاکرات را امکان پذیرمی‌دانند، آنهم به این هرایط: الف - آتش‌بس در زمین و آب و هوای منطقه ویتنام (شمال و جنوب). این آتش‌بس می‌بایست شامل همه عملیات جنگی از جمله فرود آمدن و پیاده شدن نیروهای تازه آمریکائی باشد؛

ب - اعلام گردد که قردادهای ۱۹۵۴ ژنو مبنای مذاکرات خواهد بود. این اعلامیه باید شامل آن چهار ماده باشد که در اصل توضیحی بر متون ژنو است، حال آنکه در واقع جزیک ماده نیست: اجرای قراردادهای ژنو.»

فانفانی افزود که هم‌سخنان پرسور لایپرا در هانوی آماده‌اندوارد مذاکرات گردند بدون آنکه خواهان آن شوند که آمریکائی‌ها قبل نیروهایشان را فرآخوانند.

لکن راسک نمی‌خواست در همه این چیزها چیزی سوای جربان‌های روزمره ببیند. چنان‌که خودش می‌گفت، «آن‌تن» هائی دارد و «آن‌تن» هایش به او می‌گفتند که هوشی مین مخالف صلح است. او اسباب انتشار بیشتر گزارش فانفانی رافراهم آورد، والبته قضایا در آن چنان «پیچانده» شد که هانوی تکذیب کرد. هوشی مین یکبار دیگر گرچه نه آمریکائیها بلکه حکومت سال ۱۹۶۵ آنها راشناخت.

سپس هنگامی که چند روز بعد روزنامه‌نگار انگلیسی «فلیکس گرین» (برادر گراهام گرین نویسنده) را پذیرفت، به لحنی بسیار تلغی از آدمهای واشنگتن سخن گفت: «آنان ادعا می‌کنند ما می‌خواهیم

جنگ را تمدید کنیم . چطور می توانند همچون چیزهایی بگویند؟ شما سرزمین مارا دیده اید ، رنجهای را که مردم ما از بمبارانها کشیده اند دیده اید . چگونه می توان این جنگ هولناک را تمدید کرد؟ آنان برای ما چاره ای جزادامه جنگ باقی نمی گذارند . ما از استقلال خود هرگز چشم نخواهیم پوشید . »

هنگامی که میهمان یک ضرب المثل کهن چنی را نقل کرد :

« همیشه یک دررا بازبگدار تا دشمنت بتواند فرار کند » ، هوشی مین پاسخ داد : « می دانم ، این حکایت کهنه ای است که باید به آمریکا فرصت آن را داد که آبرویش را نجات دهد ! لکن ، می دانید ، در به راستی باز است ، و آنان هر وقت که خواستند می توانند بیرون بجهنمد . وقتی که تصمیم خود را برای رفتن گرفتند ، ما همه کاری برای کمک به آنان خواهیم کرد . حتی برایشان یک قالی سرخ نیز فروش می کنیم . »

در اینجا بود که واشنگتن بر اثر فشار چند حکومت دوست و واتیکان ، برای بار دوم تصمیم به قطع بمباران شمال گرفت ، آنهم از ۲۵ دسامبر . اما فهماند که این بار قطع بمباران به اندازه کافی دوام خواهد داشت که گرفتن تماسها و تبادل اطلاعات امکان پذیر گردد . هر کس می دانست که این ژست دلائلی به غایت مادی داشت ، یعنی بمب به نحو غافلگیر کننده ای کم آمده بود؛ از این گذشته در باطن نیز افکار دیگری داشتند . به هر حال جهان گوش بزنگ شد و امیدواری آغاز گشت . منتظر پاسخی از طرف پرزیدنت هوبوردن ، اما این پاسخ تازه او اخر ژانویه رسید و مطابق با انتظارات همه آن کسانی نبود که هنوز گامهای دیپلماتیک پیشین « عمoho » را به یاد داشتند .

اظهارات رئیس دولت ویتنام شمالی به خصلت فریبای قطع بمباران اشاره داشت.(در حقیقت طی این ایام هردو طرف موضع خود را تقویتی کردند، و آنچه به آمریکائی‌ها مربوط می‌شود، جیمز رستون در روزنامه «نیویورکتاپیز» اشارات روشنی می‌کرد.) هوازود آمریکائی‌ها، اگر سرمذاکره دارند ، باید با «جهة رهایی‌بخش به عنوان بگانه نماینده قانونی و معابر ویتنام» هوارد گفت و گو شوند. هر، به جای آن که دری را باز بگذارد، کلونی هم بر آن گذاشت. «چهار ماده»، آمریکائی‌ها را دربرابر برنامه‌ای مبهم از طرف جبهه رهایی‌بخش قرار می‌داد. هانوی، از این راه که چنین مصراوه کاررا به جبهه رهایی‌بخش و حق انحصاری نمایندگی او حوالت می‌داد، از نو آمریکائی‌ها را متمم ساخت و امکان مذاکرات را به تعویق افکند.

چرا هونمی خواست، به خاطر در منگنه گذاشتن آمریکائی‌ها مکشیده، از آن مجال سود برگیرد؟ بارزترین توضیح شاید مسافرت پرزیدنت هو در آخر نوامبر یا اول دسامبر ۱۹۶۵ به پکن باشد، آنجاکه وی به دیدار مائو تسه تونگ رفت. چون پرزیدنت چین نتوانست هوشی مین را به خدمت لشکرکشی خود علیه شوروی بگیرد ، احتمالاً نتوانست وی را بر آن دارد که دربرابر آمریکائیان کرداری سخت پیشه کند؛ اما این فقط یک فرضیه است که بهیچوجه راضی کننده نیست.

جمهوری خلق چین در ویتنام شمالی هیچ‌گونه حق و تو ندارد و مائو خداوند گار جنگ و صلح در هانوی نیست . عاقبت، این ویتنامی‌ها و نه چینی‌ها هستند که می‌جنگند، و حکومت مائو آشکارا اهتراف می‌کند که فقط رفیقان ویتنامی می‌توانند تصمیم بگیرند. اما

کماننمی کنند که، اگه با آنان مشورت شود، هانوی را از مذاکرات بر حذرخواهند داشت. اگر هوشی مین این «اندرزها» را نادیده می گرفت و در جستجوی راه حلی سیاسی برمی آمد، همانا می بایست نخست سたد ارش جبهه رهایبیخش ملی ویتنام جنوبی را نسبت به باهودرگی چین بن اقدامی اقناع کرده باشد، و احتمالاً مسأله درهینجا بود.

می توان در این باره تا قیامت بحث کرد که جنبش انقلابی جنوب تا چه حد به حکومت شمال وابسته است. این جنبش از خود برآمد، و سپس حمایت و آنگاه حفاظت شاید کمی فشار آور ندۀ جمهوری دموکراتیک ویتنام را به دست آورد که مستقیماً به دخالت پرداخت. خود مختاری تا کنیکی، اما نظارت استراتژیک ... آیا این یک فرمول ایدآل است؟ جبهه رهایبیخش در واکنش، در هیأت و در هدفهایش کاملاً بر جنوب منطبق است، هر چند که خود را در چهار چوب ملی ویتنام محاط می کند. همه ویتنامی ها به تاریخ معاصر علاقه ای بیدار دارند. از این رو باید خاطر نشان کرد که، آگر هانوی دلائلی دارد پس از ۱۹۵۴ به طرفهای غربی بدین باشد، جنوب برای مبارزه طلبی خود دلایلی هنوز دقیقترا، سنگین تر و بیشتر دارد. اگر در سال ۱۹۴۶ میان فرانسه و ویتنام موانع موقت نهاده ای امضا شد، این خاصه به زیان رزمندگان بیشه های جنوب تمام شد، هوپیکار سختی کرده بود تا رفاندومی را بر کرسی نشاند، تا برای ویتنامی های جنوب انضمام به جمهوری دموکراتیک ویتنام را امکان پذیر گرداند، لکن جنوب زیر نظارت سختگیرانه نظامی فرانسه ماند.

پس از ۱۹۵۴ ویتنامی های جنوب بار دیگر دیدند که چگونه

سرنوشتشان به رفرازدومی وابسته بود که بعدها دستخوش خرابکاری شد. سپس هنگامی که طاغی ترین انقلابیها در میان آنها داشت به اسلحه بردنده، می‌بایست ماهه‌ای تمام چشم‌براه حمایت شمال بماند، پس یک نوع پیشداوری در جنوب وجود دارد که دستیازی به وسائل سیاسی را آسان نمی‌کند. بدین ترتیب بود که در ژانویه ۱۹۶۷ یک عضو کمیته مرکزی جبهه‌رها بیخش گفت حتی اگر هانوی قطع بمباران را برای ورود به مذاکره کافی تلقی کند، جنوب این را تأثید نخواهد کرد. اما هنگامی که هانوی در ۴ آوریل ۱۹۶۸ موافقت خود را با آغاز مذاکرات اعلام داشت، جبهه رهائیبخش نیز موافقت کرد. این بدبینی هنگامی نیز نقشی بازی کرد که در پایان سال ۱۹۶۵ چشم اندازهایی برای برقراری تماس میان هانوی و واشنگتن نمودار شد، آنهم به رغم راست که سرانجام نمی‌توانست همواره حقیقت را از مردم آمریکا بپوشاند. چنین‌می‌نماید که رهبران جبهه رهائیبخش این نزدیکی را بو بردنده و از هم به فوریت خواستند که از موضع آنان نیز دفاعی توانا بکند. اظهارات خشک و منفی ژانویه ۱۹۶۵ را البته می‌توان از این واقعیت نیز ناشی دانست.

در واشنگتن و خاصه در سایگون آن محاذی که در جستجوی دلیلی بودند تا بمباران را شدیدتر از پیش ادامه دهند، از آن اظهارات سخت به شوق آمدند. از ۳۱ ژانویه و یعنی شماری می‌بایست، همچنان که از عنوان فیلمی که در هانوی تهیه شده بود، «زیر بمبها زندگی کند». لکن بدین علت مناسبات دیپلماتیک میان کشورها قطع نشد. واشنگتن گرچه می‌جنگید، لکن ممالک متحد آمریکا را هم پیمانانی بود، و به وساطت آنان شاید می‌شد عملی سیاسی آغاز کرد. در ۲۴

ژانویه هوشی مین نامه‌ای به ژنرال دو گل نوشت که در آن خاطر نشان ساخت که منشاء جنگ در این است که واشینگتن و سایگون قراردادهای ۱۹۵۴ ژنو را خدشه دار کرده‌اند. از این رو از فرانسه خواستار شد که تهدات ناشی از آن قراردادهایش را کاملاً اجرا کند و ژنرال دو گل تمامی نفوذش را به کار بندد که از اقدامات جدید و خدشه آمیز آمریکا در ویتنام و هندوچین به موقع جلوگیری شود.

رئیس دولت فرانسه خیلی دوست نداشت که، هرچند هم به شکلی مؤبدانه، به او بگویند کشورش به قول‌هایی کداده است، وفادار نمانده است. اما برخود مسلط شد و در ۸ فوریه به هو پاسخ داد که بر حسب استنباط فرانسه «صلح باید از راه بازگشت به قراردادهای ژنو برقرار شود، خاصه آن که استقلال ویتنام برائیر عدم مداخله همه نیروهای خارجی به هر شکلی، تضمین شده بود، حال آن که به ازای این امر مقامات حکومتی ویتنام می‌بايست کرداری بیطرفانه داشته باشند. از این رو ما با هر راه حل نظامی مخالفیم، و تأثیدنمی‌کنیم که عملیات جنگی که فقط به دلیل کسب راه حل نظامی ادامه می‌یابند، صورت پذیرند.»

رئیس دولت فرانسه، درحالی که «نگرانی» خود را بیان داشت، نامه‌اش را چنین پایان داد: «فرانسه می‌کوشد، بهشیوه‌ای که آرزو شده است، نفوذش را به کارگیرد تا نزاع بهزودی پایان پذیرد؛ و فرانسه، به محض آن که ممکن شود، در رفع نزاع شرکت خواهد کرد. بدین وسیله می‌خواهم به شما بگویم که فرانسه آماده است بدین منظور همه پیوندهای سودمند را با حکومت شما برقرار نگاهدارد.»

« پیشامد فرانسه » با این تبادل نامه پایان نپذیرفت. پیش از غائله پنوم پن میهمانی عالیرتبه به هانوی رفت . این ژان سن تنی بود که برای مأموریت چهارمین به ویتنام شمالی رهسپار شد. پس از اقاماتی در پکن، آنجا که این دوست ویتنام شمالی رهسپار شد. پس از اقاماتی در پکن دو گل آشکارا به وسیله چینی ها به بازی گرفته نشد . مذاکره کننده سال ۱۹۴۶ و نماینده سال ۱۹۵۴/۵۶ در ۷ ژوئیه ۱۹۶۶ برای نخستین بار پس از آن کدورتی که بر سر فراریان مجارستانی بایکدیگر یافته بودند، به وسیله هوشی مین پذیرفته شد.

« عمود » روش کامیاب خود را به کار بست. انگار که تصادفی، وارد دفتری شد که در آن ژان سن تنی با فام وان دونگ و نگوین دوی ترین وزیر خارجه سرگرم گفت و گو بود، و در برابر همکاران شکفت زده خود، او را در آغوش گرفت: « باد آن ایام خوش دوویل و بیارتیز هستید؟ فردا نزد من بیائید که با هم باشیم ». بدین ترتیب وی همه را مبهوت گذاشت، زیرا گفت و گوهای بدون شاهد در ویتنام شمالی چندان متداول نیست .

به راستی نیز سن تنی بدون حضور شخص ثالث دوبار با هوشی- مین گفت و گو کرد، البته بی آن که انگیز شهائی تازه یافته باشد . هنگامی که سن تنی اظهار عقیده کرد که رنجهای خلق ویتنام کوشش‌های حکومت را برای مذاکره بجا جلوه می دهد، پاسخ شنید که هیچ ویتنامی، خاصه خود پرزیدنت، بر سر « استقلال و شرافت »، یک قدم نیز کوتاه نتواند آمد .

مطابق عقیده پرزیدنت تدارکهای عظیم آمریکایی ها بین دانانگ

و «کامران» معنایی جز این نمی‌توانست داشت که اینان قصد تأسیس پایگاههایی دانمی‌دارند. انسانهایی که برایشان فقر حالت‌هادی است، و یک شاهی هم یک شاهی است، تصور پذیر نیست که با هزینه‌های چند میلیارد دلاری چیزهایی موقتی ساخته شود که با معیارهای آمریکائی به هیچوجه نا‌اندیشدنی نیست.

در پایان دیدار سن‌تنی، تبادل نامه تازه‌ای میان ژنرال دوگل و هوشی‌مین اعلام شد. به نامه‌ای که دوگل همراه سن‌تنی کرده بود، هوشی‌مین چنین پاسخ داد:

«مقدم آقای سن‌تنی به عنوان دوست دیرینه، در نزد ما همواره گرامی است و خواهد بود. ما با آقای سن‌تنی درباره مسائلی که بیشتر از همه مارا به خود مشغول می‌دارند، گفت و گو کردیم. به او گفته‌یم که در برابر تهاجم آمریکا ملت ما مصمم به نبرد است و به رغم همه قربانیها تا پیروزی نهایی نبرد خواهد کرد. ما به خود شادباش می‌گوئیم که فرانسه به عنوان امضاء‌کننده قراردادهای ۱۹۵۴ ژنو آماده است سهم خود را در استقرار صلح در این کشور بر مبنای اجرای درست قراردادها ادا کند.»

هیچیک از این چیزها تازگی نداشت. اما دیدار نماینده سابق فرانسه در ویتنام شمالی اجازه تسجيل این امر را می‌داد که از یک سوهانوی مشتاقانه آرزو داشت به وسیله فرانسه دریچه‌ای را به سوی غرب باز نگاهدارد؛ که آن در خواست ادعایی هانوی مبنی بر تخلیه پیشاپیش، از سوی دیگر، یک نبرنگ تحمیل شده بود، که تعهد آمریکا برای تخلیه ویتنام در مهلتی از پیش تعیین شده، می‌توانست از بحران اوضاع

سیاسی بکاهد . از همینجا بود که نقشه ژئال دوگل که در پنوم پن اراله داد و خواستار مهلتی از پیش تعیین شده برای تخلیه بود ، ناشی می‌گشت .

در آن اثناکوششی دیگر در سطح دپلماتیک موجب سرخوردگی مبتکران گردید . در ماه ژوئن «چستر رانینگ» ، دپلمات کانادائی و کارشناس امور آسیا ، از طرف رئیس حکومت کانادا ، لستر پرسون ، به هانوی فرستاده شد . پرسون طی تمامی این جنگ مدام کوشیده بود به پیمان صلحی دست یابد . کانادا عضو کمیسیون نظارت بین‌المللی بود ، از این گذشته در هانوی نمایندگی داشت و در نتیجه در تصاحب وسائلی برای ایجاد تماس و پیوند بود .

اما رانینگ از طرف هوپذیرفته نشد ، و به او گفته شد که حمله‌های هوائی باید بدون قید و شرط و به طور قطعی پایان گیرد ، و گزنه سخن گفتن از مذاکرات معنایی ندارد . آیا این همان پاسخ منفی بود که مطبوعات آمریکائی حتی «نیویورک تایمز» توصیف می‌کردند؟ هوشی مین ، از این راه که قطع قبلی بمباران را شرط مقدماتی آغاز گفتگوهای سیاسی نامید ، ابتکار را بر عهده واشینگتن گذارد ، بدان سان کمی توانست به اصلاح میج هانوی را بگیرد و حمله‌ها را قطع کند . اما جانسون رفたり معکوس کرد و در ۲۹ ژوئن فرمان بمباران انبارهای سوخت هانوی و هایفونگ را داد : راهی بهتر از این وجود نداشت که هانوی بدان برانگیخته شود که به همه ماموریتهای سیاسی ، از جمله مأموریت رانینگ ، پاسخ منفی گوید .

برای حکومت هوشی مین تابستان ۱۹۶۶ زمان «تصاعد رو انشناسانه»

بود . فضاسرشار از آشتی ناپذیری و قهرمانی بود . مانند همیشه هوشی مین رهنمود می داد . در ۱۷ ژوئیه پیامی به مردم فرستاد که یک نوع بسیج جزئی بود که به میزانی وسیع اجرا نیز شد . از اکنون در مطبوعات و رادیوی هانوی سیاست « مقاومت در هر ابر تهاجم » در کلمات « عمو » خلاصه می شد : دلیر بودن ، بـه زیر آوردن هوایی آمریکائی ، به حد نصاب تازه تولید رسیدن و مدرسه‌ای در بیشه گشودن تا بدین سان به « پیام ۱۷ ژوئیه پر زید نت هو پاسخ گفته شود . » مهین پرستی جوشانی که ناگریز از پی بمباران های فزاینده آمد ، می توانست به تجاوزاتی تقریباً اسف انگیز علیه آمریکائی های اسیر بینجامد .

پس از آنکه اسیران را به انبوهی از توده مردم ضرشار از کینه نشان دادند ، سخن از محاکمه تبهکاران جنگی گفتند . در اینجا بود که عقیده آمریکائی هائی که تا آن وقت بسی تصمیم بودند ، به علت این توهینی که به عمو سام شده بود ، به خروش آمد . اکنون تصاعد تا کدام حد پیش خواهد رفت ؟ در ۲۴ ژوئیه هو به شبکه تلویزیونی « سی . بی . اس . » آمریکا که تلگرافی پرسیده بود اجرای نقشه محاکمه خلبانان اسیر به کجا رسیده است ، پاسخ داد : « قضایا به بعد موکول شد . » همه نفس راحتی کشیدند ، زیرا رئیس حکومت وینتام دوباره در لحظه درست ترمز ها را کشیده بود .

این تصمیم هویگمان برای هانوی خوب بود ، لکن چون بیواسطه پس از حمله های هوائی علیه هانوی و هایفونگ گرفته شد ، به قول روزنامه لوموند ، « نشانه ای در خور توجه بود که همه امکانات برای متوقف کردن

تصاعد هنوز از بین نرفته بود .»

سرانجام این اشارتی از طرف هانوی بود ، همان گونه که راسک از مدتها پیش خواستار آن بود تابتواند فرضیه‌مذاکرات را جدی بگیرد. هنگامی که من چند هفته بعد این پرسش را دربرابر شخصیت‌های گوناگون حکومتی مطرح کردم ، این پاسخ را دریافت کردم : « هوشی مین از واکنش آمریکا و از این امر واهمه داشت که افکار بین‌المللی عملش را ناستوده تلقی کند .» لیکن هوشی مین چه می‌توانست بگند که دشمنانش آن را حمل بر ضعف نکنند ؟ با وجود چنین تأویلی که از اعتدال او شد ، چاره‌ای برایش نمایند جز آن که مماشات نکند و به لحظه « پنج دقیقه مانده به دوازده » اعتماد کند و شکیبا باشد .

هو در برابر این دشمن چه می‌توانست کرد که برتر آن می‌داند برقم خود را در یکی ازنا برابرترین ، خاقانه‌ترین و بیهوده‌ترین جنگ تمامی تاریخ به ننگ بی‌الاید تا به اشتباہش اعتراف کند و به تغییر دیلماسی اش پردازد که راه اورا برای همکاری بزرگ باجهان ثروتمند سوسيالیستی خواهد گشود و به همزیستی مثبت با چین و جهان سوم انقلابی خواهد انجامید . پس هوچه می‌توانست بگند ؟

اورا چاره‌ای نیست که استقامت کند و از راه آتش‌بسی درنوئل ، در شال نو در عیدپاک ، در را کمی بگشاید ، و نقب‌هارا به وسیله او تانت یا واتیکان ، از راه ورشو یا پاریس باز نگاهدارد ؟ استقامت کند تا حسن عدالت و حقیقت مردم آمریکا ، نیرنگبازان عصی و بی‌لیاقت ، دین را سک‌ها ، راستوها و اسپلمن‌ها را به دیار اهربیمن بفرستند . استقامت کند تا کمک‌شوری جنگ‌های رابرای واشنگتن چنان پرخراج گردداند

که کمپیووترها در پتاگون آژیرها را به صدا درآوردهند.

بدین سان است که در آغاز سال ۱۹۶۸ آخرین نبرد هوشی مین طلوع کرد . تاریخ از این انسان مرموز و بفرنچ، از این «مردی که از هرسو راههایش باز است»، صخره‌ای ساخته است، صخره‌هانوی ، که ماشینهای پولادین و پولهای زرین بر او می‌تازند. آیا او می‌بایست از راهی دیگر می‌رفت و ویتنام را برای همیشه دو نیم شده رها می‌کرد ، شمال را تسلیم گرسنگی و جنوب را دستخوش قتل و غارت می‌ساخت؟ هو، هرچند هم که سخت باشد یا بخواهد خود را سخت بنماید، آنگاه چنین پرسشهایی از خود کرده است . اگر این جنگ بسیار طول بکشد، خطر برخوردی میان چین و آمریکا وجود دارد که چه بسا در آن تمامی ویتنام نابود شود . دخالت چین به همان سبک دخالت در کره نیز امکان پذیر است. سویا لیست‌های ویتنامی هرچند که انقلاب را در همسایگیشان می‌ستایند ، لکن چنین دخالتی اصلاً سازگار با میهن پرستی ویتنامی نیست که نماد و نگاهبان آن هوشی مین است .

از رنجهایی بگذریم که مردم می‌کشند و همچنان باید بکشنده؛ مردمی که «عموهو» بیگمان نمی‌خواهد آنان را در رای ضرورتهای علمی تاریخ قربانی کند . این مردی که در سراسر عرش مهر خود را به کودکان ثابت کرده است، از اینهمه بمبی که، مطابق گزارش جدی کاتولیک‌های آمریکائی، تاکنون یک میلیون کودک را کشته یا مثله کرده است، بیمگان فقط خشمگین نیست . همچنین به دشواری می‌توان اسف خورد که هوشی مین در شمار آن انقلابیهای نیست که رنجهای یک ملت در محاسبه‌های سیاسی‌شان فقط یک عامل فرعی است . این مردی که نیم

قرن است برای وطن و انقلاب می‌جنگد، نمی‌تواند و نباید یک فرصت طلب به شمار آید. لکن می‌دانیم روزی که آمریکائیان ثابت کنند که به راستی می‌خواهند در ویتنام پیمان صلح بینندند، هوشی میں پر و یارانش که در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۴ توانای خود را از استفاده از امکانات سیاسی نشان دادند، راه صلح را خواهند پیمود.

در ۳۰ زانویه ۱۹۶۸، چهارمین روز عید تت، جنگ‌گان چریک جبهه رهایی‌بخش ملی تعریضی را علیه کویهای مسکونی بسیار در جنوب آغاز کردند. سایکون چهار روز تمام به وسیله ویت‌کنگ محاصره شده بود، هونه دوهفته زیر نظارت رزم‌مندگان انقلابی بود. اگر هم آمریکائی‌ها توانستند دوپایتخت جنوبی را دوباره تسخیر کنند، این به هزینه‌ای بالنهایی بود که در آنها جبهه آزادی‌بخش پایگاهش را محکمتر کرد. بسیار بی معنی بود که ژنرال وستمورلن دادعا می‌کرد جبهه رهایی‌بخش «شکست» خورده است، زیرا همه جهانیان خوب می‌دانستند که آمریکائی‌ها سخت ترین شکست این جنگ را پذیرفتند که خاصه از آن رو در دنالک بود که دو ماہ پیشتر «رابرت کومر» مسئول برنامه «آرامسازی»، گفته بود که جبهه رهایی‌بخش در همه درحال هقب نشینی است و ستاد ارتش سایکون دوسوم ویتنام جنوبی را زیر نظارت خود دارد. هنگامی معلوم شد که وضع برای آمریکائی‌ها چقدر وخیم است که سر قرماندهی ارتش آمریکا روز بعد از «کامیابی» خواستار ۲۰۰۰۰ نفر نیروی تقویتی شد. درست در سال انتخابات خواستار چنین تقویتی شدن، یعنی جانسون را در وضعي نا ممکن گذاشت. نه فقط از این رو که همکارانش به مردم آمریکا دروغ گفتند و یاد است کم اطلاع درست بدانان ندادند، بلکه از آنها فربانیهای

نازه و سخت نیز می خواستند

ناخشنودی در کشورهای متحد آمریکا چنان دامنه‌ای گرفت که یک نامزد معمولی که اقبال کمی برایش قایل بودند، یعنی سناتور لیبرال ملک کارتی، در اوائل ماه مارس در انتخابات مقدماتی «نیویارک» به کامیابی در خور توجهی دست یافت، فقط بدین علت که به پرزیدنت و سیاست ویتنامی او حمله کرد.

سپس رابت کندی وارد نبرد انتخاباتی شد؛ او تا دم مرگ یک رقیب جدی بود که با مهارت ذاتی سیاسی، پول و انتقادش از درگیری در آسیا دست به نبردی انتخاباتی زد که برای پرزیدنت تهدیدآمیز بود. و لیندن ب. جانسون دست از مبارزه کشید. وی، پیش از آن که به عنوان رهبر یک جنگ نا میمون، به وسیله سیاستمداری جوان، پویا و مورد نفرت او از صحنه رانده شود، ترجیح داد خود را کنار بکشد و بکوشد به خود در برابر تاریخ نقش صلح آور بزرگ را بدهد. وی در ۳۱ مارس به مردم آمریکا و به خصم روی آورد. به آمریکائی‌ها گفت که دیگر نامزد نخواهد شد، و به ویتنامی‌ها گفت تصمیم گرفته است بمباران شمال را به منطقه جنوبی مدار ۱۹ درجه محدود کند تا برقاری تماس را به قصد پایان دادن به مخاصمات امکان پذیر گردداند.

با آن که به پیشنهادش، با اعلام استعفا، ماهرانه جنبه‌ای دراماتیک داد، این گشایش، عموماً کافی قلمداد نشد تا هانوی به میز مذاکره بیاید. این، موضع اکثر کارشناسان غربی و مفسران شوروی بود، بگذریم از چینی‌ها که آن را به منزله یک «شوخی بد» طرد می‌کردند. چهار روز تمام هانوی سکوت کرد. روز سوم ژانویار دو گل که

می‌گفتند با ویتنام شمالی مناسبات خوب دارد، در پایان جلسه‌ای از شورای وزیران گفت که این «اشاره» واشنگتن برای آن است که راه مذاکرات را بگشاید.

همه شکفت زده شدند. لکن چند ساعت بعد این شکفت زدگی هنگامی هنوز بیشتر شد که هانوی اعلامیه‌ای مفصل منتشر کرد. در پایان اعلامیه، پس از یک دادخواست طولانی و شدید علیه آمریکا به عنوان مهاجم در ویتنام، موافقت شد که با نمایندگان واشنگتن تماس گرفته شود.

این تصمیم خاصه از آن رو مایه تعجب بیشتر شد که هانوی به صراحة اعلام داشته بود که مذاکرات «پس از قطع مطلق و بیقید و شرط بمباران و همه عملیات جنگی از طرف آمریکا در خاک جمهوری دمو-کراتیک ویتنام» صورت تواند پذیرفت. امامطابق گفته جانسون بمبارانها، نه فقط در مناطقی که او معین کرده بود، بلکه در حومه نزدیک هانوی نیز ادامه داشت.

پس این آمادگی از کجا بود و چرا هانوی در شرایطی که اوضاع نظامی، پس از تعرض «تت» تشدید شده بود، این امنیاز را دارد؟ آبا دلیل را می‌بایست در شخص «عموهو» جست؟ براسامن اطلاعاتی که دو ماه بعد به دست آمد، ناممکن است بتوان نقشی را که احتمالاً هوی مین در این کاربازی کرد، برآورد کرد. پس از آن که وی به علت هفتاد و هشتین زادروزش در ۱۹۶۸ م خود را در انتظار نشان داد، همه آنچه می‌توان گفت این است که او آشکارا تندرست بود و در نتیجه می‌توانست در مشورتهای سیاسی شرکت کند. اگر این را مبنا قرار

دهیم ، می‌توانیم بپذیریم که فام وان دونگ نخست وزیر که مشغول بیواسطه چنین تصمیماتی بود ، در صورت وجود اختلاف از حمایت رهبر برخوردار بود . البته هوشی میان هرگز مدافع دادن امتیاز به هر قیمتی که شده نبود . در ۱۳ فوریه ۱۹۶۷ وی به پیشنهاد جانسون برای مذاکره چنین پاسخ داده بود :

اگر حکومت کشورهای متعدد به راستی خواهان گفتگوست ، پس باید نخست بمبارانها و هرگونه عملیات جنگی را علیه جمهوری دمکراتیک ویتنام بدون قید و شرط قطع کند . خلق ویتنام هرگز در برابر زور تسلیم نخواهد شد و هرگز نخواهد پذیرفت که همزمان با هتکامی که زیر تهدید بمباران قرار گرفته است ، گفتگو کند .

و با وجود این ، تصمیمی که در ۱۳ آوریل در هانوی منتشر شد ، اعضای «عمو» را دارد . نخست این که همان انتخاب «لحظه مساعد» است که ، همچنان که دیدیم در ۱۹۴۵ و ۱۹۵۴ و همواره نقطه قدرت سیاست او بود . اما چه لحظه‌ای مساعدتر از آن که نیروهای مسلح انقلابی به پیروزی ای چون تعرض «تت» دست یافته بودند ، همان پیروزی ای که جانسون را مجبور کرد امتیاز بیشتری به هانوی بدهد پیش از آن که شکست موجب شعله‌ور شدن خطرناک ناسیونالیسم آمریکا شود ؟ سپس نکته‌ای دیگر در تصمیم هانوی هست که سیاست و شخصیت هوشی میان را خاطر نشان می‌سازد ، و این همان جنبه خالص ویتنامی آن است . این که هانوی ، آنهم بیدرنگ ، «آری» گفت و حال آن که اکثر ناظران در انتظار «نه» یا سکوتی طولانی بودند ، آشکارا بدین دلیل بود که پکن یا مسکو مجال وارد آوردن فشار

نیابند. اگر رهبران و بنام شمالي دردادن پاسخ چند هفته صبر می کردند، آنگاه شوروی ها، به رغم واکنش بدینانه ای که مسکو نخست نشان داد، حتماً می آمدند و به پذیرفتن پیشنهاد اصرار می ورزیدند، و چنین ها نیز به نوبه خود طرد آن را خواستار می شدند. هوشی مین و یارانش چون تصمیم را سریع گرفتند، به اصطلاح آن را «ملی» کردند، آن را از ارتباط بین المللی جدا ساختند و بدین سان آشکارا نشان دادند که ماهواره هیچ گروه قدرتی نیستند. این یکی از روش های بارز هوشی مین بود.

بدیهی است باید در این استدلال پذیرفت که همه آنچه در اینجا به هوشی مین نسبت داده می شود، به فام وان دونگ نیز نسبت دادنی است، زیرا وی و به احتمال بسیار ژنرال جیاپ هم - تصویر و فادرانه هوشی مین و وارث ایدئولوژیک اوست. اما می توان پذیرفت که هو فقط الهام بخش اقدامات رئیس حکومت نیست.

تقریباً ثابت شده است که در هانوی گروه مخالفی علیه سیاستی که در ۳۰ آوریل تعیین شد، تشکیل گشته است. از منابع موثق آمریکائی چنین بر می آید «ترونونگ چین» سخت مخالف مذاکرات بوده است، آنهم در یک سخنرانی که در همان روزی انتشار یافت که مارشال «چن بی» به حمله های تازه از طرف چین بدان سیاست پرداخت.

اگر مردی مانند دبیر کل سابق «لاندونگ» موفق شد از تصمیم فام وان دونگ انقاد کند، پس به احتمال بسیار دخالت هوشی مین ضرور بود. در باره اختلافی اینقدر مهم فقط رهبر کهن سال می تواند فتوا دهد. از این حیث می توان سیاست مذاکره ای را که در ۱۰ مه

۱۹۶۸ در پاریس آغاز شد، به منزله سیاست هوشی مین فلمنداد کرد. سو آن توی، رئیس حیات نمایندگی هانوی، چنان که گویی می خواهد بر این استنباط تأکید کند و به اوخصلتی نمادگونه دهد، در اول ژوئن ۱۹۶۸، از پاویس گزارشی شعر گونه درباره وضع مذاکرات به هوشی مین فرستاد – که در عین حال نمادی برای ویتنام دوباره بیدار شده است. وزیر خارجه سابق هانوی، این ابیات را برای هوش مین فرستاد:

رودخانه سن آهسته می رود.

بوآد و بولنی هنوز آفتابی است.

خلق ویتنام چشم برآه حاصل پیروزی است

اما نمایندگان یا تکی نمی خواهند این را بفهمند...

یکی از بزرگترین تناقضها در این ملت و رهبر اوست که همه دلوریها و ماسکیاول وارگیهایش با احساساتی اینچنین ساده‌لوحانه و ما قبل رمانیک همراه است. لکن اشعار هرگز مانع از آن نشد که «برادرزاده» «عمو هو» از سیاست سرخ بکپارچه و استوار خود عدول کند. گرچه به جامعه‌ای تعلق دارند که برخانسواه و تشریفات مبنی است، لکن از هیچ وسیله‌ای برای تغییر این جامعه فروگذار نمی‌کنند.

دخلالت در تصمیم به سود مذاکرات، در ماه آوریل، که به هوشی مین نسبت می‌دهند، چنانچه کامیابی مذاکرات در معرض برد و باخت باشد، می‌تواند تکرار شود. همه چیز حکایت از آن دارد که او و بیاران و فادرش بر این اعتقاد بودند که تناسب نیروها برای مذاکره مساعد است، حال آن که ادامه بیکران جنگ فقط زمینه‌ای مساعد برای یک سپاهی‌گری افراطی و بی‌پروا در آمریکا فراهم خواهد آورد. چنین اندیشه‌هایی همواره هوا در زندگیش همراهی کرده‌اند. و نه پیری و نه تلفات جانی

ونه ویرانی کشورش می‌تواند استنباط سیاسی او را تغییر دهد. زیرا آن لحظه فرا رسیده است که هدفهای پیرمود به نحوی ملموس به تحقق نزدیک شده است.

در سپتامبر ۱۹۶۶ در واشنگتن من یکی از هوشمندترین و از اوضاع واحوال آسیا خاصه هندوچین مطلع ترین آمریکائی‌ها را دیدم که بر حسب استنباط خود از زندگی و نیز بر حسب شغل گرایشی به راه حل توأم با مماشات دارد. ما درباره هو حرف می‌زدیم و عقیده او به ظاهر با عقیده من تفاوتی نداشت. در اینجا بود که ناگهان این انسان حساس و با فرهنگ ازیک نوع تب قدرت به لرزه افتاد، از قدرت غول آسای کشورهای متعدد. می‌گفت: «من نیز هوشی مین را می‌ستایم. اوشخصی پر جاذبه، آری حتی افسون‌کننده است. میهن پرست خود باخته‌ای است. اما رؤیایی زندگی او اتحاد تمامی ویتنام زیرسلطه اوست. به این کار موفق نخواهد شد. ما تصمیم گرفته‌ایم این را تحمل نکنیم. ما اجازه نمی‌دهیم جنوب به دست او بیفتد. برایش مناسبم، اما این هرگز حاصل نخواهد شد.»

«عموهو» اکنون پیرمردی است. نیم قرن پیکار انقلابی را پشت سر گذاشت، است. اما اگر این «کونگ» کوچک که نگوین تات تهان، سپس «با»، نگوین آی کوئوک، و وئونگ، لینه، و سرانجام هوشی مین شد، نتواندیک ویتنام مستقل و متحدرا از دروازه چین تا دماغه «کامائو» ببیند - دیگرانی که او بدين منظور تربیت کرده است، دیگرانی که نبردهای سخت کرده‌اند، به جای اوین را خواهند دید.

پاریس، اکتبر ۱۹۶۶

ژوئن ۱۹۶۸

رویداد‌ها

تأسیس تحت الحمایه فرانسوی	۱۸۸۴
قیام دانشمندان	۱۸۸۵
نگوین تات تهان (هوشی مین) زاده شد	۱۸۹۰
قیام ناکام فامبوی چائو	۱۹۰۱
نگوین تات تهان سوار کشته «لاتوش ترویل» می‌شد	۱۹۱۱
اقامت موقت در آمریکا	۱۹۱۵
اقامت در پاریس. تغییر نام به نگوین آی کوئونک	۱۹۱۲
فرستادن دادخواست به کنفرانس صلح ورسای	۱۹۱۹
شرکت در کنگره «تور»	۱۹۲۰
تأسیس «پاریا»	۱۹۲۲
عزیمت به مسکو	۱۹۲۳
شرکت در کنگره پنجم بین‌الملل	۱۹۲۴
عزیمت به همراه بورودین به چین	۱۹۲۵
تأسیس سازمان انقلابی «تهان نین»	۱۹۲۶
اقامت در سیام، دیدار از مسکو و اروپای فریبی	۱۹۲۸
تأسیس حزب کمونیست هندوچین	۱۹۳۰

بازداشت در هنگ کنگ	۱۹۳۱
اقامت در شوروی	۱۹۳۳
شرکت در هفتادمین کنگره بین‌السلل در مسکو	۱۹۳۵
تأسیس جبهه خلق، حزب کمونیست هندوچین، قانونی می‌شود	۱۹۳۶
بازگشت حزب به زیرزمین	۱۹۳۹
در «پاکبو» (ویتنام شمالي) تأسیس «ویتمین»	۱۹۴۱
از اکتوبر نگوین آئی کوئوک خود را هوشی می‌نماید، بازداشت	۱۹۴۲
در چین	
شروع ترغیب انقلابی در ویتنام شمالی	۱۹۴۳
همدانستانی بامیلیون در «لیوجو»	۱۹۴۴
ژاپنی‌ها سیاست فرانسوی‌ها را در هم می‌شکنند	۱۹۴۵
ژاپنی‌ها پس از حادثه هیروشیما تسلیم می‌شوند	
ویتمین یک حکومت موقت تشکیل می‌دهد	
هوشی میان استقلال را اعلام می‌کند	
انحلال حزب کمونیست هند و چین	
مذاکره با فرانسه، هوشی میان در پاریس	۱۹۴۶
شکستن معاہدات و فوران مخاصمات	
شکست‌های فرانسه در «لانگ سون» و «کائوبانگ»، جمهوری خلق چین	۱۹۴۰
حکومت هوشی میان را به رسمیت‌یاری شناسد	
تشکیل «لائودونگ»، شکل تازه‌ای از حزب کمونیست	۱۹۵۱
هوشی میان آمادگی خود را برای مذاکره با فرانسه اعلام می‌دارد	۱۹۵۳
دین‌بین فو	۱۹۵۴
پس از کفرانس زنو مخاصمات ترک می‌شود	
ویتنام به دو منطقه موقتی تقسیم می‌شود (تا ۱۹۵۶)	
هوشی میان به هانوی باز می‌گردد	
سایکون از انجام انتخابات برای اتحاد خودداری می‌کند	۱۹۵۶
ناکامی اصلاحات کشاورزی در شمال	
هوشی میان حزب کمونیست را دکر گون می‌کند	۱۹۵۷
تشکیل گروههای چریکی در جنوب علیه حکومت «دیم»	۱۹۵۸
حزب کمونیست شمال تصمیم می‌گیرد قیام کنندگان جنوب را یاری	۱۹۵۹
دهد	

۱۹۶۰	هوشی مین دئیس سومین کنکره حزب کمونیست می شود لدوان دبیر کل می شود
۱۹۶۲	هوشی مین در کنفرانس ۸۱ حزب کمونیست در مسکو شرکتی کند
۱۹۶۳	تشکیل جنبه رهایی بخش در جنوب
۱۹۶۴	دخالت آمریکا شکل مستقیم و نظامی به خود می گیرد
۱۹۶۵	نگویدن دیم به قتل می رسد و رژیم او منقرض می شود
۱۹۶۶	پروازهای نیروی هوایی آمریکا علیه هواپیماهی بندی شمال
۱۹۶۷	انتخاب دوباره جانسون
۱۹۶۸	پیشنهاد تماس از طرف اوتانت راهانوی می پذیرد ، واشنگتن رد می کند
۱۹۶۹	بمبان ویتنام شمالی . فرود آمدن نیروهای مسلح آمریکا به تعداد بسیار
۱۹۷۰	ماموریت سن تنی و رانینک در هانوی
۱۹۷۱	هوشی مین همه مذاکرات ^۱ مشروط به قطع بمبانها و شناسائی جبهه رهایی بخش می کند
۱۹۷۲	ادامه تصاعد . هانوی وجبهه آزادی بخش برخواستهای خود پس ای می فشارند
۱۹۷۴	۱۹ مه ، هوشی مین ۷۷ ساله می شود
۱۹۷۸	۱۰ مه ، در پاریس گفتگوهای مقدماتی درباره رفع نزاع ویتنام بین هیأتهای نمایندگی آمریکا و ویتنام شمالی آغاز می شود
۱۹۷۹	۳۱ اکتبر ، پرزیدنت جانسون اعلام می کند که بمبانهای شمال در اول نوامبر قطع خواهد شد
۱۹۸۰	۲ نوامبر ، حکومت ویتنام شمالی آمادگی خود را برای شرکت در کنفرانسی با آمریکا ، حکومت سایکون و جبهه رهایی بخش ملی اعلام می دارد . پیام هوشی مین برای ادامه نبرد علیه آمریکا
۱۹۸۱	۵ نوامبر ، جبهه رهایی بخش ملی برنامه ای ۵ ماده ای برای حل سیاسی مسئله ویتنام منتشر می کند.
۱۹۸۹	۲۰ ژانویه ، ریجاد نیکسون سی و هفتمین پرزیدنت آمریکا
۱۹۹۰	۲۵ ژانویه ، کنفرانس ویتنام نخستین جلسه کامل خود را تشکیل می دهد
	نبردها در جنوب از هر دو طرف ادامه می یابد

۱۰ زوئن ، ویت کنک تشکیل «حکومت موقت انقلابی جمهوری ویتنام» را اعلام می‌کند.
۸ زوئیه ، خروج نخستین ۲۵۰۰۰ سرباز آمریکائی از ویتنام شروع می‌شود.

۲۰ زوئیه ، هوشی مین ویتنامی‌ها را فرا می‌خواند تا به نبرد ادامه دهند تا همه نیروهای آمریکایی از ویتنام بروند و حکومت سایکون برچمده شود . این دو خواست از ادامه کار کنفرانس ویتنام در پاریس جلوگیری می‌کند

۳ سپتامبر ، در گذشت هوشی مین در ۷۹ سالگی ۲۳ سپتامبر ، مجلس ملی ویتنام شمالی «تون دوک تهانک » (۸۱ سالگر) را به ریاست جمهوری جدید انتخاب می‌کند

قدرت حقیقی در دفتر سیاسی یازده نفری است که افراد متفذ آن آن‌اینها هستند ، لدوان (دبیر حزب) تروئونک چین (رئیس کمیسیون دائمی در مجلس ملی) ، فام وان دونگ (نخست وزیر) ، ژنرال نگوین جیاب ، نگوین دوی ترین (وزیر خارجه) ، لدوک ته و (مشاور هیأت نمایندگی ویتنام شمالی در کنفرانس پاریس)